



مرکز تحقیقات اسلامی

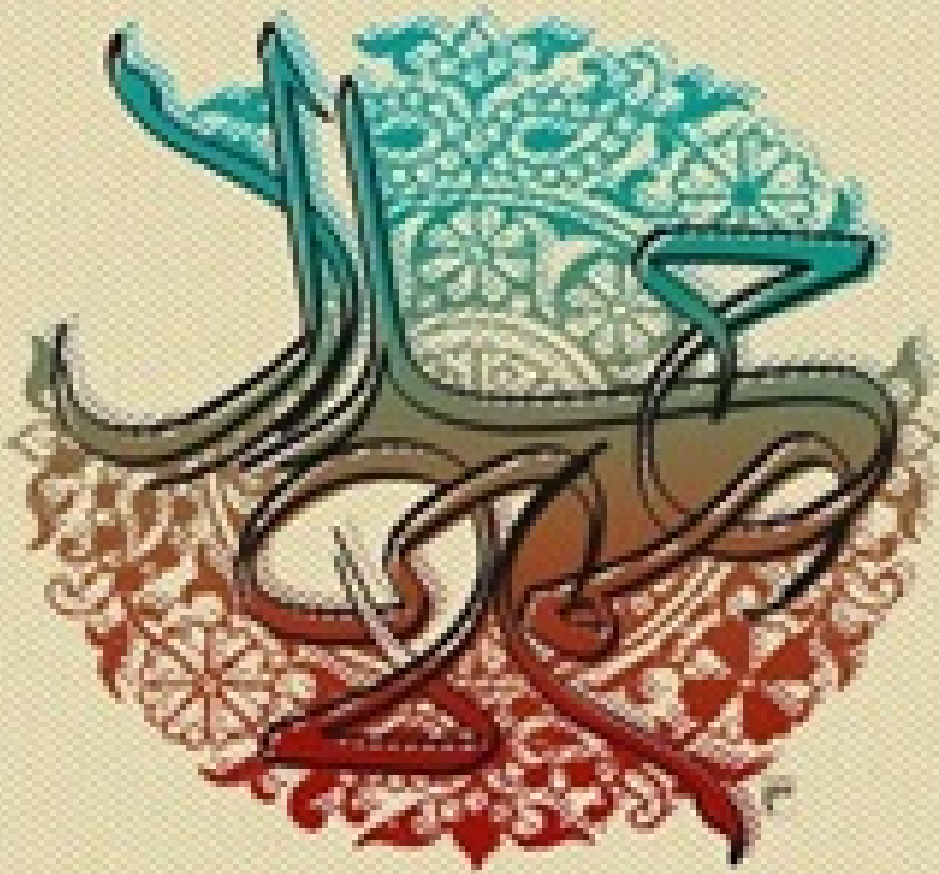
اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حلال و حرام مالی

مصنف: مولانا محمد امجد علی شاہ

استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حلال و حرام مالی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	حلال و حرام مالی
۲۴	مشخصات کتاب
۲۵	اشاره
۲۹	سخن ناشر
۳۰	پیش گفتار مؤلف
۳۲	دشمنی با ایام
۳۲	ملاقات با امام هادی علیه السلام
۳۶	تمام بودن دلایل اثبات ولایت
۳۶	خدمت به دین در برابر
۳۸	استقامت مؤمن در برابر تحریکات
۴۰	تحت فشار بودن شیعیان در زمان بنی العباس
۴۱	دیدار با امام هادی علیه السلام و أخذ حدیث از ایشان
۴۲	جلوگیری از اتلاف عمر
۴۳	از خربندگی تا امیری خراسان
۴۴	احراز شایستگی برای کسب مقام
۴۵	جرقة مطالعه برای حرکت به سوی امارت
۴۶	استفاده از دوران فراغت
۴۷	سرمایه از دست رفتنی عمر
۴۸	حذر از دشمنی با ایام
۴۹	اخلاق نیک
۴۹	خصلت خوش اخلاقی، علامت مؤمن
۵۲	معرفی چند نمونه از کتب اخلاق اسلامی
۵۲	اثر گفته ها و نوشته های اهل عمل

- ۵۳ شناخت موارد اخلاقی برای عمل
- ۵۴ اثر رذایل اخلاقی در خود و اطرافیان
- ۵۵ حسود، مورد نفرت خدا
- ۵۶ اثرات سوء بداخلاقی در خانواده
- ۵۷ اثرات بد اخلاقی در ایمان
- ۵۷ تقابل ایمان و بداخلاقی مانند سرکه و عسل
- ۵۹ لزوم برپایی مجالس باکیفیت مذهبی
- ۶۰ بنیان زندگی
- ۶۰ محکم سازی بنیان زندگی دنیایی و آخرتی
- ۶۱ ارزش روح در مقابل بدن
- ۶۳ قیمت بدن و روح انسان
- ۶۴ مقایسه بنیان حلال و حرام در زندگی
- ۶۶ سقوط بنای سست دنیایی و آخرتی
- ۶۶ سقوط اختیاری انسان
- ۶۷ جهنم، سزای سوء انتخاب
- ۶۸ اختیار کردن هدایت، شرط نجات
- ۶۹ با مال حلال به جهنم رفتن
- ۷۰ سزای ثروت اندوزی و بخل
- ۷۱ زیرکی مؤمن در پاکدامنی از حرام
- ۷۳ گریز مؤمن از معرض حرام
- ۷۴ اولوا الالباب
- ۷۴ میدان مسابقه و جایزه آن
- ۷۷ ارزش عمل مثبت
- ۷۹ پاداش بهشت و جهنم در روز مسابقه
- ۷۹ انسان از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۰ عقل، وجه تمایز حیوان و انسان

- ۸۲ مفهوم عقل مسموع و «ولوا الالباب»
- ۸۳ «ولوا الالباب» در قرآن
- ۸۴ نمونه ای در تبعیت از قول احسن
- ۸۵ هدایت خدا بر صاحبان عقل
- ۸۹ مقابله با حرام خوری
- ۸۹ اهمیت دین به اجتناب از مال حرام
- ۹۱ فلسفه تکرار داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن
- ۹۳ مبارزه در جبهه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی
- ۹۴ مبارزه با عناصر خودباخته داخلی
- ۹۶ اصلاح امت در صورت امر به معروف و نهی از منکر
- ۹۶ توطئه های دشمن علیه دین و روحانیت
- ۹۷ محرومیت حرام خور از بهشت
- ۹۹ حرام خوری پنهان
- ۹۹ اهتمام دین به کنترل مسائل مالی
- ۱۰۱ حلال خوری، ویژگی شیعه
- ۱۰۱ حدود و ثغور حرام خوری
- ۱۰۲ مقدس اردبیلی و حق الناس
- ۱۰۳ حرام بودن بهشت بر حرام خور
- ۱۰۳ لزوم اجتناب از برخی برنامه های مالی
- ۱۰۵ اجتناب از حقه های بانکی
- ۱۰۵ دوری مؤمن از حرام خوری
- ۱۰۶ دوری از لقمه حرام
- ۱۰۷ لعنت کردن ملائکه بر حرام خور
- ۱۰۷ شنیدن صدای عذاب کفار
- ۱۰۹ تشبیه عبادت حرام خور به ساختمان روی آب
- ۱۱۰ حساب خمس مال

- ۱۱۱ حساب سال خمسی بر ورثه
- ۱۱۱ فرصت بهره برداری از مال
- ۱۱۱ پاکی درآمد و کسب مؤمن
- ۱۱۴ دو نوع روزی برای مؤمنان
- ۱۱۵ اطلاع از چگونگی روزی دادن پروردگار
- ۱۱۶ اخلاق نیک، خصلت دوم مؤمن
- ۱۱۷ مفهوم حسنۀ دنیا و آخرت
- ۱۱۸ مال و محسنات اخلاقی؛ دو حسنۀ دیگر دنیایی مؤمن
- ۱۲۰ فرصت کسب حسنۀ آخرتی در دنیا
- ۱۲۱ بهشت و رضوان الهی؛ دو حسنۀ آخرتی
- ۱۲۲ خواب و رویا از نظر علمی و دین
- ۱۲۵ پیامی زیبا در خواب
- ۱۲۷ مال حلال، مقدمۀ اخلاق
- ۱۲۷ کسب حلال توسط مؤمن
- ۱۳۰ قرآن، برای هدایت مؤمنین
- ۱۳۲ مقدمۀ متخلق شدن به حسنات اخلاقی
- ۱۳۳ تضاد ربا با ایمان
- ۱۳۴ دوری از ربا برای خدا
- ۱۳۵ رسیدن به فلاح با رعایت تقوا
- ۱۳۶ تنها راه سعادت در دنیا و آخرت
- ۱۳۶ اهتمام اهل بیت علیهم السلام به جدایی مردم از کج فهمی دین
- ۱۳۸ نمونه ای از مبارزه با بدفهمی از دین
- ۱۳۹ تقوا، شرط قبولی اعمال
- ۱۴۱ طی کردن مراحل آموزش
- ۱۴۲ برخورد انسان ها با خدا
- ۱۴۳ جایگاه متقین و کافرین در قیامت

- ۱۴۶ حقیقت مرگ
- ۱۴۶ سفر به آخرت
- ۱۴۷ قطعیت مرگ بر همگان
- ۱۴۸ غفلت انسان از سفر آخرتی
- ۱۴۹ حکایت قصاب بت پرست هندی
- ۱۵۰ کنار رفتن پرده ها هنگام احتضار
- ۱۵۲ سند قرآن در رفع حجاب ها هنگام احتضار
- ۱۵۲ حال خطاکاران در لحظه احتضار
- ۱۵۴ درخواست خطاکاران بعد از رفع حجاب ها
- ۱۵۵ برزخ ناگوار دنیاپرستان
- ۱۵۶ گروه مشتاق به رحلت
- ۱۶۰ لحظه احتضار
- ۱۶۰ تفاوت نوع مرگ ها
- ۱۶۴ وعده حتمی پروردگار در انتظار عبد واقعی
- ۱۶۶ دستگیری پروردگار در لحظه مرگ
- ۱۶۶ جزای استقامت بر طاعت
- ۱۶۸ نزول ملائکه و اهل بیت علیهم السلام بر استقامت کنندگان
- ۱۷۰ رؤیت چهره زیبای ملک الموت
- ۱۷۱ پیام ملائکه به مؤمن محتضر
- ۱۷۷ تازیانہ بر سر و روی محتضر
- ۱۸۰ یاد مرگ و تنظیم کارها
- ۱۸۱ تفاوت در جان دادن
- ۱۸۱ بستگی مرگ به نوع اعمال در دنیا
- ۱۸۵ جان دادن شیعه از بیان امام جواد علیه السلام
- ۱۸۶ صفات شیعه قابل قبول
- ۱۸۷ تشبیه مرگ به حمام

- ۱۸۸ ----- مرگ، پل بین دنیا و آخرت -----
- ۱۸۹ ----- دیدگاه حضرت زینب علیه السلام در مرگ عزیزان -----
- ۱۹۰ ----- مفهوم و چگونگی برزخ -----
- ۱۹۱ ----- قطعیت مرگ بر ماسوی الله -----
- ۱۹۲ ----- قطع وسایل کمک دهنده در برزخ -----
- ۱۹۳ ----- روگرداندن خدا از بدان در دوزخ -----
- ۱۹۵ ----- عرضه دائم آتش بر بدان در برزخ -----
- ۱۹۶ ----- تفاوت جان دادن افراد خوب و بد -----
- ۱۹۸ ----- راحت دل کندن از دنیا -----
- ۲۰۱ ----- یاد مرگ -----
- ۲۰۱ ----- تأکید آیات و روایات بر یاد مرگ -----
- ۲۰۵ ----- ناعلاج بودن درد مرگ -----
- ۲۰۶ ----- تقدیر رقم خورده مرگ -----
- ۲۰۷ ----- لزوم تنظیم وصیت نامه، قبل از مرگ -----
- ۲۰۹ ----- مضرات نداشتن وصیت نامه -----
- ۲۱۰ ----- نامعلوم بودن زمان و مکان مرگ -----
- ۲۱۰ ----- راهی زیبا در یاد مرگ -----
- ۲۱۲ ----- نمونه هایی از اشعار یادآور مرگ -----
- ۲۱۲ ----- ضعف انسان در جلوگیری از مرگ -----
- ۲۱۳ ----- عذاب قرائت قرآن بر قبر گنهکاران -----
- ۲۱۴ ----- دیدار با خوبان در عالم رؤیا -----
- ۲۱۵ ----- پیام دادن بزرگان از طریق خواب -----
- ۲۱۶ ----- روزی حلال -----
- ۲۱۶ ----- محک اعمال با آیات و روایات -----
- ۲۲۰ ----- هماهنگی زندگی مؤمن با انبیا و اولیا -----
- ۲۲۰ ----- امنیت بر محور زندگی همراه با ایمان -----

- ۲۲۱ درآمد پاک، خصلت اول مؤمن
- ۲۲۲ حال موحدان و مؤمنان در قبال مال دنیا
- ۲۲۲ مقاومت و صبر مؤمن در آزمایش الهی
- ۲۲۴ خشم پروردگار بر حرام خواران
- ۲۲۵ لزوم احتیاط در مسائل مالی
- ۲۲۶ طرح شبهه ای در زمینهٔ روزی حلال و حرام
- ۲۲۷ قبح عقاب بلا بیان
- ۲۲۸ جواب از شبههٔ روزی حرام
- ۲۲۸ تقدیر روزی حلال از قبل از تولد
- ۲۳۰ قناعت به حلال
- ۲۳۰ پاکی درآمد و کسب مؤمن
- ۲۳۴ عزت قناعت و ذلت طمع
- ۲۳۴ فتح و ظفر حقیقی مؤمن
- ۲۳۶ حریم محترم خداوند
- ۲۳۹ بیتوتهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا
- ۲۴۰ حد بیداری در شب
- ۲۴۱ اهمیت دادن قرآن به خواب صحیح
- ۲۴۱ توصیف کربلا از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۳ زیبایی چهرهٔ سختی ها بر مؤمن
- ۲۴۳ عزت مؤمن و ذلت دشمن
- ۲۴۴ قرار گرفتن در مرزبندی خدا
- ۲۴۵ قابل قبول نبودن عذر گناه در قیامت
- ۲۴۶ پیروزی نهایی از آن صالحان
- ۲۵۰ شیعهٔ واقعی
- ۲۵۰ خصوصیات شیعه
- ۲۵۴ اعتبار کتب اربعهٔ شیعه

- ۲۵۶ اهتمام علمای شیعه بر نقل روایات صحیح
- ۲۵۸ پیدایش تفکری غلط در بعضی از شیعیان
- ۲۵۸ برخورد ائمه علیهم السلام با گروه های افراطی
- ۲۵۹ برخورد امام صادق علیه السلام با متظاهرين به شیعه
- ۲۶۰ تکذیب شدید شیعیان دروغین از طرف امام صادق علیه السلام
- ۲۶۱ حکایت مریضی امام حسین علیه السلام و عرب بیابان نشین
- ۲۶۲ محبت ائمه علیهم السلام نسبت به شیعیان
- ۲۶۳ دیدار عرب بیابان گرد با امام حسین علیه السلام
- ۲۶۴ شیعیان از ازل تا ابد
- ۲۶۵ دفتر مخصوص نام شیعیان
- ۲۶۸ پاداش شیعه بودن
- ۲۶۸ بررسی اجمالی ارزش و مقام شیعه
- ۲۷۰ تاریخچه پیدایش لفظ و فرقه شیعه
- ۲۷۱ از شیعه بودن تا رسیدن به مقام امامت
- ۲۷۲ شیعه حضرت نوح علیه السلام
- ۲۷۳ رد اتهام ساختگی بودن شیعه
- ۲۷۵ برگشت رد شیعه به رد قرآن
- ۲۷۷ در انزوا قرار دادن شیعه از طرف دشمنان
- ۲۷۸ تاریخچه سراسر درد شیعه
- ۲۷۹ تعصبات اهل سنت در نام گذاری صحابه
- ۲۸۰ عظمت اطلاق شیعه بر افراد
- ۲۸۰ روایت منبر رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله در محشر
- ۲۸۳ اثر کسب حلال
- ۲۸۳ رضایت مؤمن به روزی مقدر
- ۲۸۷ دوران سخت تحصیل
- ۲۸۷ افطاری دادن فرهاد میرزا

- ۲۸۸ محبوبیت راستگویی در همه ادیان
- ۲۸۹ بخشش کافر به خاطر راستگویی
- ۲۹۰ اجتناب از راستگویی در موارد خاص
- ۲۹۱ همراهی با راستگویان
- ۲۹۲ فلسفه تقدم کسب حلال بر عبادات
- ۲۹۳ راستگویی، جذب کننده دل مردم
- ۲۹۴ قناعت به حلال مورد مصلحت
- ۲۹۶ درخواست مصلحت از خدا
- ۲۹۷ نتیجه دنیایی تدین و راستگویی
- ۲۹۹ صورت برزخی مال حرام
- ۲۹۹ پرهیز از کمترین مال حرام
- ۳۰۲ برگشت کیفر گناهان در دنیا و آخرت
- ۳۰۴ پرداخت کفاره گناهان با بلاها
- ۳۰۵ صورت برزخی گناهان دنیایی
- ۳۰۶ صورت برزخی انسان
- ۳۰۷ جریان به مکه رفتن سلطان محمود
- ۳۰۸ دیدار ناصرالدین شاه از مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه
- ۳۰۹ پند شیخ ابوالحسن خرقانی به سلطان محمود
- ۳۱۱ مال حرام؛ فلزهای گداخته در جهنم
- ۳۱۱ غصب فدک، حرام خوری غاصبان ولایت
- ۳۱۴ نماز اول وقت و کسب حلال
- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۸ رسیدن به سهمیه حلال، با زحمت
- ۳۱۸ مکاشفه برزخی مرحوم نراقی
- ۳۱۹ گریز افراد گنهکار از یاد مرگ
- ۳۲۰ برزخ مؤمنان، باغی از بهشت

- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۱ ۱ - نماز جماعت اول وقت
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۲ اهتمام اهل خدا به نماز اول وقت
- ۳۲۳ زحمت کشیدن برای توشه آخرت
- ۳۲۴ توصیه به نماز اول وقت
- ۳۲۵ ۲ - کسب حلال در هر شغل
- ۳۲۵ نماز اول وقت حضرت ابی عبدالله علیه السلام
- ۳۲۹ اثرات لقمه پاک
- ۳۲۹ وابستگی حلال و حرام به روح و بدن
- ۳۳۳ منافع گریه بر بدن و روان انسان
- ۳۳۴ دارو بودن گریه
- ۳۳۴ رحمت خدا بر گریه کنندگان
- ۳۳۶ اثر عدس در رقت قلب
- ۳۳۷ رعایت حدود در استفاده از حلال
- ۳۳۸ استفاده مطلوب از حلال خدا
- ۳۳۹ اثر شیر بر طفل شیرخواره
- ۳۳۹ بررسی خواص عسل
- ۳۴۱ نمونه ای از تأثیر عسل در مداوا
- ۳۴۱ جایگزینی حلال به جای حرام
- ۳۴۲ نمونه هایی از تأثیر غذا بر جسم و روان انسان
- ۳۴۴ دستوره‌های معجزه آسای پیامبر صلی الله علیه و آله در امر غذا
- ۳۴۶ دستوره‌های الهی پیامبر صلی الله علیه و آله در رعایت بهداشت
- ۳۴۹ ویژگی اهل بیت علیهم السلام
- ۳۴۹ حقایق ساختمان وجود
- ۳۵۲ گرفتن رزق مادی و معنوی

- ۳۵۴ بدن و روح بهشتی
- ۳۵۴ پاکی جسم و روح با توبه
- ۳۵۵ حجت های پروردگار در پاکی
- ۳۵۷ معرفی معلمان و حکیمان الهی
- ۳۵۸ اهمیت زندگی با حکیمان الهی
- ۳۵۹ توصیف حکیمان الهی از امام چهارم علیه السلام
- ۳۶۰ ویژگی های درخت نبوت
- ۳۶۱ ثمره بهره برداری از درخت نبوت
- ۳۶۶ نتیجه بهره وری از حکیمان الهی
- ۳۶۸ عناصر پاک وجود
- ۳۶۸ توجه به رزق ساختمان وجودی انسان
- ۳۷۱ شرطیت پاکی در صعود الی الله
- ۳۷۲ ارزش پاکی جسم و روح پاک
- ۳۷۳ نمونه ای از اثر آلودگی بدنی
- ۳۷۴ آلودگی بدنی در مقایسه با آلودگی روحی
- ۳۷۵ طراح پاکی ساختمان وجود
- ۳۷۵ پاکی توأمان جسم و روح
- ۳۷۷ طرق جذب روزی پاک
- ۳۷۸ زمینه های کسب روزی حلال و پاک
- ۳۸۰ قناعت به حلال
- ۳۸۰ راه های نفوذ شیطان به ساختمان وجود
- ۳۸۱ تجارت اخروی با روزی زیاد
- ۳۸۲ پاداش تجارت کنندگان با انفاق
- ۳۸۳ تأثیر روزی حلال در عبودیت
- ۳۸۴ حکایت قناعت شیخ انصاری به روزی حلال
- ۳۸۵ گلایه مادر شیخ انصاری از کمی روزی

- ۳۸۶ ترس از حساب قیامت
- ۳۸۸ نفس پاک و ناپاک
- ۳۸۸ طراحی دقیق پروردگار برای روزی نفس
- ۳۸۹ ظهور آثار روزی نفس در دنیا و آخرت
- ۳۹۰ عظمت نفس در پیشگاه پروردگار
- ۳۹۲ اهمیت و ارزش شب
- ۳۹۳ ارزش روز، رفعت آسمان و گستره زمین
- ۳۹۵ رزق پاک و ناپاک نفس
- ۳۹۵ اثرات ظاهری رزق ناپاک
- ۳۹۶ فجور و تقوا، غذاهای نفس
- ۳۹۷ احترام خدا به نفس پاک
- ۳۹۹ رجوع به سوی پروردگار
- ۳۹۹ بی ارزشی نفوس شریبه و خبیثه
- ۴۰۰ نفس راضی و مرضی خداوند در کنار پاکان
- ۴۰۱ بهشت لایق نفوس پاک
- ۴۰۱ حب و بغض خدا نسبت به امور
- ۴۰۲ بی اعتمادی به علم جدا از وحی
- ۴۰۲ هشت خصلت برای محبوبیت نفس نزد پروردگار
- ۴۰۳ تصمیم به پاکی و اجرای آن
- ۴۰۴ چشم پوشی از حرام
- ۴۰۵ اثرات مخرب نگاه حرام
- ۴۰۶ صفات لازم دیگر برای کسب نفس پاک
- ۴۰۷ معارف صحیفه سجادیه
- ۴۰۷ شناخت امام سجاد علیه السلام از منظر دعا
- ۴۰۹ حکایتی از تأثیر دعاهای صحیفه سجادیه
- ۴۱۰ تأثیر صداهای خدایی بر نفوس

- ۴۱۱ ----- صدای قرآن در گوش حیوانات
- ۴۱۲ ----- انسان های بدتر از حیوان
- ۴۱۲ ----- عوامل از بین رفتن تأثیرپذیری از دین
- ۴۱۳ ----- صداهای ملکوتی و مؤثر
- ۴۱۴ ----- فرمان بری حیوانات از نفوس پاک
- ۴۱۶ ----- دنباله داستان تأثیر دعای صحیفه سجاده بر اهل گناه
- ۴۱۷ ----- عمر سراسر رنج امام سجاد علیه السلام
- ۴۱۷ ----- طلب عمر برای طاعت از خدا
- ۴۱۸ ----- نعمت ولایت ائمه علیهم السلام
- ۴۱۹ ----- طلب مرگ با گناه
- ۴۲۰ ----- کلام و منش سید الساجدین علیه السلام
- ۴۲۰ ----- راه های شناخت نسبی امام سجاد علیه السلام
- ۴۲۱ ----- عمل، شرط لازم اثر کردن نسخه الهی
- ۴۲۲ ----- اهمیت بیماری روحی بر جسمی
- ۴۲۳ ----- جمع تمام شریعت در روایتی از امام سجاد علیه السلام
- ۴۲۳ ----- اشاره
- ۴۲۳ ----- ۱ - قول حق
- ۴۲۳ ----- اشاره
- ۴۲۴ ----- نمونه ای از قول حق در بزرگان
- ۴۲۴ ----- محصول زبان سوء
- ۴۲۵ ----- حکمت و اهمیت سکوت
- ۴۲۶ ----- موکلین مضاعف بر ثبت اعمال زبان
- ۴۲۷ ----- کنترل زبان برای جلوگیری از قول باطل
- ۴۲۸ ----- حکایتی زیبا از اهمیت سکوت
- ۴۲۹ ----- عذابی شدید بر گویندگان قول باطل
- ۴۳۰ ----- حکایت لاک پشت و هلاکت او

- ۴۳۱ کنترل زبان از گناه -
- ۴۳۲ ۲ - حکم کردن به عدل
- ۴۳۴ ۳ - وفای به عهد
- ۴۳۵ منش و اخلاق امام سجاد علیه السلام
- ۴۳۶ زبان، منبع تولید نزاع ها
- ۴۳۸ تسویل نفس
- ۴۳۸ اثر دیگری از لقمه ناپاک
- ۴۴۰ تغییر سیرت انسان با لقمه ناپاک
- ۴۴۱ آیاتی در باب تسویل نفس
- ۴۴۲ پاکی نفس پاک ترین پاکان
- ۴۴۳ رقت قلب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۴۸ اخلاقی علی، اخلاق خدا
- ۴۴۹ تسویل نفس برادران حضرت یوسف علیه السلام
- ۴۵۱ گناهان پیامد تسویل برادران یوسف علیه السلام
- ۴۵۲ گناهان، پیامد تسویل نفس
- ۴۵۳ دامان پاک از تسویل حضرت یوسف علیه السلام
- ۴۵۴ تسویل نفس زلیخا
- ۴۵۵ نفس اماره، موجب تسویل نفس
- ۴۵۶ پرستش گوساله بر اثر تسویل
- ۴۵۷ تسویل سامری برای گوساله پرستی
- ۴۵۸ ذکر مناجات
- ۴۵۹ اشتهای نفس
- ۴۵۹ سیری ناپذیری نفس در جهت خوب و بد
- ۴۶۲ سختی دل کندن از عادت نفس
- ۴۶۳ سختی توبه در برابر گناه کردن
- ۴۶۴ عادت نفس به نوع تغذیه آن

- ۴۶۵ مجرمان و نفرت از خوبی ها -
- ۴۶۵ تشبیه نفس مجرم به جهنم
- ۴۶۶ مقایسه اشتهای جهنم و بهشت
- ۴۶۸ تبیین تناسب جریمه و جرم
- ۴۷۰ شکل گیری ذات مجرم با جرم
- ۴۷۰ روحیه پاکى در پاکان عالم
- ۴۷۱ فانی نشدن اتصال یافتگان با خدا
- ۴۷۲ باز بودن پرونده خوبان عالم
- ۴۷۳ نصیحت خدا بر بندگان مؤمن
- ۴۷۴ سوء عاقبت در اثر انس با گناه
- ۴۷۴ انکار آیات خدا، نتیجه انس با گناه
- ۴۷۵ آمادگی مؤمن برای انتقال به آخرت
- ۴۷۶ آسانی حساب مؤمن در موافق قیامت
- ۴۷۷ ارج نهادن خدا بر پاکان
- ۴۸۰ برنامه مؤمن
- ۴۸۰ شرح وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان
- ۴۸۴ ارزش وصیت در آخر عمر
- ۴۸۵ بار تربیتی سخن گفتن با فرزندان
- ۴۸۵ اثر محبت آمیز بودن خطاب
- ۴۸۷ تقسیم ایام عمر به سه برنامه
- ۴۸۸ ارزش واجبات در پیشگاه خدا
- ۴۹۰ حکایت محاسبه نفس مرحوم حاج ملاهادی
- ۴۹۱ زندگی اولیای خدا در قناعت
- ۴۹۲ خادمی حاج ملاهادی در مدرسه کرمان
- ۴۹۳ مبارزه با نفس حاج ملاهادی
- ۴۹۴ عرفان و خلوص حاج ملاهادی

۴۹۶	حکیمان الهی
۴۹۶	طرح و نقشه ساختمان وجود
۴۹۸	ملعون بودن ویران کننده بنیان خدا
۴۹۸	ساختمان کامل وجود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
۴۹۹	حکمرانان بر ساختمان وجود
۵۰۱	مبارزه با طرح و نقشه ضد ارزشی
۵۰۳	وارد کردن نقص در ساختمان وجود
۵۰۳	چشم دل
۵۰۴	رفاقت صحیح با شکم و شهوت
۵۰۵	مصالح ساختمان وجود
۵۰۶	حراست از خانه دل
۵۰۷	اخلاق صالحین در مصالح ساختمان وجود
۵۰۷	معامله کردن با خدا
۵۱۱	غلام تربیت شده در دست حکیمان الهی
۵۱۴	دنیا و آخرت
۵۱۴	تفاوت بین دنیا و آخرت
۵۱۴	اشاره
۵۱۵	۱- زنده بودن آخرت
۵۱۷	۲- فناپذیری دنیا و بقای آخرت
۵۱۸	۳- جدایی بین خوبان و بدان در آخرت
۵۲۰	دلیلی بر حیات قیامت
۵۲۱	چگونگی ساختار بهشت
۵۲۲	زنان اهل بهشت
۵۲۴	حضرت آسیه علیها السلام و ایمان حقیقی
۵۲۴	حضرت مریم علیها السلام و پاداش خداوند
۵۲۵	حضرت خدیجه علیها السلام و مقام زن

- حضرت فاطمه علیها السلام برترین زن ۵۲۶
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعوت الهی ۵۲۶
- اشاره ۵۲۶
- ردّ حقیقت، خسارتی غیرقابل جبران ۵۲۸
- راه پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به یگانه پرستی ۵۲۹
- دعوت بر اساس بصیرت ۵۳۰
- بصیرت انبیای خدا و ائمه اطهار علیهم السلام ۵۳۱
- رفع عذاب به حرمت «بسم الله» ۵۳۴
- حرام خوری و پنج خطر آن ۵۳۵
- فرهنگ حلال و حرام ۵۳۹
- اشاره ۵۳۹
- انواع مرگ به تعبیر قرآن و روایات ۵۴۲
- حکایتی از رحلت علامه مجلسی ۵۴۳
- رؤیای صادق، به استناد قرآن ۵۴۴
- حالت مؤمن در لحظه مرگ ۵۴۵
- مرگ، هدیه پروردگار به مؤمن ۵۴۶
- عنایت علامه مجلسی به اهل علم ۵۴۷
- تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عالم برزخ ۵۴۸
- خطرات ارتباط مردم با مال حرام ۵۵۱
- اشاره ۵۵۱
- فوائد شرکت در مجالس علمی ۵۵۲
- ارتباط با حرام و سلب توفیق ۵۵۴
- ثواب نماز شب و پاداش آن ۵۵۴
- محاسبه و مراقبه اهل دل ۵۵۶
- مرحوم آیت الله درجه ای و پرهیز از موارد شبهه ناک ۵۵۶
- بی حوصلگی در عبادت، از اثرات حرام ۵۵۷

- مستجاب نشدن دعا به خاطر ارتباط با حرام - ۵۵۸
- دعای فرد حرام خوار مستجاب نمی شود - ۵۶۰
- حرام خواری - ۵۶۱
- فعل حرام، قاتل قلب - ۵۶۱
- تفاوت جریمه در دنیا و آخرت - ۵۶۳
- حرام خواری و آتش شب اول قبر - ۵۶۵
- اعضا و جوارح تولید کننده آتش دوزخ - ۵۶۷
- دعای پیامبر و ائمه اطهار - ۵۶۸
- مرد الهی و دیدن باطن حرام - ۵۶۸
- انواع خطاب در قرآن کریم - ۵۷۰
- اشاره - ۵۷۰
- هوای نفس، عامل هر جنایت - ۵۷۵
- شیخ بهایی و خبردار شدن از مرگ - ۵۷۶
- ورود به بهشت - ۵۸۲
- اشاره - ۵۸۲
- بهشت آدم و حوا - ۵۸۵
- عاقبت عمل حرام و ارتباط با حرام - ۵۸۷
- ثواب نگاه به خانه خدا - ۵۸۸
- شیعه واقعی اهل خیانت نیست - ۵۸۸
- رباخواری و کم فروشی - ۵۹۰
- اشاره - ۵۹۰
- وجوب شناخت موارد ربا - ۵۹۲
- داستانی از کتاب مرحوم فیض کاشانی - ۵۹۳
- ناراحتی ائمه علیهم السلام از افراد حرام خوار - ۵۹۴
- آخرین وصیت پیامبر قبل از وفات - ۵۹۵
- تکرار فعل حرام، باعث انکار مسائل الهی - ۵۹۶

۵۹۶	قصایبی که عادت به کم فروشی داشت
۵۹۷	حکایتی از رمی جمرات
۵۹۸	نگهداری مال حرام و دوری از رحمت خدا
۵۹۸	اشاره
۶۰۱	تعبیرهای قرآن درباره مال حرام
۶۰۷	تهدید حلال خورها در قرآن
۶۰۹	بدهکاری و نماز میت
۶۱۱	خطابات قرآنی
۶۱۱	خطاب قرآن به اهل ایمان
۶۱۳	اداره امور زندگی فقط با تکیه بر مال حلال
۶۱۶	عدم تسلط شیطان بر انسان
۶۱۷	مال حلال و عمل نیک
۶۱۷	وصیت نامه
۶۱۹	قیمت حلال از نظر قرآن
۶۲۰	وسواس در وضو
۶۲۱	قمر بنی هاشم علیه السلام و رد کردن پیشنهاد حرام
۶۲۲	فهرست ها
۶۲۲	اشاره
۶۲۳	فهرست آیات
۶۴۶	فهرست روایات
۶۵۴	فهرست اشعار
۶۵۷	فهرست اعلام
۶۷۸	کتابنامه
۶۸۴	درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: حلال و حرام مالی / مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۶۷۶ ص.

فروست: سیری در معارف اسلامی؛ ۳۱.

شابک: ۲۵۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۵۷-۲:

یادداشت: چاپ قبلی: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۷۳] - ۶۷۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: اسلام -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع: اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع: حلال و حرام -- جنبه های قرآنی

رده بندی کنگره: ۱۰/۵/BP۱۰/الف/ح۸۲ ۱۳۹۳ ۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۹۵۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

حلال و حرام مالی

مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان

ص: ۴

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سی و یکمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۳۹ گفتار در باب حلال و حرام مالی می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در دهه دوم جمادی الثانی ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ در مسجد مهدیه شوش تهران و دهه اول جمادی الثانی ۱۳۸۴ در حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام تهران و دهه اول شعبان ۱۳۸۴ در مدرسه علوی شیراز و دهه سوم جمادی الثانی ۱۳۸۵ در مصلی خمینی شهر است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لا-جرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و . . .

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نمایم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

ص: ۶

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتی و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... .

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

دشمنی با ایام

ملاقات با امام هادی علیه السلام

ملاقات با امام هادی علیه السلام

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۲

ص: ۷

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

یکی از ارادتمندان وجود مبارک حضرت هادی، امام علی النقی علیه السلام به نام «صقر بن ابی دلف» نقل می کند:

زمانی که متوکل عباسی، ظالمانه حضرت هادی علیه السلام را به شهر «سُرّ من رأی» آورد و آن امام بزرگوار را حبس کرد، خیلی علاقه مند شدم که در ایام حبس بودن حضرت علیه السلام از وجود مبارک ایشان خبری بگیرم.

به دفتر رییس زندان که مرا می شناخت رفتم. از من سؤال کرد: برای چه به اینجا آمده ای؟ چون فکر من این بود که در دفتر رییس زندان بالاخره بتوانم از وجود مبارک حضرت هادی علیه السلام خبری بگیرم. گفتم: آمده ام تا شما را ببینم. ساعتی با شما بنشینم تا با هم گفتگو کنیم.

عده ای داخل دفتر رییس زندان نشسته بودند. جمعیت که رفتند و خلوت شد و من با رییس زندان تنها ماندیم، دوباره پرسید: برای چه به اینجا آمدی و چه کار داری؟ گفتم: آمدم شما را ببینم و با شما صحبت کنم.

گفت: نه، تو آمدی تا مولای خود را ببینی. به قصد دیدن من نیامده ای؛ چون تا وقتی که مولای تو اینجا در زندان نبود، تو به دیدن من نمی آمدی. گفتم: مولای من متوکل عباسی است. گفت: متوکلی که ناحق است، مولای تو است؟ امام

هادی علیه السلام مولای برحق تو و من است. تو فکر کردی چون رییس زندان متوکل هستم، نسبت به اهل بیت علیهم السلام بی معرفت و بی رابطه هستم و با بودن حضرت هادی علیه السلام دیگری را به ولایت و مولویت قبول می کنم؟ (۱) این اتمام حجت است که نمونه آن نیز در تاریخ بشر کم نبوده است. امکان دارد انسان در محیط فساد، آلوده و شیطانی قرار بگیرد و حتی شغلی نیز از طرف مفسدان و شیاطین داشته باشد، ولی عبدالله باشد.

ص: ۱۰

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۵۰/۱۹۴ - ۱۹۵، باب ۴، حدیث ۷؛ « [۱] الصَّغَرِ بْنِ أَبِي دُلْفِ الْكَزْحِيِّ قَالَ لَمَّا حَمَلَ الْمُتَوَكَّلُ سَيِّدَنَا أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِئْتُ أَسْأَلُ عَنْ خَبْرِهِ قَالَ فَنَظَرَ إِلَيَّ الرَّزَائِفِيُّ وَكَانَ حَاجِبًا لِلْمُتَوَكَّلِ فَأَمَرَ أَنْ أُدْخَلَ إِلَيْهِ فَأَدْخَلْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا صَغْرُ مَا شَأْنُكَ فَقُلْتُ خَيْرٌ أَيُّهَا الْأُسْتَاذُ فَقَالَ أَقْعُدْ فَأَخَذَنِي مَا تَقَدَّمَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَقُلْتُ أَخْطَأْتُ فِي الْمَجِيءِ قَالَ فَوَحَى النَّاسَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا شَأْنُكَ وَ فِيمَ جِئْتُ قُلْتُ لِخَيْرٍ مَا فَقَالَ لَعَلَّكَ تَسْأَلُ عَنْ خَبْرِ مَوْلَاكَ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَنْ مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَسِيكَتُ مَوْلَاكَ هُوَ الْحَقُّ فَلَا تَحْتَسِبْ مِنِّي فَإِنِّي عَلَى مِذْهَبِكَ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اجْلِسْ حَتَّى يَخْرُجَ صَاحِبُ الْبَرِيدِ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ فَجَلَسْتُ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لِغُلَامٍ لَهُ خُذْ بِيَدِ الصَّغَرِ وَ ادْخُلْهُ إِلَى الْحُجْرَةِ الَّتِي فِيهَا الْعَلَوِيُّ الْمَحْبُوسُ وَ خَلِّ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ فَقَالَ فَادْخُلْنِي إِلَى الْحُجْرَةِ وَ أَوْمَأَ إِلَيَّ بَيْتٍ فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى صِذْرٍ حَصِيرٍ وَ بِحِذَاهُ قَبْرٌ مَحْفُورٌ قَالَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ ثُمَّ أَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا صَغْرُ مَا أَتَى بِكَ قُلْتُ سَيِّدِي جِئْتُ أَتَعَرَّفُ خَبْرَكَ قَالَ ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَبَكَيْتُ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا صَغْرُ لَاعَلَيْكَ لَنْ يَصْعَلُوا إِلَيْنَا بِسُوءِ الْأَنْ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِي حَدِيثُ يُرْوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا أَعْرَفُ مَعْنَاهُ قَالَ وَ مَا هُوَ فَقُلْتُ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَاتُعَادُوا الْأَيَّامَ فِتْعَادِيكُمْ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ نَعَمْ الْأَيَّامُ نَحْنُ يَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فَالَسَّبْتُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْأَحِيدُ كِنَايَةٌ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْبَائِثِينَ الْحَسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الثَّلَاثَاءُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْأَرْبَعَاءُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا وَ الْخَمِيسُ ابْنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْجُمُعَةُ ابْنُ ابْنِي وَ إِلَيْهِ تُجْمَعُ عَصِيَابُهُ الْحَقِّ وَ هُوَ الَّذِي يَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَهَذَا مَعْنَى الْأَيَّامِ فَلَا تُعَادُوهُمْ فِي الدُّنْيَا فَيُعَادُواكُمْ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَعَّ وَ اخْرُجْ فَلَا آمَنْ عَلَيْكَ.»

تمام بودن دلایل اثبات ولایت

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید: (۱) با کتاب هایی که پروردگار از جانب خود نازل کرده است و در آنها دلایل آشکار خود را بیان و آیات ظاهر خود را قرار داده است، دیگر چه عذری برای کسی در روز قیامت باقی می ماند که خود را به خاطر ورشکستگی معنوی و برای این چند روز دنیا، معذور نشان دهد؟

تنها این زندانبان نبود که در خلوت دفتر زندان، به صقر بن ابی دلف می گوید:

مولای بر حق من امام هادی علیه السلام است، نه متوکل، متوکل کیست؟ مگر شخص شیطان صفت، مفسد، آلوده و گنهکار، حق ولایت بر مردم را دارد؟ فاسد که نمی تواند مقام مولویت بر عباد خدا را عهده دار باشد:

«الْنَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» ۲

ولایت از آن پاکان عالم، انبیای خدا، ائمه طاهرین، فقهای واجد شرایط الهی و اسلامی است.

خدمت به دین در دربار

در سوره مؤمن که غیر از آن سوره ای است که در جزء هجدهم به نام سوره مؤمنون است. در سوره مؤمنون، پروردگار عالم در ده آیه اول، ویژگی های مردم

ص: ۱۱

۱-۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۰؛ «[۱] من کلام له علیه السلام فی الزهد؛ «أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قَصِيرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ وَ لَا تَنْسُوا عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ فَقَدْ أَعْيَدَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُّسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ وَ كُتِبَ بَارِزَهُ الْعُذْرُ وَاضِحَةً.»

مؤمن را به طور عام بیان می کند که تا روز قیامت، انسان های مؤمن از این صفات برخوردار هستند.

خداوند داستان شخصی را بیان می کند که از کارمندان عالی رتبه و رده اول دربار فرعون بود و در پنهان، صادقانه به حضرت موسی بن عمران علیه السلام ایمان آورده بود و برای او خیلی کار کرد. البته این ها از طرف اولیای الهی مجاز بودند که در این دستگاه ها وارد شوند.

در منابع آمده است که وجود مبارک حضرت سکینه علیها السلام بیش از هفتاد سال عمر کردند و تا اواخر حکومت بنی امیه زنده بودند و با خیلی از زنانی که شوهران آنها دست اندر کار حکومت بودند، ارتباط داشتند و آنها برای دیدن و یادگیری درس ایشان می آمدند و یا ایشان را به مهمانی دعوت می کردند.

حضرت سکینه علیها السلام توانستند از طرف زنان وابسته به حکومت، از خیلی کارهای نادرست جلوگیری کنند و به تعبیری چوب لای چرخ حاکمیت بنی امیه بگذارند.

فردای قیامت عده ای از این گونه چهره ها بر دیگرانی که نه قدرت و نه محیط آنها را داشتند، حجت هستند.

متوکّل یکی از چهره هایی است که از نظر فساد، بی دینی و طغیان، از چهره های رده اول تاریخ است، مانند؛ حجاج بن یوسف، عبدالملک بن مروان، چنگیز، آتیل و تیمور.

حکومت در شهر سامرا بود و ریاست زندان آن شهر بر عهده کسی بود که حکومت نشناخته بود. مانند نخست وزیری که هارون الرشید داشت و استانداری خوزستان که در آن زمان بر عهده کسی قرار گرفته بود که شیعه بود.

این ها با اجازه صاحبان ولایت به این محیطهای فساد و خطرناک وارد می شدند و جلوی خیلی از کارها را می گرفتند و عجیب این است که در این فضاها، با آن ثروت های بی اندازه و نامحدود، آن شب نشینی ها و مجالس لهو و لعبی که حکومت

داشت، این ها ایمان و تقوای خود را حفظ کردند. البته کار آسان و ساده ای نیست، اما مقاومت این ها در مقابل این طوفان ها که خود در وسط آن قرار داشتند، خیلی شدیدتر از مقاومت کوه های دنیا بوده است.

استقامت مؤمن در برابر تحریکات

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف» (۱) مؤمن - که این ها نمونه آن بودند - مانند کوه پابرجا و راسخ است. (۲) در قرآن مجید آمده است:

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» ۳

یعنی پابرجا. در چه جایی مؤمن پابرجا است؟ وقتی هیچ حادثه ای و تلخی و طوفان و فساد و وجود ندارد؟ نه، پابرجایی باید در مقابل واقعیات تلخ و حادثه های زمانه باشد.

ص: ۱۳

۱-۱ - شرح اصول کافی: ۱۸۱، ذیل حدیث ۳۷.

۲-۲ - الکافی: ۲/۲۴۱، بَابُ الْمُؤْمِنِ وَ عَلَامَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ، حدیث ۳۷؛ « [۱] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ الْمُؤْمِنُ أَضَلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسَيِّئُ تَقَلُّ مِنْهُ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسَيِّئُ تَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ. » بحار الأنوار: ۶۷/۱۷۸، باب ۵۲، حدیث ۴۲؛ « [۲] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ إِنَّ الْحَدِيدَ إِذَا دَخَلَ النَّارَ لَمَانَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ وَ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ. » بحار الأنوار: ۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۵؛ « [۳] الطَّائِبُ بْنُ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ قُلْتُ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ وَ الصَّدَقَةُ فِي الْقَلْبِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الصَّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ. »

این که حضرت می فرماید:

«المؤمن كالجبل الراسخ»

یعنی در برابر طوفان هایی که می وزد: طوفان های شهوات، مال، سیاست و مقام که این طوفان ها کم نیستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ثروت می فرماید:

«المال مآذة الشهوات» (۱) مال و پول، ریشه شهوات است. ولی وقتی به دست مؤمن می افتد، در مقابل طوفان مال، «کالجبل الراسخ» است، طوفان را می شکند و مال را به جای خود می برد. او به شکل مال در نمی آید، بلکه مال را به شکل خود در می آورد؛ یعنی مال را به دنبال خود و در بستر ایمان می آورد. (۲) با این مال حق الهی؛ خمس و زکات می دهد، مسجد و مدرسه می سازد، کار خیر می کند، به پدر و مادر نیکی می کند؛ یعنی با مال خود، بنیان معنوی خود را محکم تر می کند. یا به تعبیر قرآن، با مال خود، خدا را یاری می کند؛

ص: ۱۴

۱-۱ - نهج البلاغه: حکمت ۵۸.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۱/۲۲۵، باب ۷، ذیل حدیث ۱۷؛ « [۱] عَنْوَانَ الْبُصَيْرِي . . . يَا أَبَا عَبِيدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَا لِلَّهِ يَضَعُ حَوْنَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً وَ جُمْلَهُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَمَا يَنْفَرِّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُراً وَ تَفَاخُراً وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلوّاً وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلاً فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى.»

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» ۱

لذا خدا نیز او را یاری می کند.

شیعه برای خود استحکام بنیان ایجاد می کند؛ با مال، علم، آبرو و مقام خود.

این معنای «کالجبل الراسخ» است. در مقابل چه چیز راسخ است؟ باید چیزی باشد که مانند کوه می ایستد، ایستادنی که شکست و از پا درآمدن در آن نیست.

این ها نمونه عالی مؤمنین هستند. یکی از آنها، همین زندانبان بود.

گفت: یکی از مقامات دولتی نزد مولای ما است، صبر کن تا بیرون بیاید، بعد تو را به خدمت حضرت علیه السلام می فرستم تا چهره مبارک ایشان را زیارت کنی و اگر حرفی داری، با حضرت بزنی.

تحت فشار بودن شیعیان در زمان بنی العباس

این کارها، آن هم در زمان متوکل، مانند جان به کف دست گرفتن بوده است. اگر می فهمیدند که این ها شیعه هستند و با امام برحق علیه السلام رابطه دارند، یا شیعه ای را نزد امام علیه السلام راه داده اند، آنها را به عنوان جاسوس قطعه قطعه می کردند.

در روایات دارد که قاضی دادگاه مأمون، ابن ابی عمیر را به هزار تازیانه محکوم کرد، فقط برای این که اسم شیعیانی که با حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ارتباط هستند را اعلام کند.

این ها تا این حد سخت گیری می کردند. آن هم هزار تازیانه خاردار چرمی که سیم تیزی درون آن می پیچیدند و هر تازیانه ای که به بدن می زدند، گوشت و پوست را بلند می کرد. هزار تازیانه خاردار بزند که ایشان نام شیعیان مرتبط با حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را بگوید تا مأمورین حکومت در محله ها، بازارها

ص: ۱۵

و شهرها بریزند، این‌ها را بگیرند و از ارتباط با امام منع کنند.

صد تازیانه را تحمّل کرد، دیگر دیدند گوشت و پوستی به بدنش نمانده و همه تکه تکه شده، قاضی گفت: اگر می دانست، می گفت. رهایش کنید. (۱) می دانست، اما چرا نگفت؟ خودش می گوید: من هر تازیانه ای که می خوردم، همان یکی کافی بود که مرا وادار کند تا نام شیعیان را بگویم، ولی فکر قیامت نمی گذاشت که کسی را نام ببرم. من یک نفر هستم که زیر این تازیانه‌ها نابود می شوم، اما هزار نفر سالم بمانند که چرخ شیعه را بچرخانند. این‌ها که در مقابل این طوفان‌ها ایستادگی کردند، آیا در قیامت حجت نیستند؟

دیدار با امام هادی علیه السلام و أخذ حدیث از ایشان

این صاحب منصب دولتی رفت. زندانبان بچه ای را صدا کرد که ظاهراً فرزند

ص: ۱۶

(۱- ۱) - رجال ابن داود: ۲۸۷ - ۲۸۹؛ «۱۲۵۰ - محمد بن ابی عمیر البزاز: یکنی أبا أحمد من موالی الأزد و اسم ابی عمیر زیاد [بن عیسی] من أوثق الناس عند الخاصه و العامه و أنسکهم و أروعهم و أعبدهم، و قد ذکره الجاحظ فی کتابه فی فخر قحطان علی عدنان بذلک، و ذکر أنه کان أوحده أهل زمانه فی الأشياء کلها أدرك من الأئمه ثلاثه أبا إبراهیم موسی بن جعفر علیه السلام و لم یرو عنه، و روى عن أبی الحسن الرضا علیه السلام، و روى عنه أحمد بن محمد بن عیسی کتب مائه رجل من رجال أبی عبد الله علیه السلام وله مصنفات کثیره، و ذکر ابن بطه أنها أربعه و تسعون کتابا [کش، جش] حبس بعد الرضا علیه السلام و نهب ماله و ذهب کتبه، و کان یحفظ أربعمین جلدًا فلذلک أرسل أحادیثه. و کان قد سعی به أنه یعرف أسماء الشیعه و مواضعهم، فأمره السلطان بتسمیتهم فأبى فضرب ضربا عظیما و قیل کان ذلک لیلی القضاء قال فلما بلغ بى الضرب ذلک کدت أسمیهم فسمعت نداء [محمد بن یونس بن عبد الرحمن یقول] یا محمد بن أبی عمیر اذکر موقفک بین یدی الله فتقویت بقوله و صبرت و لم أخیرهم و الحمد لله و قیل إنه أدى مائه و أحد عشرین ألف درهم حتى خلص، و کان ممولا و کان مولی بنی أمیه و قیل مولی المهلب بن أبی صفره، بغدادی الأصل و المقام، لقی الکاظم علیه السلام و سمع معه أحادیث کناه فی بعضها فقال علیه السلام یا أبا أحمد تعظیما له رحمه الله.»

خودش بود، گفت: دست ایشان را بگیر و نزد آن زندانی ببر، اسم نبرد. گفت: من وقتی وارد اتاق شدم، دیدم حصیر کهنه ای افتاده است که حضرت هادی علیه السلام روی آن نشسته است. قبری نیز در اتاق کنده اند.

معلوم بود که متوکل دستور داده است تا اتاق کوچک باشد و فرش آن حصیری باشد و قبرش را نیز کنده بودند تا وقتی حکم قتل امام علیه السلام را بدهند، قبر آماده باشد.

گفت: تا چشم من به قبر افتاد، نتوانستم خودم را نگهدارم و شدید گریستم.

حضرت علیه السلام مرا دلداری دادند و فرمودند: یقین بدان که از این ها به من آسیبی نخواهد رسید. به این قبر نگاه نکن.

گفتم: یابن رسول الله! حال که پروردگار به من توفیق داد شما را زیارت کردم، دلم می خواهد حدیثی را که از قول وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند، شما برای من معنا کنید؛ چون معنی آن را نمی فهمم. فرمودند: آن حدیث چیست؟

جلوگیری از اتلاف عمر

چقدر خوب است که ندانسته ها را با اهل حقیقت به دانسته ها تبدیل کنیم؛ چون سؤالات، مجهولات و نادانی ما، عدد ندارد، ولی دانستی های ما محدود است. مگر ما از حقایق عالم چقدر می دانیم؟ ما نباید به این بی نهایت تاریکی دچار باشیم و به دانسته های خود قناعت کنیم. بعضی از شما، بیشتر اوقات یا در خانه هستید، یا به مسجد می روید و یا با رفقا می نشینید و عمر خود را ضایع می کنید، یقین بدانید که روز قیامت مسئول هستید.

شما باید فرصتی که خدا به شما داده است را صرف مطالعه کنید. در حدّ سواد شما نیز کتاب هست، از اهل آن بپرسید: ماچه کتاب هایی را می توانیم مطالعه کنیم؟ اگر حوصله ندارید که کتاب های علمی را بخوانید، به کتاب های تاریخ اسلامی رو بیاورید، در این زمینه خیلی کتاب نوشته اند که به درد هر سنی می خورد. مانند؛

تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، تاریخ انبیا و ائمه علیهم السلام، تاریخ اولیا و بزرگان دین و شخصیت های انسانی.

یا به نماز قضا، قرائت قرآن، دعا، ذکر و شرکت در جلسات سخنرانی یا حداقل گوش دادن به نوارهای سخنرانی مشغول باشید. خیلی از پیرمردها عمر خود را ضایع می کنند. می دانید هر روز چند میلیون ساعت از عمر مردم در کره زمین ضایع می شود؟ اگر این ها را روی هم بگذاریم، چقدر عمر می شود؟ اما همه آنها از بین می رود. این کارها در حال انسان، اندیشه، فکر و اخلاق انسان اثر دارد.

از خربندگی تا امیری خراسان

خیال نکنید کتاب خواندن اثر ندارد. در این کتاب ها نقل می کنند: امیر عبدالله خَلِجِستانی (۱) که شغل او این بوده است که با چند الاغ، برای مردم بار جابجا می کرده است، آن وقت ها اسم این شغل «خربندگی» بود. مدتی گذشت، یکی از رفقای او دید که از امیر عبدالله خَلِجِستانی، به عنوان امیر خراسان بزرگ اسم می برند.

محدوده خراسان قدیم از یک طرف در حدود شاهرود و از طرف دیگر تا ماوراء النهر و بخارا که وسط شوروی قرار داشت، بوده است؛ یعنی تمام افغانستان، سمرقند، مشهد، نیشابور و سبزوار نیز قطعه ای از خراسان بزرگ بود.

رفیق امیر عبدالله شنید: او که زمانی شغل خربندگی داشت، اکنون حاکم خراسان بزرگ شده است. دیوانه نبودند که این حکومت را به او دادند، باید این شخص این منطقه خیلی وسیع را می چرخاند. به دیدن دوست خود رفت و از او پرسید: چه شد که از خربندگی به حاکمیت خراسان بزرگ رسیده است؟

ص: ۱۸

یکی از بلاهای بزرگی که بر سر مردم کشورها می آید این است که پست و مقام را به کسی بدهند که شایسته آن نیست و نادان را به جای عالم و عالم را جای نادان می گذارند. چنین کشوری نابود می شود و مشکلات مردم بیشتر می شود.

روزی ابوذر به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: من چگونه انسانی هستم؟ فرمودند: تو از نظر ایمان، تقوا، کرامت و بزرگواری انسان کاملی هستی. گفت: شغلی به من بدهید که من نیز خدمتی کنم. فرمودند: من نمی توانم به تو شغلی بدهم؛ چون تو مدیر خوبی نیستی، در نتیجه مدیریت را به او ندادند. با این که ابوذر انسان خیلی بزرگوار و با کرامتی بوده است، اما اگر شغل حکومتی به او می دادند، نمی توانست اداره کند و خراب می شد.

اما پیغمبر صلی الله علیه و آله جوان هجده ساله ای را قبل از مرگ خود، به عنوان فرمانده لشکر اسلام انتخاب می کنند و به او مأموریت می دهند که بیرون از مدینه پرچم بزند و سپاه را برای جنگ آماده کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله در رختخواب بیماری فرمودند:

«لَعْنُ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِ جَيْشِ أُسَامَةَ» (۱) خدا لعنت کند کسانی را که از لشکر اسامه تخلف کنند؛ یعنی به ریش سفیدی افراد نگاه نکنید. پیرمرد مؤمن مدینه! اگر من جوان هجده ساله را فرمانده سپاه

ص: ۱۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۰/۴۳۲، باب ۲۲، [۱] طعن دوم؛ «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ الشَّهْرَسْتَانِيُّ فِي كِتَابِ الْمَلَلِ وَالنَّحْلِ عِنْدَ ذِكْرِ الْأَخْتِلَافَاتِ الْوَاقِعَةِ فِي مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْخِلَافُ الثَّانِي أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعْنُ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِ جَيْشِ أُسَامَةَ. فَقَالَ قَوْمٌ يَجِبُ عَلَيْنَا امْتِثَالُ أَمْرِهِ، وَأُسَامَةُ قَدْ بَرَزَ مِنَ الْمَدِينَةِ. وَقَالَ قَوْمٌ قَدْ اشْتَدَّ مَرَضُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تَسْعَ قُلُوبُنَا لِمَفَارَقَتِهِ وَ الْحَالُ هَذِهِ، فَصَبِرْ حَتَّى تُبْصِرَ أَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ انْتَهَى.»

کردم، او لیاقت داشته و تو نداشتی. اما بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، اولین کسانی که تخلف کردند، همین برپا کنندگان سقیفه بنی ساعده بودند، در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله متخلفان از جیش اسامه را لعنت کرده بودند.

جرقه مطالعه برای حرکت به سوی امارت

به دربار امیر عبدالله آمد، به این راحتی که نمی توان امیر را دید، بالا-خره آن روزی که خربنده بود، هر وقت این آقا می خواست، به کنار طویله می رفت، امیر عبدالله را که روی زمین نشسته بود و خرهای خود را مراقبت می نمود، می دید. اما اکنون آن خربنده کاخ نشین شده است و محافظ، پاسبان، سرباز و خدم و حشمتی دارد. به زحمت، پیامی به گوش امیر عبدالله رساند که من آن رفیق قدیمی تو هستم که هزار بار در کنار طویله با هم ملاقات می کردیم.

او نیز انسان متکبری نبود، وقتی به او گفتند، گفت: او را به داخل بیاورید. او را آوردند و روی تخت، در کنار امیر عبدالله نشاندند. گفت: من کار خاصی ندارم، برای شغل، پول، مال و چیزی نیامده ام، فقط آمده ام پرسم: چه شد که از خربندگی به امارت خراسان بزرگ رسیدی؟ در حکمرانی بسیار لیاقت نشان داد و مدیر بسیار بالایی برای خراسان بود.

گفت: سؤال خوبی کردی. من در زمان خربندگی وقتی پالان خرها را برداشتم آنها را داخل طویله کردم و آب و جوی آنها را دادم، به خانه آمدم، دیوان شعری در طاقچه خانه ام بود که نخوانده بودم. حوصله کتاب خواندن نیز نداشتم، عمری با خرها سر و کار داشتم، نه با کتاب، اما مایل شدم که آن کتاب را ببینم.

دیدم کتاب شعری به نام «دیوان حنظله بادغیسی» است، باز کردم و این رباعی را آمد: مهتری گر به کام شیر در است رو حذر کن، ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چون مردانت، مرگ رویاروی (۱)

«مهتری» در فارسی یعنی سروری و بزرگی؛ یعنی اگر خدا آقایی، بزرگی، عظمت و کرامت را در دهان شیر گذاشته باشد و جای دیگری پیدا نشود، ترس، نمی دانم، نمی شود و نمی خواهم را دور بریز و این مهتری را از کام شیر بیرون بکش. یا برو عزیز، بزرگ، صاحب نعمت و مقام شو، یا اقلأ در این مسیر بمیر.

گفت: از همان روز تصمیم گرفتم که شغل خربندگی را رها کنم و از برزگان عزیز و صاحب نعمت شوم. رفتم و شدم. نمی شود، یعنی چه؟

استفاده از دوران فراغت

وقتی ما در قم طلبه بودیم، یک نفر اداری بود که خیلی سواد نداشت، به محض این که بازنشسته شد، به سراغ مطالعه رفت، شب و روز کتاب ها را ورق زده، یادداشت برداری می کرد. دو کتاب از کتاب هایی که از ایشان منتشر شده است، خیلی معروف شد: یکی کتاب «تاریخ قم» و دیگری کتاب «پژوهشی در تاریخ وهابیان عربستان» که یکبار او را به تلویزیون آوردند و از او تجلیل کردند و برای او کنگره گرفتند.

به بیکاری گذراندن یعنی چه؟ می گویند: حال شما چطور است؟ می گوید:

بازنشسته شده ام و منتظر مرگ هستم. خیلی اشتباه می کنی که منتظر مرگ هستی، منتظر علم، بزرگی، دانش و شهرت باش. دست به کمر می گیری و نفس نفس می زنی که دیگر داریم می رویم و تمام شد؟ کجا داری می روی؟ به طرف علم برو، نه به طرف مرگ.

در شهر اصفهان شخصی به نام آقای مهدوی، معلم مدرسه بود. وقتی بازنشسته

ص: ۲۱

شد، شروع به نوشتن کتاب کرد. اکنون کتاب های او در قم برای تاریخ نویسان روحانی جزء کتاب های مرجع و مصدر است.

یک دوره از تفاسیر فارسی قرآن را بگیرید و تا از دنیا نرفته اید اقلأً یک بار تفسیر قرآن را کامل مطالعه کنید. حیف است که این عمر گرانبها ضایع شود.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، هشتاد و هشت سال داشتند که از دنیا رفتند. یکی از فرمایش های زیبا و پرقیمت ایشان در اواخر عمر این بود که به یکی از علمای بزرگ فرموده بودند: خدا را شکر می کنم که حتی یک ساعت از عمر خود را ضایع نکردم و بیهوده هدر ندادم.

سرمایه از دست رفتنی عمر

چه سرمایه ای از عمر بالاتر هست؟ خدا در قرآن می فرماید:

« وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » ۱

همه در حال ضرر کردن و داخل شدن در چاه خسارت هستند،

« إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ »

چه عمل صالحی بالاتر از این که انسان به دانایی خود بیافزاید و مسأله ای را که نمی داند، یاد بگیرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمودند:

اگر کسی چیزی را یاد بگیرد و بفهمد، ثواب ده شهید در راه خدا را دارد. (۱)

ص: ۲۲

۱-۲) - بحار الأنوار: ۱/۱۷۸، باب ۱، حدیث ۶۰؛ « [۱] أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَلْتَمِسُ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ يَشْمَعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ طَالِبُ الْعِلْمِ أَحَبُّهُ اللَّهُ وَ أَحَبُّهُ الْمَلَائِكَةُ وَ أَحَبُّهُ النَّبِيُّونَ وَ لَا يُحِبُّ الْعِلْمَ إِلَّا السَّعِيدُ فَطُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَلْتَمِسُ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ طَالِبُ الْعِلْمِ حَبِيبُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحَبَّ الْعِلْمَ وَ جَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَ يُصْبِحُ وَ يُمَسِّي فِي رِضَا اللَّهِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثَرِ وَ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ الْجَنَّةِ وَ يَكُونَ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقَ خَضِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هَذَا كُلُّهُ تَحْتَ هَذِهِ الْآيَةِ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. »

جان خود را در کف دست گذاشته و به زندان آمده تا حضرت هادی علیه السلام را ببیند و روایتی را که نمی فهمیده، بپرسد. این کار چقدر ارزش دارد. حضرت علیه السلام فرمودند:

روایت را بخوان. عرض کرد: از جد بزرگوار شما، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کنند که ایشان فرموده اند:

«لاتعادِ الايام فتعاديكم» (۱)

ص: ۲۳

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۹۹/۲۱۰ - ۲۱۱، باب ۹، حدیث ۱؛ «[۱] الصَّغْرُ بْنُ أَبِي دُلْفَ قَالَ لَمَّا حَمَلَ الْمُتَوَكَّلُ سَيِّدَنَا أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ جِئْتُ أَسْأَلُ عَنْ خَبْرِهِ قَالَ فَظَنَرَ الزَّرَافِيَّ إِلَيَّ وَ كَانَ حَاجِبًا لِلْمُتَوَكَّلِ فَأَمَرَ أَنْ أُدْخَلَ إِلَيْهِ فَأَدْخَلْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا صَغْرُ مَا شَأْنُكَ فَقُلْتُ خَيْرٌ أَيُّهَا الْأَسِيدُ فَقَالَ أَقْعِدْ قَالَ فَأَخَذَنِي مِمَّا تَقَدَّمَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَقُلْتُ أَخْطَأْتُ فِي الْمَجِيءِ قَالَ فَزَجَرَ النَّاسَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ لِي شَأْنُكَ وَ فِيمَ جِئْتُ قُلْتُ لِخَيْرٍ مَا قَالَ لَعَلَّكَ جِئْتُ تَسْأَلُ عَنْ خَبْرِ مَوْلَاكَ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَنْ مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَسِئْتُ مَوْلَاكَ هُوَ الْحَقُّ لَاتَحْتَشِبْ مِنِّي فَإِنِّي عَلَى مِذْهَبِكَ فَقُلْتُ الْحَمِيدُ لِلَّهِ فَقَالَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اجْلِسْ حَتَّى يَخْرُجَ صَاحِبُ الْبُرَيْدِ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ فَجَلَسْتُ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لِعُلَّامٍ لَهُ خُذْ بِيَدِ الصَّغْرِ وَ ادْخُلْهُ إِلَى الْحُجْرَةِ وَ أَوْمِي إِلَى بَيْتٍ فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى صَيْدِرٍ حَصِيرٍ وَ بِحِذَائِهِ قَبْرٌ مَحْفُورٌ قَالَ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ ثُمَّ أَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا صَغْرُ فَمَا أَتَى بِكَ قُلْتُ جِئْتُ أَتَعْرِفُ خَبْرَكَ قَالَ ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَبَكَيْتُ فَظَنَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا صَغْرُ لَاعَلَيْكَ لَنْ يَصَةَ لِمَا إِلَيْنَا بِسُوءٍ فَقُلْتُ الْحَمِيدُ لِلَّهِ ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِي حَدِيثٌ يُرَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا عَرِفُ مَعْنَاهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ قَوْلُهُ لَاتُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيكُمْ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ نَعَمْ الْأَيَّامُ نَحْنُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فَالَسَّبْتُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْأَحَدُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِثْنَيْنِ [الْإِثْنَانِ] الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الثَّلَاثَاءُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْأَرْبَعَاءُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا وَ الْخَمِيسُ ابْنِي الْحَسَنُ وَ الْجُمُعَةُ ابْنُ ابْنِي وَ إِلَيْهِ تُجْمَعُ عَصَائِبُ الْحَقِّ فَهَذَا مَعْنَى الْأَيَّامِ فَلَا تُعَادُوهُمْ فِي الدُّنْيَا فَيُعَادُواكُمْ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ وَدَّعْ وَ اخْرُجْ فَلَا آمَنْ عَلَيْكَ».

با روزها دشمنی نکنید، که اگر دشمنی کنید، روزها نیز با شما دشمنی خواهند کرد.

حضرت علیه السلام فرمودند: منظور از روزها، ما اهل بیت هستیم؛ چون روز شنبه متعلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله است، یکشنبه امیرالمؤمنین علیه السلام، دوشنبه امام حسن و امام حسین علیهما السلام، سه شنبه علی بن الحسین، امام باقر و صادق علیهم السلام، چهارشنبه موسی بن جعفر، حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام و من، پنجشنبه فرزندان من حسن علیه السلام و جمعه نوه من حجه بن الحسن علیهما السلام.

نکته جالب در این روایت این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: با شب و روز دشمنی کنید؛ چون ذره ای ظلمت شب در این چهارده معصوم علیهم السلام وجود ندارد، بلکه فرموده اند: «لاتعاد الايام» با روشنایی ها دشمنی نکنید.

نکته مهم روایت این است که حضرت هادی علیه السلام فرمودند: این دشمنی ما با دشمنان خود، در روز قیامت آشکار می شود. کاری نکنید که در روز قیامت ما چهارده نفر در صف دشمنان شما قرار بگیریم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

اخلاق نیک

خصلت خوش اخلاقی، علامت مؤمن

خصلت خوش اخلاقی، علامت مؤمن

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام هفت صفت را به عنوان ویژگی، نشانه و علائم مؤمن بیان می کنند.

خصلت اول: مؤمن در آمد، کسب و مالی که به دست می آورد، فقط از راه مشروع و حلال است.

یقیناً کسانی که خدا و قیامت را قبول دارند، فضای زندگی خود را به حرام آلوده نمی کنند. یعنی نمی توانند با این عقیده زندگی را به حرام آلوده کنند. به خاطر آن ایمان، باور، اعتقاد به حضرت حق و یقین به روز قیامت، آنها به سوی حرام قدم بر نمی دارند، به طوری که گویا چنین قدرت، توان و قوتی در آنها وجود ندارد.

اما خصلت دوم: امام علیه السلام می فرماید:

«حَسَنَتْ خَلِيقَتُهُ» (۱) اخلاق مؤمن، نیکو، زیبا و آراسته است.

ص: ۲۶

۱ - ۱) - الخصال: ۲/۳۵۲، حدیث ۳۰؛ بحار الأنوار: ۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۶؛ « [۱] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ مَنْ طَابَ مَكْسَبُهُ وَ حَسِنَتْ خَلِيقَتُهُ وَ صَحَّتْ سِرِّيَّتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ كَلَامِهِ وَ كَفَى النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ.»

معرفی چند نمونه از کتب اخلاق اسلامی

از مهم ترین کتاب هایی که در ارتباط با اخلاق، «الذریعه الی مکارم الشریعه» می باشد. نویسنده این کتاب راغب اصفهانی، صاحب کتاب بسیار مهم «المفردات فی غرائب القرآن» است.

این کتاب حجم کمی دارد، ولی در مسائل اخلاقی، کتاب پرمحتوایی است.

یکی از علمای زمان ما این کتاب را به نام «راه بزرگواری در اسلام» ترجمه کرده است.

این مترجم محترم نیز انسان با سواد، فقیه و مجتهدی بود که خود او به حرف های این کتاب آراسته شده بود. انسان از این که کسی این کتاب را ترجمه کرده است که خود آراسته به حرف های آن است، لذت می برد.

اثر گفته ها و نوشته های اهل عمل

امام خمینی رحمه الله می فرمودند:

خیلی از علما کتاب توحید می نویسند، اما خود آنها موخید نیستند. کتاب اخلاق می نویسند، اما خود او آلوده به زشتی های اخلاقی است. انسان خوب کسی است که اهل عمل باشد.

من وقتی روی منبر می گویم: دروغ حرام است، در صورتی باشد که خودم نیز به دوری از این حرام الهی پایبند باشم و دروغ نگویم. ما اگر در خانه دروغ نگوئیم و اهل صدق باشیم، یقین بدانید که فرزندان ما تا حد زیادی اهل صدق تربیت می شوند.

اگر می گویم: بیرون می روم، این کتاب را برای شما می خرم، یا آخر هفته مثلاً تو را به قم می برم، آنها یقین داشته باشند که این حرف عملی می شود، تا آنها دروغگو بار نیابند.

کتاب دوم، کتاب پرمایه «معراج السعاده» از مرحوم ملااحمد نراقی است.

کتاب سوم به نام «الاخلاق» را یکی از علمای عراق به نام سید شبر نوشته است.

کتاب چهارم که از این چند کتابی که اسم بردم، به نظر می رسد بهتر باشد، کتاب «حقایق» مرحوم فیض کاشانی است.

کتاب دیگر نیز «جامع السعادات» مرحوم ملامهدی نراقی است. اما مفصل ترین کتابی که در اخلاق دیدم، کتاب «المحجه البیضاء» فیض کاشانی است.

شناخت موارد اخلاقی برای عمل

این که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«حَسَنَتْ خَلِيقَتَهُ»

مؤمن اخلاق زیبا و پاکی دارد، یقین بدانید که مؤمن موارد اخلاقی را یا در قرآن، یا روایات دیده، یا در مجالسی که برای مردم از اخلاق می گویند، شرکت کرده و پی برده است که حسنات و زشتی های اخلاقی چیست؟

و اکنون که به حسنات و زشتی های اخلاقی عالم شده است، به تدریج، نه یک شبه، بلکه همین طور که عمر را می گذرانند، سعی کرده است که با تمرین و به اجرا گذاشتن، حسنات اخلاقی را در خود ظهور دهد و اجازه ندهد که بدی های اخلاقی به خیمه حیات او راه پیدا کند و بعد از مدتی متخلّق به اخلاق حسنه شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند، مؤمن حسود، بخیل، حریص، دروغگو، غیبت کننده و تهمت زننده نیست، بلکه سخی، کریم، جواد، فروتن، نرم، مهرورز و حلال مشکلات است. این ها حسنات اخلاقی است.

بدون آگاهی به موارد حسنات و مصادیق زشتی ها نمی شود انسان صاحب اخلاق حسنه شود. وقتی من به حسنات اخلاقی جاهل باشم، چگونه به حسنات

متخلّق شوم و از زشتی های اخلاقی خودداری کنم؟ و در حالی که موارد زشتی ها را نمی دانم، دامن خود را پاک نگهدارم؟ چون بیشتر مردم نمی دانند، حسنات اخلاقی را کم دارند و به بخشی از آلودگی های اخلاقی دچار هستند.

اثر رذایل اخلاقی در خود و اطرافیان

یک سال از زندگی عروس و دامادی نگذشته بود که در حال از هم پاشیدن زندگی خود بودند. من آنها را می شناختم. هر دو را قبول داشتم، اما در زندگی آنها آتشی برپا شده بود که نزدیک به جدایی بودند. مرا داور قرار دادند. با هر کدام جداگانه صحبت کردم، فهمیدم در این اختلاف و آتش شعله ور شده، نه داماد مقصّر است و نه عروس، این دو نفر بی تقصیر هستند.

اما باید پی جویی کنیم که کبریت آتش این اختلاف را چه کسی زده است؟ به سراغ پدر و مادر داماد رفتیم، اما آنها این کبریت را نزده بودند، بلکه دیدم در ایران این پدر و مادر در خوبی کم نظیر هستند.

به سراغ پدر و مادر عروس رفتیم. پدر و مادر عروس در شهر دیگری هستند که با شهر آنها شش ساعت فاصله دارد. به آن شهر رفتیم. در آن شهر دوستی داشتم که خیلی بزرگوار و عاشق اهل بیت علیهم السلام بود. به خانه ایشان رفتیم.

پدر عروس را پیدا کردیم، آمد، دیدیم این بنده خدا شخص ساده ای است، نه خوب است و نه بد. به مادر عروس گفتیم بیاید، آمد. چهار ساعت با مادر عروس صحبت کردم، در نهایت گفت: زندگی این داماد و دختر من به قدری شیرین بود که من تحمل نکردم و خواستم این قدر تلاش کنم که این زندگی را به هم بزنم. گفتم:

خانم! عروس دختر شما است. گفت: هر کس می خواهد باشد. من روزی راحت می شوم که این دختر و دامادم تکه تکه شوند.

این زشتی اخلاقی، حسد است. حسود، بچه خود را تحمل نمی کند که ببیند

زندگی آنها شیرین است. آتشی برپا می کند که زندگی آنها را نابود کند. دوباره برگشتم و با عروس و داماد صحبت کردم. فکر کنم اکنون شیرین ترین زندگی را این زن و شوهر دارند، به خاطر این که رابطه این عروس و داماد با آن حسود کاملاً قطع شده است. یعنی وقتی تلفن ها و رابطه ها قطع شد، این ها از جهنم نجات پیدا کردند.

حسود، مورد نفرت خدا

جوانی به موسی بن عمران علیه السلام شکایت کرد و گفت: این مادر زن من، به هیچ شکلی نمی گذارد من راحت باشم. حسود، نمی تواند خودش آرام باشد و نمی گذارد دیگران نیز آرام باشند. این بیماری خیلی عجیب است. خدا در قرآن نمی فرماید: از شرّ آدم حریص و بخیل به من پناه بیاورید، اما در مورد حسود می فرماید:

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ » ۱

من فقط می توانم شما را از شرّ حسود نجات دهم.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: من چه کار کنم؟ عرض کرد: وقتی در کوه طور مناجات می کنی، از طرف ما به خدا بگو: خدایا! ما داریم می سوزیم و می سازیم.

حضرت موسی علیه السلام رفت و حرف ها را زد، خطاب رسید: ای موسی! به آن جوان بگو: این حال باطنی مادر زن تو با هیچ دوایی خوب نمی شود و تنها دوی او مرگ است، من تا هفته دیگر حضرت عزرائیل را می فرستم تا جان او را بگیرد و تو راحت شوی. راه دیگر ندارد.

اثرات سوء بد اخلاقی در خانواده

خدا می داند که زشتی های اخلاقی چه به روزگار انسان ها، خانواده ها و در نتیجه اجتماع می آورد. پدر متکبر و خشن که خانواده اش در خانه از او شیرینی اخلاق و آغوش گرم و سلام و علیک درست و حسابی ندیده اند، صبح به سر کار رفته، شب با اخم به خانه برگشته، تا بچه آمده حرف بزند، گفته: حرف نزن! باید حمّالی شما را بکنم و شکم شما را پر کنم.

بسیاری از فرزندان این گونه خانواده ها در دامن فساد افتاده اند؛ یعنی چون در خانه خوش نیستند، بیرون از خانه و در آغوش فساد به اصطلاح خودشان خوشی می کنند. گرفتار روابط نامشروع شدند و به سر خود بلا آوردند، یا سیگاری و تریاکی شدند. این ها نتیجه بد اخلاقی پدر و مادر است.

یا پدر بخیل باعث می شود که فرزندش دزد شود؛ چون وقتی ببیند پدر دارد، اما خرج نمی کند، دست به دزدی می زند. شخصی می گفت: می خواستیم خواهرم را شوهر بدهیم، پدرم هیچ طور زیر بار تهیه جهیزیه نمی رفت، مجبور شدم که تمام جهیزیه خواهرم را با دزدی فراهم کنم.

بد اخلاق و بخیل، اطرافیان خود را تخریب می کند. اگر به زندان کودکان سری بزنید، دختران و پسرانی داریم که این ها از خانه فرار کرده اند. با هر کدام حرف می زنند، می گویند: از دست پدرم یا مادرم فرار کرده ایم.

اثرات بد اخلاقی در ایمان

روایتی دربارهٔ بد اخلاقی از وجود مبارک حضرت باقر علیه السلام برای شما نقل کنم.

شما می دانید که در میان مواد غذایی در کرهٔ زمین، ثابت شده است که بالاترین، بهترین، سالم ترین و پر ویتامین ترین مادهٔ غذایی عسل است، البته اگر جنس دوبا دست به کند و نبرد و زنبور فقط شهد گل و گیاه را بخورد و عسل طبیعی تولید کند که اگر هزاران سال بماند، خدا طوری مقرر کرده است که میکروب به آن اثر ندارد و فاسد نمی شود.

فکر کنید عسل فروش بیاید به عسل ناب طبیعی، سرکهٔ تند و ترش بزند و همه را به هم بزند. حال می خواهد این عسل را بفروشد، چه کسی مشتری این عسل است؟ هیچ کسی.

چرا؟ چون سرکه عسل را خراب می کند. مردم عسل و سرکه را جدا می خرنند.

اکنون که با هم مخلوط شده و سرکه و عسل هر دو خراب شده اند، دیگر چه فایده ای دارند؟

امام باقر علیه السلام می فرماید:

شخص نماز خوان، روزه گیر، عمره و مکه برو، خمس بده، اما بد اخلاق، در پیشگاه خدا مانند عسلی است که با سرکهٔ تند مخلوط شده باشد، خدا این چنین شخصی را در قیامت نمی خرد؛ چون آلودگی دارد و خراب است.

تقابل ایمان و بد اخلاقی مانند سرکه و عسل

جملهٔ امام علیه السلام این است:

«انّ سوء الخلق ليفسد الايمان كما يفسد الخلّ العسل» (۱) زشتی های اخلاقی مانند کبر، غرور، ریا، بدخلقی، تندی و بی مهری، ایمان مؤمن را فاسد می کند، چنانچه سرکه تند و ترش، عسل را خراب می کند.

در روایات آمده است:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسانی که بد اخلاق هستند، همیشه حالت اخم و خشم دارند، تیزی خشم در وجود آنها، شعله ای از آتش جهنم است. اگر این شعله در ما باشد، وقتی مارا زنده می کنند، در قیامت مانند آهن و آهن ربا، جهنم مواد خودش را که در وجود ما هست، می بیند و ما را به درون خود می کشد. (۲) پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: خدا در قیامت آتش جهنم را آزاد می گذارد، می آید در محشر می گردد، مانند مرغی که از زمین دانه جمع می کند و خرطوم فیل، تمام اهلش را به درون خود می کشد. (۳)

ص: ۳۳

۱-۱) - الکافی: ۲/۳۲۱، باب سوء الخلق، حدیث ۳. [۱]

۲-۲) - بحار الأنوار: ۶۸/۳۸۶، باب ۹۲، حدیث ۳۱؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَأَمْحَالَةٌ وَإِيَّاكُمْ وَسُوءِ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَأَمْحَالَةٌ. » بحار الأنوار: ۶۸/۳۹۴، باب ۹۲، ذیل حدیث ۶۳؛ « [۳] قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ فُلْعَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ وَهِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا فَقَالَ لَأَخِيرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. »

۳-۳) - بحار الأنوار: ۶۸/۳۹۳، باب ۹۲، حدیث ۶۱؛ « [۴] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَنُزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَالْقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُلِّ وَلِيٍّ وَصِيْفِي لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبِي أَنْ يَتْرُكَ أَلْطَافَهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْمَأْغَلِيِّ وَجَمِالِهِ الْمَأْزُكِيِّ لِأَنَّهَا خَصِيْلَةٌ يَخْصُصُ بِهَا الْأَعْرَفِينَ بِهِ وَلا يَلْعَلُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ زَمَانِنَا إِلَى حُسْنِ الْخُلُقِ وَالْخُلُقُ الْحَسَنُ أَلْطَفُ شَيْءٍ فِي الدِّينِ وَ أَثْقَلُ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ وَ سُوءُ الْخُلُقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسْلَ وَ إِنِ ارْتَقَى فِي الدَّرَجَاتِ فَمَصِيرُهُ إِلَى الْهَوَانِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُسْنُ الْخُلُقِ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ صَاحِبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِهَا يَجْدِبُهُ إِلَيْهَا وَ سُوءُ الْخُلُقِ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ وَ صَاحِبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِهَا يَجْدِبُهُ إِلَيْهَا. »

نمونه های حسن خلق را باید بفهمیم. من به شما سفارش می کنم که کتاب اخلاقی فارسی خوب تهیه کنید و اقلأ در اوغات فراغت آن کتاب را بخوانید و موارد حسنات و زشتی های اخلاقی را یاد بگیرید و ترک زشتی ها و اجرای خوبی ها را به تمرین بگذارید، خدا می داند که بعد از مدتی زشتی ها پاک می شود و حسنات در وجود ما نقش می بندد.

لزوم برپایی مجالس با کیفیت مذهبی

مطالعه خیلی اثر دارد. اگر حوصله مطالعه ندارید، پای منبرها بیشتر بروید.

البته کسانی که سخنران دعوت می کنند، رؤسای هیأت ها و علمای بزرگواری که گردانندگان مساجد هستند، اگر دیدند منبر آن سخنران فایده ای ندارد، با کمال شجاعت به او تذکر بدهند تا عمر، پول و وقت مردم هدر نرود. بگویید: شما بنای منبر را روی قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بگذار.

ما نیاز داریم که بنشینیم و حرف خدا، انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام را گوش بدهیم؛ چون ما مردمی هستیم که روز قیامت را باور داریم و می خواهیم که قیامت آبادی داشته باشیم. هیچ راهی برای داشتن قیامت آباد، غیر از طی این مسیر نیست: یا بخوانیم، یا گوش بدهیم و ساخته شویم.

برپا کردن این گونه مجالس نیز واجب است، نه مستحب؛ چون هجوم دشمنان داخلی و خارجی به دین و اخلاق ما، بسیار گسترده شده است. اصلاً در تاریخ بشر سابقه ندارد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

محکم سازی بنیان زندگی دنیایی و آخرتی

محکم سازی بنیان زندگی دنیایی و آخرتی

۳

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۲

ص: ۳۵

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

کشور ما روی کمر بند زلزله قرار دارد و در معرض طوفان های سخت است که گاهی با بیش از صد کیلومتر در بعضی از مناطق ایران می وزد و همین طور سیل هایی که هر سال قسمتی از نواحی ایران را تهدید می کند.

بیشتر مردم در کره زمین فکر می کنند این زلزله ها، طوفان ها و سیل ها فقط در ظاهر زندگی رخ می دهد، در حالی که طبق آیات قرآن کریم، روایات و اخبار، طوفان هایی که بنیان های شخصیت، کرامت، دین و آخرت انسان را تهدید می کند، قوی تر، مخرب تر و شکننده تر از این امور ظاهری است و زیان آنها نیز فوق العاده تر، بیشتر و عمیق تر است، چرا که تفاوت قیمت ظاهر انسان با باطن او خیلی است.

ارزش روح در مقابل بدن

در روایات و حکمت های «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: ارزش بدن شما بهشت است، اما ارزش روح شما، رضوان الهی است که با بهشت قابل مقایسه

ص: ۳۶

نیست. (۱) چنانچه در سوره مبارکه توبه، وقتی پروردگار هشت بهشت را در آیه مطرح می کند، بعد از جنات، می فرماید:

« وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ » ۲

بین بدن و حقیقت، شخصیت و روح شما خیلی فرق است. این تفاوت را ما از آیات قرآن مجید نیز می توانیم بفهمیم. خدا در قرآن درباره بدن می فرماید:

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » ۳

جای بدن شما تا روز قیامت همین جایی است که آن را از آنجا خلق کردیم. ما این بدن، اسکلت و ظرف وجود شما را از خاک آفریدیم. ولی درباره روح ما می فرماید:

« وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

بدن شما از عالم خلق است، اما روح شما از عالم امر. وقتی حضرت آدم علیه السلام فقط بدن بود، ما به فرشتگان نگفتیم به او سجده کنید، اما:

« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ » ۴

ص: ۳۷

۱-۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۵۶؛ « [۱] أَقْصَالَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَلَّا حُرِّ يَدْعُ هَيْدِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا. »

وقتی که آن حیات ویژه انسانی از جانب ما در این قالب تجلی کرد، به فرشتگان گفتیم: به او سجده کنید؛ چون بدن شما لیاقت سجده فرشتگان را نداشت.

بعد از سال ها زندگی، بین بدن و روح شما جدایی می افتد و دوباره بدن را به خاک برمی گردانیم. اگر ما بدنی را در قیامت وارد بهشت می کنیم، به خاطر این است که با روح در همه عبادات شرکت داشته است و الا اگر بدن در عبادات شرکت نداشت، روح در این بدن حبس بود و هر دو را با هم به جهنم می بردیم.

قیمت بدن و روح انسان

قیمت بدن شما مادی و قیمت روح شما معنوی است. قیمت بدن بهشت است، اما قیمت جان، رضوان. این بدن و جان شما ممکن است دچار زلزله ها، طوفان ها و سیلاب های سخت معنوی شوند که هر دو را از جا بکنند و با خود ببرند، تا حدی که خدا در قرآن می فرماید:

« فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ »

در دوری کامل قرار بگیرد و شایستگی رحمت و بهشت خدا را از دست بدهد؛ یعنی تا این حد او را دور کند.

ماشینی که تازه خریده باشند، اگر در سیل واقع شود، سیلی که هیچ قدرتی جلودار آن نیست، ماشین را بغلتاند در دره ای بیاندازد، صندلی ها، موتور، بدنه و تمام قسمت های آن خراب شود و از کار بیافتد، حال این ماشین چقدر ارزش و قیمت دارد؟ گاهی طوری می شود که می گویند: اصلاً به درد نمی خورد و لاشه آن را همین جا بگذارید باشد. یا هواپیمای چند میلیون دلاری وقتی به کوه و طوفان می خورد و سقوط می کند و هر ذره اش به جایی می افتد، آیا دیگر می ارزد؟ نه،

چون قیمت و ارزشی ندارد.

حرف دین این است که طوفان مال حرام، قیمت بدن و روح شما را نزد خدا نابود می کند، چرا؟ چون این طوفان آنقدر شما را از خدا دور می کند که نظر و رحمت پروردگار شما را نمی گیرد. لیاقت این بدن و جان برای به بهشت رفتن از دست می رود. فقط می توانند در قیامت ملائکه را جمع کنند و انسان را در جهنم بریزند؛ چون هیچ فایده دیگری ندارد.

این کار طوفان و زیان زلزله معنوی است. این مقدمه ای را که عنایت فرمودید، حقیقت دارد و قرآن، روایات و اخبار به این حقیقت ناطق هستند. انبیا و اولیا علیهم السلام از این مسأله خبر داده اند. اکنون دو آیه از قرآن را در این مورد عنایت بفرمایید.

مقایسه بنیان حلال و حرام در زندگی

خانه را در معرض سیل، روی کمر بند زلزله و در مناطق طوفان خیز نسازید، بلکه آن را به گونه ای بسازید که در مقابل طوفان، زلزله و سیل مقاومت کند.

خانه سازی در کناره هایی که سیل برده و بنیانی ندارد و مشرف به درّه است، دیوانگی است؛ چرا که انسان پول خرج کند و این بار سنگین را روی این خاک های سست مشرف به درّه بسازد، با تکان زلزله، طوفان و سیل، تمام خانه با هر چه داخل آن هست، به عمق درّه می افتند.

این حرف قرآن در سوره توبه است. چه آیه عجیب و چه هشدار زیبایی است:

« أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »

ص: ۳۹

دیگر حرف از این متین تر و محکم تر؟ هشدار از این بهتر، زیباتر و استوارتر؟ در این آیه دو نفر را برای ما مثل می زند، نفر اول:

« أَمَّنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ »

آیا کسی که بنای زندگی خود را در همه چیز؛ کسب، کار، خوراک، پوشاک، ازدواج، معاشرت و داد و ستد، بر دو پایه بنا کرده است:

پایه اول: تقوای الهی است؛ یعنی محکم کاری کرده است و روی گناه، معصیت، حرام و محرّمات بنا نساخته است، بلکه زیربنا و بتون این زندگی، تقوا و پرهیز از حرام است. (1) پایه دوم: رضوان پروردگار و خشنودی حضرت حق است و برای این که مهر رضای خدا روی آنها بخورد مصالحی را بکار گرفته است:

« أَمَّ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ »

این بنا بهتر است یا کناره ای که قبلاً آن را سیل برده است و اکنون مقداری سست است، خاک آن پوک است و این بنا را در معرض وقوع سیل ساخته است؟

ص: ۴۰

۱- ۱) - الکافی: ۲/۲۱، حدیث ۸؛ « [۱] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مَّا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ. » وسائل الشیعه: ۱/۲۶، باب ۱، حدیث ۳۲؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى عَشْرَةٍ أَسْهُمَ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ الْمِلَّةُ وَالصَّلَاةِ وَ هِيَ الْفَرِيضَةُ وَالصَّوْمِ وَ هُوَ الْجَنَّةُ وَالزَّكَاةِ وَ هِيَ الْمُطَهَّرَةُ وَالْحَجِّ وَ هُوَ الشَّرِيعَةُ وَالْجِهَادِ وَ هُوَ الْعِزُّ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْوَفَاءُ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَالْجَمَاعَةُ وَ هِيَ الْأُلْفَةُ وَالْعِصْمَةُ وَ هِيَ الطَّاعَةُ. »

سقوط بنای سست دنیایی و آخرتی

به وسیله این بنای سست، در عمق رودخانه و درّه می افتد. آن بهتر است یا این؟

« فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ »

کسی که زیربنای زندگی خود را با حرام بنا کرده است؛ یعنی با پول حرام خانه ساخته، ازدواج کرده، بچه دار شده، ماشین و اثاثیه خریده و بنای زندگی معنوی را بر لب پرتگاه جهنم ساخته که ماندنی هم نیست؛ چون زیربنا سست است، با خود صاحب بنا در آتش جهنم می افتد،

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »

دست آنهایی که از حدود حلال و حرام من تجاوز کرده اند را نخواهم گرفت، بلکه آنها باید به جهنم بروند؛ چون دست خود را به دست من نمی دهند تا دست آنها را بگیرم.

سقوط اختیاری انسان

خدا که بخیل نیست تا از کسی که در خطر است، دستگیری نکند، ولی این ها دست خود را به خدا نمی دهند، معلوم است اگر ما اکنون شخص ثروتمندی را صدا کنیم و بگوییم: شما چقدر ثروت دارید؟ بگوید: چند میلیارد. بگوییم: چه مقدار آن حلال است؟ می گوید: پنجاه سال قبل مقداری پدرم به من ارث رسید، او نیز اهل مسجد و انسان خوبی بود، همان پول حلال است و بقیه حرام است. به او بگوییم: آیا تو نجات در آخرت را می خواهی؟ می گوید: بله، می گوییم: در این صورت باید مابقی را به صاحبان آن برگردانی و زندگی خود را بر پایه همان پول

ارث بگذاری. خیلی راحت به ما می گوید: من آن نجاتی که تو می گویی نمی خواهم. بدهم که چه شود؟ از جهنم نجات پیدا کنم؟ چه کسی از آنجا آمده تا خبر بیاورد؟

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »

این یعنی متجاوزان از حدود که دست خود را به خدا نمی دهند تا آنها را نجات دهد.

جهنم، سزای سوء انتخاب

مردی جوان، در لندن پای منبر من می آمد، گفت: به خانۀ ما بیا، من نمی توانم همسرم را راضی کنم که حجاب داشته باشد. گفتم: عیبی ندارد. من با خانواده ام می آیم، ایشان می داند چگونه با خانم شما صحبت کند. انشاء الله که اصلاح می شود.

بعد از ظهر که از میهمانی برگشتیم، من از خانواده سؤال کردم، مسأله حجاب حل شد؟ گفت: من خیلی با آن خانم صحبت کردم، خانم گفت: من همه چیز خدا را قبول دارم، اما حجاب را قبول ندارم. من می خواهم این گونه بیرون بروم.

وقتی برای نجات دست نمی دهد، چه کسی می تواند او را نجات دهد؟ می گوید: من نمی خواهم پول حرام را برگردانم، نمی خواهم حجاب را قبول کنم، نمی خواهم پولی را که دزدیده ام پس بدهم، می خواهم به زندان بروم، اما نمی خواهم پس بدهم.

این شخص را خدا چگونه نجات دهد؟ او که خودش می گوید: نمی خواهم مرا نجات دهید. آیا خدا را مجبور کنیم که حتماً باید او را نجات دهی؟ خدا می فرماید:

معنای آیه این طور نیست که؛ خدا نمی خواهد نجات بدهد، پس به جهنم رفت، نه، عکس این است: او نخواست نجات پیدا کند، خدا نیز کاری به کار او نداشت، گفت: نمی خواهم به تو دست بدهم تا مرا نجات دهی.

این آیه اول، حرف معمارها و مهندس ها را می زند، باید آن را قبول کرد که می گویند: ساختمان شما بر لبه پرتگاه رودخانه ای است که سیل برده و بی بنیان و سست است، اینجا خانه نساز؛ چون اگر این زمین تکانی بخورد، یا سیل دیگری بیاید، همه ساختمان را به درون آب، درّه و رودخانه می برد، اما باز او می گوید: من می خواهم اینجا خانه بسازم.

کسی دست خود را لب رودخانه ای که زالو، قورباغه، مار و حیوانات دیگر داشت، گذاشته بود و دراز کشیده، چشم خود را بسته بود و آب می خورد. در همین وقت شخص حکیمی از آنجا می گذشت، او را دید و گفت: این گونه آب نخور، عقلت کم می شود. گفت: عقل چیست؟ گفت: هیچ، ما از گفته خود برگشتیم.

اختیار کردن هدایت، شرط نجات

اصلاً به پروردگار دست نمی دهد تا او را نجات دهد. فکر می کنید در راه نجات یک نفر، باید چقدر انسان زحمت بکشد؟ سیزده سال خوب است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله هر روز به عموی خود بگوید: دستت را به من بده تا تو را از جهنم نجات بدهم و او به پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید: برو، ای جادوگر. بیست و سه سال خوب است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله در این مدت به مردم بگوید: دست خود را به من دهید تا شما را نجات دهم، اما برعکس، منافق شوند و بعد از مرگ ایشان نیز این همه بلا بر سر دین در بیاورند. باز می گوید: چرا خدا این ها را نجات نداد؟ خدا می خواهد نجات دهد، خود این

جنس دو پا می گوید: نجات را نمی خواهم، مگر زور است.

در قیامت دلیل نیز دارند، به خدا می گویند: خود تو در قرآن گفته ای:

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ »

از روی اجبار که نبود، ما نمی خواستیم نماز بخوانیم، روزه بگیریم، قناعت کنیم، ما می خواستیم مال حرام بخوریم، حال می خواهیم به جهنم برویم، خود آنها می خواهند به جهنم بروند، به خدا ربطی ندارد.

با مال حلال به جهنم رفتن

اما آیه دوم برای من از آیه اول کوبنده تر و عجیب تر است. چون آیه دوم شخص فلک زده ای را می گوید که با مال حلال به جهنم رفت، نه با مال حرام. مگر می شود انسان با مال حلال به جهنم برود؟ صریح قرآن است که بله، عمده ای با مال حلال نیز به جهنم می روند. اگر با مال حلال انسان به جهنم برود، پس دیگر مال حرام با انسان چه می کند؟ آیه را دقت کنید:

« وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ »

خیلی عجیب است؛ می فرماید:

کسانی که اخلاق مال اندوزی دارند، مال را روی هم انباشته می کنند و در راه خدا خرج نمی کنند. خدا مال حرام را اصلاً اجازه نمی دهد که انسان انفاق کند.

انفاق در مال حلال است، نه در مال حرام. (۱) مال حرام را اجازه ندارم به مسجد، یتیم و برای حلّ مشکل مشکل دار بدهم، بلکه انسان باید مال حرام را به صاحب آن برگرداند. اینجا مسأله مال حلال مطرح است، کسانی که ثروت سنگینی را اندوخته و مردند و در زمان حیات، این ثروت خدا داده را که مال خود آنها بوده، انفاق نکردند، آنها را به عذاب دردناک مژده بده.

سزای ثروت اندوزی و بخل

آن وقت آیه را ببینید چه کار می کند؟

«يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ»

روز قیامت تمام ثروت این ها را که معادل طلا و نقره می شود، در آتش جهنم می ریزم، به این طلا و نقره حرارت می دهم و بعد:

«فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ»

ص: ۴۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۴، باب ۱، حدیث ۶۷؛ « [۱] النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا حَرَامًا وَ يَتَصَدَّقَ مِنْهُ فَيُوجِرَ عَلَيْهِ وَ لَمَّا يَنْفَقُ مِنْهُ فَيُبَارِكْ لَهُ فِيهِ وَ لَمَّا يَتْرُكُهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ. » وسائل الشيعة: ۱۷/۸۲، باب ۱، حدیث ۲۲۰۴۵؛ « [۲] دَاوُدُ الصَّرْمِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَ إِنْ نَمَى لَمْ يُبَارِكْ لَهُ فِيهِ وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُوجِرْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ. »

این طلا و نقره های سرخ شده را به صورت، پهلوها و پشت آنها می چسبانم و به آنها می گویم:

« هَذَا مَا كَنْزُكُمْ لِأَنْفُسِكُمْ »

این ثروتی است که برای خود اندوخته بودید. حلال که این گونه انسان را از پا در بیاورد، وای به حرام آن، چگونه انسان می خواهد از شرّ حرام خلاص شود؟

چند روایت بسیار پر ارزش در باب مال حرام است. من سعی کرده ام این ها را از مهم ترین کتاب ها برای شما بیاورم، کتاب هایی که بعد از قرآن، در رده اول کتاب های ما هستند و این روایات نیز روایاتی نیست که ساختگی باشند؛ چون که روایات ساختگی، با قرآن موافقت ندارد و شخص راوی این روایت را ساخته است تا از دولت بنی امیه یا بنی عباس پول بگیرد، اما این روایات ضدّ بنی امیه، بنی عباس و ستمکاران است و ساختگی نیست.

آن هم در مهم ترین کتاب ها که نمی شود آنها را کنار گذاشت؛ چون اگر ما این کتاب ها را ببندیم و کنار بگذاریم، قرآن نیز هدایتگر ما نخواهد بود و هیچ چیزی را از قرآن نمی توانیم در بیاوریم، نه نماز، نه روزه و نه حج را.

در هیچ جای قرآن ننوشته است که نماز صبح دو رکعت است، رکوع، سجود و تشهد دارد، عدد رکعات نماز و احکام روزه نیست، عدد طواف و جمره، تعداد رکعات نماز طواف حج و نساء نیست و نیز مقدار زکات نیامده است. اگر این کتاب ها را ببندیم، دیگر برای ما دینی نمی ماند.

این ها قابل توجه هستند، خیلی جدی بگیرید، که خدای نکرده بعد از شصت سال معلوم نشود ما ساختمان زندگی خود را کنار رودخانه سیل برده، ساخته ایم.

زیرکی مؤمن در پاکدامنی از حرام

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«ظَرَفَ الْمُؤْمِنَ نَزَاهَتُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ مُبَادَرَتُهُ إِلَى الْمَكَارِمِ» (۱) ظرف به معنی هوشیاری، زرنگی، کیاست و فهم بالای مردم مؤمن است که از همه حرام های خدا خود را پاک نگه می دارند. پاکدامنی از همه حرام ها، از زرنگی مؤمن است. (۲) ممکن است مؤمن تحت فشار قرار بگیرد، نتواند ماشین و خانه خوب بخرد یا عوض کند، نتواند خوش باشد، ولی زرنگ است، می گوید: من نمی خواهم خانه و ماشین خود را با حرام عوض کنم، این چند روز دنیا را با حلال خدا قناعت می کنم تا سالم بمیرم و بنای زندگی را روی طوفان، سیل و زلزله بنا نمی کنم. این زرنگی انسان مؤمن است.

ص: ۴۷

(۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۸۰، باب ۲۳، حدیث ۱۳۰۱۵. [۱]

(۲-۲) - بحار الأنوار: ۲۵/۲۱، باب ۱، حدیث ۳۲؛ « [۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شَيْعَتُنَا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَضْيَافُ أَبْرَارٍ أَطْهَارٌ مُتَوَسَّمُونَ نُورَهُمْ بِضِيءِ عَلِيٍّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ كَالْيَدْرِ فِي اللَّيْلِ الظُّلْمَاءِ. » بحار الأنوار: ۷۷/۱۶۵، باب ۵۱، حدیث ۵؛ « [۳] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُمِّيَ الْمُسْتَرَاخُ مُسْتَرَاخًا لِاسْتِرَاخِهِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَ اسْتِفْرَاغِ الْكَيْفَاتِ وَ الْقَدْرِ فِيهَا وَ الْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ طَعَامِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ تَصِيرُ عَاقِبَتُهَا فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَ تَرْكِهَا وَ يُفْرِغُ نَفْسَهُ وَ قَلْبَهُ عَنْ شُغْلِهَا وَ يَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَ أَخَذِهَا اسْتِنْكَافَهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَ الْغَائِطِ وَ الْقَدْرِ وَ يَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمَكْرَمَةِ فِي حَالِ كَيْفِ تَصِيرُ ذَلِيلَةً فِي حَالٍ وَ يَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَنَاعَةِ وَ التَّقْوَى يُورِثُ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ وَ أَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَ الْفَرَاغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَ فِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَ الشُّبْهِهِ فَيُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بَابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيَّاهَا وَ يَفِرُّ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يَفْتَحُ بَابَ التَّوَاضُعِ وَ النَّدَمِ وَ الْحَيَاءِ وَ يَجْتَهِدُ فِي آدَاءِ أَوْامِرِهِ وَ [۴] اجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ طَلْبًا لِحُسْنِ الْمَمِّ آبِ وَ طِيبِ الزَّلْفِ وَ يَسْجُنُ نَفْسَهُ فِي سِجْنِ الْخَوْفِ وَ الصَّبْرِ وَ الْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَى أَنْ يَتَّصِلَ بِأَمَانِ اللَّهِ تَعَالَى فِي دَارِ الْقَرَارِ وَ يَذُوقَ طَعْمَ رِضَاهُ فَإِنَّ الْمُعْوَلَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَا عَدَاهُ لَأَشْيَاءٌ. »

شخصی در مسجدی، با گریه در کنار من نشست، دلم سوخت، فکر می کردم که چه دردی دارد که این همه تحت فشار است و گریه می کند. گفت: من ده سال در دانشگاه های اروپا درس خواندم، رده علمی من نیز خیلی بالا است، اکنون به خاطر اعتمادی که به من دارند، خریدهای دولت در داخل و خارج به عهده من است که هر کدام چند میلیاردی است. فروشنده می گفت: صورت این دو میلیارد و نیم را دو میلیارد و هفتصد تومان بنویسم تا دویست میلیون تومان آن به جیب تو برود.

می گویم: به چه مجوز شرعی و ملا-کی؟ آخر چرا روزی حرام؟ انسان باید از تقوای خیلی بالایی برخوردار باشد و خدا و قیامت را ببیند؛ چون انسان خیلی زود فریب پول را می خورد، آن هم این پول های زیاد و سنگین.

گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: دیگر دارم از جاده پرهیز منحرف می شوم، چون می بینم همکاران من چه خانه ها و ماشین هایی دارند، در حالی که من با همین حقوق اداری، خانه و ماشین معمولی دارم. تا کنون من به مال حرام دست دراز نکرده ام، به خاطر آمدن پای منبرها، مسجد، آیات و روایات، ولی دیگر صبر من تمام شده، یا باید استعفا بدهم و بیرون بیایم، یا شغل خود را عوض کنم.

گفتم: اگر مقام و شغل خود را به کس دیگری بدهی، روز قیامت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله جلوی تو را می گیرد؛ چون فردا شخص دیگری می خواهد به خرید برود و روزی دویست میلیون از مال این ملت را در روز روشن بدزد؟ صد و سه بار در قرآن آیه صبر نازل شده است، پس به خاطر این ملت صبر کن. (۱) پس صبر،

ص: ۴۸

۱- ۱) - الکافی: ۲/۹۰، باب الصبر، حدیث ۱۱؛ « [۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَبْرَانِ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ وَالدُّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا. » بحار الأنوار: ۶۹/۸۹، باب ۹۸، حدیث ۱؛ « [۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ وَالصَّبْرُ عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٍ عَلَى الشُّوقِ وَالِإِشْفَاقِ وَالزُّهْدِ وَالْتَرَقُّبِ فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ [۳] سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا تَهَاوَنَ بِالْمُصِيبَاتِ وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ. » بحار الأنوار: ۶۸/۸۰، باب ۶۲، حدیث ۱۶؛ « [۴] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّا صَبْرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبِرُ مِمَّا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ قَالَ لَأَنَا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ. »

ایستادگی مالی و استقامت برای چه وقتی است؟ به چه کسی بگوییم که در مقابل مال حرام بایست؟ به شتر و قاطر که نمی توان گفت. ایستادن در مقابل حرام برای ما انسان ها است. گفت: چشم. می روم، اما اگر دیدم نمی توانم، دیگر باید بیرون بیایم. گفتم: آن را دیگر خود می دانی.

زرنگی مؤمن، پاکدامن نگهداشتن خود از حرام الهی است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اولوا الالباب

میدان مسابقه و جایزه آن

میدان مسابقه و جایزه آن

۴

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۲

ص: ۴۹

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

کلام در دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به حقایق عالم بود. جلسه گذشته سه نظر و دیدگاه آن حضرت علیه السلام درباره دنیا، آخرت و انسان را بیان کردیم.

«أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ»

حضرت علیه السلام دنیا را به عنوان میدان تمرین و جهان دیگر را روزگار مسابقه و جام مسابقه را نیز بهشت می دانند:

«وَعَدَا السَّبَاقُ وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ» (۱) این زیباترین دیدگاه در طول تاریخ نسبت به دنیا بوده و بهترین تعبیری است که فقط از ایشان نقل شده است. اکنون سؤال این است که چه اموری را باید تمرین کرد؟ خداوند متعال، انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام مردم را به موارد تمرینی که مجموع آن در دو بخش است، هدایت کرده اند که در آیات قرآن و روایات اهل بیت عليهم السلام بطور مفصل آمده است: بخش اول آن عبادت ربّ و بخش دیگر خدمت به خلق است.

ص: ۵۱

از «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۱ گرفته تا کارهایی که شاید به نظر مردم، کار با ارزشی نیاید، در حالی که فرهنگ غنی اسلام همان کارها را با ارزش شناخته و برای آن ثواب مقرر کرده است.

مثل این که انسان سنگ، آجر، استخوان و مانعی که در مسیر رفت و آمد مردم افتاده است را بردارد و کنار بگذارد تا حیوان، انسان، ماشین و مرکبی که می خواهد از اینجا بگذرد، ضربه، لطمه و زیان نبیند و ممکن است انسان این پاره سنگ و یا پاره آجر را با پای خود جابجا کند و برای او خیلی زحمت نداشته باشد. ممکن است این کار را مردم بی ارزش بدانند، اما اسلام برای آن ارزش قائل است.

یا کاشتن نهال ممکن است به نظر مردم خیلی مهم نیاید، ولی در روایت آمده است که اگر شما اکنون می توانید نهال بکارید، یقین دارید که اگر این کار را انجام دهید، بلافاصله قیامت برپا می شود، یعنی به شما خبر دادند که فلان ساعت، قیامتی که وعده داده شده، برپا می شود. اما چند دقیقه به آن ساعت مانده است و شما می توانید آن نهال را بکارید، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

نهال خود را بکار، گرچه در حال کاشتن قیامت برپا شود، و گر نه به خاطر نکاشتن نهال در روز قیامت دادگاهی می شود.

(۱)

ص: ۵۲

۱- ۲) - مستدرک الوسائل: ۱۳/۴۶۰، باب ۱، حدیث ۱۵۸۹۴؛ «[۱] أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَفِي يَدِ أَحَدِكُمْ الْفَسِيلَةُ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَاتَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْرِسَهَا فَلْيَغْرِسْهَا». بحار الأنوار: ۱۰۰/۶۴، باب ۱۰، حدیث ۳؛ «[۲] الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سِتُّ خَصَائِلٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَلَمَّا صَلَّى يَسْتَتَفِرُّ لَهَا وَمُضِيَّ حَفٌّ يُقْرَأُ مِنْهُ وَقَلْبٌ يَحْفَرُهُ وَغَرْسٌ يَغْرِسُهُ وَصَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ وَسُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ.»

ممکن است بعضی از امور با ارزش به نظر نیایند، اما دین خدا، برای آن ارزش قائل شده است. مثلاً کسی آدرسی را می پرسد، تنبلی می کند و می گوید:

نمی دانم. اینجا به نظر نمی آید که این حرف خیلی مهم باشد، اما به نظر دین، در این صورت دو گناه مرتکب شده است؛ چون اگر می داند و می گوید: نمی دانم، این دروغ، یک گناه است (۱) و گناه دیگر این که مشکل مسلمانی را حل نکرده و آدرس را به او نشان نداده است. (۲) این ها اموری هستند که به نظر نمی آیند جزء امور با ارزش باشند، ولی می بینیم اسلام برای آن ارزش قائل است.

ص: ۵۳

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۶۹/۲۳۵، باب ۱۱۴، حدیث ۲؛ « [۱] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْلَيْدِهِ اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ أَمْيَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ صِدْقًا وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ كَذَابًا. » بحار الأنوار: ۶۹/۲۶۰، باب ۱۱۴، حدیث ۲۷؛ « [۲] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا فَاضِدُقُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِينَ وَجَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ أَلَا وَإِنَّ الصَّادِقَ عَلَى شَفَا مَنْجَاهٍ وَكَرَامَةٍ أَلَا وَإِنَّ الْكَاذِبَ عَلَى شَفَا مَحْزَاهٍ وَهَلَكَةٍ. »

۲ - ۲) - الكافي: ۲/۱۷۴، باب حق المؤمن على أخيه و أداء حقه، حدیث ۱۵؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَخُونُهُ وَيَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْجَاهِدُ فِي التَّوَّاصِلِ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاطُفٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمِيَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رُحَمَاءَ بَيْنَكُمْ مَتْرَاحِينَ مُعْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَيَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. » بحار الأنوار: ۶۹/۲۵۱، باب ۱۱۴، حدیث ۱۹؛ « [۴] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ قِيلَ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتَحْبُبُ نَفْسُهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فَبَيْنَكَ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا خِلَافَ مَا سَمِعْتَ مِنْهُ. »

پاداش بهشت و جهنم در روز مسابقه

انسان باید در این میدان مدام تمرین داشته باشد؛ چون سبک جملات قرآن و روایات نشان می دهد که این تمرینات باید مداوم باشد؛ یعنی تا آخر عمر انسان ادامه پیدا کند و مقطعی نباشد و در بقیه زمان ها تعطیل شود که چون دلم به خاطر چیزی خوش است، مدتی خدا را عبادت کنم و بعد به خاطر چیزی ناخوش شده، عبادت را رها کنم؛ چون اگر رها کنم، دیگر از شرکت در مسابقه قیامت محروم می شوم و وقتی تمرین نکنم، توان شرکت در مسابقه از دستم می رود.

این دیدگاه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دنیا است، اما قیامت که روز مسابقه است و جام قرار داده شده برای مسابقه دهندگان که بهشت است:

«وَعَدَا السَّبَاقَ وَ السَّبَقَةَ الْجَنَّةَ وَ الْغَايَةَ النَّارَ» (۱) فردا روز مسابقه و جایزه مسابقه دهندگان بهشت است. کسی که در دنیا تمرین نداشته باشد، نمی تواند روز قیامت در مسابقه شرکت کند، پس عاقبت او آتش است. این دیدگاه نخست امیرالمؤمنین علیه السلام است.

انسان از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

اما دیدگاه دیگر، در ارتباط با انسان است: انسان از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام کیست و چیست و از چه ترکیبی برخوردار است؟ این زیباترین دیدگاه در تاریخ عالم درباره انسان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۵۴

«أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَعَقْلُهُ دِينُهُ وَمُرُوتُهُ حَيْثُ يَجْعَلُ لِنَفْسِهِ» (۱) ریشه، پایه و حقیقت همه انسان ها، مغز آنها است. عقل، زانوبند، مانع و ترمز، دین، مرّوت و جوانمردی او است، چنانچه این دین و جوانمردی را به کار گیرد؛ چون اگر دین را به کار نگیرد، مانند مرکب بی ترمزی است که از همه مرزبندی ها و حدود خدا می گذرد. حدود در اینجا حلال، حرام، حقّ مردم، خدا، پدر و مادر و خانواده است که اگر دین را به کار نگیرد، همه این حدود را زیر پا می گذارد؛ چون پایبندی ندارد.

«عقل» در این جمله؛ یعنی پایبندی و ترمز. وقتی عقل نباشد، هم به حقوق دیگران و هم به حق پروردگار عالم تجاوز و ظلم می کند.

عقل، وجه تمایز حیوان و انسان

اما این جمله «لُبُّهُ»، مغز انسان؛ یعنی همه هستی او. این نکته مقداری قابل بحث است. عقیده امیرالمؤمنین علیه السلام این است که انسان نباید به همان مغز طبیعی که از شکم مادر با او به دنیا آمده است، قناعت کند؛ چون در این صورت فقط دریافت های محدود مادی را دریافت می کند؛ یعنی مقداری از حیوانات بالاتر.

آدرس ها، خیابان ها و افراد را بشناسد، جنس ها را از هم تشخیص دهد که این مجموعه علم، نه سکوی پرواز و نه عامل نجات است؛ چون در حدّ گذران امور عادی زندگی است. این دریافت راحیوانات نیز کم و بیش دارند، حیوانات نیز لانه های خود را می شناسند و گم نمی کنند، می دانند که باید خود را از سرما و گرما حفظ می کنند، ضررها و منافع مادی مربوط به خود را خوب می شناسند.

شخص بزرگواری از علما که من اوایل طلبگی چند شب را در مسجد ایشان منبر

ص: ۵۵

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱/۸۲، باب ۱، حدیث ۲؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۲۴۰، حدیث ۹. [۲]

می‌رفتم، ایشان نقل می‌کردند: روزی شخص باغداری در شهریار تهران، من و تعدادی از علمای تهران و افراد مذهبی را برای صرف غذا دعوت کرد، ما رفتیم، در باغ مستقر شدیم، ناگهان توجه یکی از میهمان‌ها به چیزی جلب شد و همه ما را نیز متوجه آن کرد.

دیدیم در باغ، روی درخت بلند چنار، لانه کلاغی است. کلاغ علم ساختن خانه خود را دارد، البته همه حیوانات این علم را دارند. حیوانات این را که چه خوراکی به نفع و ضرر آنها است نیز می‌دانند. اگر انسان به همان مغز طبیعی قناعت کند، همین مقدار علمی را که حیوانات می‌دانند، یاد می‌گیرد. این به تنهایی کلید نجات دنیا و آخرت نیست.

کلاغ چند جوجه از تخم بیرون آورده بود که هنوز قدرت پر کشیدن را نداشتند و در لانه بودند. مار بلند قوی هیکل و زهرداری به این درخت چنار پیچیده بود و از آن بالا می‌رفت تا این جوجه‌ها را بلعد. چشم کلاغ ماده به این مار افتاد.

کلاغ سه گونه صدا دارد: صدای اول، صدای طبیعی است، که معمولاً همه ما شنیده ایم. صدای دیگر تَنش با صدای طبیعی فرق می‌کند و مانند آژیر خطر است؛ یعنی وقتی آن صدا را بیرون می‌دهد، مدتی بعد کلاغ‌های دیگر بیرون می‌ریزند که ببینند چه خطری بوجود آمده است که به آن کلاغ کمک کنند.

صدای دیگر نیز آژیر سفید است، صدا می‌زند تا به کلاغ‌هایی که دارند هجوم می‌آورند، اعلام کند که خطر برطرف شده است، دیگر نیابید. این علم است.

این کلاغ نیز آژیر خطر را کشید، آن اطراف کلاغ نبود تا بیاید و ببیند چه خطری متوجه این کلاغ ماده شده است. چند لحظه ای منتظر شد، اما از نیرو، یار و کمک خبری نشد.

ایشان می‌فرمود: همه ما نگاه می‌کردیم، دیدیم کلاغ با سرعت از روی لانه پرید و رفت. مار نیز بالا رفت و به نزدیک لانه رسید، دیگر از شدت خوشحالی دهان

خود را باز کرده بود که سر خود را داخل لانه کند و این چند جوجه ضعیف را ببلعد.

اما در همین حال کلاغ مادر به سرعت برگشت و دانه ای از گل خارخاسک که تویی شکل و پر از تیغ است، به دهانش بود، از آن بالا مقابل دهان مار گرفت و آن را رها کرد.

این تیغ ها از همه طرف به دهان مار فرو رفتند و دهان مار باز ماند، نه می توانست این گل خارخاسک را پایین ببرد و نه بالا بیاورد؛ چون تمام تیغ ها در اطراف دهان او فرو رفته بودند. مار از بالا به پایین افتاد، خفه شد و مرد، در نتیجه خطر دفع شد.

این علم دفاع را حیوانات نیز می دانند. این که من بدانم چه چیز باید بخورم یا نخورم و این که از نقطه دیگر شهر چگونه به خانه برگردم، یا غذایی که می خواهم بخورم، فاسد شده یا نه، این ها همان علم حیوانات است که برای قیامت ما کاری انجام نمی دهد.

مفهوم عقل مسموع و «اولوا الالباب»

نظر امیرالمؤمنین علیه السلام این است که این مغز طبیعی رشد پیدا کند و به مغز مسموع برسد. بعبارت ساده تر: این مغز با مطالعه، تحصیل و شنیدن از متخصصین معارف، تقویت شود. وقتی با معرفت، علم و دانش آن را تقویت کنید، جزء آن گروهی می شوید که پروردگار در قرآن از آنها به «اولوا الالباب» تعبیر کرده است.

رده اول صاحبان مغز، انبیا و ائمه علیهم السلام هستند و رده بعد نیز عباد واقعی خدا.

چنین مغزی باید پیدا کنید. اما صاحبان این مغز؛ یعنی آنهایی که مغز خود را با معرفت، علم، گفتار وحی؛ یعنی روایات انبیا و ائمه علیهم السلام تقویت کردند، نور، اوصاف و ویژگی های خاصی پیدا می کنند که با این نوری که خیلی قوی تر از نورهای جهان است و جلوی آنان را روشن می کند، به طرف هدف نهایی حرکت

«اولوا الالباب» در قرآن

اکنون به سراغ قرآن برویم و ویژگی های «اولوا الالباب» را از قرآن بیاییم. «اولوا الالباب» کسانی هستند که با معرفت دینی مغز پخته ای دارند. این یکی از آیات و ویژگی های صاحبان مغز است. البته طبق آیات قرآن مجید، در مقابل «اولوا الالباب»، لفظ «أعمی» یعنی کور قرار دارد.

منظور از کور در آیات، افرادی هستند که چشم باطن آنها از دیدن حقایق بسته

ص: ۵۸

(۱-۱) - الکافی: ۱/۱۲ - ۱۳، حدیث ۱۱؛ «[۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَ لَابَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَارْسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَابَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَلْبَابِ». بحار الأنوار: ۶۷/۲۵، باب ۴۳، حدیث ۲۶؛ «[۲] الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ وَ اسْتَبْصَأَ بِهِ اسْتَبْرَحَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ فَإِذَا نَزَلَ اللَّطْفُ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ [۳] فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ [۴] تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ وَ إِذَا تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ صَارَ صَاحِبَ فِطْنَةٍ فَإِذَا نَزَلَ مَنَزَلَةَ الْفِطْنَةِ عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ فَإِذَا عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ عَرَفَ الْأَطْبَاقَ السَّبْعَةَ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنَزَلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرِ بِلُطْفٍ وَ حِكْمَةٍ وَ بَيَانٍ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنَزَلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فِي سَخَائِقِهِ فَإِذَا فَعِلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنَزَلَةَ الْكُبْرَى فَعَيَّنَ رَبُّهُ فِي قَلْبِهِ وَ وَرِثَ الْحِكْمَةَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْحُكَمَاءُ وَ وَرِثَ الْعِلْمَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْعُلَمَاءُ وَ وَرِثَ الصِّدْقَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ إِنَّ الْحُكَمَاءَ وَرِثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وَ إِنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرِثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَ طَوْلِ الْعِبَادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهَذِهِ الْمَسِيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْتَفْلُ وَ إِمَّا أَنْ يُزْفَعَ وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْتَفْلُ وَ لَا يُزْفَعُ إِذَا لَمْ يَزَعْ حَقَّ اللَّهِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِمَا أَمَرَ بِهِ فَهَذِهِ صِفَتُهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ لَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ فَلَا يَعْرِزَنَّكَ صَلَاتُهُمْ وَ صِيَامُهُمْ وَ رَوَايَاتُهُمْ وَ عُلُومُهُمْ فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ.»

است و گر نه بسیاری از این افراد در دنیا چشم ظاهر دارند که خیلی سالم نیز هست و چه بسیار افراد نابینا نیز هستند که بخاطر داشتن چشم بصیرتی که خدا در قرآن می فرماید، از همان «اولو الالباب» هستند.

اما از ویژگی های «اولو الالباب» در قرآن یکی این است که:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»

ای حیب من! آن بندگان مرا که وقتی فرهنگ، مکتب و گفتاری را می شنوند، آن قدر رشد کرده اند که تجزیه و تحلیل می کنند، مژده بده.

به یهودی، مسیحی و فرهنگ های دیگر می گویند: حرف خود را بگویید، کتاب ها را بدهید تا بخوانیم، همه را که دیدند و شنیدند،

«فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»

چون مغز دارد، نیکوترین این گفته ها را می فهمد و به کار می گیرد، نه این که فقط با گوش خود بشنود، بلکه متابعت و پیروی می کند.

نمونه ای در تبعیت از قول احسن

من در سوریه ملاقاتی با سید حسن نصر الله داشتم. ایشان برای من داستانی را گفت که مضمون همین آیه شریفه است. می گفت: در منطقه ما شخص سنی متعصبی بود که به حق بودن فرهنگ تسنن اصرار داشت. مدتی بعد شنیدم که او شیعه شده است.

شیعه شدن سنی، خیلی سخت تر از شیعه شدن مسیحی ها و یهودی ها است.

دیگر این توفیق خاص پروردگار است که شخصی سنی، شیعه شود. گفت: من با او ملاقاتی داشتم، گفتم: خیلی می خواهم دلیل شیعه شدن تو را بفهمم. گفت: زمانی که سنی بودم، روزی قرآن می خواندم، به این آیه رسیدم:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ»

همانا از نظر دشمنی با اهل ایمان، سرسخت ترین دشمنی، دشمنی یهودیان است، من در کنار این آیه به ذهنم آمد: ما در دنیا می توانیم بفهمیم که اسرائیل نسبت به کدام طایفه فعلی جهان سرسخت ترین دشمنی را دارد.

دیدم نسبت به مصر، عربستان، سوریه، یمن، لیبی، مغرب، مراکش، امارات، قطر که همه سنی نشین هستند، اسرائیل با آنها اصلاً دشمن نیست، چون در همه این کشورها با اسرائیل سفیر، دفتر و رابطه دارند و هیچ ملتی در دنیا نیستند که یهودی ها با آنها دشمن ترین باشند، الا- ملت ایران. از این آیه فهمیدم این ها مؤمن هستند، نه ما؛ چون دیدم خدا از آن جامعه ای که یهودی ها نسبت به آنها سرسخت ترین دشمن هستند، به «آمنوا» تعبیر کرده است.

هدایت خدا بر صاحبان عقل

کسی که این حد بلوغ مغزی دارد که با دیدن یا شنیدن یک قول، آن را تجزیه و تحلیل می کند که راه حقّ این هست یا نه؟ خدا در قرآن می فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

این گونه مردم، کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده است و صاحبان مغز هستند.

روزی در جلسه ای در لندن که شلوغ بود و مرد و زن فراوانی شرکت داشتند، همه هم عرب زبان بودند، من نیز شرکت داشتم. دیدم شخصی کت و شلواری، برای این جمعیت سخنرانی می کند. سخنرانی او را گوش دادم، دیدم خیلی سخنرانی پرمغز و پر فایده ای است و مایه و مطلب زیادی دارد. دلم سوخت که چرا این شخص با این بیان و علم، روحانی نیست. او کجا درس خوانده است؟

از شخصی پرسیدم که ایشان کیست؟ گفت: دادستان شهر قاهره بوده است.

وقتی منبر را تمام کرد، روضه خوبی خواند و پایین آمد. من با او ملاقات کردم.

گفتم: دادستان قاهره که باید سنی باشد، چرا به این زیبایی به سبک شیعه سخنرانی کرد و روضه خواند؟ آن وقت جریان را خود او تعریف کرد.

در شهر مصر افراد مسیحی نیز زندگی می کنند. در مسیحیت طلاق وجود ندارد.

تنها راه طلاق زن این است که زن با مرد دیگری رابطه برقرار کرده باشد. گفت:

روزی در دادستانی قاهره، مرد مسیحی با خانم خود آمد و دادخواست طلاق داد.

گفتم: چرا می خواهی این زن جوان را طلاق بدهی؟ گفت: با بیگانه رابطه نامشروع داشته است. جداگانه با هر دو صحبت کردم، برای من ثابت شد که آن زن پاکدامن است و این مرد تهمت می زند.

مرد را خواستم و گفتم: واقعاً دین آلوده ای دارید که این قانون را به شما داده است که اگر زن با مرد بیگانه رابطه داشت، می توانی او را طلاق بدهی و شما خیلی راحت می آید تهمت می زنید و دامن زن پاکدامنی را لگه دار می کنید، تا بتوانید طلاق بدهید. عجب دین سخیف و سستی است.

گفت: آقای دادستان! امروز که برای شما ثابت نشد همسر من، با مرد بیگانه ای در ارتباط بوده است، فردا هم ثابت نمی شود، بالاخره چند ماه باید من و این زن

برویم و بیاییم که آیا ثابت بشود یا نه؟ باز دین ما محکم است، ولی دین شما سنی ها که از آب نیز سست تر است؛ چون تو ظهر می توانی به خانه بروی و به همسرت بگویی: «انت طالق ثلاث» سه مرتبه در یک مجلس طلاق بدهی و دیگر آن زن طلاق داده شده است و نمی توانی او را بگیری. دین ما سست تر است یا دین شما؟

گفت: من تکان خوردم. ظهر به خانه آمدم، کتاب های خود را در اطرافم گذاشتم، دیدم در مذهب ابوحنیفه می گوید: می توانی هر وقت خواستی زن خود را طلاق دهی، فقط به او بگو: «انت طالق ثلاث» بعد از اتمام عده می تواند برود شوهر کند.

طلاق در مذهب احمد حنبل، شافعی و مالکی نیز همین طور بود. کتاب ها را ورق زدم، دیدم مرد راحت می تواند، هر وقت خواست به زنش بگوید: «انت طالق ثلاث» شاهد، محضر، برو و بیا نمی خواهد. اما مکتب اهل بیت علیهم السلام را دیدم که به این راحتی طلاق انجام نمی شود. فهمیدم حق با اهل بیت علیهم السلام است، دست از دین خود برداشتم و به دین اهل بیت علیهم السلام متدین شدم.

بعد آنها فهمیدند و مرا از آن پست بیرون کردند. حقوق چندین ساله مرا قطع کردند، حتی مرا بازنشسته هم نکردند، اما من ناراحت نشدم. باسواد بودم، بنا را به سخنرانی گذاشتم، اکنون در همه جای دنیا، شیعه های عرب مرا دعوت می کنند و در آمدم خیلی بیشتر از زمانی است که دادستان مصر بودم. این ها از برکت مکتب اهل بیت علیهم السلام است. (۱)

ص: ۶۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۳/۱۲۴، باب ۷، حدیث ۵۰؛ «[۱] النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ». نهج البلاغه: خطبه ۹۶؛ «[۲] انظروا أهيل بيت نبيكم فالزموا سيمتهم واتبعوا أثرهم فلن يخرجوكم من همدى ولن يعيدوكم في ردى فإن لبئدوا فالبئدوا وإن نهضوا فانهضوا ولاتسبقوهم فتضلموا ولاتتأخروا عنهم فتهلكوا...». بحار الأنوار: ۲۶/۱۵۷ - ۱۵۸، باب ۱۱، حدیث ۳؛ «[۳] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلا صَوَابٌ إِلا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَلا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِحَقِّ وَ عَيْدِلِ إِلا وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ الْقَضَاءِ وَ بَابُهُ وَ أَوْلَاهُ وَ سُنَّةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْ قِبَلِهِمْ إِذَا أَخْطَأُوا وَ الصَّوَابُ مِنْ قِبَلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

« فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ »

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ص: ٦٣

مقابله با حرام خوری

اهمیت دین به اجتناب از مال حرام

اهمیت دین به اجتناب از مال حرام

۵

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۲

ص: ۶۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

کلام در لقمه، مال و ثروت حرام بود. آیات و روایات در این زمینه آن قدر گسترده است که انسان از گستردگی آن به عظمت و اهمیت مسأله پی می برد.

معلمی داشتیم که انسان والا با ادب و با تقوایی بود، حقایق را به زبان سنّ ما بیان می کرد و گاهی مطالب خود را همراه با شعر خوب تربیتی یا علمی به بچه ها القا می کرد. این شعر را ایشان می خواندند که اگر مطلبی در قرآن و روایات به صورت گسترده بیان می شود و کراً مردم به آن مطلب توجه داده می شوند، دلیل بر عظمت و اهمیت مسأله در پیشگاه پروردگار است: این ذوق و سماع ما مجازی نبود

فلسفه تکرار داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن

داستان موسی بن عمران علیه السلام از سوره بقره تا جزء سی ام ذکر شده است. به خاطر این است که می خواهد از طریق بیان برخورد حضرت موسی علیه السلام با فرعون، هامان، قارون و سامری، ظلم و فرهنگ حکومت ظالمانه را مرتّب بگوید.

ص: ۶۶

می خواهد مغز و ذهن مردم را با تکرار داستان حضرت موسی علیه السلام نسبت به حکومت ظالم بدبین کند که زیربار حکومت ظالم نروید؛ چون من حکومت ظالم را قبول ندارم و اگر چنین حکومتی بود، بر شما وظیفه و واجب است که آن را در هم بشکنید.

و یا از طریق درگیری با قارون می خواهد اقتصاد ظالمانه را مورد حمله قرار دهد.

می خواهد به مردم یاد بدهد که من با تراکم ثروت و بخل ورزیدن و خرج نشدن آن ثروت، تا این حد مخالفم که اگر ثروتمندش توبه نکند، او را به خاک سیاه می نشانم. هم در دنیا و هم بعد از مرگ.

ستمگر اقتصادی از دست من نمی تواند فرار کند:

« وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ »

شما که قدرت عاجز کردن مرا ندارید تا مرا عاجز و درمانده کنید و از دست من فرار کنید.

یا از طریق درگیری با سامری که مرتب آن را تکرار می کند، می خواهد به ما یاد بدهد که بر شما واجب است با فرهنگ های انحرافی مبارزه کنید. آنها در روزنامه ها علیه دین، نبوت، شیعه و قرآن می نویسند، یا این طرف و آن طرف راه می افتند و علیه ارزش ها سخنرانی می کنند، شما نباید ساکت باشید، بلکه باید موسی وار با فرهنگ های سامری ساخته شده مبارزه کنید. سامری قابل خرد شدن است، ولی قرآن خرد نمی شود.

وقتی در قرآن قضیه ای تکرار می شود، دلیل بر اهمیت آن است؛ چون حضرت موسی بن عمران علیه السلام در زمان خودش هم با فرهنگ انحرافی رو به رو بود و هم با ثروتمند متکبری که فقط ثروت را روی هم می انباشت و هم با حکومت ستمگر.

حضرت موسی علیه السلام در چند جبهه می جنگید: جبهه اقتصاد حرام، سیاست حرام و فرهنگ حرام. این وظیفه مردم مؤمن است.

بر همه ما سکوت در مقابل این جبهه ها حرام است. اگر به افراد ثروتمندی که اخلاق قارون یهودی را پیدا کرده اند، که انباشتن ثروت بوده است و حاضر نبود که این ثروت را در راه خدا به مستحق، آبرودار، کار خیر، راه، مسجد، مدرسه و درمانگاه خرج کند، لذا پروردگار به حضرت موسی علیه السلام امر کرد که با او درگیر شود، البته اول با تذکر دادن.

شما نیز باید کار موسوی کنید. نه این که اگر کسی پولش بیشتر بود، به او احترام بیشتری بگذارید و حریم بیشتری برایش بگیرید و یا خیال کنید که او خدای روی زمین است. نه، او قارون است، اما اسم او فرق می کند. شما باید او را نصیحت کنید و در مقابل او به افراد فقیر و آستین پاره مؤمن بیشتر باید احترام کنید.

چه کسی گفته است که ما ثروتمند بخیل متکبر را اینقدر تر و خشک کنیم؟ این حرام است. فرهنگ الهی می گوید: اگر شخص مؤمنی به ثروتمند قارون مسلکی برای ثروتش سلام و احترام بگذارد، ثلث دینش را نابود کرده است. یعنی طرف مقابل تا این حد در پیشگاه خدا منفور و آلوده است. (۱)

ص: ۶۸

۱- ۱) - إرشاد القلوب: ۱/۱۹۴؛ « [۱] رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَكْرَمَ الْغَنِيِّ لِغِنَاهُ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْفَقِيرَ لِفَقْرِهِ وَ لَا يَفْعَلُ هَذَا إِلَّا مُنَافِقٌ وَ مَنْ أَكْرَمَ الْغَنِيَّ لِغِنَاهُ وَ أَهَانَ الْفَقِيرَ لِفَقْرِهِ سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ الْأَنْبِيَاءِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوُهُ وَ لَا يُقْضَى لَهُ حَاجَتُهُ. » بحار الأنوار: ۷۰/۱۶۹، باب ۱۲۹، حديث ۵؛ « [۲] قَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَنْ أَتَى ذَا مَيْسِرَةٍ فَتَخَشَّعَ لَهُ طَلَبَ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبَ ثَلَاثًا دِيْنَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا تَعْجَلْ وَ لَيْسَ يَكُوْنُ الرَّجُلُ يَنَالُ مِنَ الرَّجُلِ الْمُرْفِقِ فَيَجِلَّهُ وَ يُوقِّرُهُ فَقَدْ يَجِبُ ذَلِكُ لَهُ عَلَيْهِ وَ لَكِنْ تَرَاهُ أَنَّهُ يُرِيدُ بِتَخَشُّعِهِ مَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْ يُرِيدُ أَنْ يَخْتَلَّهُ عَمَّا فِي يَدَيْهِ. » وسائل الشيعه: ۱۱/۱۴۶، باب ۵۲، حديث ۱۴۴۸۴؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صُبُّوا دِيْنَكُمْ بِالْوَرَعِ وَ قُوَّةِ بِالتَّقِيَّةِ وَ الْإِسْتِغْنَاءِ بِاللَّهِ عَنِ طَلَبِ الْحَوَائِجِ مِنَ السُّلْطَانِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ خَضَعَ لِصَاحِبِ سُلْطَانٍ أَوْ لِمَنْ يُخَالِفُهُ عَلَى دِيْنِهِ طَلَبًا لِمَا فِي يَدَيْهِ أَحْمَلَهُ اللَّهُ وَ مَقْتَهُ عَلَيْهِ وَ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَإِنْ هُوَ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاهُ وَ صَارَ فِي يَدَيْهِ مِنْهُ شَيْءٌ نَزَعَ اللَّهُ الْبَرَكَهَ مِنْهُ وَ لَمْ يَأْجُرْهُ عَلَى شَيْءٍ يُنْفِقُهُ فِي حَاجٍ وَ لَاعْمَرَهُ وَ لَاعْتَقِي. »

به چه ملا-کی او را تر و خشک می کنید؟ وقتی وارد مغازه می شود، تمام قد بلند می شوید و صندلی را برای او خالی می کنید؟ اما یکی از اولیای خدا که می آید، جواب خشک و خالی به سلام او می دهید و به او توجهی نمی کنید؟ این روش، خلاف دین، قرآن، انصاف، وجدان و اخلاق است.

مبارزه با عناصر خودباخته داخلی

در بُعد فرهنگی و سیاسی نیز همین طور است. در شهری منبر می رفتم. سه نفر نماینده در مجلس دارند. من روی منبر به مردم شهر گفتم: این و کلایی که شما از شهر خود به مجلس فرستاده اید، که فکر و مغز دو نفرشان خیلی کج و منحرف است، چون من سخنرانی آنها را دیده بودم که از افراد سقیفه بنی ساعده بدتر هستند. یکی از آنها در سخنرانی خود گفته بود: چون مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی خواستند، حکومت علی علیه السلام حق نبود و چون در سقیفه به ابوبکر رأی دادند، حکومت ابوبکر حق است و علی علیه السلام باید تابع ابوبکر می بود؛

چون میزان رأی ملت است.

این که امام گفت: میزان رأی ملت است، مگر آن روز تمام ملت اسلام و اهل مکه در مدینه بودند؟ مگر تمام اهل مدینه رأی دادند؟ مگر حضرت فاطمه زهرا و علی علیهما السلام، ابن عباس، سلمان، ابوذر، ابوهیثم بن التیهان و مقداد جزء ملت نبودند؟ چند نفر زیر حصیر جمع شدند و با جار و جنجال یک نفر از خود را حاکم کردند، که تازه یک نفر به نام «سعد» در میان آنها بیعت نکرد و سرانجام به طور مرموز او را کشتند.

این نماینده مجلس در آن شهر سخنرانی کرده بود و گفته بود: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام باید بپذیرد؛ چون مردم به او رأی ندادند، پس او حاکم نیست و ابوبکر را رأی دادند، پس حق با او است و علی علیه السلام نیز باید زیر نظر او زندگی می کرد. (۱)

ص: ۷۰

۱-۱) - الکافی: ۱/۱۹۳؛ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَاهُ أَمْرُ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ؛، حَدِيثُ ۴؛ « [۱] أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْتَيْكَمَلُ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مِنْ تَزَكٍ وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنَّ فِيهِمْ سَيِّئَتِكَ وَسَيِّئَةَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ وَ هُمْ خُزَّانِي عَلَى عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ أَنْبَأَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.» بحار الأنوار: ۲۳/۲۹۴، باب ۱۷، حدیث ۳۳؛ « [۲] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَيِّئَتُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَنْبِيَاءِ وَرَضَى الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى حَفِيفًا أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَوَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالِهِ مِنْهُ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَأَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أَوْلَيْكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ.» بحار الأنوار: ۲۳/۳۰۳، باب ۱۷، حدیث ۶۲؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ فِي وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَلَتْ.»

اصلاح امت در صورت امر به معروف و نهی از منکر

ما مردم ایران مردمی هستیم که فهم سیاسی بالایی داریم. خدا در قرآن می فرماید:

« كُنْتُمْ خَيْرَ »

اما چه کسانی؟

« تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ »

البته ما در قیامت از دست خیلی از ثروتمندان شکایت می کنیم. ما باید بگوییم، حتی اگر با دنیا بجنگیم. خدا می داند چه هجوم فرهنگی از طریق چند هزار کانال ماهواره به جوانها می شود. ما باید در مقابل این هجوم بایستیم. اما با چه پولی؟ این پول دارها مسئول هستند.

توطئه های دشمن علیه دین و روحانیت

اگر این طوری حرکت کنیم، چراغ فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را در این مملکت با دست افراد داخلی خاموش می کنند. مقداری فتنه فرهنگی را توانستند پایین بکشند. علیه روحانیت شیعه در داخل مملکت چه موجی است؟ این تسلط فرهنگ دشمن است. همه ما را می خواهند از میدان به در کنند. بعد چه کار می خواهند بکنند؟ (۱)

ص: ۷۱

۱- ۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۱۸۰، حدیث ۴؛ « [۱] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثًا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي ثُمَّ يُعَلِّمُونَهَا أُمَّتِي. » وسائل الشیعه: ۱۶/۲۷۰، باب ۴۰، حدیث ۲۱۵۴۰؛ « [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فَيَكْتُبُ اللَّهُ بِهَا إِيمَانًا فِي قَلْبِ آخَرَ فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمَا جَمِيعًا. » غرر الحکم: ۱۰۹، حدیث ۱۹۳۵؛ « [۳] رُسِلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَرَاجِمَهُ الْحَقُّ وَالسُّفْرَاءُ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْخَلْقِ. »

آن وقت عقد زن ها و دخترها را چه کسی می خواهد بخواند؟ حلال و حرام خدا را چه کسی می خواهد یاد بدهد؟ مسجدها را چه کسی می خواهد بگرداند؟ ماه رمضان و ماه محرم و صفر را چه کسی می خواهد بگرداند؟ به این زیبایی مردم را توبه بدهد و از کار حرام باز بدارد، نگذارد زن ها بی حجاب و بی چادر شوند و دختر و پسرها به هوسرانی بیافتند و فیلم ها گرفتار فساد هالیوودی شوند.

محرومیت حرام خور از بهشت

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ الْجَنَّةَ جَسِدًا غَدِيًّا بِحَرَامٍ» (۱) خدای عز و جلّ بهشت را بر بدنی که از حرام تغذیه کرده، حرام کرده است. در قیامت با بدن وارد محشر شود، بگویند: گوشت، پوست، استخوان، رگ، مو، مژه، اعصاب و همه بدن از مال حرام تغذیه شده است، پس بهشت بر شما حرام است؛ چون در بهشت جای چیزهای نجس نیست. (۲)

ص: ۷۲

(۱-۱) - کنز العمال: ۴/۱۴، حدیث ۹۲۶۱.

(۲-۲) - بحار الأنوار: ۶۳/۳۱۴، باب ۲، حدیث ۷؛ « [۱] النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَاهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ وَ إِنَّ اللَّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ. » مستدرک الوسائل: ۱۳/۳۳۲، باب ۱، حدیث ۱۵۵۰۹؛ « [۲] قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرْهَمُ مِنَ الرَّبَا أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ زَنِيَّةٌ كُلُّهَا بَدَاتٍ مَحْرَمٌ وَ مَنْ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنَ الشُّحْتِ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ. » مشكاهلأنوار: ۳۱۵؛ « [۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. »

بگو: خدایا! پاکم کن و بعد به بهشت ببر. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

پاک شدن شمان هم خیلی زمان بر است، اگر بنا باشد نجسی را پاک کنند و به بهشت ببرند، حداقل سیصد هزار سال در جهنم باید بسوزانند تا آن ریشه های نجسی دربیاید.

کدام جهنم؟ کدام سیصد هزار سال؟ سیصد هزار سالی که خدا در قرآن می فرماید: هر روزش مطابق با پنجاه هزار سال دنیا است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ» (۱) جز پاکان، کسی را به بهشت راه نمی دهند. باید پاک باشد. غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (۲)

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۷۳

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۷۰، حدیث ۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۰/۳۱۷، باب ۱۳۷، حدیث ۵. [۲]

۲-۲) - حافظ شیرازی.

حرام خوری پنهان

اهتمام دین به کنترل مسائل مالی

اهتمام دین به کنترل مسائل مالی

۶

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۲

ص: ۷۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

به اندازه ای که دین خدا بر رعایت حلال و حرام مالی اصرار دارد، نسبت به بقیه ابواب فقهی اصرار ندارد. مجموعه ابوابی که در فقه شیعه نظام داده شده، مشهور است که هشتاد و چهار باب فقهی است. باب طهارت، صلاه، صوم، اعتکاف، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا به معنی امور دادگاهی، شهادت، قسم و نذر و کفاره، متاجر، کسب، مکاسب، مزارعه، مساقات، لقطه، نکاح یا ازدواج، صید و ذباحت، خوردنی ها و آشامیدنی ها یا «أطعمه و أشربه»، حدود، قصاص و دیات است. کمتر کتابی از این ابواب فقهی هست که مسأله مال در آن بحث نشده باشد.

حتی در این کتاب های درسی و فقهی، ائمه اطهار علیهم السلام این مسائل را بیان کرده اند که مثلاً نقل و شیرینی و پولی که در مجلس عقد بر سر عروس می ریزند و میهمان ها جمع می کنند، این مال چه نوع ملکیتی است؟ آیا هبه است، یا صدقه؟ آنهایی که برمی دارند، آیا مجوز برداشتن دارند؟ چگونه حلال است و چگونه حرام؟ یعنی تا این حد در امر مال از طرف اسلام دقت شده است.

ص: ۷۵

حلال خوری، ویژگی شیعه

در بسیاری از روایات، حتی در «نهج البلاغه» نیز هست که ائمه علیهم السلام اگر خبر مرگ مؤمنی را می شنیدند، یا به تشییع جنازه اش آمده و در دفن او شرکت می نمودند، مردم منتظر بودند که عکس العمل امام معصوم علیه السلام نسبت به این میت را بدانند و آن امام وقتی برای مردم از میت تعریف می کردند، یکی از موارد تعریف این بوده است که او در زندگی به مال حلال قناعت می کرده است.

مثلاً بزرگواری را آوردند و بیرون شهر کوفه دفن کردند، امیرالمؤمنین نیز تا دفنش آمدند، وقتی روی قبر را پوشاندند، چند دقیقه بر سر قبر این میت سخنرانی داشتند، فرمودند:

«یرحم الله خَبَابَ بنِ الأَرْتِ فلقد أسلم راغباً و هاجر طائعاً و قنع بالكفاف و رضی عن الله و عاش مجاهداً» (۱) پنج خصلت را برای «خَبَاب بن الأَرْت» بیان کردند؛ یکی این بود که ای مردم! این بزرگواری که در این سن رحلت کرده است، من از زمانی که در مکه بودم او را می شناختم، با این همه زیر و بالایی که روزگار پیدا کرد، از نظر مال، به مال حلال قناعت کرد.

حدود و نفور حرام خوری

اسلام به چه مقدار به حرام رضایت می دهد؟ اسلام فقط به یک حرام مالی رضایت داده که در قرآن آمده است، که کسی واقعاً در حال مرگ است، هیچ غذایی پیدا نمی کند که او را از مرگ نجات بدهد، تمام درها به روی او بسته است،

ص: ۷۶

می تواند حیوان مرده ای را بخورد، دیگر بالاتر از این که نیست، راهی ندارد جز این که برای زنده ماندن مقداری میته بخورد، فقط اینجا را در قرآن اجازه می دهد:

«فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» (۱)

آن هم در حال بی میلی بخورد و بیش از اندازه نخورد، فقط برای زنده ماندن عیبی ندارد. اما جای دیگر به انسان برای دست دراز کردن به حرام به هیچ عنوان مجوز نمی دهد.

مقدس اردبیلی و حق الناس

مقدس اردبیلی با چند نفر از طلبه ها به کربلا و زیارت وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمدند، وقتی برمی گشتند، هوا گرم بود، عرق کرده بودند، پیراهن ها چرک شده بود، در مسیر به نهر آبی رسیدند.

گفتند: من پیراهنم را می شویم، کنار نهر آب نشست و پیراهن خود را کاملاً شستند که خیلی تمیز شد. بعد به پشت خود انداخته، رو به آفتاب، شروع به راه رفتن کردند. طلبه ها گفتند: آقا! برای شما زحمتی نیست؟ گفت: نه، آفتاب شدید است، خشک می شود. گفتند: اینجا می نشستیم و این پیراهن را روی این دیوار می انداختیم، خشک می شد.

فرمودند: پیراهن من خیس و دیوار هم گلی است، اگر من این پیراهن را روی این دیوار بیاندازم، نم پیراهن به این دانه های ریز دیوار بزند، آنها را نرم می کند و می اندازد. صاحب دیوار نیست که من به او بگویم: آیا راضی هستی یا نه، معلوم نیست، شاید ما رفتیم و مردیم، دیگر نشود که او را ببینیم. آن وقت جواب این

ص: ۷۷

دانه های خاک ریخته شده را در قیامت چگونه بدهم؟ این رعایت حلال و حرام است.

حرام بودن بهشت بر حرام خور

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سنی و شیعه نقل کرده اند:

«لا یدخل الجنّة من نَبَت لحمه من الشُّحْت؛ النَّارُ أُولَى به» (۱) کسی که از حرام مالی به بدنش گوشت روییده شده، وارد بهشت نمی شود.

حال که در بهشت به روی او بسته است، در قیامت چه کار می کنند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: آتش خدا به او سزاوارتر است. همین دو کلمه است.

من نمی گویم تا این حد مانند مقدس اردبیلی ها احتیاط کنید، این احتیاط را ما لازم نداریم، ولی می خواهم خداترسی بعضی از قدیمی ها را بگویم. ما تا این حد احتیاط را نیاز نداریم. شما نیازی نیست که این داستانی که می گویم را جایی نقل کنید؛ چون ممکن است در کل مملکت کسی بخواهد این طوری شود، اما نتواند و در این میان ما را مقصر بداند.

لزوم اجتناب از برخی برنامه های مالی

پدر مادری من کاسب بود، من تا وقتی طلبه شدم، ایشان زنده بود. هیچ وقت نپرسیدم که درآمد شما از کجاست؟ بعد از مردنش یکی از علمای آنجا که پدر مادری من چهل و پنج سال نمازهایش را به ایشان اقتدا می کرد، برای ما نقل کرد:

این شهر ما که در سال هزار و سیصد و بیست و دو شهر شد، خانه ای با دو اتاق رابانک ملی اجاره کرد و تابلو خود را نصب کرد. وقتی کارها را کردند و دو کارمند نیز

ص: ۷۸

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۳/۳۳۲، باب ۱، حدیث ۱۵۵۰۹؛ [۱] تنبیه الخواطر: ۱/۶۱؛ [۲] مسند احمد: ۳/۳۹۹. [۳]

گرفتند، دو سه ماه طول کشید.

بعد از این که این بانک آماده شد، برای بازاری های آنجا که شاید آن زمان پنج هزار نفر بودند، رؤسای بازار و ادارات دعوت نامه نوشتند که بیایند و بانک را افتتاح کنند و دفترچه باز کنند. خیلی ها نیز نمی دانستند چیست. تبلیغ کرده بودند که شما هزار تومان در دفترچه بگذارید، مثلاً سر ماه دوازده ریال اضافه می شود.

حضرت آیت الله بروجردی نیز در آن زمان فتوا داده بودند که جایزه ای که خود بانک، بدون قرار داد روی پول دفترچه ها می گذارد، عیبی ندارد. پدر مادر من با تمام مغازه های محل که محدود بود و همه همدیگر را می شناختند، از آنها پرسید:

این بانکی که می گویند، من نمی فهمم یعنی چه؟ بانک چیست؟

این مغازه دارها که وارد بودند، برای او بانک را تعریف کردند. آن عالم می گفت:

پدر مادر شما نزد من آمد، گفت: حضرت آیت الله، فردا بناست در شهر ما بانک افتتاح شود، آن وقت این سیستم های بانکی این همه گسترده نبود، این همه حساب های مختلف و کلاه گذاری بر سر ملت و زمینه طمع برای مردم ساختن نبود.

گفت: اشک در چشم پدر مادر شما جمع شد. هنوز بانک افتتاح نشده بود و فردا بنا بود که مردم بروند، شیرینی و شربت بخورند و حساب باز کنند. گفت:

آقا! نان شهر ما دارد با حرام مخلوط می شود، من از فردا تا روز مرگم، در این بازار برای معامله قدم نمی گذارم. اگر نماز و روزه استیجاری برای شما آوردند، من با پول نماز و روزه استیجاری زندگی می کنم و تا آخر عمر نیز این گونه زندگی کرد.

من نمی گویم مانند این افراد احتیاط کنید؛ چون تا این حد احتیاط کردن باعث می شود که از دین فراری شوید. اما از حرام بپزید که باید پرهیز کنید.

اجتناب از حقه های بانکی

بعضی از کارهای بانک ها حرام هستند. مانند این صورتی که نزد رییس بانک می برند و هر دو می دانند که چند میلیون جنس را نفروخته است. این صورت، قلابی است. می گوید: چند میلیون جنسی را که خریدم، با شما شریک بشوم. در حالی که اصلاً جنسی در کار نیست و این صورت جنس ها قلابی است.

این پولی که می گیرم، قرض محسوب می شود و قهراً ربا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر یک ریالش از بیست بار زنای با محرم سنگین تر است. (۱) این پول را می شود نگرفت و نخورد.

من باید خجالت بکشم که در مسجد، خانه خدا، به مردم متدین، نماز جماعت خوان، هیأتی و حسینیه ای بگویم: حرام نخورید. مگر مردم مؤمن، متدین ها، نماز جماعت خوان ها و هیأتی ها حرام می خورند؟

دوری مؤمن از حرام خوری

مرحوم فیض کاشانی چهارصد سال قبل، چهارصد طلبه پای درسش می آمدند.

روزی بعد از تمام شدن درس، به طلبه ها فرمود: من دیروز پیاده از جایی به طرف خانه می آمدم، خسته شدم، بر سگویی نشستم، سیبی را از جیبم در آوردم و با چاقوی کوچکم که مانند قلم تراش بود، سیب را پوست کردم و خوردم. اکنون در

ص: ۸۰

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۳/۳۳۲، باب ۱، حدیث ۱۵۵۰۹؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرْهَمُ مِنَ الرَّبَا أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثٍ وَتَلَاثِينَ زَنْبِيَّةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ. . . » بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۱۹، باب ۵، حدیث ۲۲؛ « [۲] فِيمَا أُوصِيَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْنَا؛ يَا عَلِيُّ الرَّبَا سَبْعُونَ جُزْءًا فَأَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يَا عَلِيُّ دَرْهَمٌ رَبًّا أَعْظَمُ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبِيَّةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. »

درس یاد آمد که این قلم تراش را آنجا جا گذاشتم، هر کدام از شما راه خانه شما از آن طرف است، قلم تراش مرا بردارید و فردا بیاورید، به من بدهید.

طلبه ای گفت: آقا! دیروز بعد از ظهر در این شهر کاشان، قلم تراش خود را جا گذاشتید، امروز به یاد آورده اید، حال می گویند: بروید و بیاورید؟ دیگر این قلم را برده اند.

مرحوم فیض مبهوت شد، گفت: مگر اینجا دار المؤمنین نیست؟ مگر مؤمن دزدی می کند؟ مالک قلم تراش که کس دیگری است، یعنی چه برداشتند؟ چرا به این شهر تهمت می زنید؟ مگر مسلمان مال دیگری را مال خودش می داند؟ یعنی چه؟ مگر مسلمانی که روزی خور پروردگار و مطیع پیغمبر صلی الله علیه و آله است، می گوید: من شیعه اهل بیت علیهم السلام هستم، مال دیگری را می برد؟! مگر می شود؟!

دوری از لقمه حرام

در سوره انشراح آمده است:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»

مگر فرمایش های پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از قرآن کمتر است؟ این ها نیز به شکلی جلوه کلام خدا در وجود پیغمبر و ائمه علیهم السلام است. چه روایت سنگینی است. کاش همه از این روایت فقط خبر داشتند:

«إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ» (۱)

ص: ۸۱

هنگامی که لقمه ای، نه شکمی پر و سیر، «تاء» در «اللقمه»، «تاء» وحدت است، مثل کلمه «بقره» که در سوره بقره است. خیلی ها اشتباه کردند و خیال می کنند که بقره، گاو ماده است. اینجا معنی گاو ماده نیست، بلکه به معنی یک گاو است: «أَنْ تَذُبُّوا بَقَرَةً» ۱ این تاء تأنیث نیست.

لعنت کردن ملائکه بر حرام خور

زمانی که لقمه حرام در شکم کسی قرار گرفت،

«لَعْنَةُ كُلِّ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ»

هر چه فرشته در آسمان و زمین است، او را لعنت می کنند. حتماً پیغمبر صلی الله علیه و آله صدای این لعنت را شنیده است که این روایت را می فرماید. ما، خیلی صداها را نمی شنویم.

شنیدن صدای عذاب کفار

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به جبرئیل فرمود:

روزگاری که در مکه گوسفندها را برای چرا می بردم، گاهی گوسفندها در حال استراحت بودند، سرهای آنها در هم بود، گاهی می دیدم که گوسفندها ناگهان گوش تیز می کردند، گویی چیزی توجه آنها را جلب می کرد. اما خبری نبود. تو می دانی این کار گوسفندها برای چه بود؟ عرض کرد: یا رسول الله! وقتی کافری وارد برزخ می شود، فرشتگان خدا می آیند و از او می پرسند: «من ربِّک» بت پرست و کافر

جوابی ندارد بدهد و کافر مرده است، خطاب می رسد: از جانب خدا فقط یک گرز از عذاب جهنم را به او بزنید، از صدای ضربه آن گرز، هر چه حیوان در کره زمین هستند، می ترسند و گوش خود را تیز می کنند. ما همه صداها را نمی شنویم. (۱) خداوند متعال در قرآن می فرماید:

کرام الکااتبین در کنار شما هستند و گناهان شما را می نویسند، (۲) مگر در روایات ندارد: ما که گناه می کنیم، آن ملکی که حسنات را می نویسد، به آن ملکی که گناهان را می نویسد - چون او زیر نظر این است - می گوید: ننویس. می گوید: اکنون گناه و کار زشت کرد، می گویی ننویس؟

می گوید: پرونده را خراب و سیاه نکن. تا هفت ساعت به او مهلت بده، اگر در این هفت ساعت توبه کرد، دیگر ننویس، اما اگر از هفت ساعت گذشت و توبه نکرد، آن وقت بنویس. مگر ما صدای این ها را می شنویم؟ نمی شنویم، ولی هست. (۳)

ص: ۸۳

(۱-۱) - الکافی: ۳/۲۳۳، حدیث ۱؛ « [۱] أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ وَ أَنَا أَرْعَاهَا وَ لَيْسَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ قَدْ رَعَى الْغَنَمَ وَ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا قَبْلَ الثُّبُوهِ وَ هِيَ مُتَمَكِّنَةٌ فِي الْمَكِينَةِ مَا حَوْلَهَا شَيْءٌ يَهَيِّجُهَا حَتَّى تَذَعَرَ فَتَطِيرَ فَأَقُولُ مَا هَذَا وَ أَعْجَبُ حَتَّى حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا سَمِعَهَا وَ يَدْعُرُ لَهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ فَقُلْتُ ذَلِكَ لِضَرْبِهِ الْكَافِرِ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. » بحار الأنوار: ۶/۱۳۳، باب ۴، حدیث ۳۱؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ أَنَّ الْبَهَائِمَ يَعْلَمُونَ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ مَا أَكَلْتُمْ مِنْهَا سَمِينًا. » (۲-۲) - انفتار (۸۲): ۱۰ - ۱۲؛ « و [۳] إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَفِظِينَ * كِرَامًا كَتِيبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ »

(۳-۳) - الکافی: ۲/۴۲۹، باب من يهم بالحسنه او السيئه، حدیث ۳؛ « [۴] عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَائِكَةِ هَلْ يَعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَهُ أَوْ الْحَسَنَةَ فَقَالَ رِيحُ الْكَنِيفِ وَ رِيحُ الطَّيِّبِ سَوَاءٌ قُلْتُ لَأَقَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا هَمَّ بِالْحَسَنَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ طَيْبٌ الرِّيحِ فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشَّمَالِ قُمْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ فَإِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَ رِيقُهُ مِدَادَهُ فَأُتِبَتْهَا لَهُ وَ إِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ مُتِنِنٌ الرِّيحِ فَيَقُولُ صَاحِبُ الشَّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِينِ قِفْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ فَإِذَا هُوَ فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَ رِيقُهُ مِدَادَهُ وَ أُتِبَتْهَا عَلَيْهِ. » الکافی: ۲/۴۲۹ - ۴۳۰، باب من يهم بالحسنه او السيئه، حدیث ۴؛ « [۵] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَهْلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعْدَهُنَّ إِلَّا هَالِكٌ يَهُمُّ الْعَبْدُ بِالْحَسَنَةِ فَيَعْمَلُهَا فَإِنْ هُوَ لَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً بِحَسَنِ نَبِيِّهِ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرًا وَ يَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا أُجِّلَ سَبْعَ سَاعَاتٍ وَ قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ وَ هُوَ صَاحِبُ الشَّمَالِ لَاتَعْجَلْ عَسَى أَنْ يُنْبِعَهَا بِحَسَنَةٍ تَمْحُوهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ أَوْ الْإِسْتِغْفَارُ فَإِنْ هُوَ قَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْغُفُورِ الرَّحِيمِ ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ إِنْ مَضَتْ سَبْعَ سَاعَاتٍ وَ لَمْ يُنْبِعْهَا بِحَسَنَةٍ وَ اسْتَغْفَرَ قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ أَكْتُبْ عَلَى الشَّقِيِّ الْمَحْرُومِ. » مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۱۹، باب ۸۵، حدیث ۱۳۶۷۶؛ « [۶] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً أُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ فَإِنْ قَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ. »

تشبیه عبادت حرام خور به ساختمان روی آب

این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله چقدر زیباست:

«العبادة مع أكل الحرام» (۱) عبادت کننده‌های حرام خور. ما چند نوع حرام داریم، حتماً در مسائل شرعی برای شما گفته اند: کسی که سر سال خمس بدهکار باشد، خمس را از مال خود جدا نکند و در مال او بماند، این مال حرام مخلوط به حلال است؛ یعنی هر چه با این مال کاسبی کند، مطابق آن پول خمس، هر منفعتی که در می آید، آن منفعت را نیز باید روی آن خمس بگذارد و رد کند. نمی تواند در اصل مال خمس و منفعت آن تصرف کند. ما اجازه نداریم با پول پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کاسبی کنیم. طبق قرآن باید سر سال خمس را داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۸۴

۱- ۱) - عده الدّاعی: ۱۵۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۸۱/۲۵۸، باب ۱۶، ذیل حدیث ۵۶. [۲]

عبادت کسی که به حرام خوری عادت دارد، مانند ساختن خانه روی آب است:

«العباده مع أكل الحرام كالبناء على الرمل و قيل: على الماء»

هیچ معماری در دنیا تا این حد دیوانگی می کند که خانه را روی آب بسازد؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: عبادات، با حرام خوری بر باد رفته است، چیزی نمی ماند که به خدا بگویید: قبول کن.

حساب خمس مال

شخصی واسطه خرید و فروش ملکی بود. بعضی از خانه ها را به من نشان داد و می گفت: من سه بار در خرید و فروش این خانه ها واسطه بودم. می گفت: مثلاً سی سال قبل صاحب این خانه مرده است، بعد ورثه اش به واسطه گری من به دیگری فروختند، او هم به دیگری فروخته است و الی آخر.

روزی من به دنبالش رفتم و گفتم: کسی آمده خانه ما را بخرد، ما می خواهیم جا و خانه خود را عوض کنیم. شما بیا صحبت کن. گفت: چشم. آمد. خانه را کاملاً دید و گفت: این خانه را من شش بار فروختم. به خریدار گفتم: متراژ این خانه این قدر است، پشت آجرهایش خشت است، اتاق های بالا خیلی خوب گچ شده، اما زیرش تیر چوبی است. من نیز به او گفته بودم که هر چه از این خانه خبر داری، بگو. من نمی خواهم دروغ و دغل بگویی که خانه ما را گران تر بفروشی.

خریدار گفت: من می خرم. گفت: خدا برکت دهد. بعد خریدار گفت: من به شما چقدر حق دلالی بدهم؟ آن زمان گفت: چهار صد تومان. سیصد تومان هم من به او دادم. خریدار خداحافظی کرد و رفت. ایشان هم به گوشه ای رفت و زیر عبایش پول را می شمارد، دلال ملک بود، اما عبا داشت.

آمد پولی به من داد. گفتم: من حق دلالی به شما دادم، واقعاً از شیر مادر

حلال تر. گفت: آن را در جیبم گذاشتم، گفتم: پس این پول چیست که پس می دهی؟ گفت: من روزها اتفاق می افتد که هیچ معامله ای نمی کنم. گاهی در روز چند معامله انجام می دهم، مانند امروز که دو خانه را فروختم. این خمس من است؛ چون من نمی دانم که تا شب زنده می مانم یا نه.

حساب سال خمسی بر ورثه

چون اگر کسی در بین سال بمیرد، ورثه اش باید تا آن شش ماهه اول را حساب کنند و خمس درآمدش را بدهند. خیلی ها این مسأله را نمی دانند. می گویند: پدرم مرده و در دفترش نوشته است که من چقدر خمس بدهکار است. پس ما نیز تکلیفی نداریم. این هم نوعی حرام خوری است. حرام که فقط مال غصب، دزدی و مشروب فروشی نیست. دین نگذارد که خیانت کنی

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

فرصت بهره برداری از مال

پاکی درآمد و کسب مؤمن

پاکی درآمد و کسب مؤمن

۷

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۲

ص: ۸۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام هفت خصلت درباره مؤمن بیان گردید.

خصلت اول در ارتباط با اجتناب مؤمن از مال حرام بود. متن گفتار ملکوتی حضرت علیه السلام را برای شما ذکر می‌کنم و بعد به قسمت دوم گفتار آن انسان الهی و ملکوتی می‌پردازم:

«المؤمن من طاب مكسبه» (۱) کسب و درآمد مؤمن پاک و پاکیزه است.

وقتی می‌فرماید مؤمن؛ یعنی انسانی که به کارگردانی حکیمانه خدا در روزی بخشی، به رحمت، کرم و مشکل‌گشایی حضرت حق و به محصول آیات قرآن کریم یقین دارد:

« مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا » ۲

ص: ۸۸

۱ - ۱) - الخصال: ۲/۳۵۲، حدیث ۳۰؛ بحار الأنوار: ۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۶؛ « [۱] أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال المؤمن من طاب مكسبه و حسنت خليفته و صححت سيرته و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من كلامه و كفى الناس من شره و أنصف الناس من نفسه. »

« وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ » ۱

« جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ » ۲

دو نوع روزی برای مؤمنان

مؤمن از طریق قرآن به این حقیقت واقف است که این روزی بر دو بخش است؛ روزی جمع و محدود و به تعبیر قرآن مجید:

« يَسُطُّ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ » ۳

روزی «قدر» ی است و فراوان، دریاوار و گسترده نیست.

روزی دیگر نیز روزی گسترده است. پروردگار برای عده ای روزی تنگ و برای عده ای روزی وسیع مقدر کرده است. آن کسی که خیلی زحمت می کشد تا از راه حلال زندگیش اداره شود و بیشتر از آن نصیب او نمی شود و آن کسی که بیشتر در

می آورد و بیش از اندازه نیازش نصیص می شود، باز مؤمن می داند که هر دوی آنها جنبه امتحان الهی دارد.

به تعبیر قرآن مجید: نه به تنگی رزق اوقاتش تلخ می شود و نه به گستردگی آن مست، متکبر و خوشحال می شود. (۱) در تنگی و در بسط رزق، خدا را شکر می کند، البته این دیدگاهی که مؤمن نسبت به رزق و روزی و شئون مال دارد بخاطر معرفتش نسبت به قرآن کریم است.

نه در تنگی رزق از خدا نگران می شود و نه در وسعت رزق از خدا دور می شود و نه حال خطرناک استغنا به او دست می دهد که در وسعت رزق بگوید: من که همه چیز دارم، دیگر چه احتیاجی به خدا دارم؟ این ها جای بحث دارد.

اطلاع از چگونگی روزی دادن پروردگار

لازم است ما مردم از مسأله روزی دهی خدا و شئون آن و این که کانال این روزی

ص: ۹۰

۱- ۱) - اسراء (۱۷): ۳۰؛ «یقیناً پروردگارت رزق را برای هر که بخواهد وسعت می دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست.» سبا (۳۴): ۳۶؛ «[۱] بگو: یقیناً پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می دهد یا تنگ می گیرد، ولی بیشتر مردم [نسبت به مصلحت خدا] معرفت و آگاهی ندارند.» نهج البلاغه: حکمت ۹۳؛ «[۲] اَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لَأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَيَّ فِتْنَةٍ وَ لَكِنَّ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَ تَعُدُّ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَ الرِّاضَةَ بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لَتُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَ يَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ.» غرر الحکم: ۳۹۷، حدیث ۹۱۹۳؛ «لَمَّا يَمْلِكُكَ إِمْسَاكَ الْأَرْزَاقِ وَ إِذْرَارَهَا إِلَّا الرِّزْقُ.» الکافی: ۵/۸۴، باب الرزق من حیث لا یحتسب، حدیث ۴؛ «[۳] اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ.»

حتماً از کسب های مشروع است و روزی تنگ و وسیع خدا به مؤمنین آگاه شویم.

حداقل این است که امنیت درون پیدا می کنیم و خود را از عبور از مرزبندی های خدا ننگه می داریم؛ یعنی خدای نکرده، برای گستردگی مال، خود را دچار حرام نمی کنیم. بلکه می گوئیم: پروردگار عالم فرموده است: به دنبال روزی حرکت کنید، از احسان و فضل من طلب کنید، من نیز حرف مولایم را گوش داده، بی کار نبودم، زحمت کشیدم، به دنبال کار و مال حلال رفتم، مثل این که وجود مقدس حضرت حق بیشتر از این روزی را مصلحت ندانسته است.

آن کسی که از کانال کار می رود، تا از مال حلال بیشتر درآورد، مؤمن است.

می گوید: خدا مصلحت مرا در این دانسته است. من نیز باید بینم پروردگار عالم نسبت به اضافه مال برای من چه نظری دارد؟ نظر پروردگار را خیلی آرام و راحت پیاده کنم.

خیلی راحت خمس و زکاتش را می دهد، به اقوام مستحقش رسیدگی می کند، به کارخیر می پردازد و همین ثروت را برای خودش سگوی پرواز به سوی پروردگار مهربان عالم قرار می دهد. البته هر کدام از این ها توضیح مفصلی دارد. این یک خصلت مؤمن از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است که کسب مؤمن پاک و حلال است.

اخلاق نیک، خصلت دوم مؤمن

خصلت دوم مؤمن چیست؟ این خصلت در مردم مؤمن نیز خیلی مهم است، کاربرد خیلی سنگینی نیز دارد. این طور که تجربه زندگی پاکان عالم و از همه روشن تر، زندگی انبیا، وجود مبارک رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام نشان داده است:

«و حسنت خلیقتہ» (۱) اخلاق مردم مؤمن، اخلاق نیکی است. در سوره مبارکه بقره این آیه را می خوانیم:

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ۚ » ۲

این کلمه حسنه در آیه شریفه مبهم است. ما چه می دانیم که حسنه در دنیا چیست؟ که اهل ایمان به پروردگار عالم عرض می کنند: الهی! در ظرف این زندگی که ما قرار داریم و در ظرف زندگی ما در عالم آخرت، به ما حسنه عنایت کن.

مفهوم حسنه دنیا و آخرت

امام صادق علیه السلام می فرماید: (۲) حسنه دنیا دو چیز است: اول در آمدی که نسبت به تمام نیازهای انسان فراگیر باشد. این حسنه دنیا است که من هر نیازی برایم به وجود می آید، روی پای خودم باشم بتوانم خانه، مرکب، ملکی داشته باشم که دختر و پسر در حدّ طبیعی، نه اسراف، ازدواج کنند. این ها حسنه دنیاست که مربوط به امور مادی است و آبرویم را نزد این و آن خرج نکنم.

البته اگر مجبور شوم که آبرو خرج کنم، آن نیز امتحان الهی است.

ص: ۹۲

۱-۱) - الخصال: ۲/۳۵۲، حدیث ۳۰.

۲-۳) - الکافی: ۵/۷۱ بابُ الْإِسْتِعَانَةِ بِالدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، حدیث ۲؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ [۲] فِي الْآخِرَةِ وَ الْمَعَاشُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا. »

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حسنة دیگر در دنیا، اخلاق نیکو است. این که اهل ایمان از پروردگار می خواستند: خدایا! حسنة در دنیا به ما بده، یکی از این حسنه های دنیا «حسن خلق» است. (۱) اصرار دارند که خدایا! ما را طوری در پیچ و خم زندگی ببر که ما حسود، بخیل، متکبر، مغرور، فخور، ریاکار و حریص در نیایم و به ما توفیق بده و زمینه سازی کن که ما اهل فروتنی، محبت، کرم، احسان و قناعت و از این قبیل محسنات اخلاقی باشیم.

اگر من پول داشته باشم، اما خدای نکرده به ریا آلوده باشم، هیچ کار خیری را انجام نمی دهم، مگر زمانی که اسم من علم شود. این ترمزی است که نمی گذارد

ص: ۹۳

۱- ۱) - الکافی: ۷۱/۵ بَابُ الْإِسْتِعَانَةِ بِالْدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، حَدِيثُ ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۶۸/۳۹۳، باب ۹۲، حَدِيثُ ۶۱؛ « [۲] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الخُلُقُ الحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَ نُزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَ بِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَ القُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَكُونُ حُسْنُ الخُلُقِ إِلَّا فِي كَمَلٍ وَ لِيٍّ وَ صَيْفِيٍّ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبِي أَنْ يَثْرَكَ أَلطَافُهُ بِحُسْنِ الخُلُقِ إِلَّا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْأَعْلَى وَ جَمَالِهِ الْأَزْكَى لِأَنَّهَا خَصِيْلَةٌ يَخْصُصُ بِهَا الْأَعْرَفِينَ بِهِ وَ لَا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَاتَمُ زَمَانِنَا إِلَى حُسْنِ الخُلُقِ وَ الخُلُقُ الحَسَنُ أَلطَفٌ شَيْءٌ فِي الدِّينِ وَ أَثْقَلُ شَيْءٌ فِي المِيزَانِ وَ سُوءُ الخُلُقِ يُفْسِدُ العَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الخَلُّ العَسَلَ وَ إِنْ ارْتَقَى فِي الدَّرَجَاتِ فَمَصِيْرُهُ إِلَى الْهَوَانِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُسْنُ الخُلُقِ شَجْرَةٌ فِي الجَنَّةِ وَ صَاحِبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِهَا يَحْدِيهِ إِلَى النَّارِ وَ سُوءُ الخُلُقِ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ وَ صَاحِبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِهَا يَحْدِيهِ إِلَى اللَّهِ ص: لَوْ كَانَ حُسْنُ الخُلُقِ خَلْقًا يُرَى مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءٌ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَوْ كَانَ الخُرُوقُ خَلْقًا يُرَى مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءٌ أَقْبَحَ مِنْهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَيُبْلِغُ العَبْدَ بِحُسْنِ الخُلُقِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ.»

من کار خیر انجام بدهم. حال من به گونه ای است که وقتی پول می پردازم که این کار بین همه مردم شهر، یا بالاتر، در روزنامه ها، رادیو و تلویزیون گفته شود و الا- اگر بدانم هیچ جا بیان نمی شود، آن کار را انجام نمی دهم. این پستی ریا و زشتی اخلاق است.

یا اگر مال داشته باشم، ولی بخیل باشم؛ یعنی کلید باز کردن درهای رحمت خدا نزد من نیست، یا حریص باشم، یعنی برای به چنگ آوردن پول، ترمزی ندارم که در لبه مرزهای حلال خدا خود را نگهدارم. اگر حریص باشم، از مرزها بیرون می روم و به غضب، رشوه، اختلاس، دزدی و تقلب دست می زنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حسنه دیگر در دنیا، در حدی مال داشتن است که نسبت به همه خواسته های مشروع، فراگیر باشد. دلم می خواهد مکه بروم، مالم در حدی باشد که بتواند مرا ببرد و برگرداند. کربلا و مشهد بروم، به مسجد کمک کنم، کار خیر کنم، تا حد معمول برای فرزندانم عروسی بگیرم. حسنه در دنیا، فراگیری مال نسبت به این نیازها است. البته صحبت در مال مؤمن است.

امیرالمؤمنین علیه السلام که مؤمن را تعریف می کنند، می فرماید: یکی از خصلت های مؤمن این است که وجودش دارای اخلاق حسنه است. (۱)

ص: ۹۴

۱- ۱) - الکافی: ۲/۲۳۹، حدیث ۳۰؛ « [۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وَفَاءً بِالْعَهْدِ وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةً الضُّعَفَاءِ وَ قَلَّةَ المُرَاقِبَةِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قَلَّةَ المَوَاتَاهِ لِلنِّسَاءِ وَ بَدَلَ المَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الخُلُقِ وَ سِيَمَةَ الخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ العِلْمِ وَ مَا يَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُفَى طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَ آبٍ وَ طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الجَنَّةِ [۲] أَصْلُهَا فِي دَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِهِ شَهْوَةٌ شَيْءٍ إِلَّا أَتَاهُ بِهِ ذَلِكَ وَ لَوْ أَنَّ رَاكِبًا مُجِدًّا سَارَ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا غُرَابٌ مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّى يَشِقُطَ هَرِمًا إِلَّا فِي هَذَا فَارْعَبُوا إِنَّ المُؤْمِنَ مِنَ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَكَارِمِ يَدَيْهِ يُنَاجِي الَّذِي خَلَقَهُ فِي فَكَاكٍ رَقَبَتِهِ إِلَّا فَهَكَذَا كُونُوا.»

فرصت کسب حسنه آخرتی در دنیا

مال، حسنه دنیایی مؤمن است، اما حسنه آخرت او چیست که اهل ایمان اصرار دارند:

« وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ » ۱

آن هم در دنیا دارند دعا می کنند؟

پروردگار نظام برنامه ها را طوری تنظیم کرده است که حتماً ما آخرت را از دنیا باید آباد کنیم. اگر دست به اصلاح ترکیب آخرت خود نزنیم، بعد از مردن وقتی وارد آخرت شویم، آخرت ما مانند کویر است. امکان دارد وارد آخرت شود و ببیند کویر است و بخواهد آخرتش را آنجا بسازد، اما این امکان در آنجا وجود ندارد؛ چون باید آخرت را با عبادت با بدن، مال، زبان، حال و اخلاقش آباد کند. وقتی این ها را در دنیا به کار نگیرد، آخرت او نیز آباد نمی شود و وقتی باید آن طرف برود که جای عبادت و خدمت نیست.

آنجا به چه کسی می خواهد خدمت کند؟ در آخرت، یا مردم وارد شده اهل بهشت هستند، یا اهل جهنم، آنهایی که به بهشت می روند، چه نیازی به کمک ما دارند؟ و آنهایی که به جهنم می روند، چه کمکی می شود به آنها کرد؟ به جای پول خرج کردن در دنیا، در آخرت پولی نیست که خرج کند. چقدر خوب بود اگر همه بیدار زندگی می کردند. به گورستان گذر کردم کم و بیش بدیدم قبر دولتمند و درویش

ص: ۹۵

نه درویش بی کفن در خاک رفته نه دولتمند برده یک کفن بیش (۱)

درویش یعنی فقیر، کسی که دست خالی است. تمام مالی که از دنیا با خود می بریم، چند متر پارچه کفن است که آن هم امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می فرماید:

«أَبِئِكَ لِخُرُوجِي عَنْ قَبْرِي عُيَانًا» (۲) لای خاک ها می پوشد و در قیامت مردم را بدون این که حتی کفن خود را آورده باشند، وارد محشر می کنند و دیگر این چند متر پارچه هم نیست.

آنجا که جای کار خیر و عبادت نیست، چرا؟ چون رشته تکلیف را با مرگ از ما قطع می کنند. روزگار سجده، نماز، خمس و زکات و عبادات دیگر گذشته است.

بهشت و رضوان الهی؛ دو حسنه آخرتی

امام صادق علیه السلام درباره حسنه در آخرت می فرماید:

«و رضوان الله و الجنة فی الآخرة» (۳) این که اهل ایمان از پروردگار تقاضای حسنه در آخرت می کنند؛ یعنی تقاضای بهشت و رضای خدا. البته این تقاضای آنان در دنیا فقط تقاضا نیست، بلکه هم می خواهند و هم به دنبالش راه می افتند. نه این که گوشه ای بنشینند و بگویند:

ص: ۹۶

۱-۱ - بابا طاهر همدانی.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۹۵/۸۹، باب ۶، حدیث ۲؛ [۱] اقبال الأعمال: ۷۲.

۳-۳ - فقه القرآن: ۱/۲۲۹؛ « [۲] عن الصادق علیه السلام: أنها السعه فی الرزق و المعاش و حسن الخلق فی الدنيا و رضوان الله و الجنة فی الآخرة.»

خدایا! بهشت می خواهم. خدا به شما بهشت می دهد، اما باید از این جاده بیایی که به پرداخت او برسی. این جاده ای که می خواهد در آن حرکت کند، باید با قدم نماز، روزه، خمس، زکات، درستی، عبادت و خدمت به مردم حرکت کند.

خواب و رویا از نظر علمی و دین

روان شناسان می گویند:

این تمرکز فکری - بخواهید یا نخواهید - باعث می شود که در خواب نیز براساس همان تمرکز، خواب ببیند. البته من اعتقادی به خواب ندارم؛ چون دین ما روی خواب نیست، دین ما قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است، فقط به اندازه ای به خواب اعتقاد دارم که قرآن مجید قبول می کند که این نوع خواب ها هر شب و برای هر کسی نیست.

امثال حضرت یوسف علیه السلام هستند که خواب می بینند یازده ستاره، خورشید و ماه به او سجده کردند. دیگر نه قبل از حضرت کسی این خواب را دیده و نه بعد از او، البته بعضی از پیامبران توسط خواب وحی را دریافت می کردند. (۱)

ص: ۹۷

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۱۷۶، باب ۴۴، حدیث ۳۶؛ «الْمَأْتَمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ صَاحِبِهَا لِأَنَّ نَفْسَهُ طَيِّبَةٌ وَ يَقِينَةٌ صَاحِبِهَا وَ تَخْرُجُ فَتَلْقَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَهِيَ وَحْيٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْقَطَعَ الْوَحْيُ وَ بَقِيَ الْمُبَشِّرَاتُ أَلَا وَ هِيَ نَوْمُ الصَّالِحِينَ وَ الصَّالِحَاتِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَ لَأَفِي صُورِهِ أَحَدٌ مِنْ أَوْصِيَاءِي وَ لَأَفِي صُورِهِ أَحَدٌ مِنْ شَرِيْعَتِهِمْ وَ إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ.» من لايحضره الفقيه: ۱/۵۰۲، حدیث ۱۴۴۲؛ «قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّوْمُ أَوَّلُ النَّهَارِ خُرْقٌ وَ الْقَائِلَةُ نِعْمَةٌ وَ النَّوْمُ بَعْدَ الْعَصْرِ حُمُقٌ وَ النَّوْمُ بَيْنَ الْعِشَاءِ يَنْ يَحْرِمُ الرِّزْقَ وَ النَّوْمُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ: نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَفْقِيَّتِهِمْ لِمَنَاجَاهِ الْوَحْيِ وَ نَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَ نَوْمُ الْكُفَّارِ عَلَى يَسَارِهِمْ وَ نَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ.» كثر الفوائد: ۲/۶۰ - ۶۱ فصل في الرؤيا في المنام؛ «وجدت لشيخنا المفيد رضي الله عنه في بعض كتبه أن الكلام في، باب رؤيا المنامات عزيز و تهاون أهل النظر به شديد و البليه بذلك عظيمه و صدق القول فيه أصل جليل. و الرؤيا في المنام تكون من أربع جهات أحدها، حديث النفس بالشيء و الفكر فيه حتى يحصل كالمنطبع في النفس فيخيل إلى النائم ذلك بعينه و أشكاله و نتائجه و هذا معروف بالاعتبار. الوجه الثانيه من الطباع و ما يكون من قهر بعضها لبعض فيضطرب المزاج و يتخيل لصاحبه ما يلائم ذلك الطبع الغالب من مأكول و مشروب و مرثى و ملبوس و مبهج و مزعج و قد نرى تأثير الطبع الغالب في اليقظه و الشاهد حتى أن من غلب عليه الصفراء يصعب عليه الصعود إلى المكان العالي بما يتخيل له من وقوعه و يناله من الهلع و الزرع ما لا ينال غيره. و من غلبت عليه السوداء يتخيل أنه قد صعد في الهواء و ناجته الملائكة و يظن صحه ذلك حتى أنه ربما اعتقد في نفسه النبوه و أن الوحي يأتيه من السماء و ما أشبه ذلك الوجه الثالثه ألطاف من الله عز و جل لبعض خلقه من تنبيه و تيسير و أعدار و إنذار فيلقى في روعه ما ينتج له تخيلات أمور تدعوه إلى الطاعة و الشكر على النعمة و تزجره عن المعصيه و تخوفه الآخرة و يحصل له بها مصلحه و زياده فائده و فكر يحدث له معرفه. و الوجه الرابعه أسباب من الشيطان و وسوسه يفعلها للإنسان و يذكره بها أمورا تحزنه و أسبابا تغمه و تطمعه فيها لا يناله أو يدعوه إلى ارتكاب محظور يكون فيه عطبه أو تخيل شبهه في دينه يكون فيها

هلاكه و ذلك مختص بمن عدم التوفيق لعصيانه و كثره تفريطه فى طاعات الله سبحانه و لن ينجو من باطل المنامات و أحلامها إلا الأنبياء و الأئمة عليه السلام و من رسخ فى العلم من الصالحين. و قد كان شيخى رضى الله عنه قال لى إن كل من كثر علمه و اتسع فهمه قلت مناماته فإن رأى مع ذلك مناما و كان جسمه من العوارض سليما فلا يكون منامه إلا حقا يريد بسلامه الجسم عدم الأمراض المهيجه و غلبه بعضها على ما تقدم به البيان. و السكران أيضا لا يصح له منام و كذلك الممتلىء من الطعام لأنه كالسكران و لذلك قيل إن المنامات قلما تصح فى ليالى شهر رمضان. فأما منامات الأنبياء صلى الله عليه و آله فلا تكون إلا صادقه و هى وحي فى الحقيقه و منامات الأئمة عليه السلام جاريه مجرى الوحي و إن لم تسم وحيا و لا تكون قط إلا حقا و صدقا و إذا صح منام المؤمن لأنه من قبل الله تعالى. . . .»

ما اگر تمرکز فکری روی ماه و ستاره و خورشید پیدا کنیم، صد سال دیگر هم بخوابیم، یک بار نیز در خواب نمی بینیم که به ما سجده کنند. یا امثال حضرت

ص: ۹۸

ابراهیم علیه السلام که در خواب می بیند که به او می گویند: فرزندت را در کنار کعبه قربانی کن.

در یک میلیون خواب، آن هم در هر صد سال یکبار، یک خواب خوب، درست و قابل تکیه پیدا می شود، اما بعد از انقلاب، از این خواب بین ها پر شده است.

مخصوصاً زنان خیلی خواب می بینند. بعد می آیند نقل می کنند که من بزرگی را در خواب دیدم، به من گفت: امام زمان علیه السلام دو سال دیگر، صبح روز جمعه ظهور می کند. از این دو سال ها، سی چهل سال رد شده و خبری نشده است.

پیامی زیبا در خواب

اما خواب هایی هست که با قرآن و روایات مطابقت دارد، اما کم است. یکی از آن خواب های درست این بود که شخصی با اشک چشم و قسم والله می گفت: در خواب فلانی را دیدم، چهره اش گرفته بود، گفتم: تو نباید چهره ات گرفته باشد؛ چون کمتر کار خیری بوده که تو با پول در آن شرکت نکردی. چقدر مسجد، درمانگاه، دارالایتام و خانه ساختی و به مردم مستحق دادی. تو باید در عالم برزخ خیلی شاد باشی، پس چرا ناراحت هستی؟ نگرانی؟ گفت: اکنون که اینجا آمده ام، دارند مرا سرزنش و ملامت می کنند که ما صد تومان به تو می دادیم، ده تومانش خرج زندگی تو بود، نود تومان اضافه را بیست تومانش را خرج کار خیر کردی و هفتاد تومانش را گذاشتی، چرا نعمت ما را در دنیا بی کار کردی و به این طرف آمدی؟

بهشت می خواهی که می گویی:

« رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً » ۱

بهشت جاده ای دارد، اول جاده اش ما هستیم، آخر جاده نیز بهشت است، بین خود و بهشت، مسیری است که با عبادت ربّ و خدمت به خلق باید طی شود. آن هم به اندازه ای که آنجا نگویند: تو بیشتر می توانستی کار کنی، چرا نکردی؟ آنجا انسان دیگر نمی تواند کاری کند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۰۰

مال حلال، مقدمه اخلاق

كسب حلال توسط مؤمن

كسب حلال توسط مؤمن

۸

تهران، مسجد مهديه شوش

دهه دوم - جمادى الثانى ۱۳۸۲

ص: ۱۰۱

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام در بخش اول صفات مؤمن و متقى مى فرمايد:

كسب مؤمن، پاك، مشروع و حلال است. مؤمن يعنى انسانى كه خدا، قرآن، قيامت، انبيا و ائمه عليهم السلام را باور دارد. وقتى مؤمن قرآن را باور دارد، با توجه به اين آيه شريفه:

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » ۱

اگر عمل شرّ، بد، خلاف، حرام و باطل شما به اندازه دانه ارزن باشد، روز قيامت آن را خواهيدديد.

مؤمن چگونه مى تواند با باور داشتن اين آيه شريفه، در فضاي حرام مالى قدم بگذارد؟ نمى تواند، يعنى توان، قدرت و روحيه اش را ندارد.

در بخش دوم مى فرمايد:

اخلاق مؤمن نيكو است. مؤمنى كه قرآن را باور دارد، چگونه مى شود با آيات اخلاقي قرآن كه فقط براى آراسته شدن مردم به آنها نازل شده است، بى توجهى يا

ص: ۱۰۳

کم توجهی کند؟ مؤمن قرآن را برای عمل کردن و به اجرا درآوردن دستورات و مضامین آن می خواهد. همه هدف مؤمن از ارتباط با قرآن این است که آیات پروردگار را اطاعت و پیروی کند.

قرآن، برای هدایت مؤمنین

قرآن نیز برای عمل کردن نازل شده است:

« إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا » ۱

این عمل در آیه ای مطرح است که خدا اهمیت و اوصاف قرآن را مطرح می کند.

می فرماید: این قرآن، مؤمنین را هدایت می کند، کدام مؤمنین را؟ آن مؤمنینی که عمل صالح انجام دهند. عمل صالح آن عملی است که از آیه قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام نشأت گرفته باشد.

مؤمنی که قرآن را باور دارد، مگر می تواند نسبت به موارد اخلاقی قرآن بی تفاوت باشد؟ وقتی مؤمن آیات منکرات اخلاقی را در قرآن می بیند، خودش را می سنجد که منکری از منکرات اخلاق در او نباشد، که اگر هست، آن را معالجه کند، مبادا موردی از حسنات اخلاقی را کم داشته باشد، که اگر کم دارد، کاستی آن را تأمین کند.

حال به سراغ چند آیه از قرآن در ارتباط با مسائل بسیار پر ارزش اخلاقی برویم.

البته همه موارد اخلاقی در این چند آیه بیان نشده است. در قرآن موارد اخلاقی در آیات متعددی از سوره های مختلف بیان شده و این نیز از محسنات قرآن است که

مؤمن همیشه در قرآن مجید حال گشتن داشته باشد. به همه جای قرآن سر بزند، همه فضاها و آیات آن را ببیند. (۱) و چون نیازمند به این است که واقعیات آن حفظ شود، حفظ واقعیات نیز به این است که با خواندن، برایش تکرار شود، لذا تا آخر عمر، حداقل روزی پنجاه آیه می خواند. این از گفته های امام صادق علیه السلام است که روزی پنجاه آیه شایسته است خوانده شود. (۲)

ص: ۱۰۵

۱-۱ - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، ([۱]همام)؛ «... أَمَا اللَّيْلَ فَصِيَ أَفُونِ أَقْدَامِهِمْ تَالِيْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَزْنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَبِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِ آيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنُهُمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِ آيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْبَحُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِيْقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسِيَّاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفُهُمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ». الكافي: ۲/۶۰۹، بَابٌ فِي قِرَاءَتِهِ، حَدِيثٌ ۲؛ [۲] وسائل الشيعه: ۶/۱۹۸، باب ۱۵، حَدِيثٌ ۷۷۲۲؛ « [۳] عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَةٌ يَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا.»

۲-۲ - الكافي: ۲/۶۰۹، بَابٌ فِي قِرَاءَتِهِ، حَدِيثٌ ۱؛ [۴] وسائل الشيعه: ۶/۱۹۸، باب ۱۵، حَدِيثٌ ۷۷۲۱؛ « [۵] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.» بحار الأنوار: ۸۹/۱۹۶ - ۱۹۷، باب ۲۳، حَدِيثٌ ۲؛ « [۶] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلِهِ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتِي آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثِمِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِمِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ وَ الْقِنْطَارُ خَمْسُونَ أَلْفَ مِثْقَالٍ ذَهَبٍ وَ الْمِثْقَالُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ قِيرَاطًا أَصْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ وَ أَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.» وسائل الشيعه: ۶/۱۹۸، باب ۱۵، حَدِيثٌ ۷۷۲۳؛ « [۷] مَعْمَرُ بْنُ خَلَادٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَصْبَحَ أَنْ يَقْرَأَ بَعْدَ التَّعْقِيبِ خَمْسِينَ آيَةً.»

خیلی عجیب است که پروردگار قبل از بیان موارد اخلاقی، مقدمه آیات بیان کننده موارد اخلاقی را با هشدار به مال حرام شروع کرده است. می خواهد از اخلاق بگوید، اما اول نسبت به مال حرام هشدار می دهد.

می خواهد بگوید: آن کسی که به دنبال مال حرام است، این شخص از نظر باطن، آلودگی اخلاقی دارد. آلودگی او کبر است. خدا می گوید: این کار را نکن، او می کند. این کبر است. آن کسی که امر خدا به او می رسد، بلافاصله به اجرا می گذارد، این به اجرا گذاشتن را بر حالت با ارزش اخلاقی متکی است که از باب فروتنی، تواضع و خاکساری است. این را از آیات سوره بقره ذکر کردم:

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ »

از صبر، استقامت و نماز در زندگی خود کمک بگیرید،

« وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ »

انجام این نماز خواندن و صبر کردن سنگین است، مگر مردمی که نسبت به خدا فروتنی و تواضع دارند.

اما آیه این است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ أَمْوَالًا مُضَاعَفًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ »

این مقدمه آیات اخلاقی در قرآن است. علت این که مقدمه است؛ چون آیات بعد همگی با «واو» عاطفه شروع می شود، عطف؛ یعنی اتصال دادن بعد به مقابل، «واو» پل ارتباط آیات است. می خواهد بگوید این چند آیه، همه با هم بستگی و اتصال دارند.

تضاد ربا با ایمان

به ما می گوید که اهل ایمان هستیم و خدا و قیامت را قبول داریم: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَهُمْ رِبًا» مال ربایی را نخورید، ربا چیست؟ «أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً» پولی است که به قرض داده می شود و در مقابل، مرتب اضافه تر پس بدهد. این دیگر بیع نیست، بلکه جنایت و ظلم است.

این رباست، اما چه کسی رباخور است؟ آن کسی که در برابر پروردگار، متکبر است؛ یعنی آن کسی که دچار سوء خلق است و نسبت به پروردگار، اخلاق ابلیس را دارد که به او گفتند: سجده کن:

«أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»

کبر، این کبر نیز با او همراه بود. به خاطر بودن کبر توبه نکرد و تا به حال کافر مانده است، اما حضرت آدم و حوا علیهما السلام به آنها گفتند: به این درخت نزدیک نشوید، شدند، آنها را بیرون کردند، ولی دیگر کبر نداشتند، بلکه چنانچه در سوره اعراف آمده است: به قدری متواضع بودند که به پروردگار عرض کردند:

« قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ »

« فَتَابَ عَلَيْهِ »

من توبه آنان را قبول کردم؛ چون متواضع بودند.

دوری از ربا برای خدا

برای خاطر خدا، خود را از افتادن در لجن زار ربا حفظ کنید:

« لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ »

بعضی ها به جای این که بگویند طمع داشتیم، می گویند: چاره ای نداشتیم، ربا گرفتیم. اگر چند سال به همان زندگی خداداده و حلال قناعت می کردند، چشم وهم چشمی و طمع نمی کردند، این گونه نمی شد که برویم به یهودی یا به مسلمان بدتر از یهود بگوییم: سی میلیون تومان به من بده، تا به حال نیز چهل میلیون پس داده ام و هنوز سی میلیون بدهکاریم سر جایش هست. چاره ای نداشتیم، یا طمع کردم؟ قطعاً طمع کردم.

به عارفی گفتند: امروز در بازار پارچه گران شده است، گفت: ما از همین امروز آن را ارزان می کنیم، به او گفتند: تو چه کاره هستی که ارزان کنی؟ نه و کیلی، نه استانداری، نه ریسی. با چه قدرتی می خواهی ارزان کنی. گفت: از امروز به بعد برای خود و خانواده ام پارچه نمی خریم. ما این گونه ارزانش می کنیم.

ص: ۱۰۸

من می توانم زندگی خود را ارزان بگذرانم، وقتی بخواهم زندگی گرانی را داشته باشم، به دام ربا، بانک، ورشکستگی و زندان می افتم.

رسیدن به فلاح با رعایت تقوا

وَ اتَّقُوا اللَّهَ این جمله بعد از ذکر ربا، به این معنا است که خود را از افتادن در لجن زار ربا نگهدارید. چرا؟ چون:

« لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ »

به فلاح برسید. فلاح یعنی چه؟ قرآن که معنا نمی کند یعنی چه؟ باید به سراغ معارف بیرون از قرآن برویم. آنها ما را به معانی قرآن هدایت می کنند. فلاح؛ چهار نعمت ابدی است که جایگاهش در قیامت است: علم بی جهل، عزت بی ذلت، حیات بی مرگ، ثروت بی فقر که آن ثروتش بهشت است. اگر بهشت را به کسی بدهند، بعدش فقری وجود ندارد. (۱) باز پروردگار ادامه می دهد:

« وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي »

ص: ۱۰۹

۱- ۲) - نهج الفصاحه: حدیث ۲۰۸۶؛ « [۱] رسول الله صلی الله علیه و آله: قد أفلح من أخلص قلبه للإيمان، وجعل قلبه سليماً، ولسانه صادقاً، ونفسه مطمئنةً، وخليقته مستقيمةً، وأذنه مستمعةً، وعينه ناظرةً. » روضه الواعظین: ۲/۲۹۱؛ « [۲] قال أبو جعفر عليه السلام: إن الله تعالى أعطى المؤمن ثلاث خصال العز في الدنيا وفي دينه و الفلاح في الآخرة و المهابة في صدور العالمين. » غرر الحكم: ۱۵۷، حدیث ۲۹۶۱؛ « في العمل لدار البقاء إدراك الفلاح. » غرر الحكم: ۱۶۷، حدیث ۳۲۸۵؛ « من غلب عقله هواه أفلح. »

خود را از درگیر شدن با آتشی که برای اهل کفر آماده کرده ام، نگهدارید. مسأله کافرین بعد از مسأله ربا است؛ یعنی رباخور به من کافر است، اگر چه بگوید من خدا را قبول دارم؛ چون دروغ می گوید. او در اوج ناسپاسی و کفر قرار دارد. پرهیزید. خود را از آتشی که برای کافران مهیا کرده ام، از افتادن در لجن زار ربا و افتادن در آتش جهنم نگهدارید.

تنها راه سعادت در دنیا و آخرت

پس چگونه زندگی کنیم؟ باز آیات بعد را با «واو» عاطفه می آورد:

« وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ »

بیاید این چند روزه ای که در دنیا هستید، از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنید تا به رحمت خدا برسید.

شما همه متدین و اهل قرآن هستید. بررسی کنید در قرآن کریم یا روایات، برای رسیدن به رحمت خدا، کانالی غیر از اطاعت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه؟ اگر هست به من نیز اطلاع بدهید.

اهتمام اهل بیت علیهم السلام به جدایی مردم از کج فهمی دین

خدا در قرآن می فرماید: بعضی ها بی علم، بی دانش،

« بِغَيْرِ عِلْمٍ » (۱)

ص: ۱۱۰

۱-۲) - انعام (۶): ۱۰۰؛ «از روی جهل و بی دانشی.»

به نادانی، نفهمی و از روی جهل چیزهایی را می گویند، مثلاً می گویند: ای آقا، خدا «ارحم الراحمین» است، چقدر سخت می گیرید؟ حال دو ریال پول ربا مگر چیست؟ یا یک لیوان عرق خوردن در دستگاه به این با عظمتی خدا، کجا حساب می شود؟ دو رکعت نماز چه دردی را دوا می کند؟ خدا «ارحم الراحمین» است.

این حرف ها را به نادانی می گویند، در حالی که دانایانی مانند حضرت صادق علیه السلام وقتی رحمت خدا را مطرح می کنند، می فرماید:

«أيقنت أنك أنت أرحم الراحمين» (۱) ما اهل بیت نیز اقرار داریم که تو «ارحم الراحمین» هستی، اما:

«فی موضع العفو و الرحمة»

آنجایی که جا داشته باشد که پروردگار گذشت و رحم کند، اما اگر جا نداشته باشد که گذشت کند، آنجا چگونه گذشت کند؟ خدا «ارحم الراحمین» است، اما شمر را نیز جا دارد که عفو و گذشت کند؟ کسی نمی گوید: خدا «ارحم الراحمین» نیست. قرآن، انبیا، ائمه علیهم السلام، دین، علما و ما نیز می گوئیم: خدا «ارحم الراحمین» است، اما کجا؟ همین طور بی شرط و مطلق؟

این گونه که نادانان می گویند، معنیش این است که اصلاً یک نفر جهنمی نیز در این عالم نداریم. جهنم جایی است که برای خودش می سوزد، چرا؟ چون خدا «ارحم الراحمین» است، این که نمی شود. یزید هفتاد و دو نفر از خوبان عالم را کشت، مگر می شود گذشت کرد؟ باز هم خدا «ارحم الراحمین» است؟ روز قیامت تخت امام حسین علیه السلام را برابر تخت یزید بگذارند، به امام حسین علیه السلام بگویند: چون تو شهید شدی، رحمانیت ما تو را به بهشت آورده است و به یزید بگویند: چون تو گنهکار بودی، عفو ما تو را به بهشت آورده. این جهالت و به هم ریختن همه قوانین

ص: ۱۱۱

تشریحی پروردگار عالم است.

نمونه ای از مبارزه با بدفهمی از دین

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از بدفهمی مردم خیلی نگران بودند که چرا مردم حقیقت را بد و اشتباه می فهمند؟

امام صادق علیه السلام در مدینه مرد ظاهر الصلاحی را دیدند که به مغازه میوه فروشی رفت و به دور از چشم میوه فروش، اناری دزدید و درون کیسه اش انداخت و رفت.

بعد به نانوايي رفت، تا چشم نانوا را دور دید، قرصی نان دزدید و آن را نیز به داخل کیسه انداخت و رفت، بعد به محل فقیرنشینی آمد، انار را خیلی با محبت به مستحق داد و آن نان را نیز به مستحق دیگری داد و خدا را شکر کرد که امروز موفق به دو کار مهم و پر ثواب شده است.

امام صادق علیه السلام جلوی او را گرفتند و فرمودند: این چه کاری بود که کردی؟ گفت: کاری نکردم، یک انار دزدیدم و یک گناه مرتکب شدم، بعد یک نان دزددم، دو گناه شد، انار را به یک مستحق و نان را به مستحق دیگر دادم، به امام صادق علیه السلام گفتم: مگر تو قرآن نخواندی؟ مگر خدا در قرآن مجید نمی گوید:

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا »

هر کسی یک کار خوب بیاورد، ما ده برابر به او مزد می دهیم و درباره گناه گفته است:

« وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا » ۲

ص: ۱۱۲

هر کسی یک کار بد کند، فقط یک جریمه دارد؟ من یک انار و یک نان دزدیدم، دو گناه شد، اما هر دو را در راه خدا دادیم، بیست ثواب بردم، پس هجده ثواب برای ما مانده است. عجب محاسبه قشنگی است. (۱)

تقوا، شرط قبولی اعمال

امام علیه السلام فرمودند: تو این آیه را در قرآن نخواندی که خدا در سوره اعراف می فرماید:

ص: ۱۱۳

۱ - ۱) - الاحتجاج: ۲/۳۶۸؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۳؛ وسائل الشیعه: ۹/۴۶۶، باب ۴۶، حدیث ۱۲۵۱۳؛ « [۲] عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ إِنَّ مِنْ أَتْبَعِ هَوَاهُ وَ أَعْجَبَ بَرَأِيهِ كَانَ كَرَجُلٍ سَمِعَتْ غَنَاءَ الْعَامَةِ تُعْظِمُهُ وَ تَصِفُهُ فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ مِنْ حَيْثُ لَمَّا يَعْرِفُنِي فَرَأَيْتُهُ قَدْ أَحْدَقَ بِهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنْ غَنَاءِ الْعَامَةِ فَمَا زَالَ يُرَاوِعُهُمْ حَتَّى فَارَقَهُمْ وَ لَمْ يَقِرَّ فَتَبِعْتُهُ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَرَّ بِحَبَّازٍ فَتَعَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ دُكَّانِهِ رَغِيفَيْنِ مُسَارِقَةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّهُ مُعَامَلَهُ ثُمَّ مَرَّ بَعْدَهُ بِصَاحِبِ رُمَانٍ فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى تَعَفَّلَهُ وَ أَخَذَ مِنْ عِنْدِهِ رُمَانَيْنِ مُسَارِقَةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّهُ مُعَامَلَهُ ثُمَّ أَقُولُ وَ مَا حَاجَتُهُ إِذَا إِلَى الْمُسَارِقَةِ ثُمَّ لَمْ أَزَلْ أَتْبِعُهُ حَتَّى مَرَّ بِمَرِيضٍ فَوَضَعَ الرَّغِيفَيْنِ وَ الرُّمَانَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ فِعْلِهِ فَقَالَ لَهُ لَعَلَّكَ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قُلْتُ بَلَى فَقَالَ لِي فَمَا يَنْفَعُكَ شَرَفٌ أَضْرَبُكَ مَعَ جَهْلِكَ فَقُلْتُ وَ مَا الَّذِي جَهَلْتُ مِنْهُ قَالَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَ إِنِّي لَمَّا سَرَقْتُ الرَّغِيفَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا سَرَقْتُ الرُّمَانَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ فَهَذِهِ أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ فَلَمَّا نَصَيْتُ دَقْتُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا كَانَ لِي أَرْبَعُونَ حَسَنَةً فَانْتَقَصَ مِنْ أَرْبَعِينَ [۳] حَسَنَةً أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ وَ بَقِيَ لِي سِتُّ وَ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ أَنْتَ الْجَاهِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ أَمْ يَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ إِنَّكَ لَمَّا سَرَقْتَ رَغِيفَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا سَرَقْتَ رُمَانَيْنِ كَانَتْ أَيْضاً سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا دَفَعْتَهُمَا إِلَى غَيْرِ صَاحِبِهِمَا بَغَيْرِ أَمْرٍ صَاحِبِهِمَا كُنْتَ إِنَّمَا أَنْتَ أَضَفْتَ أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ وَ لَمْ تُضِفْ أَرْبَعِينَ [۴] حَسَنَةً إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ فَجَعَلَ يَلْمَازُنِي فَأَنْصَرَفْتُ وَ تَرَكْتُهُ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ هَذَا التَّأْوِيلِ الْقَبِيحِ الْمُسْتَكْرَهِ يَضْلُونَ وَ يَضْلُونَ.»

(۲ - ۱) - وسائل الشیعه: ۹/۴۶۷، باب ۴۶، حدیث ۱۲۵۱۳؛ بحار الأنوار: ۴۷/۲۳۸ - ۲۳۹، باب ۷، حدیث ۲۳؛ «الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ يَقُولُ أَرْشِدُنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ أَرْشِدُنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوَدَّى إِلَى مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبْلَغِ إِلَى جَنَّتِكَ مِنْ أَنْ تَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَعْطِبَ أَوْ نَأْخُذَ بِآرَائِنَا فَنَهْلِكَ فَإِنَّ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ كَانَ كَرَجُلٍ سَجِعَتْ عُثَاءُ النَّاسِ تُعْظِمُهُ وَ تَصِيغُهُ فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْرِفُنِي لِأَنْظُرَ مَقْصِدَهُ وَ مَحَلَّهُ فَرَأَيْتُهُ فِي مَوْضِعٍ قَدْ أُخِذَ بِهِ خَلْقٌ مِنْ عُثَاءِ الْعِوَامِ فَوَقَفْتُ مُتَّبِعِدًا عَنْهُمْ مَغْشِيًا بِلِثَامٍ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ إِلَيْهِمْ فَمَا زَالَ يَرَاوَعُهُمْ حَتَّى خَالَفَ طَرِيقَهُمْ وَ فَارَقَهُمْ وَ لَمْ يَقَرَّ فَتَفَرَّقَتِ الْعَوَامُ عَنْهُ لِخَوَائِجِهِمْ وَ تَبِعْتُهُ أَقْتَفِي أَثَرَهُ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَرَّ بِحَبَّازٍ فَتَعَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ دُكَّانِهِ رَغِيفِينَ مُسَارِقَةً فَتَعَجَّجْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّهُ مُعَامَلَةٌ ثُمَّ مَرَّ مِنْ بَعِيدِهِ بِصَاحِبِ رُمَانَ فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى تَعَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ عِنْدِهِ رُمَانَيْنِ مُسَارِقَةً فَتَعَجَّجْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّهُ مُعَامَلَةٌ ثُمَّ أَقُولُ وَ مَا حَاجَتُهُ إِذَا إِلَى الْمُسَارِقَةِ ثُمَّ لَمْ أَزَلْ أَتْبِعُهُ حَتَّى مَرَّ بِمَرِيضٍ فَوَضَعَ الرَّغِيفَيْنِ وَ الرَّمَانَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَضَى وَ تَبِعْتُهُ حَتَّى اسْتَفَرَّ فِي بُقْعَةٍ مِنْ صَحْرَاءٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ بِكَ وَ أَحْبَبْتُ لِقَاءَكَ فَالْقَيْتُكَ لَكِنِّي رَأَيْتُ مِنْكَ مَا سَعَلَ قَلْبِي وَ إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْهُ لِيُزُولَ بِهِ شُغْلُ قَلْبِي قَالَ مَا هُوَ قُلْتُ رَأَيْتُكَ مَرَرْتَ بِحَبَّازٍ وَ سَرَقْتَ مِنْهُ رَغِيفَيْنِ ثُمَّ بِصَاحِبِ الرُّمَانَ فَسَرَقْتَ مِنْهُ رَمَانَيْنِ فَقَالَ لِي قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ حَدِّثْنِي مَنْ أَنْتَ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ وَدِدِ آدَمَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ حَدِّثْنِي مِمَّنْ أَنْتَ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ آيُنَ بَلَدِكَ قُلْتُ الْمَدِينَةَ قَالَ لَعَلَّكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ لِي فَمَا يَنْفَعُكَ شَرَفُ أَصِيلِكَ مَعَ جَهْلِكَ بِمَا شَرَفَتْ بِهِ وَ تَوَكُّكَ عَلِمَ حَدِّكَ وَ أَيِّكَ لِأَنَّ لَاتُنْكَرَ مَا يَجِبُ أَنْ يُحْمَدَ وَ يُمْدَحَ فَاعِلُهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الْقُرْآنُ كِتَابُ اللَّهِ قُلْتُ وَ مَا الَّذِي جَهَلْتُ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ إِنِّي لَمَّا سَرَقْتُ الرَّغِيفَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا سَرَقْتُ الرَّمَانَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ فَهَذِهِ أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ فَلَمَّا تَصَدَّقْتُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً فَانْتَقَصَ مِنْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ بَقِيَ لِي سِتُّ وَ ثَلَاثُونَ قُلْتُ ثَكَلَتْكَ أُمَّكَ أَنْتَ الْجَاهِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ إِنَّكَ لَمَّا سَرَقْتَ الرَّغِيفَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا دَفَعْتَهُمَا إِلَى غَيْرِ صَاحِبِهِمَا بِغَيْرِ أَمْرٍ صَاحِبِهِمَا كُنْتَ إِنَّمَا أَضَفْتَ أَرْبَعَ سَيِّئَاتٍ إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ وَ لَمْ تُضِفْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ فَجَعَلَ يُلَاحِظُنِي فَانْصَرَفْتُ وَ تَرَكْتُهُ.»

جناب‌عالی اگر بروی کار کنی و از کارکرد خود انار و نان به مستحق بدهی، خدا قبول می‌کند، تو مال مردم را دزدیدی و به دیگری دادی، آن وقت خدا هجده ثواب به تو می‌دهد؟

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام این ترس را از امت داشتند که مبادا دین را بد بفهمند؛ چون بدفهمی دین خیلی خطرناک است.

« وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » ۱

از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنید تا به رحمت خدا برسید.

« وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ »

بشتابید، متوقف نشوید، به جانب آمرزش پروردگار خود سریع حرکت کنید و برای به دست آوردن آمرزش، با قدم توبه به جانب خدا بروید، که راه دیگری ندارد.

غفران خدا در قرآن بیشتر همراه با آیات توبه، جهاد و انفاق آمده است، یعنی همین طوری کسی را نمی‌آمرزند که مردم هر کاری می‌خواهند بکنند و بعد توقع داشته باشند که آمرزش خدا نصیب آنها شود.

طی کردن مراحل آمرزش

آمرزش قدم خاصّ خودش را دارد که من از چه کانالی خودم را به آمرزش خدا

شخصی انواع گناه هان را انجام داده بود می گفت: «استغفر الله ربی و أتوب الیه» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مادرت به عزایت گریه کند، این چه طرز آموزش خواستن است؟ هر کس از راه برسد، هر کاری کرده باشد، سر به دیوار بگذارد و بگوید:

خدایا! مرا بیامرزد؟

باید شش برنامه را به خدا تحویل بدهی تا او تو را بیامرزد:

اول: اینکه تمام واجباتی که انجام ندادی، انجام بدهی.

دوم: تمام گناهی که انجام دادی، برای آینده ترک کنی.

سوم: تصمیم قطعی بگیری که به گناه برنگردی.

چهارم: گوشت رویده شده از گناه بر بدن را با عبادت آب کنی.

پنجم: حق الناس مردم را تا دینار آخر پس بدهی.

ششم: این ها که تمام شد، تازه بگویی: خدایا! مرا ببخش. (۱)

برخورد انسان ها با خدا

من نمی دانم چرا نوبت به خدا می رسد، مردم می خواهند چیزی را رعایت نکنند، اما نوبت به خودشان که می رسد، در مغازه می نشینند، حاضر نیستند قوانین کسبی را رها کنند، مثلاً هر کسی از راه برسد و بگوید: فلان جنس را به ما

ص: ۱۱۶

۱-۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷؛ « [۱] قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِهِ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَشَدَّ تَغْفِرُ اللَّهُ تَكَلُّكَ أُمَّكَ أ تَدْرِي مَا الْإِسْمُ تَغْفَارُ الْإِسْمُ تَغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّنَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَهُوَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَمَّيْنَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشُّحْتِ فَتُدْبِيَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُدْبِقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. »

بده، پول آن را نمی خواهیم بدهیم، به ما ببخش! می گوید: پولش را نمی خواهی بدهی؟ بی خود می کنی، جنس نداریم. اما عده ای به خدا که می رسند، می گویند:

نماز، خمس، روزه، زکات، حج، عفت، تقوا نه، اما مغفرت خود را به ما بده.

خدا به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

فردا به بیابان بیا، تپه ای به این نشانه هست، از تپه بالا برو و پشت آن را نگاه کن.

موسی بن عمران علیه السلام رفت و نگاه کرد. دید به قدری کفش و لباس کهنه و غذای مانده در آنجا جمع شده است، گفت: خدایا! این ها چیست؟ خطاب رسید: این ها چیزهایی است که مورد مصرف بندگان ما نبوده، آن وقت این ها را به ایتام و فقرا داده اند که مثلاً در راه خدا انفاق کرده باشند. هر چه جنس خراب است آوردند تا در دستگاه ما آب کنند.

نوبت خدا که می شود، همه قوانین باید بشکند؟ همه چیز باید رایگان شود؟ چون خدا دارد؟ خدا دارد، اما به جا مصرف می کند. این معنای:

« وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ »

و معنای

« وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ »

به جانب آمرزش خدا بشتابید است.

برای رسیدن به آمرزش این شرایطی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند لازم است.

جایگاه متقین و کافرین در قیامت

بعد در ادامه می فرماید:

« وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ »

به جانب بهشتی بشتابید که پهنای آن به پهنای همه آسمان ها و زمین است که تا

قیامت نیز این پهنا را کسی نمی تواند بفهمد چه مقدار است.

در آیه قبل فرمود: جهنم را برای کافرین آماده کردم، طایفه ای از کافرین رباخوران هستند، این آیه می فرماید: این بهشتی که به پهنای آسمان و زمین است:

« أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ »

برای پرهیزگاران و خود نگهداران است. این بهشت را آماده کردم تا کسانی که خود را از هر نوع گناه که پیش می آید - نه این که پیش نیاید - نگه می دارند تا آلوده نشوند، به آنجا بروند. اگر خدا سفره گناه را از عالم جمع کند و همه را بالاجبار در دایره دینداری بکشاند، تقوا دیگر معنا ندارد.

شخص صدساله که چشمش نمی بیند، گوشش نمی شنود و آتش شهوتش خاموش است، بگوید: من تقوا پیشه می کنم، مثلاً به نامحرم نگاه نمی کنم، موسیقی حرام گوش نمی دهم، زنا نمی کنم. آخر چشم نداری که نگاه کنی، گوش نداری که بشنوی، شهوت نداری که زنا کنی، این که تقوا نمی شود. تو ابزار رعایت تقوا را نداری.

جوان باید بگوید: من تقوا دارم، چون پول و زیبایی دارم که هر روز می توانم با ده ها نامحرم رابطه برقرار کنم، اما به نگاه نمی کند، نماز جماعتش را می خواند، شب ها سرش را پایین می اندازد و با ادب به خانه و نزد همسرش می رود، این شخص باتقوا است و ارزش دارد. بهشت را برای این اهل تقوا آماده کردم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

حقیقت مرگ

سفر به آخرت

سفر به آخرت

۹

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۳

ص: ۱۲۰

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

از مسائل بسیار مهمی که در قرآن کریم، در بیش از هزار آیه؛ یعنی نزدیک به یک ششم قرآن کریم مطرح است، مسأله ای که حتی گاهی سوره ای کامل از قرآن بر محور آن نازل شده و از اصول دین خدا است که همه پیغمبران الهی مبلغ، مبین و روشنگر آن بودند و زندگی خود را بر محور آن نظام داده بودند، مسأله مرگ، برزخ، روز قیامت، دادگاه های آن و در نهایت، کار مردم در آن روز عظیم که به روز بزرگ و فزع اکبر نامیده شده است، می باشد. روزی که طبق آیات و روایات به خاطر ویژگی هایش نزدیک به صد اسم دارد و هر اسمی بر حادثه، اتفاق و واقعه ای در آن روز دلالت دارد.

البته امکان بررسی همه این آیات و روایاتی که مربوط به قیامت است، برای ما نیست، اما با توفیق پروردگار، از آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام مطالبی را در ارتباط با این مبحث برای شما ذکر می کنم.

قطعیت مرگ بر همگان

یکی از حقایقی که در این زمینه در قرآن آمده است و خیلی باید به آن توجه کنیم مسأله قبل از جدایی جان از بدن می باشد، یعنی چند لحظه ای که به شروع این سفر

ص: ۱۲۱

بسیار عظیم مانده است، که برای هر کسی این سفر قطعی و حتمی است.

در قرآن مجید آیاتی را درباره پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانید که نشان می دهد، بعد از پروردگار کسی جایگاه، عظمت، مقام، شخصیت، کرامت، بصیرت، دانایی، علم و موقعیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندارد. او که محبوبترین و عزیزترین بنده پروردگار بود و واقعاً خدا دوست دار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، ولی پروردگار به او خطاب کرد:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» ۱

هم برای تو یقیناً مرگ هست، هم برای دیگران. کسی از مرگ استثناء نشده است.

این کلمه سفری که می گوئیم، تعبیری است که در روایات ما آمده است؛ یعنی به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: واقعاً انسان در این دو جا - بین دنیا و آخرت - مسافر است. پس تلاش بیش از حد در چارچوب امور دنیایی برای مسافر زینده نیست.

کسی که توجه و یقین دارد که باید از اینجا برود، برای این دنیا نباید تدارک حریصانه ای ببیند. اگر این اشتباه را بکند، او را از مجموع زحمات مادّیش دست خالی به آن جهان منتقل می کنند و زحماتش نیز روی زمین می ماند، به دیگران می رسد، دیگران یا آن را نگه می دارند و استفاده می کنند، یا آنها نیز بعد از خود به دیگران انتقال می دهند.

غفلت انسان از سفر آخرتی

انسان مسافر، باید زمان سفر را در نظر بگیرد و براساس آن بکوشد. اگر مردم از این حقیقت مسافر بودن خود و مسافرخانه بودن دنیا و سفر مرگ غفلت نکنند، قدمی در راه خطا برنخواهند داشت و به دیناری از مال حرام نیز چشم طمع

نخواهند داشت.

گناهان، فساد، معاصی و گرفتار بودن مردم به انواع خلاف ها، فقط بخاطر قطع توجه قلبی آنان از پروردگار و قیامت است. نمی شود کسی تمام شبانه روز را واقعاً یاد خدا و قیامت باشد، اما منحرف، کج، خلاف و با گناه زندگی کند و به دنبال آن چه که شایسته اش نیست، برود؛ چون هیچ حرامی شایسته انسان نیست.

چرا بیشتر مردم به دنبال حرام می روند؟ چون از خدا و قیامت غافل هستند.

این یاد در هر روز، هر شب و هر ساعت، انسان را تصفیه، سلامت روح و عمل را تضمین می کند. (۱)

حکایت قصاب بت پرست هندی

مسافری از ایران به هند می رود. هند خیلی بزرگ و شبه قاره است و جمعیت آن از یک میلیارد بیشتر است. این طور که در بررسی ها نوشته اند، مردم هند وابسته به پانزده میلیون دین هستند. خدا یک دین بیشتر ندارد، آن هم اسلام است. از زمان

ص: ۱۲۳

۱ - ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۴؛ « [۱] اَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعْيَادَ وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ. » بحار الأنوار: ۳۳/۲۲۳، باب ۱۸، حدیث ۵۱۱؛ « [۲] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ كَانَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ يَقُولُ إِنَّ فِي عَلِيٍّ دُعَابَهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَالَ زَعَمَ ابْنُ النَّابِغَةِ أَنِّي تَلَعَا بِهِ مَرَّاحَةً دُو دُعَايَاهُ أَعْيَافِسُ وَ أَمَارِسُ هَيْهَاتَ يَمْنَعُ مِنَ الْعَفَاسِ وَ الْمِرَاسِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ خَوْفُ الْبُعْثِ وَ الْحِسَابِ. » بحار الأنوار: ۲۶۶/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۱۸؛ « [۳] زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ذَكَرْتَنِي عَبْدِي حِينَ يَغْضَبُ ذَكَرْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَمَّا مَحَقَّهُ فِيمَنْ أَمَحَقُّ. » كنز العمال: ۲/۲۴۵، حدیث ۳۹۳۵؛ « قال صلى الله عليه و آله لام أنس: أهُجِرَ الْمَعَاصِيَ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ الْهَجْرَةِ، وَ حَافِظِي عَلَى الْفَرَائِضِ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ الْجِهَادِ، وَ أَكْثَرِي مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّكَ لَا تَأْتِيَنَّ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِشَيْءٍ عَدَا أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ كَثْرَةِ ذِكْرِهِ. »

حضرت آدم علیه السلام دین خدا اسلام بوده و تا قیامت نیز همین است. این پانزده میلیون دینی که در هندوستان حاکم است، تماماً ساخت بشر است.

این مسافر نقل کرده است: من چون مدتی باید در هند می ماندم، کارهای خرید، آشپزی و خوراکم را خودم انجام می دادم. روزی برای خریدن گوشت به مغازه قصابی رفتم. نمی دانستم این قصاب مسلمان نیست؛ چون نباید مسلمان از کافر گوشت بخرد، چون که ذبح آنها صحیح نیست، ولی باظاهر که نمی شد فهمید این شخص در چه دینی است.

در نوبت ایستادم. هر کسی هر مقداری گوشت می خواست، خرید. من می دیدم این قصاب قبل از این که گوشت هر کدام را بکشد، برمی گردد و پرده سفیدی را دژه ای کنار می زند و بعد دوباره می آید، گوشت ها را می کشد و تحویل مشتری می دهد.

نوبت من شد. لهجه هندی را یاد گرفته بودم. به او گفتم: چرا هر مشتری می آید و گوشت می خواهد، می روی این پرده سفید را کنار می زنی؟ گفت: من بت پرست هستم. شکل بتی را که می پرستم، درست کرده ام و آنجا پشت پرده روی طاقچه گذاشته ام. می روم و بت را نگاه می کنم و با نگاه به او حواسم جمع می شود که بت به من مشرف است و عمل مرا می بیند، لذا خجالت می کشم که در ترازو و گوشت فروشی تقلب کنم.

اگر کسی در همه امور زندگی خود، خدا را بیننده و ناظر خود و خود را مسافر و دنیا را مسافرخانه و مرگ را پل این سفر ببیند، آیا دیگر تخلف می کند؟ مال مردم را می برد؟ ظلم و معصیت می کند؟ نه. غافلان و جاهلان گناه و معصیت می کنند.

کنار رفتن پرده ها هنگام احتضار

طبق آیات قرآن، چند لحظه مانده به مرگ، هنوز بین جان و بدن جدایی

نیافته، برای همه اتفاق عجیبی به وجود می آید. البته کسی که چند لحظه به رفتنش مانده، نمی تواند به ما بگوید که چه اتفاقی افتاده است، اما قرآن این اتفاق را نقل می کند. ما سندی دیگر در این عالم بالاتر از قرآن کریم نداریم. آن اتفاق چیست؟

کسی که چند لحظه به مرگش مانده است، پرده و حجاب را کنار می زنند. همه این مسأله در قرآن و روایات است و چیزی به این بحث نمی شود اضافه کرد. چون اگر بحث خانواده، جامعه شناسی، سیاسی، اقتصاد باشد، خیلی چیزها می شود به آن اضافه کرد، اما نسبت به مرگ، احتضار، برزخ، قیامت و دادگاه های پروردگار، هیچ کسی نمی تواند حتی یک کلمه اضافه کند؛ چون چارچوبش، چارچوب ویژه ای است. در ارتباط با این مسأله و شئونش همانی را باید گفت که خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام فرموده اند.

آن اتفاقی که می افتد، این است: پرده کنار می رود. محتضر به طور کلی دستش از دنیا جدا می شود، تمام گذشته و آینده خود را بی کم و زیاد می بیند. (۱)

ص: ۱۲۵

۱-۱) - الکافی: ۲/۶۳۸، حدیث ۳؛ « [۱] أَصَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنْظُرُوا مَنْ تُجَادِثُونَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مَثَلٌ لَهُ أَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ إِنْ كَانُوا خِيَارًا فَخِيَارًا وَإِنْ كَانُوا شَرَارًا فَشَرَارًا وَ لَيْسَ أَحَدٌ يَمُوتُ إِلَّا تَمَثَّلَتْ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ. » بحار الأنوار: ۶/۱۷۲ - ۱۷۳، باب ۶، حدیث ۵۲؛ « [۲] أُرْوَى بِأَنَّ الْمُحْتَضِرَ يَحْضُرُهُ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَنْ يَمِينِهِ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ خُضْرٌ وَ صَفٌّ عَنْ يَسَارِهِ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُودٌ وَ يَنْتَظِرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ فِي قَبْضِ رُوحِهِ وَ الْمَرِيضُ يَنْظُرُ إِلَى هَوْلَاءِ مَرَّةً وَ إِلَى هَوْلَاءِ أُخْرَى وَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا إِلَى الْمُؤْمِنِ يُبَشِّرُهُ وَ يَأْمُرُ مَلَكَ الْمَوْتِ أَنْ يَتَرَاءَى لَهُ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ فَإِذَا أَخَذَ فِي قَبْضِ رُوحِهِ وَ ارْتَقَى إِلَى رُكْبَتَيْهِ شَفَعَ إِلَى جِبْرِئِيلَ وَ قَدْ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَنْزِلَ إِلَى عَبْدِهِ أَنْ يُرَخِّصَ لَهُ فِي تَوْدِيعِ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فَيَقُولُ لَهُ أَنْتَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَنْ أَمْسَحَ عَلَيْكَ جَنَاحِي أَوْ تَنْظُرَ إِلَى مِيكَائِيلَ فَيَقُولُ أَيْنَ مِيكَائِيلَ فَإِذَا بِهِ وَ قَدْ نَزَلَ فِي جَوْقٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ فَإِذَا بَلَغَتِ الرُّوحُ إِلَى بَطْنِهِ وَ سُرَّتْهُ شَفَعَ إِلَى مِيكَائِيلَ أَنْ يُمَهِّلَهُ فَيَقُولُ لَهُ أَنْتَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَنْ أَمْسَحَ عَلَيْكَ جَنَاحِي أَوْ تَنْظُرَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَخْتَارُ النَّظَرَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَتَضَاخِكُ وَ يَأْمُرُ اللَّهُ مَلَكَ الْمَوْتِ أَنْ يَرْفُقَ بِهِ فَإِذَا فَارَقَتْهُ رُوحُهُ تَبِعَاهُ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مُوَكَّلَيْنِ بِهِ يَبْكِيَانِ وَ يَتَرَحَّمَانِ عَلَيْهِ وَ يَقُولَانِ رَحِمَ اللَّهُ هَذَا الْعَبْدَ كَمْ أَشَمَعْنَا الْخَيْرَ وَ كَمْ أَشْهَدْنَا عَلَى الصَّالِحَاتِ وَ قَالَا يَا رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا مُوَكَّلَيْنِ بِهِ وَ قَدْ نَقَلْتُهُ إِلَى جَوَارِكِ فَمَا تَأْمُرْنَا فَيَقُولُ تَعَالَى تَلْزَمَانِ قَبْرَهُ وَ تَتَرَحَّمَانِ عَلَيْهِ وَ تَسْتَعْفِرَانِ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَتِيَاهُ بِمَرْكَبٍ فَأَرْكَبَاهُ وَ مَشِيَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ خَدَمَاهُ فِي الْجَنَّةِ. »

سند قرآن در رفع حجاب ها هنگام احتضار

پروردگار گذشته و آینده اش را یک جا نشانش می دهد. سند این مطلب چیست؟ قرآن است:

« فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ »

کشف؛ یعنی برطرف کردن و کنار زدن پرده. پروردگار می فرماید خودم «غطاء» یعنی پرده را کنار می زنم تا:

« فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » ۱

آن روز چشم دارای تیزبینی بسیار شدیدی می شود که راحت می توانی تمام گذشته و آینده خود را ببینی.

حال خطاکاران در لحظه احتضار

اما چه می بینند؟ عده ای از مردم، مردمی بودند که با پروردگار، انبیا، نعمت ها و خودشان، با خطا برخورد کردند؛ چون برخورد آنها برخورد خطایی بوده است،

ص: ۱۲۶

سرمایه ای در اختیار آنها نیست و دست آنها خالی است. این ها وقتی گذشته و آینده خود را می بینند، همانجا زبان التماس باز می کنند. لازم نیست که لب آنها تکان بخورد؛ چون ما خیلی وقت ها با لب حرف نمی زنیم، بلکه با دل حرف می زنیم.

در حرم حضرت رضا علیه السلام، مکه، حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله، گاهی افراد گوشه ای نشسته اند و در حال خاصی هستند. آنها دارند با دل حرف می زنند. همه جا لازم نیست با لب حرف بزند. آن کسی که چند لحظه مانده تا از دنیا بیرون برود، هیچ نیازی نیست با لب حرف بزند که ما بگوییم: کسی که بالای سرش نشسته است بشنود که این شخص، بی دین، مشروبخوار و بی نماز بوده است.

حرف زدن با لب، هیچ نیازی نیست. مگر خدا در قرآن نمی گوید: در قیامت، زمین از اعمال شما خبر می دهد؟ مگر زمین لب دارد؟

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»

یا مگر در سوره «یس» نمی فرماید:

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

لب ها را می بندند تا دست و پا حرف بزنند. مگر این ها لب دارند؟ چه کسی گفته است که حرف زدن، لب می خواهد و اگر نباشد، حرفی وجود ندارد.

ص: ۱۲۷

درخواست خطاکاران بعد از رفع حجاب ها

مردم طبق آیات قرآن دو گروه بیشتر نیستند: یا اهل نجات هستند، یا نیستند، نفر سوم در این عالم نیست. گروهی گذشته و آینده خود را جلوی خود حاضر می بینند، آن وقت به پروردگار می گویند:

« رَبِّ اِرْجِعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ »

خدایا! ما را به این سفر نبر. این مقداری هم که آمده ایم را ندیده بگیر. ما را به اول تکلیف برگردان، برای این که بنده تو شویم.

اما خدا، قیامت، حلال و حرام را چه وقت باور می کنند؟ چند لحظه به رفتن مانده. چند سال در دنیا بودند و باور نکردند؟ بودند و نیامدند بشنوند و مطالعه کنند. فقط در دفترش حساب های مشتری ها را خط به خط نوشته است و حتی در ذهنش هست، اما این دو آیه قرآن را در مدت عمر با دل خود نخوانده است:

« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ »

خدا کند آنهایی که می خوانند، درست بودن این آیه را باور کنند. باور کردن این که این، حرف پروردگار است.

چگونه جواب کسی که با التماس تقاضای برگشت می کند را می دهند؟ به او می گویند:

« كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا »

شقاوت، گناه، خلاف، ظلم و مال مردم خوری چنان به تو مسلط شده است که با این که گذشته و آینده پر از عذابت را به تو نشان دادیم، اگر دوباره تو را بر سر جاده تکلیف بگذاریم، باز خود را اصلاح نمی کنی.

برزخ ناگوار دنیاپرستان

دیگر پشت سر خود را نگاه نکن، بلکه نگاه کن:

« وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ » ۲

در برابر چشم تو دنیایی به نام برزخ است که تا بر پا شدن روز قیامت، ماندن تو در اینجا طول می کشد. (۱) این ها گروه اول هستند که آرزو می کنند تا خدا آنها را

ص: ۱۲۹

۱-۳) - بحار الأنوار: ۷۵/۱۴۸، باب ۲۱، حدیث ۱۰؛ « [۱] عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . . . تَلَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ فَصَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةٌ ضَنْكًا وَ اللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جَلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ قَدْ عَلِمَ سَيَّاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنِ الْجَنَّةِ [۲] مِنْ سَيَّاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارَيْنِ دَارُكَ. » بحار الأنوار: ۲۱۸/۶، باب ۸، حدیث ۱۲؛ « [۳] قَوْلُهُ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ فَصَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ وَ هُوَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا قَوْلُ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ مَا يُخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخُ. » الكافي: ۳/۲۴۲، باب ما ينطق به موضع القبر، حدیث ۳؛ « [۴] عَمْرُو بْنُ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي سَيِّئٌ كَثِيرٌ وَ أَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ [۵] عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ قَالَ صَدَقْتُكَ كُلُّهُمْ وَ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ [۶] قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الدُّنُوبَ كَثِيرَةً كَبَارٌ فَقَالَ أَمَا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ [۷] بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ قُلْتُ وَ مَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. »

برگرداند، ولی چون خود را بطور کامل تخریب کردند، خدا به آنها می گوید: این قراردادی که می خواهید با من ببندید که شما را برگردانم تا کارگر من شوید را نمی بندم؛ چون به قدری در شما تخریب دل و روح شدید بوده است که اگر برگردید، باز هم بنده شیطان خواهید شد.

این قرارداد شما فایده ای ندارد. بعضی از انسان ها دیگر از مقام اصلاح سلب شده اند؛ چون به قدری با کلنگ گناه، ساختمان شخصیت را تخریب کرده اند که دیگر نمی شود این ساختمان انسانی را در او ساخت و الا خدا «ارحم الراحمین» است، اگر کسی تقاضا کند که مرا برگردان، چه ضرری به او می خورد که بنده اش را دوباره برگرداند تا درست شود. این گروه اول است.

گروه مشتاق به رحلت

اما گروه دیگر، وقتی پرده را کنار می زنند و گذشته و آینده را به او نشان می دهند، خودش هیچ حرفی نمی زند. ما نیز تمام همت خود را به کار بگیریم، مانند این گروه شویم. تمام گذشته و آینده را نشان می دهند، چرا حرف نمی زند؟ چون وقتی گذشته و آینده اش را می بیند، چنان غرق در نشاط و شادی می شود که از شدت خوشحالی دیگر حرفی ندارد بزند. این مسافر هیچ چیزی نمی گوید، بلکه آنهایی که او را به این سفر می برند با او حرف می زنند. حرف آنها این است:

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ » ۱

ص: ۱۳۰

از شنیدن حرف آنها و این آیه لذت می برند. اگر به شما نیز بگویند، چگونه لذت می برید؟ فرض کنید ما در رختخواب افتادیم و خانواده از ما دست کشیده اند و دکتر نیز گفته است: چند نفس بیشتر نمانده، هیچ کس نیز برای ما نمی تواند کاری کند، ما گذشته و آینده خود را داریم می بینیم، آن گاه این صدا را بشنویم:

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ »

آن قبلی ها می گفتند: ما را به دنیا برگردان، اما اینجا این ها به این گروه می گویند:

به سوی ما برگرد:

« ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي » ۱

فکر می کنید چه حالی به آن محضر دست می دهد؟ به خدا قسم اگر خدا او را برگرداند، به او بگویند: این خطابی که شنیدی، لذت و نشاطش را برای بندگان من تعریف کن، قابل تعریف نیست. کسی نمی تواند این حال را تعریف کند.

وجود مبارک امام صادق علیه السلام می فرماید:

آخرین آیه سوره مبارکه «و الفجر» خطاب به امام حسین علیه السلام است و نام دیگر این سوره «سوره الحسین» است. خداوند این سوره را در قرآن به نام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نازل کرده است، به خاطر همین آیه آخر بوده است. (۱)

ص: ۱۳۱

۱-۲) - بحار الأنوار: ۲۴/۹۳، باب ۳۴، حدیث ۶؛ « [۱] أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ بِالْمَرْضِيَّةِ وَ أَضْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانِ [هُمُ الرَّاضُونَ] عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَيْعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً فَمَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ [۲] إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. »

آن وقتی که در گودال قتلگاه افتاده بود، چند لحظه به شهادتش مانده بود، از تمام عالم هستی این صدا به گوش ایشان می رسید. چه لذتی به قلب ابی عبدالله علیه السلام دست داد که در روایات نوشته اند - من خودم این روایت را دیده ام - : وقتی تیزی خنجر شمر روی گلو آمد کشیده بشود، حضرت لبخند زدند. (۱)

ص: ۱۳۲

۱- ۱) - موسوعه کلمات الإمام الحسين عليه السلام: ۶۱۶، حدیث ۶۴۵؛ بحار الأنوار: ۴۵/۵۶ [۱] بقیه الباب ۳۷، ذیل حدیث ۲؛
روى فى المناقب بإسناده عن عبد الله بن ميمون عن محمد بن عمرو بن الحسن قال كنا مع الحسين بنهر كربلاء و نظر إلى شمر بن ذى الجوشن و كان أبرص فقال الله أكبر الله أكبر صدق الله و رسوله قال رسول الله كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ أَبْقَعَ يَلْغُ فِي دَمِ أَهْلِ بَيْتِي ثم قال فغضب عمر بن سعد لعنه الله ثم قال لرجل عن يمينه انزل ويحك إلى الحسين فأرحه فنزل إليه خولى بن يزيد الأصبحى لعنه الله فاجتز رأسه و قيل بل جاء إليه شمر و سنان بن أنس و الحسين عليه السلام بآخر رمق يلوك لسانه من العطش و يطلب الماء فرفسه شمر لعنه الله برجله و قال يا ابن أبى تراب أأنت تزعم أن أباك على حوض النبى يسقى من أحبه فاصبر حتى تأخذ الماء من يده ثم قال لسنان اجتز رأسه قفاه فقال سنان و الله لا أفعل فيكون جده محمد صلى الله عليه و آله خصمى. فغضب شمر لعنه الله و جلس على صدر الحسين و قبض على لحيته و هم بقتله فضحك الحسين عليه السلام فقال له أتقتلنى و لا تعلم من أنا فقال أعرفك حق المعرفة أمك فاطمه الزهراء و أبوك على المرتضى و جدك محمد المصطفى و خصمك العلى الأ-على أقتلك و لا- أبالى فضربه بسيفه اثنتى عشره ضربه ثم جز رأسه صلوات الله و سلامه عليه و لعن الله قاتله و مقاتله و السائرین إليه بجموعهم.»

تا ابد جلوه گه حق و حقیقت سر توست

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۳۳

تفاوت نوع مرگ ها

تفاوت نوع مرگ ها

۱۰

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۳

ص: ۱۳۴

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

کیفیت و چگونگی در گذشت انسان و سفر او به عالم بعد در بیش از هزار آیه قرآن و روایات زیادی مطرح است، به اعمال، اخلاق و حالات قلب او بستگی دارد. مرگ و شکل خروج از دنیا برای همه به صورت یکسان نیست. این خروج و بیرون رفتن براساس وضع عملی، اخلاقی و روحی خود انسان است.

وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به عیادت بیماری آمدند. بیمار در حالی نبود که آمدن حضرت را متوجه شود. اطرافیان بیمار به او گفتند: چشم خود را باز کن و بین که وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به عیادت تو آمده است، ولی چون در حال احتضار بود، دیگر نمی توانست عکس العملی نسبت به عیادت کنندگانش نشان دهد.

چند لحظه بیشتر به عبور این بیمار به عالم آخرت نمانده بود. کسی به حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله! چگونه دارد از دنیا می رود؟

معلوم می شود سؤال کننده خیر داشت که همه یکسان نمی میرند. می خواست بدانند آن محتضر جزء کدام گروه است و چگونه مرگی دارد؟ مرگ نورانی، ملکوتی، عرشی، روشن، یا نه؟

وجود مبارک موسی بن جعفر علیهما السلام به او قریب به این مضمون فرمودند: اگر با

ص: ۱۳۷

پروردگار عالم تسویه حساب کرده است، آخرین درد را دارد می کشد. به محض این که وارد عالم دیگر شود، لذت ها، خوشی ها و راحتی های او شروع می شود و تمام نمی شود. (۱)

وعدۀ حتمی پروردگار در انتظار عبد واقعی

این وعدۀ پروردگار مهربان عالم است. کجا این وعده را به بندگانش داده است؟ در قرآن کریم. کدام آیه؟ این آیه شریفه که عجب آیه ای است و چه نورانیته به دل می دهد:

«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» ۲

آن کسانی که در دنیا، با همه وجود قبول کردند که مالک و مربی واقعی آنها خدا است. وقتی کسی با تمام وجود باور کند که مالکش خداست و او مملوک این مالک است، این قبول کردن مالکیت خدا با مملوکیت عبد، اتصال و ارتباط دارد.

امکان ندارد کسی باور کند خدا مالک او است، ولی خودش را مملوک این مالک نداند؛ چون کسی که مملوک بودن خود را باور نکند، یقیناً به اندازه محیط و توان خودش در دایره:

ص: ۱۳۸

(۱-۱) - معانی الأخبار: ۲۸۹، حدیث ۶؛ «دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ قَدْ غَرِقَ فِي سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ هُوَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا فَسَأَلُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَدِدْنَا لَوْ عَرَفْنَا كَيْفَ الْمَوْتِ وَ كَيْفَ حَالِ صَاحِبِنَا فَقَالَ الْمَوْتُ هُوَ الْمِضِيُّ فَأَهْ يُصِي فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةً آخِرٍ وَزِرٍ بَقِيَ عَلَيْهِمْ وَ يُصِي فِي الْكَافِرِينَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ فَيَكُونُ آخِرَ لَذَّةٍ أَوْ رَاحَةٍ تَلْحَقُهُمْ وَ هُوَ آخِرُ ثَوَابٍ حَسَنَةٍ تَكُونُ لَهُمْ وَ أَمَّا صَاحِبُكُمْ هَذَا فَقَدْ نُخِلَ مِنَ الذُّنُوبِ نَحْلًا وَ صِيْفِي مِنَ الْإِثَامِ تَصْفِيَةً وَ خُلِّصَ حَتَّى نُقِّيَ كَمَا يُنْقَى الثُّوبُ مِنَ الْوَسَخِ وَ صَلَحَ لِمَعَاشَرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي دَارِنَا دَارِ الْأَبَدِ.»

می افتد.

وقتی بگویند: من مملوک نیستم، معنایش این است که من برای خودم ربّ و مالک هستم. اما وقتی باور کند که مملوک پروردگار است، از این مملوک اطاعت از مالک سرخواهد زد.

کسی که می گویند: من مملوک هستم، یعنی از خودم اختیاری ندارم و اختیار مملوک به دست مالک است، بنابراین خودم و هر چه که دارم، مملوک پروردگار است. حال که نسبت به خودم و هر چه که در اختیارم هست، مملوکم، پس مالک هر فرمانی بدهد، بر من واجب است که اطاعت کنم. این حال همه انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام است.

خود را واقعاً عبد و مملوک می دانستند، نه آزاد و پروردگار را مالک می دانستند، لذا هر تصرّف این مالک در مملوک را حکیمانه و عاقلانه می دانستند و تا زنده بودند، هم نسبت به خود و هم نسبت به آنچه که داشتند: زن، فرزند، مال و امور دیگری که مربوط به زندگی آنان است، در مقام فرمان بردن از مالک بودند. آیه این را می خواهد بگوید.

« الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ »

آنان که پذیرفتند که الله مالک آنها است، طبعاً قبول کرده اند که مملوک این مالک هستند و باید مملوک از مالک اطاعت کند، پس اطاعت کردند. اگر وقت آنها در دنیا تمام شود، مالک می گویند: من تو را که مملوکم هستی، مهلت داده بودم که در این مدت عمر از من مالک حقیقی فرمان ببری. فرمانم را بردی و اکنون زمان و مهلت تو

تمام شده و وقت جان دادن است.

دستگیری پروردگار در لحظه مرگ

آیا باور می کنید که «ارحم الراحمین، اکرم الاکرمین، سمیع و بصیر» مملوک و مطیع خود را در چنین لحظه ای که احدی نمی تواند برای آن مملوک کاری کند، تنها بگذارد؟ این را باور می کنید؟ اگر پروردگار عالم مملوکش را هنگام مردن تنها بگذارد و بعد از پنجاه سال فرمان بردن، از او روبروگرداند، این خلاف تمام آیات قرآن کریم است.

برخورد مالک با مملوک مطیع را در وقت مرگ چگونه است؟ البته دیگران نیز مملوک هستند، اما مملوک فراری که نخواستند حرف مالک را گوش بدهند، نه در بدن، نه در مال، نه در خانواده، نه در کسب و کار. در قدیم به این ها می گفتند: عبد آبق؛ یعنی بنده فراری، که نمی خواهد حرف مولا را گوش بدهد و تحت فرمان مولایش باشد.

جزای استقامت بر طاعت

اما آنان:

« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ۱ »

یعنی «استقاموا علی الطاعة» قبول کردند که پروردگار مالک آنها است و آنها مملوک او. فرمان های مالک خود را قبول کردند و عمری در همان مهلتی که خداوند متعال به آنها داده بود، نسبت به همه چیز، فرمان مالک را اطاعت کردند.

ص: ۱۴۰

حال می خواهند به عالم بعد بروند. به کجا می روند؟ واقعاً جایگاهشان قبر است؟ در ظلمت، تنهایی و وحشت؟ این طوری که به مردم ظاهر مردن را نشان می دهند، مرگ رفتن در تنهایی، تاریکی، وحشت، جدایی و محرومیت است.

اما خدا در قرآن می فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا »

همه این حرفها نسبت به مرگ دروغ است. کجا می رود؟ هنوز نمرده و جان نداده است و ارتباط بین بدن و جان او قطع نشده است. (۱)

ص: ۱۴۱

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۲۴/۲۶ - ۲۸، باب ۲۵، حدیث ۴؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَيُّزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعِيَاقِبَةِ لَمَا يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلَكَ الْمَوْتِ لَهُ وَذَلِكَ أَنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَرُدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَهُوَ فِي شِدَّةِ عِلْتِهِ وَعَظِيمِ ضَيْقِ صَدْرِهِ بِمَا يُخَلِّفُهُ مِنْ أَمْوَالِهِ وَعِيَالِهِ وَ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ اضْطِرَابِ أَحْوَالِهِ فِي مُعَامَلِيهِ وَ عِيَالِهِ وَ قَدْ بَقِيََتْ فِي نَفْسِهِ حَزَازَتُهَا وَ اقْتَطَعَ دُونَ أَمَانِيَّتِهِ فَلَمْ يَنْلُهَا فَيَقُولُ لَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ مَا لَكَ تَتَجَرَّعُ غَضَبَكَ فَيَقُولُ لِاضْطِرَابِ أَحْوَالِي وَ اقْتِطَاعِي دُونَ أَمَالِي فَيَقُولُ لَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ وَ هَلْ يَجْزَعُ عَاقِلٌ مِنْ فَقْدِ دِرْهَمٍ زَائِفٍ قَدْ اعْتَضَّ عَنْهُ بِأَلْفِ أَلْفِ ضِعْفٍ أَلْفِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ لَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ فَانظُرْ فَوْقَكَ فَيَنْظُرُ فَيَرَى دَرَجَاتِ الْجَنَانِ وَ قُصُورَهَا الَّتِي تَقْصُرُ دُونَهَا الْأَمَانِيَّتُ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ تِلْكَ مَنَازِلُكَ وَ نِعْمَتُكَ وَ أَمْوَالُكَ وَ أَهْلُكَ وَ عِيَالُكَ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِكَ هَاهُنَا وَ ذُرِّيَّتُكَ صَالِحًا فَهَمْ هُنَاكَ مَعَكَ أَ فَتَرْضَى بِهِ بَدَلًا مِمَّا هَاهُنَا فَيَقُولُ بَلَى وَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ انظُرْ فَيَنْظُرُ فَيَرَى مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فَيَقُولُ لَهُ أَوْ لِمَ تَرَاهُمْ هُوَ لِمَاءِ سَادَاتِكَ وَ أَتَمَّتْكَ هُمْ هُنَاكَ جُلَّاسُكَ وَ أَنَا سُكَّ أَ فَمَا تَرْضَى بِهِمْ بَدَلًا مِمَّا تَفَارِقُ هَاهُنَا فَيَقُولُ بَلَى وَ رَبِّي فَذَلِكَ مَا قَالَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ [۲] أَلَمْ تَخَافُوا فَمَا أَمَّاكُمْ مِنَ الْأَهْوَالِ فَقَدْ كُفَيْتُمْوهَا وَ لَاتَحْزَنُوا عَلَى مَا تُخَلِّفُونَهُ مِنَ الدَّرَارِيِّ وَ الْعِيَالِ وَ الْأَمْوَالِ فَهَذَا الَّذِي شَاهَدْتُمْوهُ فِي الْجَنَانِ بَدَلًا مِنْهُمْ وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ هَذِهِ مَنَازِلُكُمْ وَ هُوَ لِمَاءِ سَادَاتِكُمْ أَنَا سُكُّكُمْ وَ جُلَّاسُكُمْ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ. بحار الأنوار: ۵۶/۱۸۶، باب ۲۳، حدیث ۳۰؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ [۴] أَلَمْ تَخَافُوا وَ لَاتَحْزَنُوا فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لِرُبَّمَا وَسَدَّنَاهُمْ الْوَسَائِدَ فِي مَنَازِلِنَا قِيلَ الْمَلَائِكَةُ [۵] تَطَهَّرْ لَكُمْ فَقَالَ هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْيَانِنَا مِنَّا بِهِمْ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسَاوِرِ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَطَالَمَا اتَّكَأْتُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ [۶] رُبَّمَا التَّقَطْنَا مِنْ زَعْبِهَا. »

نزول ملائکه و اهل بیت علیهم السلام بر استقامت کنندگان

چه اتفاقی می افتد؟ ما نمی توانیم ببینیم، خود او دارد مشاهده می کند.

« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ۱ »

اولین باری که انسان در دنیا، فرشتگان خدا را می بیند، همین لحظه احتضار است. آنها را با چه چهره ای می بیند؟ به زیباترین و نشاط آورترین چهره. فرشتگانی که از مادر و پدر به محضر مهربان تر هستند.

نه فقط این فرشتگان، بلکه بعد از این فرشتگان، وقتی نوبت به آمدن ملک الموت می شود.

امام صادق علیه السلام فرموده اند: (۱) ما چهارده نفر امام نیز بالای سر محضر حاضر

ص: ۱۴۲

۱- ۲) - الکافی: ۳/۱۲۷ - ۱۲۸، بَابُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكْرَهُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ، حَدِيثُ ۲؛ « [۱] سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَأَوْ اللَّهُ إِنَّهُ إِذَا آتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعُ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنَا أَبْرُ بِكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدِ رَجِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ دُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفَعَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتِيحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَةً بِاللِّقَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فَمَا شِئْتَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ إِسْتِئْذَانِ رُوحِهِ وَ اللَّحُوقِ بِالْمُنَادِي. » بحار الأنوار: ۶/۱۶۳ - ۱۶۴، باب ۶، حَدِيثُ ۳۲؛ « [۲] لِأَلْفَرِيقِيِّ يَقُولُ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُؤْمِنِ أَيْسَرَ تَكْرَهُهُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَمَّا وَالَّهِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهُ إِذَا حَضَرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ جَزِعَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَا تَجْزَعُ فَوَ اللَّهُ لَأَنَا أَبْرُ بِكَ وَ أَشْفَقُ مِنْ وَالِدِ رَجِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَيْكَ وَ انْظُرْ قَالَ وَ يَتَهَلَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَيَسْتَبْشِرُ بِهِمْ فَمَا رَأَيْتَ شُحُوصَهُ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا يَشْخَصُ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ قَالَ وَيَحْكُ إِنَّ الْكَافِرَ يَشْخَصُ مُنْقَلِبًا إِلَى خَلْفِهِ لِأَنَّ مَلَكُ الْمَوْتِ إِذَا يَأْتِيهِ لِيَحْمِلَهُ مِنْ خَلْفِهِ وَ الْمُؤْمِنُ أَمَامَهُ وَ يُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ فَوْقَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى وَ يَقُولُ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صِلَمَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّي قَدْ أَمَرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا وَ الْمَضِيَّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ إِسْلَامِ رُوحِهِ. »

می شویم.

ملك الموت به محض این که بالای سر این محضر می آید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با او صحبت می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به ملك الموت می فرماید:

این شخصی که جانش را می خواهی بگیری، از ما است. با او چه کار می خواهی بکنی؟

به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می کند: یا رسول الله! از پدر و مادر به او مهربان تر هستم. پدر وقتی می بیند جوانش در حال جان کندن است، همه موجودیت و مالش را می خواهد بگذارد تا فرزندش نمیرد.

ص: ۱۴۳

امام صادق علیه السلام از حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام نقل می کنند که حضرت ابراهیم علیه السلام به ملک الموت گفت: با این چهره ای که برای من آمدی، برای مؤمن می آیی؟ اگر به عنوان مزد اطاعت دوره عمر، به مؤمن این چهره زیبای تو را پاداش بدهند، برای او کافی است. (۱) کسی که عمری خود را مملوک و خدا را مالک دانسته است، ایمان دیگر از این بالاتر نمی شود. این دیگر اوج ایمان است که من قبول کنم که مملوک هستم و «الله» مالک، درست قبول کنم، حقیقت نیز همین است و قبول کنم که مملوک، یعنی موجودی که باید مطیع مالکش باشد و مطیع مالک باشم، حال ملک الموت را می فرستند که جانم را بگیرد.

آن وقت فرشته مرگ با چهره ای می آید که طبق بیان حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مزد تمام اطاعت های دوره عمر، فقط دیدن چهره او باشد، برایش کافی است. اما هنوز ملک الموت نیامده و قبل از او این فرشتگان آمده اند،

« تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ »

ص: ۱۴۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۷۴ - ۷۵، باب ۳، حدیث ۲۵؛ [۱] عوالی اللالی: ۱/۲۷۴، حدیث ۱۰۰؛ « [۲] أن إبراهیم علیه السلام لقی ملکاً فقال له من أنت قال أنا ملک الموت فقال أ تستطيع أن ترینی الصورة التي تقبض فیها روح المؤمن قال نعم أعرض عنی فأعرض عنه فإذا هو شاب حسن الصورة حسن الثیاب حسن الشمائل طیب الرائحة فقال یا ملک الموت لو لم یلق المؤمن إلا حسن صورتک لکان حسبه ثم قال له هل تستطيع أن ترینی الصورة التي تقبض فیها روح الفاجر فقال لا تطیق فقال بلی قال فأعرض عنی فأعرض عنه ثم التفت إليه فإذا هو رجل أسود قائم الشعر متنن الرائحة أسود الثیاب یخرج من فیه و من مناخره النیران و الدخان فغشی علی إبراهیم ثم أفاق و قد عاد ملک الموت إلى حالته الأولى فقال یا ملک الموت لو لم یلق الفاجر إلا صورتک هذه لکفته. »

۱ - ترس

ملائکه می آیند و چند مطلب به او می گویند:

مطلب اول:

« أَلَّا تَخَافُوا »

ابداً ترس به خود راه نده، چون نه به جای تاریکی می خواهی بروی، نه ظلمانی، نه تنگ، نه مضیقه دار و نه جایی که دست و پای تو را ببندند و تو را اسیر و زندانی کنند، یا با چهره های وحشتناک با شما رو به رو شوند. نترسید.

ائمه اطهار علیهم السلام می فرماید:

این فرشتگان همین که به محتضر می گویند ترس، ریشه ترس از قلب او کنده می شود. وقتی می ترسم، مضطرب هستم، با وقتی که نترسم و در آرامش کامل هستم یکسان است؟ وقتی بدانم که اصلاً هیچ پرونده ای ندارم، زندگی پاکی داشتم، به خانه، حرم حضرت رضا علیه السلام، مسجد الحرام، سر کار می روم، آرام هستم. وقتی از چیزی نترسم، آرامش دارم.

ترس آن لحظه مردن از چیست؟ از این که بعد از مردن بر سرم چه بلایی می خواهد بیاید؟ می خواهند مرا در تنهایی، وحشت، ظلمت و تنگنا بیاندازند؟ ترس از مرگ بخاطر همین چیزها است.

اما فرشتگان الهی می گویند: نترس. اینجا جایی نیست که من حرف آنها را قبول نکنم و بترسم. انسان در آنجا در مقام قبول قطعی است. پروردگار عالم نیز هنگام مردن به انسان کمک عجیبی می کند. وقتی آنها می گویند: «أَلَّا تَخَافُوا» ۱ ریشه

ص: ۱۴۵

ترس از دل او کنده می شود.

۲ - حزن و اندوه نداشته باش

مطلب دوّم:

« وَلَا تَحْزَنُوا »

غصّه نخورید. معمولاً در چه چیزهایی ما غصه می خوریم؟ در از دست دادن ها. پول، همسر، فرزند، خانه، کار و کارخانه که از دست می روند، غصّه می خوریم. به آنها می گویند: غصه نخورید؛ چون هیچ چیزی را از دست نمی دهید.

ممکن است کسی بگوید: انسان در مردن که همسر و فرزندانش را از دست می دهد. ولی خدا در قرآن می فرماید: نه، مگر ما تنها از اینجا به مکه برویم، در این سفر، آنها از دست ما می روند؟ به امید پروردگار می رویم، یک ماه سفر که تمام شد، نزد خانواده برمی گردیم.

در دو جای قرآن، یکی در سوره مؤمن و دیگری در سوره رعد آمده است که آنهایی که مملوک و مطیع حضرت حق هستند، وقتی از دنیا می روند، گویی این ها زودتر به سفر رفته اند، تا وقتی که خانواده اش نیز بیایند. هرچند دیگر از این سفر بر نمی گردند.

۳ - دیدار خانواده

اگر خانواده اش صالح، شایسته و خوب هستند، آنها نیز در همین جاده سفر هستند،

ص: ۱۴۶

« وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ » ۱

خانواده خوب آنان با این ها در بهشت قرار خواهند گرفت. یک نفر از این خانواده زودتر به این سفر رفته است، ولی بقیه کمی دیرتر سفر خواهند کرد و به رفتگان ملحق می شوند. فرق این سفر با سفرهای دیگر همین است که مسافر باید برگردد، اما مسافر آخرت، خانواده اش نیز به دنبالش مسافرت می کنند.

پس غصه نخور؛ چون هیچ کدام از خانواده، خانه، زندگی و اموال حلال تو هدر نرفته است، زکات و خمست را دادی، آنچه که از تو مانده، که ارث است، آن هم برای خدا قابل قبول است.

۴ - وصیت درباره اموال

خداوند در قرآن فرموده است: اگر مالی از شما ماند، برای دختران و پسران خود در حد معمول وصیت کنید می فرماید:

« إِنْ تَرَكَ خَيْرًا » ۲

اگر از شما خیری باقی ماند. چند میلیارد از من باقی بماند، این که خیری از من نمانده است. در قیامت بار همه این ها؛ ردّ مظالم، خمس، انفاق، کمک خیریه را من به تنهایی باید به دوش بکشم.

از من در حد معقول خیر باقی بماند. اگر ماند، این مقدار را خدا قبول دارد. پس

ص: ۱۴۷

چیزی از دست نرفته است. پس به خاطر رفتن به این سفر غصه نخور. این رفتن برای تو نه تنها غصه ندارد، بلکه شادی دارد. این حرف دوم فرشتگان است.

۵ - بشارت به بهشت

مطلب سوم: از فرشتگان؛ چقدر عالی و پر قیمت است:

« وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ » ۱

وقت انتظار مردن، قبلاً که در دنیا بودی، مرتب قرآن، پیغمبر صلی الله علیه و آله، امامان علیهم السلام و انبیای گذشته وعده بهشت به تو می دادند، به تویی که خود را مملوک خدا و خدا را مالک دانستی و به خود قبولاندی که مملوک باید در همه چیز مطیع مالک باشد.

الان ما از طرف خدا بالای سرت آمدیم که این چند لحظه ای که به رفتن مانده، همان بهشتی که همواره به تو وعده دادند، به تو مژده بدهیم که تو جایگاهت اینجا است.

۶ - دوستی دنیایی و آخرتی

مطلب چهارم: فرشتگان می گویند:

« نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ » ۲

یعنی ما فرشتگانی که آمدیم به تو گفتیم: نترس، غصه نخور، به تو بهشت را مژده می دهیم، ما هم در دنیا و هم در آخرت، دوست و یار شما هستیم. حداقل دوستی، محبت، عشق و یاری این فرشتگان در دنیا همین است که کنار بسترش آمدند در حالی که دست همه از کمک به بیمار قطع است، آنها به اذن خدا برای بیمار همه کاری از دست شان برمی آید و انجام می دهند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه با پای برهنه به دنبال جنازه ای آمدند. این کار حضرت کم سابقه بود. عرض کردند: چرا پابرهنه به دنبال این جنازه آمدید؟ فرمود: چون خدا هفتاد هزار فرشته را به تشییع جنازه این شخص فرستاده است. (۱) اگر کسی همراه هفتاد هزار فرشته رحمت به این سفر برود و آنها بدرقه اش کنند، آیا این سفر تلخی دارد؟

۷ - نشان دادن نعمت های بهشتی

مطلب پنجم: این بهترین شیرینی برای شخص مسافر است:

« وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ » ۲

در عالم آخرتی که وارد می شوید، هر چه بخواهید، برای شما حاضر است. هر چه بخواهید؛ یعنی قید و بند و استثنایی ندارد. مانند بهشت حضرت آدم علیه السلام نیست که بگویند: همه چیز آزاد است، الا این درخت. بلکه در آخرت هر چیزی

ص: ۱۴۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۲/۱۴۴، باب ۳۷، حدیث ۱۳۳؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خَرَجَ فِي جَنَازِهِ سَعْدٍ وَ قَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ سَعْدٍ يَضُمُّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَجِدُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَيْخِفُ بِالْبُؤُولِ فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارِهِ فِي حُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ قَالَ فَقَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ هَنِيئًا لَكَ يَا سَعْدُ قَالَ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا أُمَّ سَعْدٍ لَا تَحْتِمِي عَلَيَّ اللَّهُ. » بحار الأنوار: ۳۹/۲۵۴، باب ۸۷، حدیث ۲۷؛ « [۲] أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَمَا كَانَ جَالِسًا فِي مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ قَامَ فَرِعًا فَاسْتَقْبَلَ جَنَازَةَ عَلِيٍّ أَرْبَعَةَ رِحَالٍ مِنَ الْحَبَشِ فَقَالَ ضَمُّهُ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ أَيُّكُمْ يَعْرِفُ هَذَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا عَبْدُ بَنِي رِيَّاحٍ مَا اسْتَقْبَلَنِي قَطُّ إِلَّا قَالَ وَ اللَّهُ أَنَا أُجِبُكَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَاشْهَدْ مَا يُجِبُكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْعِضُكَ إِلَّا كَافِرٌ وَ إِنَّهُ قَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ كُلُّ قَبِيلٍ عَلَى سَبْعِينَ أَلْفَ قَبِيلٍ قَالَ ثُمَّ أَلْفَهُ مِنْ جَرِيدِهِ وَ غَسَلَهُ وَ كَفَّنَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ قَالَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تُضَاقِقُ بِهِ الطَّرِيقَ وَ إِنَّمَا فُعِلَ بِهِ هَذَا لِحُبِّهِ إِيَّاكَ يَا عَلِيُّ. »

میل داشته باشید، برای شما آماده است:

« وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ » ۱

غیر از این چیزی که برای شما آماده است، هر چیزی که درخواست کنید، برای شما آماده می شود.

۸ - میهمانداری خدا

مطلب ششم: آخر آیه خیلی شیرین و خوش است:

« نَزَلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ » ۲

پذیرایی کننده شما، «نزلًا» یعنی میهماندار شما، خدای غفور رحیم است. این نیز نوعی مردن است که از زندگی تمام کسانی که در دنیا در اوج خوشی هستند، خوش تر است.

این نوع مردن بر چه اساسی نظام داده شده است؟ براساس:

« قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » ۳

همین. چون مملوک هستند و مالک هم او است، مملوک تا در اختیار مالک است، باید مطیع او باشد.

ص: ۱۵۰

اما مردن دیگر، کسی که فرصتش تمام می شود، می خواهد بمیرد، مانند همان اولی است که قبل از آمدن ملک الموت، فرشتگان دیگر آمدند، گروهی دیگر از فرشتگان نازل می شوند، خداوند می فرماید: قبل از جان دادن، صورت و پشتش را،

«وَجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ» ۱

به قدری به رو و پشت آنها با تازیانه های عذاب می زنند که درد هر تازیانه اش، در تمام دنیا، در هیچ اسلحه ای وجود ندارد.

(۱)

ص: ۱۵۱

(۱-۲) - بحار الأنوار: ۴۵/۳۱۲، باب ۴۶، ذیل حدیث ۱۳؛ «الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا احْتَضَرَ الْكَافِرُ حَضْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ جَبْرَائِيلُ وَ مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَدْنُو إِلَيْهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبَغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأُبَغِضُهُ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا جَبْرَائِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبَغِضُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأُبَغِضُهُ فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ لِمَلَكَ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبَغِضُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَأُبَغِضُهُ وَ أُعْنِفُ بِهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكَتْ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي دَارِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ وَ مَا هِيَ فَيَقُولُ وَ لِيَا عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَيَقُولُ مَا أَعْرِفُهَا وَ لَأَعْتَقُدُ بِهَا فَيَقُولُ لَهُ جَبْرَائِيلُ لَهْ جَبْرَائِيلُ أَبْشَرُ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ عَذَابِهِ فِي النَّارِ أَمَا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ فَاتَكَ وَ أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سِئَامًا عَنيفًا ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ مِائَةَ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْصُقُ فِي وَجْهِهِ وَ يَتَأَذَى بِرِيحِهِ فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ يَدْخُلُ إِلَيْهِ مِنْ فَوْحِ رِيحِهَا وَ لَهَبِهَا ثُمَّ إِنَّهُ يُؤْتَى بِرُوحِهِ إِلَى جِبَالِ بَرْهَوْتِ ثُمَّ إِنَّهُ يَصْرُفُ فِي الْمَرْكَبَاتِ بَعِيدٍ أَنْ يَجْرِيَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَسِيحُوطٍ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَيَبْعَثُهُ اللَّهُ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ رَبَّنَا أُمَّتَنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِمَدُونِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَتَى بِعَمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَعِيدٍ مِائَةً قِتْلًا وَ إِنَّهُ لَفِي صُورِهِ قِرْدٌ فِي عُنُقِهِ سِلْسِلَةٌ فَجَعَلَ يَعْرِفُ أَهْلَ الدَّارِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ اللَّهُ لَا يَذْهَبُ الْأَيَّامُ حَتَّى يُمَسَّخَ عَدُونَنَا مَسِيحًا ظَاهِرًا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَمَسُّخُ فِي حَيَاتِهِ قِرْدًا أَوْ خَنْزِيرًا وَ مَنْ وَرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ وَ مَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.» بحار الأنوار: ۶/۱۵۲ - ۱۵۳، باب ۶، حدیث ۶؛ «أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعُ الْأَفَاعِيِّ وَ لَدَغُ الْعَقَّارِبِ أَوْ أَشَدُّ قَيْلٍ فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ بِالْمَنَاشِيرِ وَ قَرَضٍ بِالْمَقَارِيضِ وَ رَضَخٍ بِالْأَحْجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأَرْجَحِيِّ عَلَى الْأَخِيْدَاقِ قَالَ كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ أَلَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يَعَايُنُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ فَذَلِكُمْ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا لِأَنَّ عَذَابَ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا بَالُنَا نَرَى كَافِرًا يَسْهَلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَنْطَفِئُ وَ هُوَ يُحَدِّثُ وَ يَضْحَكُ وَ يَتَكَلَّمُ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ وَ فِي الْكَافِرِينَ مَنْ يُقَاسَى عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدَ فَقَالَ مِمَّا كَانَ مِنْ رَاحَةِ الْمُؤْمِنِينَ هُنَاكَ فَهُوَ عَاجِلٌ ثَوَابِهِ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدِيدِهِ فَمَنْحِيصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيَرَدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَحَقًّا لِثَوَابِ الْأَبَدِ لِأَنَّ لَهُ دُونَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ سُهُولِهِ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَلْيُؤَفِّيْ أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرَدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدِيدِهِ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ائْتِدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدَ نَفَادِ حَسَنَاتِهِ ذَلِكُمْ

بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَّا يَجُورُ.»

خوب که او را زدند و تحقیر کردند، آن وقت ملک الموت با چهره ای می آید جانش را بگیرد که اگر به گناهان، کفر، نفاق و انکارش هیچ کیفری جز این چهره ملک الموت ندهم، همین که او را ببیند، برای او کافی است.

اگر ما می خواهیم که این گونه نمیریم، همه چیز و کارمان را زودتر منظم کنیم، خدا با کسی تعارف ندارد. اگر تازیانه بی آبرو کردنش را بلند کند، در قرآنش ثابت کرده است که تا قیامت این بی آبرویی می ماند. علیه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می کشد:

« تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ » ۱

ص: ۱۵۲

چه تعارفی دارد؟ از عموی پیامبر صلی الله علیه و آله تعارف نکرده است، چه رسد به من و شما.

یاد مرگ و تنظیم کارها

اگر چنین مرگی را طبق قرآن باور دارید و می ترسید که دچار آن شوید، بیاید کاری کنیم که دچارش نشویم. مرگ در کنار ما است. حساب مالی خود را تسویه کنید. اگر حرام در اموال شما هست، کنار بگذارید و به صاحبانش برگردانید. اگر در دین سست هستید، خود را با یاد مرگ، از سستی در آورید. اگر خانواده شما مسائل دینی را رعایت نمی کنند، به هر زبان، هنر و محبتی که می دانید، آنها را به رعایت دین برگردانید و از سست بودن در آورید.

به کارهای خود نظم بدهید که مرگ در کنار ما است. دور نیست. تمام وسایل تمدن امروزی مرگ را از ما دور نگه دارد. قطار، هواپیما، ماشین، برق، کارخانه و هر چیزی را که به عنوان مظاهر تمدن می بینید، همه ابزار مرگ هستند. در قدیم ابزار مرگ کم بود. مسافران با قاطر، اسب، شتر و الاغ جابجا می شدند. اینها با هم تصادف نمی کردند که سوار خود را بکشند.

چراغ، لامپ و برق در قدیم نبود که کسی را بگیرد و بکشد. بدن کسی را دستگاه کارخانه در خود نکشید که قطعه قطعه کند. قطار نبود که از ریل بیرون برود و آتش بگیرد و مردم بمیرند. هواپیما نبود که موتورش آتش بگیرد و با تمام مسافران از بالا بیافتد و همه خاکستر شوند.

ما در دل ابزاری داریم زندگی می کنیم که در کمترین غفلت، برای ما ابزار مرگ می شوند. چه می دانیم که تا لحظه دیگر، زیر ماشین یا موتور برویم و از بین برویم یا نه؟ مرگ را باور کنیم.

این دو نوع مردنی را که از قرآن برای شما گفتم، باور کنید. ما وقتی مردیم، همه

چیز ما می ماند و هیچ چیزی را نمی توانیم ببریم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

تفاوت در جان دادن

بستگی مرگ به نوع اعمال در دنیا

بستگی مرگ به نوع اعمال در دنیا

۱۱

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۳

ص: ۱۵۴

چنانچه از آیات قرآن کریم و روایات استفاده می شود، کیفیت مرگ افراد یکسان نیست. به عبارت دیگر: همه یکسان نمی میرند و با یک حال از دنیا به آخرت منتقل نمی شوند. براساس آیات قرآن مجید، کیفیت انتقال و مردن، به اعمال، اخلاق و حالات انسان بستگی دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اهل ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه، با مرگ، از همه تنگناها، مضیقه ها، شدت ها و رنج ها راحت می شوند و در راحتی ابدی قرار می گیرند.

اما کسانی که منحرف، دچار رذائل اخلاقی و اعمال خلاف بودند، با مردن، دیگران از دست آنها راحت می شوند، ولی خود آنان به گرفتاری و مشکل ابدی دچار می شوند. تعبیر حضرت صادق علیه السلام از این دو نوع مردن «راح» و «أراح» است. روایتی است که بزرگان دین ما نقل کرده اند و این گونه روایات مربوط به مرگ، جز تفسیر و توضیح آیات کتاب خدا، چیز دیگری نیست. (۱)

ص: ۱۵۷

(۱- ۱) - الکافی: ۲/۱۳۴، حدیث ۱۹؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا لِي وَ لِلدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي وَ مَثَلُهَا كَمَثَلِ الرَّايِبِ رُفِعَتْ لَهُ شَجْرَةٌ فِي يَوْمِ صَائِفٍ فَقَالَ تَحْتَهَا ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا. » الکافی: ۳/۲۵۴، حدیث ۱۱؛ « [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُسْتَرِيحٌ وَ مُسْتَرَاخٌ مِنْهُ أَمَّا الْمُسْتَرِيحُ فَالْعَبْدُ الصَّالِحُ اسْتَرَاخَ مِنْ غَمِّ الدُّنْيَا وَ مَيَّا كَمَا كَانَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ إِلَى الرَّاحَةِ وَ نَعِيمِ الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الْمُسْتَرَاخُ مِنْهُ فَالْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْمَلَكُ اللَّذَانِ يَحْفَظَانِ عَلَيْهِ وَ خَادِمُهُ وَ أَهْلُهُ وَ الْمَارِضُ الَّتِي كَانَ يَمْشِي عَلَيْهَا. » بحار الأنوار: ۶/۱۵۱، باب ۶، حدیث ۱؛ « [۳] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ النَّاسُ اثْنَانِ وَاحِدٌ أَرَاخَ وَ آخَرُ اسْتَرَاخَ فَأَمَّا الَّذِي اسْتَرَاخَ فَالْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ اسْتَرَاخَ مِنَ الدُّنْيَا وَ بَلَائِهَا وَ أَمَّا الَّذِي أَرَاخَ فَالْكَافِرُ إِذَا مَاتَ أَرَاخَ الشَّجَرِ وَ الدَّوَابِّ وَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. » بحار الأنوار: ۷۹/۱۸۱، باب ۲۰، ذیل حدیث ۲۸؛ « [۴] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتُ الْأَبْرَارِ رَاحَةٌ لَأَنْفُسِهِمْ وَ مَوْتُ الْفَجَّارِ رَاحَةٌ لِلْعَالَمِ. »

این روایت را مرحوم فیض کاشانی در جلد هشتم کتاب پرقیمت «المحججه البیضاء» نقل می کنند: وجود مبارک حضرت جواد الائمه علیه السلام به عیادت بیماری رفتند. بیمار حضرت جواد علیه السلام را دید، شروع به گریه کرد. حضرت به بیمار فرمودند: چرا گریه می کنید؟ عرض کرد: یابن رسول الله! من در دهان مرگ قرار گرفته ام و می دانم که از این بیماری نجات پیدا نمی کنم و امروز و فرداست که ملک الموت به سراغم بیاید و مرا به عالم دیگر منتقل می کند. (۱)

ص: ۱۵۸

۱- ۱) - المحججه البیضاء: ۸/۲۵۷؛ بحار الأنوار: ۶/۱۵۶، باب ۶، حدیث ۱۳؛ « [۱] الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَرِيضٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ أَرَأَيْتَكَ إِذَا اتَّسَيْخَتْ وَتَقَدَّرَتْ وَتَأَذَّيْتَ مِنْ كَثْرَةِ الْقَدَرِ وَالْوَسِيخِ عَلَيْكَ وَ أَصَابَكَ قُرُوحٌ وَ جَرَبٌ وَ عَلِمْتَ أَنَّ الْغُسْلَ فِي حَمَامٍ يُزِيلُ ذَلِكَ كُلَّهُ أَمْ يَا تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَتَغْسِلَ ذَلِكَ عَنْكَ أَوْ تَكْرَهُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَيَبْقَى ذَلِكَ عَلَيْكَ قَالَ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَذَلِكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ هُوَ آخِرُ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ تَمْحِصِ ذُنُوبِكَ وَ تَنْفِيَةِكَ مِنْ سَيِّئَاتِكَ فَمَاذَا أَنْتَ وَرَدْتَ عَلَيْهِ وَ جَاوَزْتَهُ فَقَدْ نَجَوْتَ مِنْ كُلِّ غَمٍّ وَ هَمٍّ وَ أَذَى وَ وَصَلْتَ إِلَى كُلِّ سُرُورٍ وَ فَرَحٍ فَسَكَنَ الرَّجُلُ وَ نَشِطَ وَ اسْتَسَلَّمَ وَ غَمَّضَ عَيْنَ نَفْسِهِ وَ مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَوْتِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ التَّصَدِيقُ بِمَا لَا يَكُونُ. »

بیمار، شیعه قابل قبولی بود. چنانچه در روایات بیان شده است، شیعه قابل قبول آثار، علایم و نشانه هایی دارد. چقدر این علائم، آثار و نشانه ها زیبا و پرقیمت است.

صفات شیعه قابل قبول

امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که در کوفه، حاکم مملکت بودند، خبر مرگ شیعه ای را شنیدند. با پای پیاده به دنبال جنازه این شیعه تا بیرون شهر کوفه آمدند. وقتی که او را دفن کردند، برای تشییع کنندگان جنازه سخنان کوتاهی کردند که در «نهج البلاغه» (۱) نقل کرده است.

حضرت در کنار قبر این شیعه مقبول فرمودند:

«یرحم الله خباب بن الأرت»

اسم این میت بود. فرمود: خدا این مرد را مورد رحمت قرار دهد،

«فلقد أسلم راغباً»

مسلمانی، ایمان و شیعه بودنش براساس رغبت، شوق و علاقه بود. نسبت به اسلامش سست و بی میل نبود.

«و هاجراً طائعاً»

ص: ۱۵۹

او جزء مهاجرینی بود که هجرتش فقط برای خاطر اطاعت از پروردگار بود. در این زندگی قدم برداشت، اما قدمش الهی و پاک بود.

«و قنع بالكفاف»

نسبت به مال دنیا و زندگی، به حدّ کفایت قناعت کرد.

«و رضی عن الله»

با این که در دورهٔ عمر هفتاد ساله اش - که در کتاب ها نوشته اند - مصائب و شکنجه های زیادی دید، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: او از خدا رضایت داشت و با خدا خوش بود.

«و عاش مجاهداً»

در تمام دوران زندگی خود، برای خدا کوشش کرد و زحمت کشید.

تشبیه مرگ به حمام

این بیماری که حضرت جواد علیه السلام به عیادتش آمده بودند، شیعهٔ قابل قبولی بود.

حضرت فرمودند: چرا به خاطر مردن گریه می کنی؟ عرض کرد: مردن، جان کنندن، فراق و انتقال به عالم بعد خیلی سخت است. اما جواب امام علیه السلام چه بود؟

امام مانند قرآن کریم، حجت پروردگار بر بندگان است. حجت؛ یعنی عمل امام باید الگویی ما باشد و حرف امام را صد در صد قبول کرد؛ چون حرف امام، حرف خداست.

حضرت به او فرمودند: اگر انسانی از نوک سر تا نوک پا، پوست بدنش بیماری تاول بگیرد. تمام تاول ها پر از چرک و خون شود. این تاول ها باز و زخم شود، باز روی آن تاول بزند و از علاج آن ناامید شوند، شخص بیمار چه حالی دارد؟ معلوم است که بدترین حال را دارد. شخص ناامید، بدترین حال را دارد.

ص: ۱۶۰

حضرت جواد علیه السلام فرمودند: اگر به این بیمار خبر بدهند که حمّامی مخصوص علاج این بیماران افتتاح شده است که این بیمار اگر درون آب این حمام برود و درآید، همین که آب روی سرش می آید و تا آخر بدن را فرامی گیرد، تمام این تاول ها را خوب می کند و پوست بدن را مانند زمان ولادت از مادر، سالم می کند، این بیمار با شنیدن این خبر چه حالی پیدا می کند؟

معلوم است بعد از این خبر، بهترین حال را دارد. بعد حضرت فرمودند: گریه نکن، مرگ برای انسان های خوب مانند آن حمّام است که مانند شستن خود از رنج ها، غم ها، تنگناها، ناراحتی ها، سختی ها و شداید است. این که خوشحالی دارد.

مرگ، پل بین دنیا و آخرت

اول طلوع آفتاب روز عاشورا، حضرت سیدالشهداء علیه السلام گفتگویی با این هفتاد و دو نفر دارند. جمله زیبایی از این گفتگو این است که فرمودند: وقتی ما وارد جنگ می شویم، بدانید که مرگ برای ما - نه برای همه - مانند پل است که این طرف پل دنیا و آن طرف پل، خدا، بهشت و رضایت پروردگار است و ما امروز - روز عاشورا - می خواهیم از روی این پل رد شویم. (۱)

ص: ۱۶۱

۱- ۱) - معانی الأخبار: ۲۸۸، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۴۴/۲۹۷، باب ۳۵، حدیث ۲؛ « [۱] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُمْ وَوَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انظُرُوا لَأَيُّبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبْرًا بَيْنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَطْرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِتْرٍ إِلَى قَضِيرٍ وَ مَا هُوَ لِأَعْيَادِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَضِيرٍ إِلَى سِتْرٍ وَ عِيَادٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِتْرٌ لِلْمُؤْمِنِ وَجَنَّةٌ لِلْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءٍ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ جِسْرٌ هَوْلَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَ لَا كَذِبْتُ. »

آن وقت این ها از این شکل مرگ، چه استقبالی کردند. حرف امام، حرف خداست. این هفتاد و دو نفر، با تمام وجود خود به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام ارادت می ورزیدند و می دانستند که حرف حضرت، حرف خداست.

مرگ برای ما فقط مانند پل است. این طرف پل، دنیایی است که می بینید، آن طرف پل نیز لقا، رضوان و بهشت پروردگار است. این پل خیلی طولانی نیست. با ضربت خنجر، تیری و یا شمشیری ما را از این پل عبور می دهند.

دیدگاه حضرت زینب علیه السلام در مرگ عزیزان

حضرت زینب کبری علیها السلام به ابن زیاد فرمود:

فکر می کنید در کربلا به ما ضربه زده اید؟ خسارت، زیان و ضرری به ما رسانده اید؟ این فکر خیلی اشتباهی است؛ چون عزیزان ما با شمشیر شما به لقای حضرت حق رسیدند و گناه غیرقابل بخشش کشتن این هفتاد و دو نفر به گردن تو و آنهایی که به جنگ فرستادید، می ماند. ما در این کارزار هیچ خسارتی ندیدیم، بلکه با شمشیرها و خنجرهای شما، کمال منفعت را بردیم. (۱) در کربلا، قفس حاکی این هفتاد و دو نفر را شکستید و از بند این قفس درآمده

ص: ۱۶۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۱۱۵ - ۱۱۶، باب ۳۹، ذیل حدیث ۱؛ « [۱] إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ لِلنَّاسِ وَ أَذِنَ إِذْنًا عَامًّا وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُدْخِلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ وَ صِبْيَانَهُ إِلَيْهِ فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَنَكِّرَةً فَسَأَلَ عَنْهَا فَقِيلَ هِيَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَكْذَبَ أُخِدُوْتَكُمْ فَقَالَتْ إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَتْ مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلًا هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضْجِعِهِمْ وَ سَيِّجَمِعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَحِاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظِرْ لِمَنِ الْفَلَسُجُ يَوْمَئِذٍ ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَه. »

و به طرف لقای پروردگار پر کشیدند. آنها به لقار رسیدند و شما به گناهی که هرگز بخشیده نمی شود. این مرگ خوبان است.

اما مرگ بدان را در روایات به «میتة السوء» تعبیر کرده اند. مرگ بسیار سخت، دشوار و ناگواری که خود این دشواری و ناگواری مرگ نسبت به بعد از مرگ، چیزی نیست. (۱)

مفهوم و چگونگی برزخ

بدان در عالم برزخ همیشه آرزو می کنند که قیامت برپا نشود. گوشه ای از برزخ ایشان را از قرآن برای شما ذکر کنم. کلمه برزخ در قرآن آمده و به معنای حائل است. دنیا، برزخ و قیامت. از وقت مرگ انسان تا برپا شدن قیامت، هر مقدار که

ص: ۱۶۳

۱-۱) - الکافی: ۳/۱۱۲، حدیث ۵؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ مَوْتَ الْفَجَاءِ تَخْفِيفٌ عَنِ الْمُؤْمِنِ وَ أَخْذُهُ أَسْفٌ عَنِ الْكَافِرِ. » بحار الأنوار: ۳۲/۲۰۷، باب ۳، حدیث ۱۶۳؛ « [۲] مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ تَطَوُّفِهِ عَلَى الْقَتْلِ هَذِهِ قُرَيْشٌ جَدَعَتْ أَنْفِي وَ شَفَيْتُ نَفْسِي فَقَدْ تَقَدَّمَتْ إِلَيْكُمْ أَحْذَرُكُمْ عَضَّ السَّيْفِ وَ كُنْتُمْ أَحْدَاثًا لَاعِلِمَ لَكُمْ بِمَا تَرَوْنَ وَ لَكِنَّهُ الْحَيْنُ وَ سُوءُ الْمَصِيرِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الْمَصْرَعِ. . . » فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی: ۴/۳۱۱، ش ۵۱۴۳؛ «الصدقه تمنع میتة السوء.» بكسر الميم الحاله التي يكون عليها الإنسان من الموت قال التوربشتي: وأراد بها ما لا تحمد عاقبته ولا تؤمن غائلته من الحالات كالفقر المدقع والوصب الموجه والألم المقلق والعلل المفضيه إلى كفران النعمه ونسيان الذكر والأهوال الشاغله عما له وعليه ونحوها وقال الطيبي: الأولى أن يحمل موت السوء على سوء الخاتمه ووخامه العاقبه من العذاب في الآخرة قال أبو زرعه: ليس معناه أن العبد يقدر له ميتة السوء فتدفعها الصدقه بل الأسباب مقدره كما أن المسببات مقدره فمن قدر له ميتة السوء لا تقدر له الصدقه ومن لم يقدر له ميتة السوء يقدر له الصدقه قال العامري: ميتة السوء قد تكون في الصعوبه بسبب الموت كهدم وذات جنب وحرق ونحوها وقد تكون سوء حاله في الدين كموته على بدعه أو شك أو إصرار على كبيره فحث على الصدقه لدفعها لذلك.»

زمان آن طول بکشد، برزخ نامیده شده که حائل بین دنیا و قیامت است. نه کاملاً آثار دنیا را دارد و نه کاملاً آثار آخرت را. دنیایی است بین دنیا و آخرت.

آیه ای در سوره مبارکه مؤمن است. (۱) که درباره متجاوزان، ستمگران، ظالمان، بی دینان، لاییک ها و کارگزاران اهل ظلم و کسانی که در گناه حرفه ای بوده اند می باشد؛ چون مؤمن گاهی دچار لغزش می شود، قرآن این مؤمن را گنهکار حرفه ای نمی داند، بلکه خطا کار می داند.

اما کسی که با کمال غرور و گستاخی همه چیز عالم را به مسخره می گیرد و هر کاری دلش می خواهد، می کند، وقتی او را وارد برزخ می کنند، چون انسان در هر حدی از غرور، تکبر، قدرت و ثروت باشد، بالاخره می میرد.

قطعیت مرگ بر ماسوی الله

گره مرگ باز شدنی نیست. هیچ کس، از هر رشته علمی که بهره مند است، نمی تواند به انتظار بنشیند که روزی گره مرگ باز شود؛ چون هرگز باز نمی شود.

تمام جانداران می میرند:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ۲

تمام فرشتگان نیز باید بمیرند. زمانی می آید که از میان کل آفریده های خدا، فقط اسرافیل زنده است؛ یعنی خود ملک الموت نیز می میرد. بعد خداوند متعال جان اسرافیل را خودش می گیرد. وقتی خاموشی کامل بر همه هستی حاکم شد، آن

ص: ۱۶۴

۱- ۱) - غافر (۴۰) : ۱۶؛ «[۱] يَوْمَ هُمْ بَرْزُورٌ لَّا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ «روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [و ندا آید:] امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار است.»

وقت سؤال می کند:

« لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ »

امروز کار در دست کیست؟ هیچ کس نیست که جواب خدا را بدهد. خودش جواب خودش را می دهد:

« لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » ۱

کار فقط دست یک نفر است، آن هم خدای یکتا و قدرتمند.

قطع وسایل کمک دهنده در برزخ

این آیه از بدان حرفه ای صحبت می کند که در برزخ هستند و هنوز قیامت برپا نشده است و روزگار، روزگار دنیا و برزخ است.

پروردگار در برزخ چه می فرماید؟ می فرماید:

« وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ » ۲

تمام وسایل و دستگیره ها از آنها بریده شده است. انسان در دنیا اگر سر درد می گیرد، قرص، آمپول، شربت، دکتر، بیمارستان است و پول هست، خدا در قرآن می فرماید: وقتی بدان حرفه ای به عالم بعد منتقل شدند، هیچ وسیله و تکیه گاهی برای آنها وجود نخواهد داشت. (۱)

ص: ۱۶۵

۱- ۳ - الکافی: ۳/۲۴۵، بَابُ فِي أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ، حَدِيثُ ۲؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَرْوَاحَ الْكُفَّارِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا يَقُولُونَ رَبَّنَا لِمَا تَقِمُ لَنَا السَّاعَةَ وَ لَاتُنْجِرْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَ لَاتُلْحِقْ آخِرَنَا بِأَوَّلِنَا. » الکافی: ۳/۲۵۳، بَابُ النَّوَادِرِ، حَدِيثُ ۱۰؛ « [۲] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ اشْتَكَى عَيْنُهُ فَعَادَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِذَا هُوَ يَصِيحُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمْ جَزَعًا أَمْ وَجَعًا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَعْتُ وَجَعًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْكَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُودٌ مِنْ نَارِ فَيَنْزِعُ رُوحَهُ بِهِ فَتَصَيِّحُ جَهَنَّمُ فَاسْتَوَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَدَّ عَلِيُّ حَيْدِيَّتَكَ فَلَقَدْ أَنْسَانِي وَجَعِي مَيَّا قُلْتُ ثُمَّ قَالَ هَيْلٌ يُصَيِّبُ ذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ نَعَمْ حَاكِمٌ جَائِرٌ وَ أَكَلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ شَاهَدْتُ زُورًا. » المحاسن: ۱/۱۷۸، حَدِيثُ ۱۶۵؛ « [۳] اِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْجَازِي قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَأَيْنَ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ فَقَالَ فِي حُجْرَاتٍ فِي النَّارِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا، وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا، وَيَتَزَاوَرُونَ فِيهَا، وَيَقُولُونَ: رَبَّنَا، لَا تُقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِتُنْجِرَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا. » كنز العمال: ۱۰/۳۷۶، حَدِيثُ ۲۹۸۷۴؛ «رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِنْدَ وَقُوفِهِ عَلَى قَتْلِي بَدْرٍ - يَا أَبَا جَهْلٍ يَا عُتْبَةَ يَا شَيْبَةَ يَا أُمَّيَّةَ، هَلْ وَحَدَّثْتُمْ مَا وَعَدْتُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَحَدَّثْتُ مَا وَعَدْتُمُنِي رَبِّي حَقًّا. فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ فِيهَا؟! فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ جَوَابًا.»

باز مردم مؤمن وسیله ای دارند، به پروردگار عرض می کنند: از ده آیه قرآن، به هشت آیه عمل کردیم. بالاخره جایی بوده که دل پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش کردیم و شیعه بودن خود را نشان دادیم. خیلی جاها مال حرام را نخوردیم و یا در جای خلوت قرار گرفتیم، اما از گناه فرار کردیم و به فقیر و یتیمی کمک کردیم. همه این ها وسیله نجات هستند. ولی تمام وسایل از آنها قطع است. خودشان تنها هستند. چه وحشتناک است.

روگرداندن خدا از بدان در دوزخ

در سوره آل عمران می فرماید: خدا نیز از آنها بریده و قطع است:

« وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ » ۱

ص: ۱۶۶

نگاه رحمت، نجات و دستگیری به آنها نخواهم کرد. باز وقتی همه وسیله ها قطع می شود، دل انسان به خدا خوش است، با «یا رب و یا الله»، توسل به پروردگار و ائمه علیهم السلام، می توان امیدی پیدا کرد، اما اینجا می فرماید: خدا روی خود را از این ها برگردانده و از آنها قطع شده است.

اشتباه نکنیم، عالم برزخ، این قبرها و قبرستان ها نیست. برزخ دنیا و جهان دیگری است. بدن در قبر پوسیده می شود. انسان در برزخ زندگی برزخی دارد، نه زندگی دنیایی و آخرتی. زندگی برزخی که در روایات بیان شده این است که بدن سبکی برای روح قرار می دهند، برزخیان با بدنی مانند این بدن هستند که وزنی ندارد. (۱)

ص: ۱۶۷

۱- ۱) - الکافی: ۳/۲۴۴، بَابِ آخِرٍ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ، حَدِيثٌ ۱؛ « [۱] أَبِي وَلَدِ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَزُوُونَ أَنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ خُضِرَ حَوْلَ الْعَرْشِ فَقَالَ لَمَّا الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصِلِهِ طَيْرٍ وَ لَكِنْ فِي أَيْدَانِ كَأَبْدَانِهِمْ. » بحار الأنوار: ۶/۲۶۹ - ۲۷۰، باب ۸، حَدِيثٌ ۱۲۴؛ « [۲] يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ يَقُولُونَ تَكُونُ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ خُضِرَ فِي قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصِلِهِ طَيْرٍ يَا يُونُسُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا. » بحار الأنوار: ۶/۲۳۴، باب ۸، حَدِيثٌ ۴۸؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذَكَرَ الْأَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَلْتَقُونَ قُلْتُ يَلْتَقُونَ قَالَ نَعَمْ وَ يَتَسَاءَلُونَ وَ يَتَعَارَفُونَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُ قُلْتُ فَلَانَ. » درخشان پرتوی از اصول کافی، سید محمد حسینی همدانی: ۶/۷۸ - ۸۷، ([۴] برزخ و بدن مثالی)؛ ایشان مطالب مهمی در این باره بیان کرده است.

عرضه دائم آتش بر بدن در برزخ

چگونه زندگی می کنند؟ می خواهیم آیه ای را ذکر کنم که اگر با عینک واقع بینی این آیات را نگاه کنیم، زندگی به کام ما تلخ می شود:

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» ۱

آتشی که نه مانند آتش دنیاست و نه آتش آخرت. آتشی است بین آتش دنیا و آتش آخرتی. نهایت آتش دنیایی که در کوره های فولاد است، از صد متری درش را باز می کنند، اصلاً کسی طاقت ندارد جلو برود. حال آتش برزخی که نه دنیایی است و نه آخرتی، بلکه آتشی بین دنیا و آخرت.

ما چقدر آتش دنیا را طاقت داریم که تحمل کنیم؟ طاقت داریم که آتش کبریت را بر سر انگشت خود بگیریم؟ هیچ کدام طاقت نداریم. رستم و اسفندیار هم طاقت ندارند. گوشت و پوست با آتش چه می کند. ما در تابستان، از ساعت هشت صبح، کولر و پنکه روشن می کنیم، به خاطر این که حرارت آفتابی که از صد و پنجاه میلیون کیلومتر به زمین می تابد، آن هم در خانه و زیر سایه، نه حرارت آفتاب بیرون، باز طاقت نداریم.

آن وقت آتش افروخته از غضب پروردگار که نه به دنیا می ماند و نه به آخرت، آتشی است بین دنیا و آخرت است.

«يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا» ۲

این ها را به برزخ می آورند و در برابر هجوم این آتش قرار می دهند. برزخی که

تمام وسایل نجات را از آنها قطع کرده اند و راه فرار ندارند.

یکی از وسایل نجات، فرار است. می گویند آتش دارد می آید، فرار می کنیم. اما آنجا نه راه دویدنی است، نه راه گریزی، نه پناهگاهی، نه فریادرسی. تنگنا هست و آتش افروخته از غضب خدا.

« يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا » ۱

هم در شب برزخ، هم در روز آن، آتش آنها را می سوزاند، باز در آتش آرزو می کنند که قیامت برپا نشود؛ چون می فهمند که این آتش برزخ نسبت به آتش قیامت برای آنها مانند گلستان و بهار است. می فهمند که اگر قیامت برپا شود و دچار عذاب جهنم شوند، چقدر دردناک است. این کیفیت مرگ و برزخ بدان است.

تفاوت جان دادن افراد خوب و بد

سلمان با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله با مرده ای صحبت کرد. گفت: از آن وقتی که در رختخواب افتاده بودی و می خواستی بمیری، تا به حال را تعریف کن. مرده گفت:

ای سلمان! تلخی جدا کردن جان از بدنم تا قیامت از کامم علاج نخواهد شد. (۱)

ص: ۱۶۹

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۵۶/۲۳۵، باب ۲۳؛ « [۱] أَصْبَحَ بِنِ نُبَيَّاتِهِ قَالَ إِنَّ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِي إِذْ هَبْتُ بِي إِلَى الْمَقْبَرَةِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِي يَا سَلْمَانَ سَيَكْلُمُكَ مَيِّتٌ إِذَا دَنْتَ وَفَاتَكَ فَلَمَّا ذَهَبْتُ بِهِ إِلَيْهَا وَنَادَى الْمَوْتَى أَجَابَهُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ فَسَأَلَهُ سَلْمَانُ عَمَّا رَأَى مِنَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَهُ فَأَجَابَهُ بِقِصَصِ طَوِيلَةٍ وَأَهْوَالِ جَلِيلَةٍ وَرَدَّتْ عَلَيْهِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ لَمَّا وَدَّعَنِي أَهْلِي وَ أَرَادُوا الْإِنصَارَ مِنْ قَبْرِى أَخَذْتُ فِي النَّدَمِ فَقُلْتُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنَ الرَّاجِعِينَ فَأَخْبَانِي مُجِيبٌ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزُخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَتَّبِعُهُ أَنَا مَلَكٌ وَكَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ لِأَنَّهَا هُمُ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ لِيَكْتُبُوا أَعْمَالَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ إِنَّهُ حَيَّدَنِي وَ أَجْلَسَنِي وَقَالَ لِي أَكْتُبُ عَمَلَكَ فَقُلْتُ إِنِّي لَأُحْصِيهِ فَقَالَ لِي أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ رَبِّكَ أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسِوهُ ثُمَّ قَالَ لِي أَكْتُبُ وَ أَنَا أُمْلِي عَلَيْكَ فَقُلْتُ أَيْنَ الْبَيَاضُ فَحَدَّبَ جَانِبًا مِنْ كَفِّي فَإِذَا هُوَ وَرَقٌ فَقَالَ هِدِيهِ صَحِيفَتَكَ فَقُلْتُ مِنْ أَيْنَ الْقَلَمُ فَقَالَ سَبَّابُتَكَ قُلْتُ مِنْ أَيْنَ الْمِدَادُ قَالَ رِيْقَكَ ثُمَّ أَمْلَى عَلَيَّ مَا فَعَلْتُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْ أَعْمَالِي صَغِيرَةٌ وَ لَا كَبِيرَةٌ إِلَّا أَكْبَرُهُ إِلَّا أَكْبَرُهُ كَمَا قَالَ تَعَالَى وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَحَدِّدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ثُمَّ إِنَّهُ أَخَذَ الْكِتَابَ وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِ وَ طَوَّقَهُ فِي عُنُقِي فَخِيلَ لِي أَنْ جِبَالَ الدُّنْيَا جَمِيعًا قَدْ طَوَّقُوهَا فِي عُنُقِي فَقُلْتُ لَهُ يَا مَتَّبِعُهُ وَ لِمَ تَفْعَلُ بِي كَذَا قَالَ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ رَبِّكَ وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا فَهَذَا تُخَاطَبُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُؤْتَى بِكَ وَ كِتَابِكَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ مَنْشُورًا تَشْهَدُ فِيهِ عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ انصَرَفَ عَنِّي تَمَامَ الْخَبَرِ .»

آن وقت جان انسان های قابل قبول خدا را چگونه از بدن شان جدا می کنند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی ملک الموت می آید، دو عدد گل در دست او است، گل اولی را کنار شامه مؤمن قابل قبول می گذارد، وقتی نفس اول را بو می کشد، تمام دنیا از یادش می رود، راحت می شود. گل دوم را که بو می کشد، جانش از بدنش بیرون می شود. (۱) مرگ ما به وضع ما بستگی دارد که ما از نظر اخلاقی، عملی، حالی و روحی

ص: ۱۷۰

(۱- ۱) - الکافی: ۳/۱۲۷، بَابُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكْرَهُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ، حَدِيثُ ۱؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا أَقْسَمَ عَلَى رَبِّهِ أَنْ لَا يَمِيتُهُ مَا أَمَاتَهُ أَبَدًا وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَوْ إِذَا حَضَرَ أَجْلُهُ بَعَثَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ رِيحَيْنِ رِيحًا يُقَالُ لَهَا الْمُنْسِيَّةُ وَ رِيحًا يُقَالُ لَهَا الْمُسْخِيَّةُ فَإِنَّهَا تُنْسِيهِ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ وَ أَمَّا الْمُسْخِيَّةُ فَإِنَّهَا تُسْخِي نَفْسَهُ عَنِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ. » بحار الأنوار: ۶/۱۵۲، باب ۶، حَدِيثُ ۵ [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَتَرَدَّدُ عَنْهُ تَرَدُّدِي عَنْ قَبْضِ رُوحِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ فَإِذَا حَضَرَ أَجْلَهُ الَّذِي لَا يُؤَخَّرُ فِيهِ بَعَثَتْ إِلَيْهِ بَرِيحَانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ تُسَمَّى إِحْدَاهُمَا الْمُسْخِيَّةُ وَ الْأُخْرَى الْمُنْسِيَّةُ فَأَمَّا الْمُسْخِيَّةُ فَتُسْخِيهِ عَنِ مَالِهِ وَ أَمَّا الْمُنْسِيَّةُ فَتُنْسِيهِ أَمْرَ الدُّنْيَا. »

چگونه باشیم. آیا شخص بخیل راحت جان می دهد؟ آدمی که پول به جانش بسته است، ملک الموت می خواهد جلوی چشمش بیاید، پولهایی که در تمام عمرش دسته کرده از او بگیرد.

خیال می کنید هنگام مرگ به ملک الموت خوش بین است؟ طبق آیات و روایات، چنین شخصی هنگام مردن در کمال نارضایتی از پروردگار است.

خیلی ها در لحظه مردن به شدت از خدا بدشان می آید و می میرند؛ چون می بیند که خدا خانه، همسر، فرزندان، پول ها و حساب ها را از آنها می گیرد، او هم به اسکناس حرص و بخل دارد، اما همه را دارند از او می گیرند. آیا با رضایت از خدا می میرد؟

راحت دل کندن از دنیا

ولی کسی که تمام این ها و اموال خود را برای خدا می دانسته است و درست هم بوده، خدا به او اجازه نداده که در این اموال اسراف کند، بلکه خانه، مرکب و خوراک در حدّ شأن خود تهیه می کرده، خمس، زکات و صدقه را نیز در عمرش پرداخت می کرده است. حال می خواهند جانش را بگیرند، این ها را نیز از او بگیرند، او که خودش را نیز مالک نمی دانسته تا ناراحت یا ناراضی باشد. بقیه امورش نیز همین طور است.

اگر ما به یاد داشته باشیم که می میریم، با کنترل زندگی می کنیم: دریغا که بی ما بسی روزگار

كسانی كه دیگر به غیب اندرند بیایند و بر خاك ما بگذرند (۱)

والسلام علیكم ورحمه الله وبركاته

ص: ۱۷۲

۱-۱ - سعدی شیرازی.

تأکید آیات و روایات بر یاد مرگ

تأکید آیات و روایات بر یاد مرگ

۱۲

تهران، مسجد مهدیه شوش

دهه دوم - جمادی الثانی ۱۳۸۳

ص: ۱۷۴

از دستوره‌های مهم و با ارزش پیامبر عظیم الشأن اسلام صلى الله عليه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام اين است كه زياد ياد مرگ باشيد. ياد انتقال از اين عالم به عالم ديگر؛ يعنى توجه داشته باشيد كه روزى پايه هاى همه لذت هاى شما را ويران و سفره خوشى هاى دنيايى شما را جمع مى كنند و جمع شما را به هم مى زنند.

روايات فراوانى داريم كه دستور مى دهند - به طور مستحب - كه سوره هاى «تبارك»، «يس» و «واقع» را بخوانيد، سوره «واقع» در هر شب و «يس» و «تبارك» را شب هاى جمعه، به خاطر اين است كه پيوسته از طريق آيات اين سوره ها به ياد مردن بيافتيم. (۱)

ص: ۱۷۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۸۹/۳۱۳، باب ۸۷، حديث ۱؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَرَأَ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ فِي الْمَكْتُوبَةِ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَزَلْ فِي أَمَانٍ اللَّهُ حَتَّى يُصْبِحَ وَ فِي أَمَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ». بحار الأنوار: ۸۹/۳۱۶ - ۳۱۵، باب ۸۷، ذيل حديث ۴؛ «ابن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه و آله يقرأ في صلاه الجمعة بسوره الجمعة و سبح اسم ربك الأعلى و في صلاه الصبح يوم الجمعة الم تنزل و تبارك الذي بيده الملك... ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله إنني لأجد في كتاب الله سورة و هي ثلاثون آية من قرأها عند نومه كتب له بها ثلاثون حسنة و محي له بها ثلاثون سيئة و رفع له ثلاثون درجة و بعث الله إليه ملكاً من الملائكة ينسط عليه جناحه و يحفظه من كل سوء حتى يستيقظ و هي المجادلة يجادل عن صاحبها في القبر و هي تبارك الذي بيده الملك». بحار الأنوار: ۸۹/۲۸۸، باب ۵۷، حديث ۱؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَ قَلْبُ الْقُرْآنِ يَسْ مَنْ قَرَأَهَا فِي نَهَارِهِ قَبْلَ أَنْ يُمَسِّي كَانَ فِي نَهَارِهِ مِنَ الْمَحْفُوظِينَ وَ الْمَرْزُوقِينَ حَتَّى يُمَسِّي وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلِكٍ يَحْفَظُونَهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ». بحار الأنوار: ۸۶/۳۱۳، باب ۳، ذيل حديث ۲۰؛ «رَوَى أَنَّ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْبَيْتِ وَ مَا زَادَ الْعَتِيقَ وَ مَنْ قَرَأَ حَمَّ الدُّخَانِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَوْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ قَرَأَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ حَمَّ وَ يَسَ أَصْبَحَ مَغْفُورًا لَهُ وَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَ آلِ عِمْرَانَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ كَانَ لَهُ مِنَ الْمَاجِرِ كَمَا بَيْنَ الْبَيْدَاءِ وَ عَرُوبًا [عَرُوبَاءَ] فَالْبَيْدَاءُ الْأَرْضُ السَّابِغَةُ وَ عَرُوبًا [عَرُوبِيَاءَ] السَّمَاءُ السَّابِغَةُ». بحار الأنوار: ۸۹/۲۹۶، باب ۵۷؛ «ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله من قرأ يس و الصافات يوم الجمعة ثم سأل الله أعطاه سؤاله». وسائل الشيعه: ۶/۱۱۲، باب ۴۵، حديث ۷۴۸۲؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ النَّاسُ أَجْمَعِينَ وَ لَمْ يَرَفِي الدُّنْيَا بُوْسًا أَبَدًا وَ لَافِقَرًا وَ لَافَاقَةً وَ لَآفَةً مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَ كَانَ مِنْ رُفَقَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هَذِهِ السُّورَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةٌ لَمْ يَشْرِكْ فِيهَا أَحَدٌ». مستدرک الوسائل: ۲/۱۳۳، باب ۲۹، حديث ۱۶۲۰؛ «أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَعْمَى عَلَيْهِ ثُمَّ فَتِحَ عَيْنَيْهِ وَ قَرَأَ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعِيدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَبْوًا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ يَقُلْ شَيْئًا». بحار الأنوار: ۸۹/۳۰۷، باب ۷۸، حديث ۳؛ «أَبِي جَعْفَرٍ

عليه السلام قَالَ مَنْ قَرَأَ الْوَاقِعَةَ كُلَّ لَيْلَةٍ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.»

یاد مرگ، این که روزی که ما خبر نداریم و آگاه نیستیم و بنا نیست که به ما زمان، کیفیت و مکانش را بگویند، به عمر ما خاتمه می دهند و بین روح و بدن ما جدایی می اندازند و ما را به عالم برزخ که در قرآن مطرح شده است، انتقال می دهند.

ص: ۱۷۶

این دو رکعت نماز نشسته ای که بعد از نماز عشا مستحب است بخوانیم، گفته شده که در رکعت اولش سوره مبارکه واقعه را بخوانید. همین چند آیه اولش برای توجه، تذکر و یادآوری ما نسبت به این که ما در دنیا ماندنی نیستیم و سفره لذات ما را جمع می کنند و دست ما را از همه چیز کوتاه می کنند، کافی است.

بعد از «بسم الله» می فرماید:

« إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ * إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا » ۱

این برای ما کافی است که می فرماید: تمام کوه های روی زمین مانند پنبه کنار زه حلاج، زده می شوند.

ناعلاج بودن درد مرگ

مقداری گوشت، پوست و استخوان در مقابل مرگ چه مقاومتی می تواند داشته باشد؟ ما می توانیم امید ببندیم به این که همیشه زنده ایم؟ ما می توانیم دل خوش کنیم که دائم در دنیا هستیم؟

ابن سینا می گوید: از جرم حضيض خاک تا اوج زحل کردم همه مشکلات گردون را حل

بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل (۱)

گره مرگ، گرهی است که خدا به زندگی موجودات زده است و هیچ دستی در

ص: ۱۷۷

عالم پیدا نمی شود که این گره را بتواند باز کند.

وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام را چند بار زهر دادند. امام هر بار کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و دعا کردند. خداوند متعال ایشان را شفا داد. بار آخری که به حضرت زهر خوراندند، در سنّ چهل و هفت سالگی بود. به محضر مبارک ایشان اصرار کردند که مانند دفعه های قبل کنار حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله بروید و دعا کنید، دعای شما مستجاب است و خدا به شما شفا می دهد.

حضرت این جمله را جواب دادند و فرمودند: «مرگ علاج ندارد»؛ یعنی اگر همه ائمه و انبیا علیهم السلام نیز برای کسی که باید بمیرد دعا کنند که نمیرد، می میرد و آن دعا مستجاب نمی شود.

تقدیر رقم خورده مرگ

ابوالعلا که قصد داشت عمرش طولانی شود، گوشت نمی خورد: قصه شنیدم که ابوالعلا به همه عمر

طیب گفته بود: جوجه خروسی را بپزید، سوپ درست کنید و برای این بیمار بیاورید. خواجه چو آن طیر کشته دید برابر

گاهی مردم می گویند: فلانی داشت راست راست راه می رفت، اما افتاد و مرد.

ص: ۱۷۸

در حالی که این نیست، عکسش را باید بگویند. باید بگویند: فلانی مرد و افتاد.

وقتی لحظه مرگ فرا می رسد:

« لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » ۱

نه لحظه ای پیش می افتد و نه لحظه ای پس. نه کسی زودتر می میرد و نه دیرتر، ولی بعد از مرگ، برای آنهایی که حسابشان با پروردگار عالم صاف و پاک نیست، روزگار عجیب و سختی است.

لزوم تنظیم وصیت نامه، قبل از مرگ

یاد مرگ در هر روز و هر شب، که حتی به ما دستور دادند: چقدر خوب است که مؤمن وصیت نامه اش همیشه آماده باشد که بعد از مرگ، نه خانواده اش گرفتار شوند و نه خودش. (۱)

ص: ۱۷۹

۱-۲) - بقره (۲): ۱۸۰؛ « [۱] كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ »؛ «بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند. این حقی است بر عهده پرهیزکاران.» الکافی: ۷/۲ - ۳، بَابُ الْوَصِيَّةِ وَ مَا أُمِرَ بِهَا، حدیث ۱؛ « [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ نَقْصًا فِي مُرُوءَتِهِ وَ عَقْلِهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ يُوصِي الْمَيِّتُ قَالَ إِذَا حَضَرَتْهُ وَفَاتُهُ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ قَالَ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحِيمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَمِدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لِمَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدَّكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبُعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْقَدَرَ وَ الْمِيزَانَ [۳] حَقٌّ... وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا يَتَّبِعِي لِأَمْرِي عَلَّمْنِيهَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. » بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۹۴، باب ۱، حدیث ۳؛ « [۴] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا يَتَّبِعِي لِأَمْرِي مُسْلِمٌ أَنْ يَبِيَّتَ لَيْلَهُ إِلَّا وَ وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ. » بحار الأنوار: ۱۰۰/۲۰۰، باب ۱، حدیث ۳۶؛ « [۵] قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ مَاتَ عَلَى وَصِيَّتِهِ حَسَنَةً مَاتَ شَهِيدًا وَ قَالَ مَنْ لَمْ يُحْسِنْ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ مَوْتِهِ كَانَ ذَلِكَ نَقْصًا فِي عَقْلِهِ وَ مُرُوءَتِهِ وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. » بحار الأنوار: ۱۰۰/۲۰۰، باب ۱، حدیث ۳۲؛ « [۶] عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرْتُقُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ. »

خداوند متعال در قرآن مجید به وصیت کردن امر کرده است که در زمان زنده بودن:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» ۱

«إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ» ۲

وقتی پروردگار به وصیت امر کرده و از ما خواسته است، ما باید وصیت خود را حاضر کنیم. اما در چه سنی باید وصیت بنویسیم؟ سن مطرح نیست. مگر مرگ با سن ارتباطی دارد؟

از بچه در رحم مادر تا وقتی به دنیا می آید و نوجوان، جوان، میان سال و پیر می شود، هر لحظه در معرض مرگ است. مرگ به سن وابسته نیست. وقتی بیاید، کوچک و بزرگ را می گیرد. پس این که من در چه سنی وصیت بنویسم، حرف غلطی است. من وقتی که مکلف شدم، باید وصیت نامه ام حاضر باشد و چند نسخه درست کنم و نزد چند نفر انسان مطمئن بگذارم.

ص: ۱۸۰

کسی از آشنایان مرده بود، با چند نفر پول روی هم گذاشته بودند، جایی را برای کار خیر خریده بودند. آنجا را موقتاً به نام ایشان کرده بودند که بعد ایشان آنجا را نظام شرعی بدهد، بنویسند، مهر کنند که این ملک، ملک شخصی نیست و مربوط به پروردگار است و باید در این راه قرار بگیرد. یک وصیت نیز بیشتر نداشت. همین که شنیدند او مرده است، وصیت نامه گم شد.

من دوستی داشتم که قبل از انقلاب از دنیا رفت. وصیت نامه جالبی داشت که اغلب در جیش بود. او عمل قلب داشت، در آمریکا او را عمل کردند، اما همانجا مرد. جنازه اش را در آنجا بسته بندی کردند و به ایران فرستادند. صبح روز بعد که می خواستند جنازه را تشییع کنند، وصیت نامه اش پیدا نشد و تا کنون نیز پیدا نشده است و اموالش نیز که خیلی بود، همه به باد رفت.

ما باید وصیت نامه داشته باشیم. چند نسخه باشد و نزد همسر، برادر، عالم محل و شخص مطمئنی بگذاریم که خدای نکرده ورثه ما بعد از ما نتوانند سوءاستفاده کنند و ما نیز در عالم برزخ حسرت بر باد رفتن درآمد و زندگی خود توسط این اوصیا را نخوریم که از مال خود ما، برای ما خیر نکنند. این کارها را کرده و می کنند.

کسی نوشته بود: چند سال برای من نماز و روزه بخوانید. من دو سال به دنبال این نماز و روزه رفتم که وصیت میّت را انجام دهم، اما همسرش به من گفت: دیگر نیا، زنگ هم نزن، چشمش کور، می خواست نمازهایش را بخواند و روزه هایش را بگیرد. ما پولی که برای این کارها بدهیم، نداریم.

در حالی که ثلث اموالش چقدر زیاد می شده است، اما یک ریال از آن برای میت ندادند. میت به دو خانواده یتیم بدهکاری داشت، آن را نیز خوردند و ندادند.

نامعلوم بودن زمان و مکان مرگ

مرگ خبر نمی کند و سرزمین نمی شناسد. نقل می کنند: شخص مؤمنی در بارگاه حضرت سلیمان علیه السلام نشسته بود، به حضرت عرض کرد: کاری برای من انجام بده، فرمود: چه کنم؟ عرض کرد: با این «بساط» و قدرتی که خدا به تو داده است، فرشی به نام «بساط» داشت که خدا در قرآن می فرماید: حضرت سلیمان علیه السلام وقتی روی «بساط» می نشست، راه یک ماهه را از صبح تا عصر می رفت.

عرض کرد: از خدا بخواه که با این «بساط» مرا از فلسطین به هندوستان ببرد؛ چون چند وقتی است که ملک الموت خیلی بد به من نگاه می کند. فرمود: باشد.

او را به هندوستان برد.

بعد حضرت، ملک الموت را دید. فرمود: چرا به آن مؤمن نگاه بدی می کردی؟ گفت: چیز عجیبی اتفاق افتاد. من مأمور بودم که جان او را در هندوستان بگیرم، اما او را اینجا - در فلسطین - در بارگاه تو می دیدم. تعجب کردم که این اگر بخواهد به هندوستان برود، دو ماه طول می کشد، اما من مأمور بودم که امروز در هندوستان جان او را بگیرم. امروز دیدم که او در هندوستان است، لذا جان او را گرفتم.

او چون خودش خبر نداشت، به حضرت سلیمان علیه السلام التماس کرد که مرا به هندوستان بفرست، چون مرگ آمده بود، او را این همه راه آن طرف تر فرستادند که بمیرد.

راهی زیبا در یاد مرگ

مرگ را زیاد یاد کنید. شعرهای زیبایی درباره مرگ وجود دارد. خطی از این اشعار را بدهید خطاطی هنرمندانه بنویسد، در خانه نصب کنید، طبق دستوری که

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام داده اند، چشم شما گاهی به این شعر بیافتد و یاد مرگ بیافتید.

یکی از اشعار زیبا این است: بسی تیر و دیمه و اردیبهشت برآید که ما خاک باشیم و خشت (۱)

یا این آیه قرآن را بنویسید:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» ۲

حبیب من! تو می میری و بقیه نیز می میرند. یا این آیه:

«قُلْ إِنْ أَلَمْتُ أَلَدَى تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»

از مرگ به کجا فرار می کنید؟ مرگ شما را ملاقات و بیدار خواهد کرد؛ چون مرگ دارد به دنبال شما می آید.

«ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» ۳

مرگ شما را به کجا می برد؟ به محضر خدایی که آگاه به غیب و شهادت است.

پروردگار شما را به آنچه که در دوره عمر انجام داده اید، آگاه خواهد کرد. آنجا دیگر نمی شود انکار کرد.

ص: ۱۸۳

نمونه هایی از اشعار یادآور مرگ

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست (۱)

باز شعر دیگر: خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست (۲)

زندگی بعضی ها خیلی آباد و مرفه است، اما از کار خیر در شئون مختلف زندگی آنها خبری نیست. به قبرستان گذر کردم
صبحی

ضعف انسان در جلوگیری از مرگ

در سوره واقعه آمده است:

« فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » ۴

اگر راست می گوئید که اهل قدرت هستید، روح این عزیزی که تا کنار گلو

ص: ۱۸۴

۱-۱ - سعدی شیرازی.

۲-۲ - سعدی شیرازی.

کشانده ام تا درآورم، به بدن برگردانید.

حکیم نظامی گنجوی، شاعر ایرانی می فرماید: یکی روز من نیز در عهد خویش

تا این طرف نیایی و نبینی، نمی فهمی که در آن عالم چه خبر است. البته برای عباد صالح خدا هیچ جای بدی نیست، بلکه برای آنهایی که زندگی در هم و خلافی داشتند، حرام و حلال، عبادات حضرت حق و خدمت به خلق را رعایت نمی کردند، بد جایگاهی است.

عذاب قرائت قرآن بر قبر گنهکاران

در محله ما کسی بود، همه می گفتند که او خیلی بد است. بیشترین بدی او برای این بود که در زندگی، پول درآوردن و خرج کردن، با فرهنگ شاه هماهنگ بود. آن آن وقت ها هنوز خیلی از خانواده ها از یاد مرگ دور و غافل نبودند، حتی در خانواده های بی دین هم اگر کسی می مرد، ختم، مراسم، منبر و روضه ای برقرار می کردند.

آن زمان پولی به شخص قرآن خوان دادند، گفتند: تو یک ماه، شب های جمعه بر سر قبر این مرده ما قرآن بخوان. این قرآن خوان که خوب بود و شغلش این بود، برای متدین های محل ما تعریف کرد: من دو شب جمعه بیشتر نرفتم، بعد رفتم پول آنها را پس دادم؛ چون شب جمعه دوم که سر قبر او قرآن خواندم و به خانه آمدم،

ص: ۱۸۵

در خواب دیدم که در بیابانی هستم، تا چشم کار می کند، آتش دارد به آسمان می رود. کسی را که بسته، اسیر و زنجیر کرده بودند، در میان این آتش ها عربده می کشید. تا چشمش به من افتاد، گفت: تو هفته قبل پول گرفتی که بیایی برای من قرآن بخوانی، آن هفته خواندی، عذاب ما بیشتر شد، این هفته نیز خواندی، عذاب ما را بیشتر کردند، من تقاضا می کنم، دیگر برای من قرآن نخوان؛ چون تو وقتی آیات قرآن را می خوانی، به آیه عبادت، مال، حقوق زن و فرزند، حق الناس و طرز درآمد که می رسی، چون من برعکس آن آیه عمل کرده ام، با گرز آتشین مرا می زنند و می گویند: این آیات را برای شما فرستاده بودیم، چرا عمل نکردید؟

دیدار با خوبان در عالم رؤیا

من استادی داشتم که در میان استادانی که خدا نصیب کرد، او تک بود. خیلی منظم، اهل نماز شب، گریه و سینه زدن برای ابی عبدالله علیه السلام بود، با این که فقیه و مجتهد بود، اما روز عاشورا عبا و عمامه را کنار می گذاشت، به خودش گل می مالید و پیراهن یک تکه می پوشید، درون سینه زنان می آمد و از همه بیشتر سینه می زد.

چند نفر از امام جماعت های مهم تهران آن زمان، شاگرد درس او بودند. از دنیا رفت و مرگ او خیلی روی من اثر گذاشت. تا به حال هنوز با او ارتباط روحی من قطع نشده است، به قدری رابطه من با او قوی است که شاید چهار بار خواب دیدم که به دنیا برگشته است و از او پرسیدم: شما مگر از دنیا نرفتید؟ گفت: چرا. گفتم:

پس چرا دوباره آمدید؟

می گفت: اجازه گرفتم که برگردم تا دو باره مردم را به دین خدا هدایت و کمک کنم و بعد از دنیا بروم. خیلی غصه دین مردم و جوان ها را می خورد. استاد هنرمندی در توبه دادن گنهکاران و متدین بار آوردن جوانان بود. البته جوان های

زمان ایشان اکنون پیرمرد هستند، چون آن وقتی که من نزد او بودم، دوازده ساله بودم.

شبی در عالم رؤیا او را دیدم. این مطلبی که من در خواب به او گفتم، خیلی جالب است. گفتم: فرزند مرحوم حاج شیخ عباس قمی که همسایه ما است، من از مرحوم حاج میرزا علی آقا، پسر حاج شیخ عباس جریانی را شنیده بودم، بعد از شنیدنم نزد آخرین فرزندش که الامن زنده است رفتم، گفتم: برادر شما چنین داستانی را از پدرتان نقل کرده است، گفت: درست است. من این ها را در خواب داشتم به استادم که از دنیا رفته بود می گفتم.

پیام دادن بزرگان از طریق خواب

کسی که اینجا منظم، با خدا و با قرآن زندگی کند، بعد که او را به آن طرف می برند، چه سفره ای برای او می گیرند. بعضی خواب ها واقعاً عجیب است.

خواهر شهیدی به من تلفن زد و گفت: برادرم به من گفته است که به شما زنگ بزنم و از قول او به شما بگویم: آن کاری که بین من و شما بود، چرا تمام نشده است؟ من که شهید شدم و نیستم که دنبال آن را بگیرم.

به ایشان بگو: آن کار را دنبال کن تا تمام شود. به او گفتم: خانم! برادر شما شماره تلفن منزل قبلی ما را داشت، ما پنج سال است که از آن منزل به جای دیگری رفته ایم، شما شماره تلفن مرا از کجا آورده اید؟ گفت: دیشب برادرم در خواب به من داد. این خیلی عجیب است.

گفتم: استاد! ایشان که همسایه ما است، گفت: وقتی ما پدر خود را - شیخ عباس قمی - در نجف دفن کردیم، شب بعد از دفن خیلی گریه کردم، در عالم رؤیا پدرم را دیدم، درحالی که می دانستم او مرده است. دیدم چهره شاد، بهترین لباس و گویا جوان شده است. به پدرم گفتم: شما مگر از دنیا نرفتید؟

گفت: چرا، من خودم شاهد بودم که بدن مرا غسل دادید، کفن کردید و در کنار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کردید. گفتم: شما دوباره به دنیا برگشته اید؟ گفت: نه.

گفتم: پس چه شده است؟ گفت: آمده ام تا به شما بگویم: از زمانی که من وارد عالم برزخ شدم تا کنون، که تقریباً هشت ساعت می شود، در این مدت سه بار آمده اند و مرا به خدمت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام برده اند.

این را من در خواب برای استادم گفتم، گفتم: استاد! با شما چه کار کردند؟ ایشان فرمودند: حرف شیخ عباس درست است، شیخ عباس را همان روز که مرد، سه بار بردند، اما مرا تا کنون صد بار برده اند.

اگر کسی این گونه زندگی کند و بمیرد، چقدر شیرین است تا این که وقتی به برزخ می رود، بگویند: پرونده ات را باز کن، ببین! این ها چیست که در پرونده تو ثبت شده است؟ آن وقت نتواند جواب دهد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

روزی حلال

محک اعمال با آیات و روایات

محک اعمال با آیات و روایات

۱۳

تهران، حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام

دهه اول - جمادی الثانی ۱۳۸۴

ص: ۱۸۸

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنرانی مهمی نشانه‌ها و خصصت‌های مردم مؤمن را بیان فرمودند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

گفته‌ها، مطالب و روایات ما برای زندگی شما جنبه‌میزان، معیار و شاقول دارد.

شاقولی که دست‌بنا و معمار است. او با این شاقول چه می‌کند؟ دیوار ساختمان، آهن‌ها و ستون‌هایی را که وامی‌دارند، عرض‌یابی می‌کند که کج و منحرف نباشند؛ چون اگر دیوار، ستون و ساختمانی حتی انحراف کمی داشته باشد، تحمل بار را نخواهد کرد و وقتی باری را روی آن قرار دهند، کمرشکن می‌شود.

یا اگر دیوار انحراف داشته باشد، حتی اگر به اندازه کمی باشد، مقداری که بارش سنگین شود، فرو می‌ریزد و خراب می‌شود. در حقیقت زحمت کشیده شده به باد می‌رود و پول خرج‌کننده را نابود می‌کند.

امام صادق علیهم السلام گفته‌ها و فرمایش‌های اهل بیت علیهم السلام را به شاقول تعبیر کردند، می‌خواهند بفرمایند: اگر زندگی خود را با این مسائل اندازه‌گیری و شاقول‌گیری معنوی نکنید، ساختمان و ستون زندگی شما مستقیم ساخته نخواهد شد. وقتی که بر این ساختمان معنوی، بار سنگینی قرار بگیرد، درهم فرو می‌ریزد و زندگی شما

هماهنگی زندگی مؤمن با انبیا و اولیا

امیرالمؤمنین علیه السلام در این قطعه ناب ملکوتی با ارزش، خصال مؤمن واقعی را بیان می کنند که مؤمن واقعی در این دنیا چگونه، به چه کیفیت و به چه صورت زندگی می کند.

قطعاً در طول تاریخ، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا کنون و تا قیامت، زندگی سالم تر، پاک تر و با منفعت تری از زندگی مؤمن واقعی نبوده و نخواهد بود، چرا که تمام زندگی مؤمن واقعی با خواسته های پروردگار، پیغمبران و ائمه طاهرین علیهم السلام هماهنگ است و آن خواسته ها، پاک ترین خواسته ها هستند.

خواسته هایی که براساس عدالت، حکمت و کرامت انسانی تنظیم شده اند؛ چون خداوند متعال، پیغمبران خدا و ائمه علیهم السلام از انسان خواسته ظالمانه ندارند؛ چون اهل ظلم، خواسته های انحرافی، ناحق و باطل نیستند؛ چون آنها اهل حق، حقیقت، صدق و درستی هستند. مسائل، احکام، دستورها و طرح های پروردگار، پیغمبران و ائمه علیهم السلام عقلی، فطری، طبیعی، انسانی، الهی و عرشی است.

امنیت بر محور زندگی همراه با ایمان

در حقیقت با این خواسته ها می خواهند ساختمان جامع کاملِ سودمندی از انسانیت بسازند که تمام مردم به گونه ای تربیت شوند و رشد کنند که همه در کنار هم، در امنیت کامل باشند. با عمل به این دستورها، کسی از کسی ترس و وحشت نخواهد داشت و کسی احساس ناامنی و اضطراب نخواهد کرد.

این که امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام مؤمن می گویند، ریشه لغت مؤمن سه حرفی

است؛ «آمن» یعنی آرامش، امنیت، بی اضطراب و راحت بودن. وقتی کسی مؤمن واقعی است، معنایش این است که هم خودش امنیت دارد:

«أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» ۱

و هم دیگران در کنار او امنیت دارند:

«المسلم من سلم الناس من يده و لسانه» (۱) به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: کسی از دست مؤمن رنج، زحمت، بلا، مصیبت، مشقت و زیان به ناحق نمی بیند. مؤمن هم خودش دارای امنیت است و هم برای دیگران امنیت ساز است.

در آمد پاک، خصلت اول مؤمن

حال ببینیم خصلت هایی که وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برای مؤمن بیان کرده اند، چیست؟ اولین خصلت که جای این خصلت در جامعه ما خالی است و اگر جایی داشته باشد، فوق العاده محدود است، کسب حلال می باشد.

آنهايي که این ادعاها را ندارند، از آنها توقعی نیست. هیچ وقت از کافر در حال کفر توقع عبادت خدا و خدمت به خلق را ندارند.

خصلت اول:

«من طاب مكسبه» (۲)

ص: ۱۹۳

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۵۱، باب ۴۲، حدیث ۳؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الْمُؤْمِنُ مَنْ ائْتَمَنَهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ.»

۲- ۳) - الخصال: ۲/۳۵۲، حدیث ۳۰؛ الكافي: ۲/۲۳۵، يَابُ الْمُؤْمِنِ وَ عَلَامَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ، حدیث ۱۸؛ « [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ مَنْ طَابَ مَكْسَبُهُ وَ حَسُنَتْ حَلِيقَتُهُ وَ صَحَّتْ سَرِيرَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ كَلَامِهِ وَ كَفَى النَّاسَ شَرَّهُ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ.»

درآمد، کسب، صنعت گری، کشاورزی، هنرمندی و پول مؤمن پاک است. این مسأله خیلی مهمی است؛ که امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد صد در صد دارند که حرام مالی، توان هجوم به مؤمن را ندارد. تا این حد مؤمن در امنیت است.

حال موحدان و مؤمنان در قبال مال دنیا

سعدی درباره اهل توحید و موحد، یعنی کسی که اهل خدا است، می گوید: موحد چو در پای ریزی زرش

هر چه پول هست، زیر پای مؤمن بریزید، یا اسلحه روی سر او نگهدارید، از زر و مال امید و از آن تیغ تیز هراسی برای او حاصل نمی شود. تأثیری در او ندارد.

حرص و طمع نمی کند.

تنها عکس العملی که مؤمن واقعی در برابر مال حرام نشان می دهد این است که می گوید: این مال، مال من نیست؛ پس تصرف در این مال، حرام است. نتیجه حرف او نیز به حال و دل او برگشت دارد. می گوید: من آن چیزی را به خود اجازه تصرف می دهم که پروردگار به من اجازه داده است.

مقاومت و صبر مؤمن در آزمایش الهی

خیلی از مواضع، چه برای پیغمبران مانند حضرت یحیی و حضرت یوسف علیهما السلام و چه برای امامان، علی الخصوص حضرت سیدالشهداء و چه برای اولیای خدا

مانند میثم، رُشید، حُجر بن عدی، جریانانی اتفاق افتاد که اگر نسبت به آن جریانات تسلیم می شدند، نه تبعید می شدند، نه زندان می رفتند، نه کشته یا دچار مشقت و رنج می شدند.

فقط کافی بود که تسلیم شوند، تا بقیه عمر را راحت و در عافیت و خوشی بگذرانند تا از دنیا بیرون بروند، اما همه حرف در همین است که آن پیغمبر، امام، یا یکی از افراد تربیت شده در این مدرسه، در مقابل جریانات منفی تسلیم نمی شوند.

خیال نکنید برای آنها زمینه حرام مالی پدید نیامد. برای انبیا، ائمه طاهرين عليهم السلام، اولیای الهی و تربیت شدگان این مکتب، در اوج سختی مادی، بیشترین پول پیشنهاد شد، ولی نپذیرفتند؛ یعنی فقر، ناداری و سختی را تحمل کردند، اما حرام را نپذیرفتند. (۱)

ص: ۱۹۵

(۱-۱) - الکافی: ۲/۹۰، باب الصبر، حدیث ۱۱؛ « [۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ وَالدُّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا. » الکافی: ۲/۹۱، باب الصبر، حدیث ۱۴؛ « [۲] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى الْبَلَاءِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَفْضَلُ الصَّبْرَيْنِ الْوَرَعُ عَنِ الْمَحَارِمِ. » وسائل الشیعه: ۸/۳۱۷، باب ۱۱، حدیث ۱۰۷۷۷؛ « [۳] الرضا عليه السلام قال قال علي بن الحسين عليه السلام إذا رأيتم الرجل قد حسن سمته وهديته وتمامته في منطقيه و تخاضع في حركاته فرؤيدا لما يغرنكم فيما أكثر من يعجزه تناول الدنيا و ركوب المحارم منها لضعف يتيه و مهانتة و جنب قلبه فنصب الدين فحائلها فهو لا يزال يختل الناس بظاهره فإن تمكن من حرام افتحمة و إذا وجدتموه يعف عن المال الحرام فرؤيدا لا يغرنكم فإن شهورات الخلق مختلفه فيما أكثر من يثبو عن المال الحرام و إن كثرت و يحمل نفسه على شوهاء فسيح فإتي منها محرما فإذا وجدتموه يعف عن ذلك فرؤيدا لا يغرنكم حتى تنظروا ما عقده عقله فما أكثر من ترك ذلك أجمع ثم لا يرجع إلى عقل متين فيكون ما يفسيده بجهله أكثر مما يضيحه بعقله و إذا وجدتم متينا فرؤيدا لا يغرنكم حتى تنظروا مع هواه يكون على عقله أو يكون مع عقله على هواه و كيف محبته للرئاسات الباطله و زهده فيها فإن في الناس من خسر الدنيا و الآخرة بتزك الدنيا للدنيا و يرى أن لذه الرئاسه الباطله أفضل من لذه الأموال و النعم المباحه المحلله فيترك ذلك أجمع طلبا للرئاسه إلى أن قال و لكن الرجل كل الرجل نعم الرجل هو الذي جعل هواه تبعا لأمر الله و قواه مبدوله في رضاء الله يرى الذل مع الحق أقرب إلى عز الأيد من العز في الباطل إلى أن قال فذلكم الرجل نعم الرجل فيه فتمسكوا و بسئته فاقبوا و إلى ربكم به فتوسلوا فإنه لا ترد له دعوه و لا تحيب له طلبه. »

نه تنها حرام مالی، البته امیرالمؤمنین علیه السلام در این جمله به مال اشاره دارند:

«المؤمن من طاب مکسبه»

اما حرام های دیگر نیز برای آنان به وجود آمد و آنها خم به ابرو نیاوردند و نپذیرفتند؛ چون می دانستند که قبول حرام همانا و جدا شدن از رحمت و بسته شدن در لطف به روی خود و به خشم آوردن پروردگار همان.

خشم پروردگار بر حرام خواران

قرآن مجید، در سوره مبارکه بقره درباره گروهی از یهود می فرماید:

« وَ بَأُوْ بَغْضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ » ۱

غضب خدا را خریدار و از جانب خدا به خشم سنگینی گرفتار شدند. از کجا می گوئید: به خشم سنگین؟ از نکره بودن لغت «غضب» که «الف و لام» ندارد.

خیلی حرف است که پروردگار عالم از انسان خشمگین شود. حتماً همه شما در جلسات دعای عرفه حضرت ابی عبدالله علیه السلام شرکت کرده اید.

ص: ۱۹۶

در این دعا، امام حسین علیه السلام بلند بلند در صحرای عرفات گریه می کردند و می فرمودند: خدایا! مرگ مرا در حال فرود آمدن غضب و خشم تو بر من قرار نده؛ چون اگر خدا از کسی خشمگین باشد و در همان حال خشم خدا بمیرد، برای او نجات غیرممکن است. (۱) حال چرا این گروه از یهود را می فرماید:

« وَ بَأُوْ بَعْضِ مِنَ اللّٰهِ »

علتش را در آیات دیگر بیان می کند: یکی از علت های خشم پروردگار بر این گروه از یهود، خوردن مال حرام بوده است. تعبیر خود قرآن را ببینید:

« أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ » ۲

این ها به شدت به مال حرام وصل بودند؛ یعنی اهل احتیاط و ترس نبودند.

لزوم احتیاط در مسائل مالی

انسان ها گاهی اهل احتیاط هستند، بارها حرام را قبول نمی کنند، اما ممکن است گاهی قبول کنند، اما خدا در قرآن می فرماید: این ها دائم و به شدت با حرام سر و کار داشتند. هر مال حرامی را می خوردند. برای آنان فرقی نمی کرد که مال یتیم است، یا مال مظلوم، یا ارث برادر و خواهر، یا مالی که از فتنه، حيله، رشوه، دزدی کلاه برداری، دین فروشی و جاسوسی به دست آمده است،

ص: ۱۹۷

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۹۵/۲۱۹، باب ۲، ذیل حدیث ۳؛ « [۱]اللَّهُمَّ فَلَمَّا تُحِلَّتْ بِي غَضَبِكَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضَبَتْ عَلَيَّ فَلَا أُبَالِي سِوَاكَ غَيْرَ أَنْ عَافَيْتَكَ أَوْسَعُ لِي فَأَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ وَانْكَشَفَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ وَصَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَنْ لَا تُمَيِّنِي عَلَى غَضَبِكَ وَلَا تُنَزِلْ بِي سَخَطَكَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ. . . »

همین مسأله سبب خشم پروردگار عالم بر آنها شد.

در جامعه ما نیز جای مال حلال خیلی خالی است. مردم آن دیوار احتیاطهای قدیم را خراب کرده اند و ترس از خدا در آنها بسیار ضعیف شده است. وقتی به مال حرام برمی خورند، وحشتی ندارند و خشم خدا را احساس نمی کنند، گویا مال حرام را ملک واقعی خود می کنند. گاهی با تکبر می گویند: می خوریم و یک لیوان آب هم روی آن می خوریم. اما زندگی مؤمن زیبا و پاک است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «من طاب مکسبه» درآمدهش پاک و حلال است.

طرح شبهه ای در زمینه روزی حلال و حرام

سؤالی در اینجا مطرح کنم و جواب آن را نیز بدهم: این همه در این کره زمین، در اروپا، آمریکا، آفریقا، آسیا، کشورهای اسلامی، مملکت خودمان، مال حرام می خورند، با رشوه، دزدی، غصب، قاچاق فروشی، کلاه برداری، حيله، غش در معامله، مخلوط کردن جنس خوب و بد، در حالی که برای مشتری قابل تشخیص نیست و جنس را به عنوان جنس سالم به مردم دادن، در همه چیز جاده تقلب باز است، روغن، لبنیات، عسل، پنیر، کره، پارچه، برنج، گندم، این جنس دوپا در همه چیز راه تقلب را باز کرده است. آیا این مال حرامی که مردم کره زمین گرفتارش هستند، این روزی پروردگار است که نمی شود از آن فرار کرد؟

یعنی این لقمه حرام را خدا ثبت کرده است که از گلوی فلان کس باید فرو برود؟ اگر خدا چنین حکمی را ثبت کرده باشد و حرام را روزی این ها قرار داده باشد، پس محاکمات روز قیامت نسبت به مال حرام و حرام خوری برای چیست؟

چرا پیغمبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود: (۱) اگر در خانه هر کسی، قیراطی از حرام باشد؛ یعنی مال ناحق، تا زمانی که این قیراط در این خانه هست، خدا به صاحب آن خانه نظر رحمت نخواهد کرد؟ اگر روزی، حکم، ثبت و اراده خدا است که حرام باید از این گلو پایین برود، پس این آیات و روایات، محاکمات روز قیامت و «وَبَاؤُ بَغْضَبٍ مِّنَ اللَّهِ» یعنی چه؟

از طرفی حکم کرده است که این حرام باید نصیب فلانی شود؛ یعنی اراده کرده است که این لقمه از این گلو پایین برود، از طرف دیگر می فرماید: «وَبَاؤُ بَغْضَبٍ مِّنَ اللَّهِ»

قبح عقاب بلا بیان

خدا در قرآن می فرماید:

« مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا » ۲

ما هرگز ملتی را عذاب نخواهیم کرد، مگر این که دین خود را توسط رسولان خود به آنها ابلاغ کنیم و آنها گوش ندهند.

اگر دین را ابلاغ نکنیم، دیگر محاکمه نمی کنیم و به جهنم نمی بریم. فرض کنید پشت کوه های هیمالیا روستایی است که رادیو، تلویزیون، برق، کتاب، عالم، مبلغ، گوینده و مسلمانی به آنجا نرفته است و در آنجا نیز صد نفر زن و مرد زندگی می کنند که از هیچ دینی خبردار نشده اند، نمی دانند که حلال، حرام، کتاب،

ص: ۱۹۹

پیغمبر و امامی هست، خودشان برای خودشان قوانینی را درست کرده اند که مال، ناموس و امنیت شان حفظ شود و مدت ها در کنار یکدیگر راحت زندگی کردند و مردند.

طبق این آیه شریفه، خدا در قیامت برای این ها دادگاه تشکیل نمی دهد که چرا نماز نخواندید، روزه نگرفتید و کار خیر نکردید؟ چون آنها می گویند: خدایا! ما اصلاً از این حرف ها خبر نداشتیم. تو از دل ما خبر داری، اگر خبردار می شدیم، گوش می دادیم و عمل می کردیم.

جواب از شبهه روزی حرام

هر چند یک دلیل نیز برای ما کافی است، اما با هزار دلیل می شود ثابت کرد که ذره ای حرام در مدار رزق الهی قرار ندارد. این هایی که حرام می خورند، آیا از حلال روزی آنان مقدر نشده است؟ روایات می گویند: چرا.

در قیامت نشانش می دهند که در طول سال چقدر حرام خورده است، در حالی که چقدر از حلال روزی او کرده بوده اند و او به جای این که به دنبال حلال برود، به دنبال حرام رفته است.

جالب اینجا است که هیچ چیزی اضافه تر از حلال نیز نصیب او نشده، همان مقدار حلال را از طرق حرام به دنبالش رفته و فقط باری به دوش خود گذاشته است؛ چون به مردم ظلم کرده و با دست خود راهی به طرف جهنم به روی خود باز کرده است و الا اگر به دنبال حرام نمی رفت، خدا حتماً حلال را از کانال های کسب، کار، زحمت، صنعت، هنر، کشاورزی و تجارت به او می رساند.

تقدیر روزی حلال از قبل از تولد

ما خیلی از تاریخ بشر اطلاع نداریم، اما کسی که حرام می خورد، دو گناه می کند: گناه اول: همان حرام خوری است و گناه دوم: بی اعتمادی به پروردگار.

از او می پرسند: چرا داری حرام می خوری؟ می گوید: چاره ای ندارم. یعنی خدا کارگردان خوبی نیست و در بین موجودات زنده ای که باید به آنها روزی بدهد، ما را از قلم انداخته و فراموش کرده است.

در حالی که از وقتی که ما در شکم مادر بودیم، تا کنون که بدن کاملی پیدا کرده ایم، از نه ماهگی، در آن تاریکی، در حالی که دست ما به هیچ جا بند نبود و هیچ اختیاری نداشتیم، برعکس در شکم مادر، زانو در بغل گرفته بودیم، تا وقتی که سر ما را به طرف خروجی و دنیا برگرداند، مگر در آن پنج ماه از طریق جفتی که در شکم مادر ساخته بود و از راه ناف در شبانه روز، نه کم و نه زیاد، غذای ما را نمی داد؟

مگر قبل از این که به دنیا بیاییم، سینه مادر را پر از شیر نکرد؟ وقتی به دنیا آمدیم، دندان نداشتیم، مگر شیر را تا دو سال غذای ما قرار نداد؟ وقتی لثه ما محکم شد و دندان بیرون زد، غذاهای دیگر را به کمک شیر مادر برای ما قرار نداد؟ آن وقت به فکر ما بود، حال که بزرگ شده ایم، همسر، فرزند، زندگی، داماد، عروس، میهمان داریم، ما را از یاد می برد که عجله کنیم و به دنبال حرام برویم؟

«المؤمن من طاب مکسبه»

مؤمن هوس مال حرام، نجس، ناپاک و آلوده نمی کند.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۰۱

قناعت به حلال

پاکی درآمد و کسب مؤمن

پاکی درآمد و کسب مؤمن

۱۴

تهران، حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام

دهه اول - جمادی الثانی ۱۳۸۴

ص: ۲۰۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام هفت حقيقت را به عنوان نشانه ها، خصوصيات و ويژگي هاي مؤمن بيان فرمودند. خصلت اول كه در گفتار ملكوتى و نورانى خود دارند، اين خصلت است:

«المؤمن من طاب مكسبه» (1) در آمد، كسب و مالى كه مؤمن به دست مى آورد كه با آن مال، زندگى و معيشت خود را اداره كند، حلال و مال پاك است. كسى را كه مؤمن انتخاب مى كند و در معاملتى كه با مردم انجام مى دهد، كاملاً مشروع است.

كسى كه بخواهد اين گونه باشد، بايد از حالتى ارزشى برخوردار باشد؛ چون تا آن حالت در انسان با تمرين به دست نيايد، نمى تواند به كسب مشروع و درآمد و درآمد حلال وصل باشد.

ص: ۲۰۵

عزت قناعت و ذلت طمع

این حالت ارزشی، انسانی و اخلاقی، قناعت است. درباره قناعت گفته اند:

«قَدْ عَزَّ مَنْ قَنَعَ» (۱) آن انسانی که دارای روحیه و حالت قناعت است، انسان بزرگوار و عزیزی است.

ضد قناعت، طمع و حرص است که این حالت خیلی ها را دچار حرام و پایمال کردن حقوق دیگران و شکست در کسب و کار کرد. خیلی ها را به خاک سیاه نشاند و به زندان انداخت و آبروی آنها را بر باد داد.

این ها همه از عوارض طمع است. آن کسی که دارای بیماری طمع است، علاقه دارد که یک روزه ثروتمند شود و ثروت انبوهی را به دست بیاورد. با این حالت مجبور می شود راه های مختلفی را طی کند. خود را به مکر، حيله، کلاهبرداری و نیرنگ آلوده کند و اغلب نیز در این زمینه پیروز و موفق نمی شوند؛ چون در تاریخ ثابت شده است که گناه و حالات زشت اخلاقی در عمل پیروزی ندارد.

فتح و ظفر حقیقی مؤمن

هیچ طمع کار، ظالم، ستمکار، خلافکار، منحرف، طاغی و معصیت کاری در عالم به پیروزی واقعی نرسیده است. اما اهل خدا در امر مال، اخلاق، عمل و امور شخصیتی، همیشه پیروز شده و خواهند شد. در آیندگان نیز این گونه افراد به پیروزی و ظفر واقعی خواهند رسید.

وجود مبارک حضرت زینب کبری علیها السلام در سخنرانی های خود، که معروف ترین

ص: ۲۰۶

(۱-۱) - غرر الحکم: ۳۹۲، حدیث ۹۰۱۸؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۳۶۵، باب ۲۱.

و هیجان انگیزترین آن، سخنرانی در بازار کوفه، کاخ و محل حکومت یزید بود، بقیه اش مقداری در کربلا، یا در مسیر شام و مدینه بوده است و همه این سخنرانی ها را در کتاب ها نوشته و ثبت کرده اند، حدیثی را کنار بدن مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام برای حضرت زین العابدین علیه السلام بیان کردند. (۱)

ص: ۲۰۷

(۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۱۵۴ - ۱۵۶، باب ۳۹، حدیث ۳؛ «أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَاجِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّهُ لَمَّا جِيَءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبٍ فِي يَدِهِ عَلَى ثَنَائِهِ وَ يَقُولُ لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا بَا عُبَيْدِ اللَّهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَهْ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَلْتُمُ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيبَكَ فَقَالَ يَوْمَ يَوْمٍ يَدْرُ ثُمَّ أَمَرَ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعُلَّ وَ حَمَلَّ مَعَ النِّسْوَةِ وَ السَّبَايَا إِلَى السَّجَنِ وَ كُنْتُ مَعَهُمْ فَمَا مَرَرْنَا بِرَفَاقٍ إِلَّا وَحَدَّنَاهُ مِلءَ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ يَضْرِبُونَ وَجُوهُهُمْ وَ يَبْكُونَ فَحَبِسُوا فِي سَجَنِ وَ طُبِقَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَعَا بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ وَ النِّسْوَةَ وَ أَحْضَرَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحَادِيثَكُمْ فَقَالَتْ زَيْنَبُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً إِنَّمَا يَفْضَحُ اللَّهُ الْفَاسِقَ وَ يُكَذِّبُ الْفَاجِرَ قَالَ كَيْفَ رَأَيْتَ صَنِيعَ اللَّهِ بِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيِّجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَتَحَاكُمُونَ عِنْدَهُ فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ هَمَّ بِهَا فَسَيَّكَرَنَّ مِنْهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فَقَالَتْ زَيْنَبُ يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مَا اذْكَبْتَ مِنَّا فَلَقَدْ قَتَلْتَ رِجَالَنَا وَ قَطَعْتَ أَضْمَانَنَا وَ أَبْحَتَ حَرِيمَنَا وَ سَيَّتَ نِسَاءَنَا وَ ذَرَارِينَا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِلِاشْتِغَاءِ فَقَدْ اِشْتَفَيْتَ فَأَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَدِّهِمْ إِلَى السَّجَنِ وَ بَعَثَ الْبَشَائِرَ إِلَى النَّوَاحِي بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَمَرَ بِالسَّبَايَا وَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ فَحَمَلُوا إِلَى الشَّامِ فَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ كَانُوا خَرَجُوا فِي تِلْكَ الصُّحْبَةِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ بِاللَّيَالِي نَوْحَ الْجِنِّ عَلَى الْحُسَيْنِ إِلَى الصَّبَاحِ وَ قَالُوا فَلَمَّا دَخَلْنَا دِمَشْقَ أُدْخِلَ بِالنِّسَاءِ وَ السَّبَايَا بِالنَّهَارِ مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجُفَاءُ مَا رَأَيْنَا سَبَايَا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَمَنْ أَنْتُمْ فَقَالَتْ سَكِينَةُ ابْنَةُ الْحُسَيْنِ نَحْنُ سَبَايَا آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَقِيمُوا عَلَيَّ دَرَجَ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبَايَا وَ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَوْمئِذٍ فَتَى شَابٌّ فَأَتَاهُمْ شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاحِ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ لَهُمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ قَطَعَ قَوْلَ الْفِتْنَةِ فَلَمْ يَأَلْ عَنْ شَتْمِهِمْ فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ بَلَى قَالَ فَنَحْنُ أَوْلِيَاكَ ثُمَّ قَالَ أَمَا قَرَأْتَ وَ آتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَنَحْنُ هُمْ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً قَالَ بَلَى قَالَ فَنَحْنُ هُمْ فَرَفَعَ الشَّامِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عِدْوِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ قَتْلِهِ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ...»

مردم فکر می کردند که وقتی این هفتاد و دو نفر را کشتند و قطعه قطعه کردند و بدن های مطهرشان را وسط بیابان انداختند و رفتند و حتی به خانواده آنان اجازه دفن ندادند، با این وضع ظاهر، این چراغ خاموش خواهد شد و چراغ خود، حکومت و قدرت یزیدیان روشنایی بیشتری پیدا خواهد کرد.

اما وجود مبارک زینب کبری علیها السلام حدیث را در کنار بدن برادر بیان کردند، که نشان می داد ایشان با این حدیث از آینده بسیار با عظمتی خبر دارند می دهند که روزگاری این بیابان به شهر تبدیل می شود و روی این بدن ها حرم و بارگاه و مسجد بنا می شود و مردم از اطراف و اکناف کره زمین به زیارت این قبور خواهند آمد و به این معنا نیز اشاره کردند که خاک این منطقه را برای مهر نماز خواهند برد.

یعنی می خواستند بفرمایند: ای ظاهر بینان! کم فکرها و سبک مغزان! اگر خیال کرده اید که در این جنگ ما شکست خورده ایم، خیال باطلی کردید؛ چون ما در این جنگ پیروز واقعی و شما شکست خورده واقعی هستید.

حریم محترم خداوند

بعد از این گفتار حضرت زینب کبری علیها السلام، اولین کسی که خاک این قبرها را برای تیمن و مهر نماز برد، وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام بود و بعد ائمه علیهم السلام و هنوز نیز می برند و آیندگان نیز خواهند برد. (۱) و از شگفتی های عظمت این قبور

ص: ۲۰۸

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۴/۵۱۴، باب ۶۸، حدیث ۱۹۷۲۰؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَرْضَ الْكَعْبَةِ قَالَتْ مَنْ مِثْلِي وَ قَدْ بَنَيْتُ بَيْتَ اللَّهِ عَلَى ظَهْرِي يَا بَنِي النَّاسِ مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ وَ جَعَلْتُ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا كُفِّي وَ قَرِي مَا فَضَّلَ مَا فَضَّلْتَ بِهِ فِيمَا أُعْطِيتُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ إِلَّا بِمَنْزِلِهَا لِإِبْرَهَ غَمَسَتْ فِي الْبَحْرِ فَحَمَلَتْ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ وَ لَوْ لَاتْرَبُهُ كَرْبَلَاءَ مَا فَضَّلْتُكَ وَ لَوْ لَأَمَنْ ضَمَّتُهُ كَرْبَلَاءَ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَأَخْلَقْتُ الَّذِي افْتَخَرْتَ بِهِ فَقَرِي وَ اسْتَقَرِّي وَ كُونِي ذَنْبًا مُتَوَاضِعًا ذَلِيلًا مَهِينًا غَيْرَ مُسْتَكْبِفٍ وَ لَأُمْسُكِبِرَ لَأَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَ إِلَّا مَسَّخْتُكَ وَ هَوَيْتُ بِكَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. » وسائل الشیعه: ۱۴/۵۱۶، باب ۶۸، حدیث ۱۹۷۲۲؛ « [۲] صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ الْأَرْضِيْنَ وَ الْمِيَاهَ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فَمِنْهَا مَا تَفَاخَرَتْ وَ مِنْهَا مَا بَعَثَ فَمَا مِنْ أَرْضٍ وَ لَأَمَاءٍ إِلَّا عُوقِبَتْ لِتَرْكِ التَّوَاضِعِ لِلَّهِ حَتَّى سَلَطَ اللَّهُ عَلَى الْكَعْبَةِ الْمُشْرِكِينَ وَ أَرْسَلَ إِلَى زَمْرَمَ مَاءً مَالِحًا فَأَفْسَدَ طَعْمَهُ وَ إِنَّ كَرْبَلَاءَ وَ مَاءَ الْفُرَاتِ أَوْلُ أَرْضٍ وَ أَوْلُ مَاءٍ قَدَسَ اللَّهُ وَ بَارَكَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا تَكَلَّمِي بِمَا فَضَّلَكَ اللَّهُ فَقَالَتْ أَنَا أَرْضُ اللَّهِ الْمُقَدَّسَةِ الْمِيَارِ كَهُ الشِّفَاءِ فِي تَرْبِيَّتِي وَ مِيَايِي وَ لَمَافَخَرِ بَيْلٍ خَاضِعَةٍ مَعَهُ ذَلِيلَةٌ لِمَنْ فَعَلَ بِي ذَلِكَ وَ لَمَافَخَرِ عَلَيَّ مِنْ دُونِي بَلْ شُكْرًا لِلَّهِ فَأَكْرَمَهَا وَ زَادَهَا بِتَوَاضُعِهَا وَ شُكْرِهَا لِلَّهِ بِالْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ. » وسائل الشیعه: ۱۴/۵۲۳، باب ۷۰، حدیث ۱۹۷۴۰؛ « [۳] الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ تَرْبَةَ الْحُسَيْنِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ فَإِذَا أَخَذَهَا أَحَدُكُمْ فَلْيَقْبَلْهَا وَ لِيَضَعْهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَ لِيَمْرَهَا عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ وَ لِيَقُلْ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَيْدَةِ التَّرْبَةِ وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِهَا وَ تَوَى فِيهَا وَ بِحَقِّ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَحِيهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ بِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْحَافِينَ بِهِ إِلَّا جَعَلْتَهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ بَرَاءً مِنْ كُلِّ مَرَضٍ وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ حِزْزًا مِمَّا أَخَافُ وَ أَحِذْرًا ثُمَّ يَسْتَعْمِلُهَا قَالَ أَبُو أُسَامَةَ فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُهَا مِنْ دَهْرِي الْأَطْوَلِ

كَمَا قَالَ وَوَصَفَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا رَأَيْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ مَكْرُوهًا. « بحار الأنوار: ٩٨/١٣٤، باب ١٦، حديث ٧٠؛ « [٤]أبي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ فَإِذَا أَكَلْتَ مِنْهُ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقًا وَسِعًا
وَ عَلِمًا نَافِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ رَبِّ التُّرْبَةِ الْمُبَارَكَةِ وَ رَبِّ الْوَصِيِّ الَّذِي وَارَثَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ هَذَا الطِّينَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ. »

این است که بزرگان دین ما می فرمایند:

کنار قبر حضرت ابی عبدالله علیه السلام از هر طرف؛ شرق، غرب، شمال و جنوب، تا

ص: ۲۰۹

چهار فرسخ، حرم محسوب می شود.

حرم یعنی چه؟ یعنی منطقه محترم در پیشگاه مقدس پروردگار. کلمه حرام نیز در،

« وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ » ۱

مسجد الحرام یعنی مسجدی که به شدت مورد احترام پروردگار است. حریم حضرت حق است.

از هر طرف، چهار فرسخ، حریم کربلا است. علاوه بر این، ما در زیارت وارث می خوانیم:

«و طابت الارض التي فيها دفنتم» (۱) از زمانی که شما در اینجا دفن شده اید، نه فقط حضرت امام حسین علیه السلام بلکه همه هفتاد و دو نفر، این خاک به خاک پاک تبدیل شد.

بیتوته امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا

امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از جریان کربلا، در مسیر جنگ صفین از زمین کربلا عبور می کردند، دستور دادند: همه پیاده شوید. همه را پیاده کرد. فرمود: من امشب می خواهم در این سرزمین بیتوته کنم.

همه امر حضرت را پذیرفتند و پیاده شدند. امام آن شب را برخلاف همه شب ها تا نماز صبح نخوابیدند. این که می گوییم: امامان ما شبها را بیدار بودند، به

ص: ۲۱۰

این معنا نبوده که از غروب آفتاب تا طلوع صبح بیدار بودند، نه، خداوند چنین اجازه ای را حتی به پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نداد.

حد بیداری در شب

خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ۱ »

شب را به عبادت برخیز، اما نه همه شب را، بلکه شب را دو قسمت کن. چون آن زمان زود می خوابیدند، یعنی آفتاب که غروب می کرد، نماز می خواندند و چند لقمه شام می خوردند و می خوابیدند. الان در بعضی از شهرهای کوچک و دور دست، قریه ها و روستاهای ایران همین طور است. (۱) آن وقت که من شاگرد مدرسه ای بودم، سه ماهه تعطیل تابستان ما را در بیلاقی که نسبت به تهران دور بود، می فرستادند، پدر بزرگ ما در آنجا زندگی می کرد، همانجا به دنیا آمده بودند و در همانجا نیز از دنیا رفتند.

آنجا، خانواده ها و همسایه ها و همه مردم شهر، به مسجد می آمدند و نماز

ص: ۲۱۱

۱- ۲) - وسائل الشیعه: ۴/۵۵، باب ۱۳، حدیث ۴۴۹۶؛ « [۱] بَعْدَ التَّغَيُّبِ سَجْدَةَ الشُّكْرِ ثُمَّ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ فَإِذَا كَانَ الثُّلُثُ الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ قَامَ مِنْ فِرَاشِهِ بِالتَّشْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ اسْتَاكَ ثُمَّ تَوَضَّأَ ثُمَّ قَامَ إِلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ. » بحار الأنوار: ۷۳/۱۹۳، باب ۴۴، حدیث ۵؛ « [۲] فِي خَبَرِ رَجَاءِ بْنِ ضَحَّاكٍ فِيمَا كَانَ يَعْمَلُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ خُرَاسَانَ قَالَ فَإِذَا كَانَ الثُّلُثُ الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ قَامَ عَنْ فِرَاشِهِ بِالتَّشْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ قَالَ كَانَ يُكْتَبَرُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تَلَاوِهِ الْقُرْآنِ فَإِذَا مَرَّبَ آيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ بَكَى وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ. »

مغرب و عشا را به جماعت می خواندند، وقتی برمی گشتند، شام مختصری می خوردند و یک ساعت بعد، همگی خواب بودند. آن وقت دو ساعت مانده به اذان صبح، بیدار می شدند، نماز شب می خواندند، گریه و سجده های طولانی می کردند و برای مردم و همسایگان دعا می کردند.

خدا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه نداد که همه شب را بیدار باشد، بلکه فرمود: شب را دو نیم کن و فقط یک نیمه اش را برای عبادت بیدار باش، یا سه قسمت کن، دو قسمتش را بخواب و استراحت کن.

اهمیت دادن قرآن به خواب صحیح

درباره خواب شب دارد:

« وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا » ۱

لغت «سبات» را این گونه معنا کرده اند: تأمین انرژی مصرف شده بدن. که این فقط با خواب شب میسر است و با آمپول، قرص، دوا، غذا و هیچ چیزی جبران نمی شود.

آن مقداری که انسان صبح تا شب راه رفته، زحمت کشیده، حرف زده، کار کرده و انرژی بدن و اعصاب را هزینه کرده است، با خواب شب جبران و تأمین می شود.

کسانی که عادت دارند شب تا صبح بیدار بمانند، چه به عبادت، یا به معصیت، هر دو در بدن و سلامت خود ضرر می کنند.

توصیف کربلا از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام

اما آن شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا ماندند، اصلاً شب را نخوابیدند و تمام

شب را به عبادت مشغول بودند. بعد از نماز صبح که با جماعت خوانده شد، درحالی که نشسته بودند، خم شدند و مشتی از خاک زمین کربلا را برداشتند، بو کردند و به خاک فرمودند:

«واهاً لک ایتها التربه! لیحشرون منک اقوام یدخلون الجنة بغير حساب» (۱) خوش به حال تو ای خاک، که گروه هایی از تو در روز قیامت بیرون می آیند که بدون حساب و بازرسی پرونده وارد بهشت می شوند؛ یعنی معطل نمی شوند. آنها را نگه نمی دارند، دادگاه ندارند و کسی با آنها چون و چرا نمی کند.

چرا؟ چون همه آنها به حق خالص تبدیل شدند و حق خالص پرونده ندارد.

حق خالص، حق و نور خالص است. روشنایی خالص و صالح است. چه چیز را از او پرسند؟ به نور چه بگویند؟ بگویند: این نقطه تاریک در تو چیست؟ در نور که نقطه تاریکی وجود ندارد.

ص: ۲۱۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۴/۲۵۵ - ۲۵۶، باب ۳۱، حدیث ۴؛ « [۱] هزئتمه بن ابي مسلم قال غزونا مع علي بن ابي طالب عليه السلام صفيين [۲] فلما انصبرفنا نزل بكرة بلعاء فصللى بها الغداة ثم رفع إليه من تربتها فشمها ثم قال واهاً لك أيتها التربة ليحشرون منك أقوام یدخلون الجنة... [۳] بغير حساب فرجع هزئتمه إلى زوجته و كانت شبيعة لعلي عليه السلام فقال أ لا أريدك عن وليك ابي الحسن نزل بكرة بلعاء فصلى ثم رفع إليه من تربتها فقال واهاً لك أيتها التربة ليحشرون منك أقوام یدخلون الجنة... [۴] بغير حساب قالت أيتها الرجل فإن أمير المؤمنين عليه السلام لم يقل إلا حقاً فلما قدم الحسين عليه السلام قال هزئتمه كنت في البعث الذين بعثهم عبید الله بن زياد لعنهم الله فلما رأيت المنزل والشجر ذكرت الحديث فجلست على بعيري ثم صرت إلى الحسين عليه السلام فسلمت عليه وأخبرته بما سمعت من أبيه في ذلك المنزل الذي نزل به الحسين فقال معنا أنت أم علينا فقلت لأمعك و لأعليك خلفت صبيه أخاف عليهم عبید الله بن زياد قال فامض حيث لا ترى لنا مقتلاً و لا تسامع لنا صوتاً فوالذي نفس حسين بيده لا يسمع اليوم و اعيننا أحد فلا يعيننا إلا كبه الله لوجهه في نار جهنم.»

آن انسانی که عین حق است، به او چه بگویند؟ بگویند: این نقطه باطل در تو چه می کند؟ در حق که نقطه باطل وجود ندارد.

«لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ اقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

ای زمین! گروه هایی از دل تو بیرون می آیند که بدون حساب وارد بهشت می شوند.

زیبایی چهره سختی ها بر مؤمن

امام علیه السلام بیست سال قبل از کربلا از پیروزی واقعی این هفتاد و دو نفر خبر دادند، که هر مردن، کشته شدن و زندان رفتنی، شکست نیست. مگر حضرت یوسف علیه السلام نه سال در زندان نبود؟ آیا برای او شکست بود؟ چقدر زیبا گفته اند: بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق ای عزیزان جرم یوسف پاکدامنی بس است (۱)

چرا به زندان محکوم شد؟ به خاطر پاکی. این که عین پیروزی است و شکست نیست.

عزت مؤمن و ذلت دشمن

شهادت برای ابی عبدالله علیه السلام، تبعید برای اولیای خدا مانند جعفر بن ابی طالب به حبشه و ابوذر به رنده و زندان برای حضرت یوسف علیه السلام پیروزی بوده است.

حادثه کربلا- برای این هفتاد و دو نفر پیروزی است، ولی کوتاه فکران در ارزیابی ها، غلط ارزیابی می کنند و خیال کرده اند که یزید و یاران او پیروز شده اند، اما نه تنها

ص: ۲۱۴

پیروز نشدند، بلکه آبروی آنان رفت و بعد هم مختار آمد و همه را قصاص کرد. یا در دیگ روغن زیتون سوزاند، یا به ستون بست و تیرباران کرد و یا با پشیمانی، حسرت، ندامت و عذاب وجدان مردند و در آخرت نیز به شدیدترین عذاب الهی گرفتار می شوند و قرن ها مردم بلند بلند گریه کردند و از عمق جان خود گفتند:

«فلعن الله أمه أسرجت و ألجمت و تنقبت و تهتأت لقتالك يا مولای يا أبا عبدالله» (۱) این چه پیروزی است؟

حضرت زینب کبری علیها السلام این را در کربلا پیش بینی کرد و درست از آب درآمد.

البته باید درست در می آمد؛ چون حضرت با چشم خدایی آینده را نگاه می کردند.

بر سر بازار کوفه به تمام مردم کوفه فرمودند: شما به کربلا آمدید و این هفتاد و دو نفر را کشتید و خیال کردید که این ها را نابود کردید، اما اشتباه کردید.

کاری که شما در کربلا کردید این بود که شما سی هزار نفر در کربلا، با دست خود، تیشه به ریشه خود زدید. این حرف خیلی مهمی است. این مطالب را همه معصیت کاران، گناهکاران و دامن آلوده های حرفه ای دنیا باید دقت کنند.

قرار گرفتن در مرزبندی خدا

در مسأله صفات مؤمن، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ویژگی اول مؤمن، کسب حلال، درآمد پاک و کار مشروع است. چون مؤمن با شناختی که از خدا و قیامت دارد، حالت قناعت دارد. طمع کار و حریص تا آخر عمرش نمی تواند با مال حلال بسازد.

طمع حالتی است که افراد را از مرزبندی های خدا رد می کند. خدا امر کرده

ص: ۲۱۵

است که از این کسب، کار و پول حرام دوری کنید، طمع کار موتور شیطانیش قوی است، اما شخص قانع موتور شیطانی ندارد، روی مرز قناعت می ماند. طمع کار از مرزبندی های خدا رد شده، به حدود پروردگار تجاوز می کند.

یا حریص، در چارچوب کسب مشروع و مال حلال نمی ایستد. یا اگر کسب مشروع و مال حلال دارد، به بی راهه می زند، اما باید بداند که این بیراهه زدن، پیروزی ندارد. آخر کار را باید نگاه کرد.

آیا به او می گویند: تمام حرام هایی که خوردی و جمع کردی و به ورثه دادی، نوش جانت؟ یعنی مال مردم را ببرند، مردم را به خاک سیاه بنشانند، حق همه را ضایع کنند و در قیامت نیز خدا به آنها آفرین بگوید که عجب دلیل قوی آورده ای که مال مردم و مملکت را دزدیدی و ما به همین خاطر می گوئیم: دست شما درد نکند، خسته نباشید، بفرمایید به بهشت بروید؟

قابل قبول نبودن عذر گناه در قیامت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هیچ گنهکاری در قیامت دلیل قانع کننده ای نمی تواند ارائه بدهد؛ چون گناه، دلیل ندارد. شمر در روز قیامت به خدا بگوید: این که من سر امام حسین علیه السلام را بریدم، حجت شرعی و دلیل داشتم. خدا بگوید: عجب دلیل قوی آوردی، پس خون حضرت ابی عبدالله علیه السلام پایمال شده، هیچ مهم نیست.

گنهکار حرفه ای چه دلیلی می تواند در قیامت اقامه کند؟ البته بسیاری از افراد حریص و طمعکاران در همین دنیا نیز شکست خورده هستند. اما امثال ابوذر حلال خور که روزی حلال نیز نصیب او نشد، در بیابان ربنده، در تبعیدگاه، به خاطر گرسنگی و تشنگی مرد، شکست نخورده است.

هزار و چهار صد سال است که به عنوان چهره نورانی و ملکوتی و بنده خاص

خدا مطرح است. اگر شکست خورده بود که همهٔ بندگان خوب خدا لعنتش می کردند. حلال خور گرچه گرسنه و تشنه بمیرد، باز هم پیروز است؛ چون شیطان و هوای نفس را شکست داده و خودش ظفر پیدا کرده است:

« وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا » ۱

مطیع خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله به پیروزی عظیم رسیده است. ما همین نکته را در زیارت وارث داریم:

«بأبی أنتم و أمی طبتم و طابت الارض التی فیها دفنتم و فزتم و الله فوزاً عظیماً» (۱) یعنی داریم به حضرت و یارانش عرض می کنیم: شما به پیروزی عظیم رسیدید.

حلال خور پیروز است، گرچه گرسنه بمیرد و سختی بکشد. گرچه ببیند که برادر، همسایه، همکار یا رفیق او با مال حرام خانهٔ پنج هزار متری دارد، ولی او بعد از شصت سال هنوز نتوانسته خانهٔ پنجاه متری تهیه کند. یا ببیند آنها ماشین چند صد میلیونی زیرپا داشته و او هنوز نتوانسته است یک موتور بخرد. اما باید بداند که او پیروز واقعی است، نه آنها.

پیروزی نهایی از آن صالحان

خداوند در قرآن مجید داستان دو باغدار را بیان می کند (۲) که یکی از آنها:

ص: ۲۱۷

(۱-۲) - اقبال الأعمال: ۳۳۵.

۲-۳) - كهف (۱۸) : ۳۲ - ۴۴؛ «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا * . . . * هُنَالِكَ الْوَلِيُّ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» بحار الأنوار: ۳۶/۱۲۴ - ۱۲۵، باب ۳۹، ذیل حدیث ۶۶؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ قَالَ هُمَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَجُلٌ آخَرٌ مَعْنَى هَذَا التَّوْبِيلِ ظَاهِرٌ وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانِ حَالِ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ وَ بَيَانِ ذَلِكَ أَنَّ حَالَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ وَ أَمَّا الْبَحْثُ عَنِ الرَّجُلِ الْآخَرِ وَ هُوَ عِدُوهُ فَقَوْلُهُ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ هُمَا عِبَارَةٌ عَنِ الدُّنْيَا فَجَنَّتُهُ مِنْهُمَا لَهُ فِي حَيَاتِهِ وَ الْآخَرَى لِلتَّابِعِينَ لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ لِأَنَّهُ كَافِرٌ وَ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ إِنَّمَا جَعَلَ الْجَنَّتَيْنِ لَهُ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَهُمَا وَ غَرَسَ أَشْجَارَهُمَا وَ أَجْرَى أَنْهَارَهُمَا وَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْمَمْحَازِ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الدُّنْيَا يَسْتَبْثِقُ لَهُ وَ لِتَبَاعِهِ لِيَتَمَتَّعُوا بِهَا حَتَّى حِينٍ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى فَقَالَ أَيُّ صَاحِبِ الْجَنَّةِ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ عَلِيٌّ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا أَيْ دُنْيَا وَ سُلْطَانًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا أَيْ عَشِيرَةً وَ أَعْوَانًا وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ أَيْ دَخَلَ دُنْيَاهُ وَ أَنْعَمَ فِيهَا وَ ابْتَهَجَ بِهَا وَ رَكَنَ إِلَيْهَا وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ بِقَوْلِهِ وَ فِعْلُهُ وَ لَمْ يَكْفِهِ ذَلِكَ حَتَّى قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا أَيْ جَنَّتَهُ وَ دُنْيَاهُ ثُمَّ كَشَفَ عَنِ اعْتِقَادِهِ فَقَالَ وَ مَا أَظُنُّ السَّيِّئَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي كَمَا تَزْعُمُونَ أَنْتُمْ مَرَدًّا إِلَى اللَّهِ لِأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا أَيْ مِنْ جَنَّتِهِ مُنْقَلَبًا فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي مَعْنَى ذَلِكَ أَنْتَ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ فَإِنِّي أَنَا أَقُولُ هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ خَالِقِي وَ رَازِقِي وَ لِأَشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ثُمَّ دَلَّهُ عَلَى مَا كَانَ أَوْلَى لَوْ قَالَ فَقَالَ وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ كَمَا كَانَ فِي جَمِيعِ أُمُورِي وَ لَاقُوهُ لِي عَلَيَّهَا إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ إِنَّهُ أَرْجَعَ الْقَوْلَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ لَهُ إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا أَيْ فَقِيرًا مُحْتَاجًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ مَعَ ذَلِكَ فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ دُنْيَاكَ فِي الدُّنْيَا بِقِيَامِ

وَلَعْدَى الْقَائِمِ دَوْلَهُ وَ مُلْكًا وَ سُلْطَانًا وَ فِي الْآخِرَةِ حُكْمًا وَ شَفَاعَةً وَ جَنَانًا وَ مِنَ اللَّهِ رِضْوَانًا وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا أَى عَلَى جَنَّتِكَ حُسْبَانًا
مِنَ السَّمَاءِ أَى عَذَابًا وَ نِيرَانًا فَتُحْرَقُهَا أَوْ سَيْفًا مِنْ سَيُوفِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَمْحَقُهَا فَتُصْبِحُ صَعِيدًا أَى أَرْضًا لَانْبَاتَ بِهَا زَلَقًا أَى
يَزْلِقُ الْمَاشِيَّ عَلَيْهَا وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ الَّتِي أَثْمَرَتْهَا جَنَّتُهُ يَعْنِي ذَهَبَتْ دُنْيَاهُ وَ سُلْطَانُهُ فَاصْبِحْ يُقْلَبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا مِنْ دِينِهِ وَ
دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ وَ لَأَعْشِيرَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا.»

« أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا » ١

ص: ٢١٨

باغ او خیلی بزرگتر، مالش زیادتر و درآمدش بیشتر بود و آن یکی که مؤمن بود، باغ معمولی و درآمد حلال و کمی داشت. این ها با هم دیگر گفتگو کردند، آن کسی که باغ بزرگتر و ثروت سنگین تر داشت، می گفت: حق با من است. آن کسی که کمتر داشت، اما حلال بود، می گفت: حق با من است و بالا-خره روزی رسید که آن ثروتمند به خاطر همین کبر و حرام خویش به شکست سختی دچار شد: آفت بدی به محصولاتش زد، همه آنها نابود شد و او به خاک سیاه نشست، ولی آن دیگری که با خدا معامله می کرد و حق سائل و محروم را می داد، مالش محفوظ ماند و به آن یکی گفت: حال کدام یک از ما پیروز هستیم؟ پیروزی از آن درستکاران، شایستگان و صالحان است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۱۹

شيعه واقعي

خصوصيات شيعه

خصوصيات شيعه

١٥

تهران، حسينيه حضرت علي اكبر عليه السلام

دهه اول - جمادى الثانى ١٣٨٤

ص: ٢٢٠

اگر کسی از وجود مبارک حضرت زهرا علیها السلام می پرسید که آیا ما در قیامت اهل نجات هستیم؟ دختر پیغمبر علیها السلام در برابر پرسش آنان جواب می دادند: اگر شما شیعه ما هستید، اهل نجات خواهید بود، اما اگر شیعه ما نیستید، در نجات به روی شما بسته است، مگر این که شیعه شوید. (۱) این پاسخ دختر پیغمبر علیها السلام به توضیح و تفسیر نیاز دارد که طی مقدمه ای از مهم ترین روایات برگرفته از معتبرترین کتاب های شیعه به توضیح و تفسیر آن

ص: ۲۲۳

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۱۵۵، باب ۱۹، حدیث ۱۱؛ « [۱] قَالَ رَجُلٌ لِمَرْأَتِهِ أَذْهَبِي إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَاسْأَلِيهَا عَنِّي أَنِّي مِنْ شِيعَتِكُمْ أَمْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِكُمْ فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ قُولِي لَهُ إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمْرُنَاكَ وَ تَنْتَهِي عَمَّا زَجْرُنَاكَ عَنْهُ فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَ إِلَّا فَلَا فَارْجِعْتِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ يَا وَيْلِي وَ مَنْ يَنْفِكُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْخَطَايَا فَأَنَا إِذَا خَالَدٌ فِي النَّارِ فَإِنَّ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهِمْ فَهَوَّ خَالَدٌ فِي النَّارِ فَارْجِعِي الْمَرْأَةُ فَقَالَتْ لِفَاطِمَةَ مَا قَالَ زَوْجُهَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ قُولِي لَهُ لَيْسَ هَكَذَا شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كُلُّ مُحِبِّينَا وَ مُوَالِي أَوْلِيَانِنَا وَ مُعَادِي أَعْدَائِنَا وَ الْمُسْلِمِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا لَيْسُوا مِنْ شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا وَ نَوَاهِينَا فِي سَائِرِ الْمُؤَبَقَاتِ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ وَ لَكِنْ بَعِيدَ مَا يُطَهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ شِدَائِدِهَا أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بَعْدَابِهَا إِلَى أَنْ نَسْتَفِذَّهُمْ بِحُبِّنَا مِنْهَا وَ نَنْقُلَهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا.»

اعتبار کتب اربعه شیعه

معتبرترین کتاب های ما، کتاب هایی است که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام نوشته شده اند که گل سر سبد این کتاب ها، چهار کتاب است. از همه مهمتر، مقدم تر و بهتر، کتاب شریف «کافی» است که در ده جلد، حدود پنج هزار صفحه و به زبان عربی است. نزدیک به هفده هزار روایت بسیار پرقیمت و مهم دارد و زمانی نوشته شده است که هنوز غیبت کبری و طولانی امام دوازدهم علیه السلام شروع نشده بود؛ یعنی حضرت علیه السلام در غیبت صغری بودند.

غیبت خاصیه که زمان آن کم بود و دسترسی به ایشان به وسیله چهار نایب امکان داشت. وقتی که مرگ نایب آخر نزدیک شد، امام علیه السلام با خط مبارک خود نامه ای به او می نوشتند که شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، ولی احدی را به جای خود معرفی نکن؛ چون بعد از مرگ شما، غیبت کبری و طولانی من شروع می شود و پایان این غیبت را نیز فقط خدا می داند. (۱)

ص: ۲۲۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۱/۳۶۰، باب ۱۶، حدیث ۷؛ « [۱] أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعًا نُسَخَتْهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَمِنْكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتِّتِهِ أَيَّامٌ فَأَجْمِعْ أَمْرَكَ وَلا تَوَصِّصْ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمْرِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِنَاءِ الْمَارِضِ جَوْرًا وَسَيِّئَاتِي شَيْعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ أَلْمَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ فَقِيلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيَّ وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ فَسَيَّخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصَّيْتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَيْبَةِ وَقَضَى فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَارْضَاهُ. »

خدای متعال زمان ظهور ایشان را معلوم نکرده که چه وقت است.

در روایات ما آمده است که: هر کس زمان ظهور را تعیین کند، او را تکذیب کنید.

حتی اگر کسی بگوید: آمدن ایشان نزدیک است، دروغ می گوید؛ چون به وجود مقدس آن حضرت علیه السلام نیز خبر نداده اند و قرار نیست که خبر بدهند. (۱) ولی زمان

ص: ۲۲۵

(۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۳/۱، باب ۲۸؛ «[۱] الْمُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ لِلْمَأْمُورِ الْمُتَنْظِرِ الْمَهْدِيِّ [۲] عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ وَقْتٍ مُوقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ فَقَالَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوقَّتَ ظُهُورُهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْآيَةُ وَ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا وَ قَالَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ لَمْ يَقُلْ إِنَّهَا عِنْدَ أَحَدٍ وَ قَالَ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا الْآيَةُ وَ قَالَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ قَالَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى يُمَارُونَ قَالَ يَقُولُونَ مَتَى وَ لِمَ وَ مَنْ رَأَى وَ أَيْنَ يَكُونُ وَ مَتَى يَظْهَرُ وَ كُلُّ ذَلِكَ اسْتِعْجَالًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ شَكَا فِي قَضَائِهِ وَ دُخُولًا فِي قُدْرَتِهِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ خَسِرُوا الدُّنْيَا وَ إِنَّ لِلْكَافِرِينَ لَشَرَّ مَآبٍ قُلْتُ أ فَلَإِ يُوقَّتُ لَهُ وَ قَتُّ فَقَالَ يَا مُفْضَلُ لَأُوقَّتُ لَهُ وَ قَتًّا وَ لَأُوقَّتُ لَهُ وَ قَتُّ إِنَّ مَنْ وَقَّتَ لِمَهْدِيْنَا وَ قَتًّا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ وَ ادَّعَى أَنَّهُ ظَهَرَ عَلَى سِرِّهِ وَ مَيَّا لِلَّهِ مِنْ سِرِّ إِلَّا وَ قَدْ وَقَعَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمَعْكُوسِ الضَّالِّ عَنِ اللَّهِ الرَّاغِبِ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَيَّا لِلَّهِ مِنْ خَبْرٍ إِلَّا وَ هُمْ أَخْصُ بِهِ لِسِرِّهِ وَ هُوَ عِنْدَهُمْ وَ إِنَّمَا أَلْقَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ». الكافي: ۱/۳۶۸، باب كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيَةِ، حديث ۲؛ «[۳] عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مَهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ». بحار الأنوار: ۵۲/۱۰۳، باب ۲۱، حديث ۶؛ «[۴] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَذَبَ الْمُوقَّتُونَ مَيَّا وَ قَتْنَا فِيمَا مَضَى وَ لَأُوقَّتُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ». بحار الأنوار: ۵۲/۱۰۴، باب ۲۱، حديث ۸؛ «[۵] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ وَقَّتَ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ فَلَسْنَا نُوقَّتُ لِأَحَدٍ وَ قَتًّا».

معین آن که رسید، به ایشان اعلام می شود. علم آن زمان، ویژه پروردگار مهربان عالم است؛ یعنی علم و آگاهی خاصی است که آن را عمومی نمی کند.

پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز خبر نداده اند و فقط فرموده اند: او می آید، اما وقت آن را نگفته اند. اگر کسی از زمان ظهور خبر دهد، خبر کذب است.

اهتمام علمای شیعه بر نقل روایات صحیح

کتاب کافی علاوه بر این که خود کتاب معتبر است، نویسنده آن هم شیخ کلینی خیلی معتبر است که در ابتدای جلد اول جمله ای دارد که برای ما خیلی جالب است. ایشان نوشته است: من هر روایتی را خواستم در این کتاب بنویسم، ارزیابی کردم، اگر این روایت در قیامت بین من و پروردگار حجت بود، من آن را نوشتم؛ (۱)

ص: ۲۲۶

۱-۱) - الکافی، المقدمه: ۱/۲۹؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ نشر دارالکتب الاسلامیه - تهران «ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی بغدادی [کلین بر وزن خمین، روستایی در دهستان فشاویه ری بوده است] از محدثان بزرگ شیعه امامیه اثنا عشریه است. لقب او «ثقه الاسلام» و «شیخ المحدثین» نیز نامیده شده است. او در سال ۳۲۸ ه ق در بغداد درگذشت و در، باب کوفه یا، باب جسر در بغداد مدفون گردیده است. نجاشی درباره ایشان می نویسد: شیخ اصحاب ما در روزگار خود در ری و بزرگ آنان، از موثق ترین محدثان بود. کتاب کافی را در طی بیست سال تدوین کرد. شیخ طوسی او را «جلیل القدر و عالم به اخبار» می خواند. علامه محمد تقی مجلسی می نویسد: حق اینست که در میان علماء شیعه مانند کلینی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند، در مییابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است. محمد بن مکی شهید در اجازه خود به ابن خازن می نویسد: کتاب کافی در علم، حدیث است و امامیه مانندش را ننوشته اند. فیض کاشانی می گوید: کافی شریفترین و کاملترین و جامعترین کتب است زیرا که در میان آنها شامل اصول و خالی از عیب و فضول است. ابن طاوس می گوید: توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است. بعضی از علما معتقدند که کتاب کافی بر امام زمان علیه السلام عرضه شده، و آن حضرت فرمود: الکافی کاف لشیعتنا ابن حجر عسقلانی می نویسد: از بزرگان فضیلتی شیعه در ایام مقتدر عباسی بود. ابن اثیر در جامع الاصول می نویسد: فقیه امام به مذهب اهل بیت و دانشمند در آن مذهب و مردی بزرگ و دانشمند در میان آنان بود.» او در جای دیگر از آثارش وی را از مجددین مذهب امامیه در رأس قرن سوم می شمارد. آثار او عبارتند از: اصول الکافی؛ تفسیر الرؤیا؛ الرد علی القرامطه؛ رسائل الاثمه؛ کتاب الرجال، و ما قیل فی الاثمه من الشعر.»

یعنی این ده جلد کتاب را به گونه ای نوشته ام که در قیامت گرفتار محاکمه پروردگار نشوم.

کتاب بعد، کتابی است که عالم بزرگ و کم نظیر، شیخ صدوق (۱) به نام «من لایحضره الفقیه» نوشته است، که بسیار با ارزش است.

کتاب سوم و چهارم، کتاب «تهذیب» و «استبصار» است که نویسنده آن وجود مبارک شیخ طوسی (۲) است که علامه حلی (۳) که خود به تنهایی صاحب پانصد و بیست و سه جلد کتاب است، درباره ایشان نوشته است: من در علم و عمل نظیر شیخ طوسی را سراغ ندارم.

شیخ طوسی که اهل طوس یا خراسان است، در سنّ بیست سالگی مجتهد جامع الشرایط بود. این چهار کتاب نیز محصول چهارصد کتاب است که از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان امام حسن عسگری علیه السلام یعنی در روزگار زنده بودن ائمه علیهم السلام نوشته شده است که از آن چهارصد کتاب، تعداد اندکی اکنون موجود است و بسیاری از آنها جزء کتب خطّی است.

ص: ۲۲۷

-
- ۱-۱ - شرح حال ایشان در جلسه ۳۰ همین کتاب آمده است.
 - ۲-۲ - شرح حال ایشان در کتاب مرگ و عالم آخرت، جلسه ۲۵ آمده است.
 - ۳-۳ - شرح حال ایشان در کتاب مرگ و فرصت ها، جلسه ۱۲ آمده است.

پیدایش تفکری غلط در بعضی از شیعیان

این مقدمه را از بخشی روایات این کتاب های معتبر به دست آورده ام و آن عبارت این است: ظاهراً از زمان حضرت باقر علیه السلام یا اواخر عمر حضرت زین العابدین علیه السلام این جریان زشت شروع شد و امامان علیهم السلام از حضرت زین العابدین علیه السلام که اوایل این جریان را دیدند تا حضرت رضا علیه السلام خیلی سخت در مقابل این جریان زشت ایستادند.

این جریان در شیعه اتفاق افتاد و آن این بود که تعدادی آلوده به گناه شدند که تعبیر بعضی از روایات ما در همین کتاب های معتبر است که «یَلْمُونُ بِالْمَعاصِي» (۱) به طرف معاصی و همه گناهان حرکت کردند؛ گناهان مالی، بدنی، اجتماعی، شهوانی و حقوقی.

وقتی افراد سالم، پاک و درستکار از جمع خود اهل بیت علیهم السلام، به سمت معصیت بروند؛ چون از شیعه توقع نداشتند، فرقه ها و گروه های دیگر به طرف گناهان حرکت می کردند، این ها امر به معروف و نهی از منکر می کردند، اما این که از افراد خودشان به جانب انواع گناهان بروند، فوق العاده برای آنان زجر آور و ناراحت کننده بود.

برخورد ائمه علیهم السلام با گروه های افراطی

ائمه علیهم السلام با این گروهها برخورد کردند و گفتند که این گناهان دنیا و آخرت شما را تباه می کند. نه فقط به خود شما ضرر می زند، بلکه به مردم نیز ضرر زده آنها را زجر

ص: ۲۲۸

۱- ۱) - الکافی: ۲/۶۸، حدیث ۶، حدیث ۵؛ [۱] بحار الانوار: ۶۷/۳۵۷، باب ۵۹، حدیث ۴؛ « [۲] ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْمٌ يَلْمُونَ بِالْمَعاصِي وَيَقُولُونَ نَرُجُو فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ كَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ.»

می دهد. چرا خود را به انواع گناهان آلوده کرده اید؟ این ها جواب می دادند: ما شیعه هستیم و به شفاعت امامان خود دلخوش هستیم که در قیامت، در برابر پروردگار عالم از ما به عنوان این که شیعه هستیم طرفداری کنند و نگذارند که خدا ما را جریمه و دچار کیفر و عذاب کند.

این اصل جریان است که از اواخر عمر امام چهارم علیه السلام اتفاق افتاد و تا زمان حضرت رضا علیه السلام نیز ادامه داشته است. حال موضع گیری اهل بیت علیهم السلام در برابر این جریان را ببینید تا گفتار حضرت زهرا علیها السلام برای شما به نحو ریشه ای تفسیر شود.

من دو نمونه از برخورد ائمه علیهم السلام را برای شما عرض می کنم؛ یکی برخورد حضرت صادق علیه السلام و دیگری برخورد حضرت رضا علیه السلام و بعد از این دو برخورد، دو مطلب بسیار مهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت باقر علیه السلام برای شما ذکر می کنم.

برخورد امام صادق علیه السلام با متظاهرين به شیعه

اما برخورد امام صادق علیه السلام: وقتی در جلسه ای برای حضرت صادق علیه السلام تعریف کردند که: یابن رسول الله! در مدینه افرادی هستند که با سر به طرف گناه می دونند و هر گناهی که به وجود می آید، رد نمی کنند و خود را به آن آلوده می کنند. ما وقتی آنها را نصیحت می کنیم، می گویند: «نحن شیعه جعفر» ما سنّی، لایبک، بی دین و بی اعتقاد نیستیم، بلکه جزء شیعیان امام صادق علیه السلام هستیم و دلگرمی ما در این گناهان و آلودگی ها، به حضرت صادق علیه السلام است که در قیامت دست همه ما را بگیرد و نگذارد که خدا ما را به عذاب مبتلا کند. یابن رسول الله! چه باید کرد؟

این نوع دلخوشی ها از نظر قرآن باطل است. قرآن اسم این دلخوشی ها را که قوم یهود نیز داشتند «امانی» گذاشته است؛ یعنی آرزوهای بی پایه، بی ریشه، غلط، پوک و پوچ.

امام صادق علیه السلام اول ادعای آنها را که گفته بودند: «نحن شیعه جعفر» ما با آلوده

بودن به انواع گناهان، شیعه امام صادق علیه السلام هستیم را رد کردند. ببینید امام علیه السلام چه جوابی داده است.

نوشته اند که شکل نشستن امام صادق علیه السلام از شدت ناراحتی عوض شد. ما باید ببینیم که ائمه علیهم السلام از چه چیزی ناراحت و به چه چیزی دلخوش می شدند. ائمه ما با شنیدن اسم مجلس قمار، شراب، ربا، حرام خوری، زن و مرد مخلوط، چه وضعی پیدا می کردند و چه می فرمودند؟ آیا بی تفاوت بودند و ناراحت نمی شدند؟ یا جواب می دادند که بالاخره شب عروسی است، حالا زن و مرد با هم بودند، عرقی هم خوردند و پاستوری زدند و پولی روی هم گذاشتند، نباید به مردم سخت گرفت؟ این را می گفتند؟

تکذیب شدید شیعیان دروغین از طرف امام صادق علیه السلام

وقتی به امام صادق علیه السلام خبر دادند که چنین جریانی در مدینه هست، امام فرمودند:

«كذبوا ليسوا لنا بموال» (۱) به تعبیر قدیمی ها، آب پاکی را روی دست آنان ریخت؛ چون اولاً حضرت به قسم جلاله تکیه کردند، که می دانید چه قسمی است. سه گونه قسم را در دین ما قسم جلاله می گویند: «والله» «بالله» و «تالله» .

اگر کسی یکی از این سه قسم را به دروغ بخورد، مثلاً مشتری آمده، می گوید:

قیمت این پارچه متری چند است؟ او برای این که اعتماد مشتری را جلب کند، با این که متری پنج هزار تومان خریده است، به مشتری می گوید: من «والله» به قیمت خرید به تو دارم می دهم، متری ده هزار تومان خریده ام. این را قسم دروغ

ص: ۲۳۰

۱- ۱) - الکافی: ۲/۶۸، حدیث ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۶۷/۳۵۷، باب ۵۹، حدیث ۴. [۲]

می گویند.

این نوع قسم دروغی که اسم و نام جلاله خدا در کار است، آیا جزء گناهان صغیره است که با «استغفر الله» درست شود، یا جزء گناهان کبیره؟ امام صادق علیه السلام این نوع قسم دروغ به «والله، تالله و بالله» را جزء گناهان کبیره ای می دانند که خدا به این گناه وعده آتش جهنم داده است. (۱) امام صادق علیه السلام قسم جلاله می خورند، می فرماید: «والله» این دیگر دروغ نیست و آب پاکی روی دست طرف هایی که آلوده به انواع گناهان بودند، ریختن است.

می گویند: ما شیعه هستیم؟ اول جواب این ادعا را می دهند که:

به والله قسم دروغ می گویند. ما در پرونده شیعیان خود این اسم و رسم را نداریم، خدا به این افراد آگاهی کامل داده است که می دانند دارند دروغ می گویند.

حکایت مریضی امام حسین علیه السلام و عرب بیابان نشین

من وقتی می خواهم مطلبی را از اهل تسنن نقل کنم، شادتر می شوم تا این که شیعه نقل کرده باشد؛ چون از شیعه نقل کنیم، می گویند: از هم مکتب خودتان است، اما دیگری مطلبی را به نفع ما نقل کند، خیلی با ارزش است. حال دو مورد از آنها درباره آگاهی ائمه علیهم السلام برای شما نقل می کنم.

ص: ۲۳۱

۱- ۱) - الکافی: ۷/۴۳۴، بَابُ كَرَاهِيَةِ الْيَمِينِ، حديث ۱؛ « [۱] أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَلَا كَاذِبِينَ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ. » الکافی: ۷/۴۳۵ بَابُ الْيَمِينِ الْكَاذِبَةِ، حديث ۱؛ « [۲] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدْ يَارَزَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. » بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۰۷، باب ۱، حديث ۸؛ « [۳] إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْيَمِينِ الْكَاذِبَةِ وَقَالَ إِنَّهَا تَثْرُكُ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ وَقَالَ مَنْ حَلَفَ بِيَمِينٍ كَاذِبَةٍ صَبْرًا لِيَقْطَعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْتَلِيمٍ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَيَرْجِعَ. »

وجود مبارک امام حسین علیه السلام پیاده و با پای برهنه، داشتند از مدینه به مکه می رفتند. جاده ای که قدیم بین مکه و مدینه بود، اگر کسی با ماشین می رفت، امید نداشت که به مکه برسد. خیلی جاده بدی بود.

من آن جاده را رفته بودم، آن سال ها، در آن جاده، دائم حاجی ها با احرام کشته می شدند؛ یعنی سالی نبود که جاده کشته ندهد. آن وقت امام حسین علیه السلام با پای برهنه، در آن گرمای بالای پنجاه درجه، بیست و پنج سفر از مدینه تا مکه آمدند.

در یکی از این سفرها، پای حضرت درد گرفت و تا زانو ورم کرد. نتوانستند راه را ادامه بدهند. لذا چادر زدند و امام علیه السلام را زیر خیمه بردند و به حضرت عرض کردند: چند روز طول می کشد، می مانیم. پای خود را دراز کنید تا ورم و دردش بخوابد و هر وقت خود شما فرمودید، راه بیافتیم.

امام علیه السلام یکی از یاران خود را صدا زدند. در آن بیابانی که اصلاً آب و علف پیدا نمی شد، از مدینه تا مکه فقط کوه است، فرمودند: طبق آدرسی که به تو می دهم، پشت فلاخن تپه می روی، تعداد کمی چادر نشین هستند، مردی از گیاهان خشک و تر این بیابان در ایام بهار دوا درست می کند که برای درد و ورم پا خوب است، ولی نگو که برای چه کسی می خواهی؟ چون اگر اسم مرا ببری، پول نمی گیرد.

محبت ائمه علیهم السلام نسبت به شیعیان

چقدر امامان ما مهربان بودند. فرمود: چون این ها بیابان نشین هستند و نان آنها از همین راه اداره می شود، اگر این دوا را رایگان یا کمتر بدهند، به زندگی آنها لطمه می خورد.

گفت: چشم. آمد و طبق آدرسی که حضرت داده بودند، آن مرد را دید و گفت:

این دوا را داری آگفت: آری، اما بگو برای چه کسی می خواهی؟ گفت: بنا نشد که بپرسی برای چه کسی می خواهی، تو دوا را بده، من هر چه قیمتش هست، نقدی

گفت: نه، باید بگویی که برای چه کسی می خواهی؟ گفت: آخر اسم مریض به چه درد تو می خورد؟ ما مریضی داریم که در چادر افتاده و دارد ناله می کند، دوا را بده. گفت: تا نگویی برای چه کسی می خواهی، دوا نمی دهم.

بالاخره این بنده خدا با این که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرموده بود نگو، اما گفت. البته نباید می گفت. گفت: والله دوا را برای جگر گوشه زهرا علیها السلام حضرت امام حسین علیه السلام می خواهی؟ به تو نمی دهم. خودم می آیم و با دست خودم دوا را به حضرت می دهم. امام حسین علیه السلام آمده تا از منطقه ما رد شود، من به زیارتش نیایم؟ من تا به حال حضرت ابی عبدالله علیه السلام را ندیده ام. این چشم من باید به چهره مولایم بخورد که خدا این چشم مرا در قیامت عذاب نکند.

دیدار عرب بیابان گرد با امام حسین علیه السلام

عرب سیاه، پابرنه و بیابان گردی بود، اما معرفت داشت. آمد و وارد خیمه حضرت شد. عرض کرد: آقا! این دوا. حضرت فرمود: این هم پول دوا، عرض کرد: تمام دنیا فدای شما، قابل ندارد. یابن رسول الله! از من نخواهید که پول بگیرم.

حضرت فرمودند: نه، ما چیزی را رایگان نمی خواهیم. عرض کرد: حال که می خواهید رایگان نباشد، من همسرم درد زایمان دارد، دعا کنید که فرزند و مادرش سالم بمانند. حضرت فرمودند: دعا می کنم. وقتی تو برگردی، فرزندت سالم به دنیا آمده است و بدان: در دفتری که نزد ما هست، اسم فرزند تو جزء شیعیان ما ثبت است. (۱)

ص: ۲۳۳

(۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۴/۱۸۵، باب ۲۵، حدیث ۳۱؛ «[۱] کتاب النجوم» من کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى مَكَّةَ سَنَةَ مَاشِيًا فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَوْ رَكِبْتَ لَيْسُكَ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَشْتَقِبُكَ أَسْوَدٌ وَمَعَهُ دُهْنٌ فَاشْتَرِهِ مِنْهُ وَ لَاتُمَاسِكُهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا قُدَّامَنَا مَنَزِلٌ فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ فَقَالَ بَلَى أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ فَسَارَ مِيلًا فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الرَّجُلَ فَخُذْ مِنْهُ الدَّهْنَ فَأَخَذَ مِنْهُ الدَّهْنَ وَ أَعْطَاهُ الثَّمَنَ فَقَالَ لَهُ الْعُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدَّهْنَ فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ انْطَلِقْ بِهِ إِلَيْهِ فَصَارَ الْأَسْوَدُ نَحْوَهُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مَوْلَاكَ لَا أَخُذُ لَهُ ثَمَنًا وَ لَكِنِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَ لَدَا ذَكَرًا سَوِيًّا يُجِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّي حَلَفْتُ امْرَأَتِي تَمَحَّضُ فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنَزِلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ وَهَبَ لَكَ وَ لَدَا ذَكَرًا سَوِيًّا فَوَلَدَتْ غُلَامًا سَوِيًّا ثُمَّ رَجَعَ الْأَسْوَدُ إِلَى الْحُسَيْنِ وَ دَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ بَوْلَادِهِ الْعُلَامُ لَهُ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ مَسَحَ رِجْلَيْهِ فَمَا قَامَ مِنْ مَوْضِعِهِ حَتَّى زَالَ ذَلِكَ الْوَرَمُ.»

چند نفر در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام نشستند، یکی از آنان با حال خوشی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «أنا والله أحبُّك» من عاشق شما هستم. حضرت سر خود را پایین انداختند، بعد از چند لحظه سر بلند کردند و فرمودند: «كذبت» دروغ می گویی.

عرض کرد: آقا! محبت امری قلبی است، مگر شما ذات قلب مرا می بینید که فرمودید من دروغ گفتم. فرمود: من به قلب تو کار ندارم، تو وقتی این جمله را به من گفتی، من ارواح شیعیانم از زمان حضرت آدم علیه السلام تا قیامت را نگاه کردم، تو در آنها نبودی، پس دروغ می گویی. (۱) به نظر حضرت زهرا علیها السلام و امام باقر، صادق و رضا علیهم السلام شیعه پرقیمت ترین انسان

ص: ۲۳۴

۱- ۱) - الکافی: ۱/۴۳۸، بَابُ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْهِمْ، حَدِيثُ ۱؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَ اللَّهُ أَحِبُّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبْتَ قَالَ بَلَى وَ اللَّهُ إِنِّي أَحِبُّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ فَكَرَّرَ ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفِي عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبِّ لَنَا فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ فَأَيْنَ كُنْتَ فَسَيَكُ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُرَاجِعْهُ.»

تاریخ است. نه پر قیمت ترین انسان امت و زمان ائمه علیهم السلام نه، بلکه شیعه واقعی پر قیمت ترین انسان تاریخ است.

اما این ادعایی که این ها کردند، امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ گفتند، برادران و خواهران! آنهایی که خیلی آزاد، راحت و با نظر بلند به هر گناهی خود را آلوده می کنند، شیعه نیستند، اما اگر رابطه خود با گناهان را قطع کنند و زندگی را به پاکی، درستی و صداقت محدود کنند، قطعاً نام آنان در آن دفتر اسامی شیعه ثبت می شود.

دفتر مخصوص نام شیعیان

این دفتر، دفتر عجیبی است. حذیفه بن اسید غفاری می گوید: ما از کوفه با حضرت مجتبی علیه السلام به مدینه می آمدیم. حضرت به شتری خیلی توجه داشتند. من فکر کردم حضرت این شتر را دوست دارند. به امام عرض کردم: یابن رسول الله! چرا به این شتر خیلی علاقه دارید؟ فرمود: کاری به این شتر ندارم. در بار این شتر دفتری است که نام شیعیان ما تا قیامت در آن ثبت است. من به بار این شتر عشق می ورزم، نه خود شتر.

حذیفه می گوید: وقتی به مدینه رسیدیم، من که سواد نداشتم، به حضرت عرض کردم: این دفتر را به من نشان می دهید؟ فرمود: روزی به خانه ما بیا تا آن را به تو نشان بدهم. ما این دفتر را به هر کسی نشان نمی دهیم.

می گوید: با پسر برادرم که سواد داشت رفتم، به او گفته بودم که من می خواهم به خانه حضرت مجتبی علیه السلام بروم تا امام دفتری را به من نشان بدهند که اسم شیعیان تا قیامت در این دفتر هست. رفتیم.

خود حضرت برخاستند و دفتر را آوردند، من به برادرزاده ام گفتم: نگاه کن بین اسم من در این دفتر هست؟ برادرزاده ام نگاه کرد و به من اشاره کرد که اسم تو

هست. بعد دفتر را ورق زد، ناگهان فریاد زد: عمو! اسم من هم در این دفتر هست، ولی اسم من نور می دهد.

به امام مجتبی علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! چرا اسم برادرزاده من در این دفتر نور می دهد؟ فرمود: چون برادرزاده ات جزء هفتاد و دو نفر یاران برادر امام حسین علیه السلام است. این نور مخصوص آنها است. (۱) چه کسی شیعه است و اسمش در آن دفتر هست؟ خوش به حال آنان. ما باید کاری کنیم که اسم ما در این دفتر نوشته شود و یا اگر نوشته شده است، این اسم از دفتر پاک نشود و بماند. ای جلوه آیه های قرآن

لبخند تو آیتی است از نور

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۳۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۶/۱۲۴، باب ۷، حدیث ۱۹؛ « [۱] حُدَيْفَةُ بْنُ أَسِيدِ الْغَضَارِيِّ قَالَ لَمَّا وَادَعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَاوِيَةَ وَ انصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ صَبَّحْتُهُ فِي مَنْصَرِفِهِ وَ كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ حَمِيلٌ بَعِيرٌ لَأَيْفَارِقُهُ حَيْثُ تَوَجَّهَ فَقُلْتُ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَذَا الْحِمْلُ لَأَيْفَارِقَكَ حَيْثُ مَا تَوَجَّهْتَ فَقَالَ يَا حُدَيْفَةُ أَ تَدْرِي مَا هُوَ قُلْتُ لَأَقَالَ هَذَا الدِّيَّوَانُ قُلْتُ دِيَّوَانُ مَاذَا قَالَ دِيَّوَانُ شَيْعَتِنَا فِيهِ أَسْمَاؤُهُمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَرِنِي اسْمِي قَالَ ااغْدُ بِالْغَدَاهِ قَالَ فَعَدَوْتُ إِلَيْهِ وَ مَعِيَ ابْنُ أَخٍ لِي وَ كَانَ يَقْرَأُ وَ لَمْ أَكُنْ أَقْرَأُ قَالَ مَا غَدَا بِكَ قُلْتُ الْحَاجَةُ الَّتِي وَعَيْدَتْنِي قَالَ مَنْ ذَا الْفَتَى مَعَكَ قُلْتُ ابْنُ أَخٍ لِي وَ هُوَ يَقْرَأُ وَ لَسْتُ أَقْرَأُ قَالَ فَقَالَ لِي اجْلِسْ فَجَلَسْتُ فَقَالَ عَلِيُّ بِالْدِّيَّوَانِ الْأَوْسَطِ قَالَ فَأَتَيْتُ بِهِ قَالَ فَنَظَرَ الْفَتَى فَإِذَا الْأَسْمَاءُ تَلُوْحٌ قَالَ فَبَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ إِذْ قَالَ هُوَ يَا عَمَّاهُ هُوَ ذَا اسْمِي قُلْتُ ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ انظُرْ أَيْنَ اسْمِي قَالَ فَصَفَحَ ثُمَّ قَالَ هُوَ ذَا اسْمِكَ فَاسْتَبَشَرْنَا وَ اسْتَشْهَدَ الْفَتَى مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

بررسی اجمالی ارزش و مقام شیعه

بررسی اجمالی ارزش و مقام شیعه

۱۶

تهران، حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام

دهه اول - جمادی الثانی ۱۳۸۴

ص: ۲۳۸

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

امامان بزرگوار ما، ویژگی ها و صفات شیعیان، خصوصاً از زمان حضرت زین العابدین تا حضرت رضا علیهم السلام را بیان کردند. واجب است تا همه کسانی که علاقه دارند و بخواهند شیعه واقعی باشند، این ویژگی ها را بدانند و بعد از دانستن فرموده ائمه طاهرين عليهم السلام لازم است که این ویژگی ها و صفات را در خود ظهور و بروز دهند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که به شیعه واقعی تبدیل می شود، همان مؤمنی است که پروردگار عالم در قرآن مجید مطرح کرده است که همان انسان های والایی هستند که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا حضرت مسیح علیه السلام فرهنگ خدا را از زبان پیغمبران و کتب آسمانی مانند صحف ابراهیم، تورات، انجیل و زبور قبول کردند و در حد ظرفیت و استعداد خود به کار گرفتند.

این گروه از مردم مؤمن، تا زمان حضرت مسیح علیه السلام نیز دنیا و آخرتی پاک و آبادی را پیدا کردند که پروردگار عالم در سوره های متعدد قرآن، از این مؤمنین یاد می کند و از آنها تعریف کرده، به دنیای پاک و آخرت آباد آنان اشاره می کند.

ص: ۲۳۹

کلمه شیعه قبلاً بوده، اما بعد از نبوت و بیشتر بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح شد که در حقیقت به فرموده امام صادق علیه السلام در قرآن این کلمه با مؤمن هیچ فرقی نمی کند. (۱) البته لغت شیعه نیز در قرآن مجید آمده است. درباره وجود مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام این لغت استعمال شده و در سوره مبارکه قصص نیز ذکر شده است.

اما آنچه که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام است، در سوره مبارکه «شعراء» آمده است، پروردگار می فرماید:

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» ۲

کلمه «شیعه»، «هائ» دارد. در ادبیات عرب به این «هائ» ضمیر متصل می گویند و «هائ» معادل «او» در فارسی و ضمیر است. این ضمیر به آیه قبل اشاره دارد که پروردگار می فرماید: یقیناً حضرت ابراهیم علیه السلام شیعه او بوده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام با آن عظمت، مقام و شخصیت که به او قهرمان توحید می گویند و پدر تمام پیغمبران بعد از خودش نیز بوده است، یعنی همه انبیای بعد، از طریق دو فرزند او؛ یعنی حضرت اسحاق و اسماعیل علیهما السلام به وجود آمدند که ما خانواده ای را در تاریخ بشر، پربرکت تر از این خانواده سراغ نداریم.

از نسل حضرت اسحاق علیه السلام حضرت یعقوب علیه السلام به وجود آمد، بعد حضرت یوسف علیه السلام. از نسل برادران حضرت یوسف علیه السلام حضرت موسی و هارون علیهما السلام به

ص: ۲۴۰

۱ - ۱) - إرشاد القلوب: ۲/۴۰۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۶/۳۴۵، باب ۸، حدیث ۱۸؛ « [۲] فَمَا أَحَدٌ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ إِلَّا وَهُوَ طَاهِرٌ الْوَالِدِينَ تَقِيٌّ نَقِيٌّ أَمِنْ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ. »

وجود آمدند، بعد حضرت زکریا، یونس، یحیی و مسیح علیهم السلام. این جمع از انبیا، از طریق حضرت اسحاق علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام می رسند. وجود مبارک پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تا امام زمان علیهم السلام همه از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام هستند.

ولی پروردگار حضرت ابراهیم علیه السلام را می فرماید:

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»

«آن» یعنی یقیناً، بی تردید، ابراهیم شیعه او بود. آیات قبل را باید ببینیم که این «او» به چه کسی برمی گردد؟

از شیعه بودن تا رسیدن به مقام امامت

حضرت ابراهیم علیه السلام در این دنیا شیعه چه کسی بوده است؟ شیعه بوده؛ یعنی چه؟ یعنی مأموم، پیرو و اقتداکننده به او بوده است. این خیلی حرف است که شخصیتی مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که به امامت مردم انتخاب شد:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

خودش تا قبل از امام شدن، مأموم امام دیگری بوده است. طبق رده بندی و آیات قرآن، او اول امام نبوده است. چه وقت امام، پیشوا و الگوی انسان ها تا قیامت شده است؟ بعد از عبور از سی مرحله آزمایش، که امام باقر علیه السلام هر سی مرحله را آدرس داده و بیان کردند. (۱)

ص: ۲۴۱

۱- ۱) - تفسیر ابن کثیر: ۱/۱۷۰، [۱] ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ « [۲] ابن عباس أنه قال: ما ابتلى بهذا الدين أحد فقام به كله إلا إبراهيم قال الله تعالى: وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فأتمهن قلت له وما الكلمات التي ابتلى الله إبراهيم بهن فأتمهن؟ قال: الاسلام ثلاثون سهما منها: عشر آيات في براءة «التائبون العابدون» إلى آخر الآية وعشر آيات في أول سورة «قد أفلح المؤمنون» و «سأل سائل بعذاب واقع» وعشر آيات في الأحزاب «إن المسلمين والمسلمات» إلى آخر الآية فأتمهن كلهن فكتبت له براءة قال الله وإبراهيم الذي وفى.»

این آیه در سوره بقره است:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا ۗ» ۱

بعد از آزمایشات سنگین، ایشان امتحان داده و لیاقت پیدا کردند که پیشوای تمام انسان ها شوند؛ یعنی انسان ها اگر بخواهند به خدا، لقا، رضا و بهشت خدا برسند، باید با اقتدا به ایشان برسند.

اما قبل از «إِذِ ابْتَلَىٰ» ایشان امام نبوده، بلکه مأموم بوده است، یا به تعبیر قرآن مجید، شیعه، پیرو و اقتدا کننده بوده است. این مرد با این عظمت، مأموم، اقتدا کننده و شیعه چه کسی بود؟

شیعه حضرت نوح علیه السلام

آیات قبل از این آیه را که بررسی می کنیم، می بینیم ضمیر در « مِنْ شِيعَتِهِ » به وجود مقدس حضرت نوح علیه السلام برمی گردد؛ یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام از ابتدا، قبل از این که امام مردم شود، شیعه حضرت نوح علیه السلام بوده است.

معلوم می شود فرهنگ دست نخورده و سالم حضرت نوح علیه السلام به وسیله همان مؤمنینی که گفته شد، تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و ایشان از دین و فرهنگ حضرت نوح علیه السلام پیروی و به ایشان اقتدا کرده است.

ص: ۲۴۲

کیفیت اقتدا، پیروی و شیعه بودن حضرت ابراهیم علیه السلام به گونه ای بوده که لیاقت پیدا کرد تا خودش تا قیامت، امام مردم شود.

مسأله اصلی در این کلمه شیعه است. حضرت ابراهیم علیه السلام چه شد که مقتدا مردم شد؟ از طریق شیعه شدن و اقتدا کردن به حضرت نوح علیه السلام.

رد اتهام ساختگی بودن شیعه

بنابراین کلمه شیعه که در قرآن مجید نیز آمده است، لفظ اختراعی ما نیست، که به ما تهمت می زنند که این فرقه شیعه ساختگی است، ساخت کیست؟ اگر هم ساختگی باشد، ساخت قرآن و پروردگار است. همان طور که خداوند متعال از حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان شیعه حضرت نوح علیه السلام یاد کرده است، بنا به روایات شیعه و سنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کلمه شیعه را درباره اقتدا کنندگان و مأمومین امیرالمؤمنین علیه السلام به کار گرفتند:

«ان علیا و شیعتہ ہم الفائزون» (۱) چه کسی ساخته است؟ قرآن. شما خیلی خبر ندارید که کنار این مسأله، چه تهمت های عجیبی به شیعه زدند. کاش شما برادران و خواهران حوصله داشتید، یک دور کامل کتاب های علامه عسگری را می خریدید و می خواندید، تا هم فرهنگ خود را می شناختید و هم استواری تشیع را می دیدید و هم جنایات عجیب و غریبی که از طریق تهمت و دروغ به شیعه زده شده است، مطلع می شدید.

در کتاب های اهل تسنن، دریاوار به ما تهمت زده اند که شیعه ساخت فکر و طرح فرد یهودی به نام «عبدالله بن سبا» (۲) است و او شیعه را پایه گذاری کرده

ص: ۲۴۳

۱- ۱) - الارشاد: ۱/۴۱؛ [۱] تاریخ مدینه دمشق: ۴۲/۳۳۳. [۲]

۲- ۲) - فرهنگ فارسی معین، اعلام: ۵/۱۱۴۷؛ «عبد الله ابن سبا؛ موسس غلات شیعه از یهودیان یمن و مخالفان جدی عثمان و مبلغ خلافت و امامت و وصایت علی علیه السلام در بلاد اسلامی بوده است. وی مدتی در بصره و چندی در کوفه مشغول تبلیغ بود و سپس به مصر رفت. مهمترین اصول تعالیم وی وصایت و رجعت بود و در این موضوع اخیر نخست به رجعت علی قایل گردید. و چون حضرت علی به شهادت رسید و خبر به عبد الله رسید گفت اگر هزار بار خبر قتل او را بیاورند باور نمی دارم و او نمی میرد. تا آنگاه که جهان را پراز عدل و داد کند.» رجال الکشی: ۱۰۶ - ۱۰۸، عبد الله بن سبا؛ «عبد الله بن سنان از پدر خود از حضرت باقر علیه السلام نقل کرد که عبد الله بن سبا مدعی نبوت بود و می گفت: امیر المؤمنین علیه السلام خداست (خدا منزله است) این سخن به امیر المؤمنین علیه السلام رسید او را خواست درباره اعتقادش سؤال کرد اعتراف نمود و گفت: تو همان خدائی و مدعی شد که به دلم چنین افتاده که تو خدائی و من پیامبر. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: وای بر تو؛ شیطان بر تو مسلط شده از این عقیده برگرد مادر به سوگ تو بنشیند و توبه کن. عبد الله بن سبا امتناع ورزید امام دستور داد او را زندانی کنند. سه روز او را به توبه واداشت. اما توبه نکرد. آنگاه علی علیه السلام او را در آتش افکند و فرمود: شیطان او را

فرب داد دردل او چنن القا می نمود. بعضی از دانشمندان گفته اند: عبد الله بن سبا مردی یهودی بود اسلام آورد و علی را دوست می داشت. او در زمان یهودی بودن خود نیز درباره یوشع بن نون وصی موسی غلو داشت. همین اعتقاد را در باره علی نیز پس از درگذشت پیامبر اکرم پیدا کرد. عبد الله بن سبا از کسانی بود که از همه مشهورتر و آشکارتر امامت علی را واجب می دانست و اظهار بیزاری از دشمنان علی علیه السلام می نمود و مخالفین او را آشکارا معرفی می کرد و آنها را نسبت به کفر می داد به همین جهت بعضی از مخالفین شیعه مدعی شده اند که اصل تشیع و رفض از یهودیان گرفته شده است.»

است.

برگشت رد شیعه به رد قرآن

شیعه بودن حضرت ابراهیم علیه السلام را چه کسی پایه گذاری کرده است؟

«ان علیا و شیعتہ ہم الفائزون»

را که خود شما نقل کرده اید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست و سه سال می فرمود، این

ص: ۲۴۴

را چه کسی پایه گذاری کرد؟ وقتی کسی بی تقوا می شود، از چارچوب انسانیت درمی آید؛ قرآن و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله را می بیند، باز روی عناد، لجبازی، حسادت، پول گرفتن و مأموریت از طرف ستم کاران، می گوید: شیعه ساخت شخصی یهودی بوده است.

یکی از نوشته های علامه عسگری، کتابی به نام «عبدالله بن سبا» است. ایشان با مدارک بسیار مهم، از مدارک دانشمندان اهل سنت، نه از کتاب های ما، ثابت می کند که «عبدالله بن سبا» وجود خارجی نداشته، بلکه مردی ساختگی و ساخته ذهن دشمنان است. (۱) ایشان وقتی در بغداد این کتاب را نوشت، به مصر و مناطق دیگر فرستاد، دانشمندان بزرگ اهل سنت، بعد از این کتاب، برای ایشان نامه هایی در ابراز تأسف نوشتند که من بعضی از آن نامه ها را خوانده ام؛ یعنی آنها با شگفتی این کتاب را نگاه کردند. این کتاب، کتاب بسیار مهمی است.

خدا این لغت را در قرآن، درباره حضرت ابراهیم علیه السلام به کار گرفته است که او شیعه حضرت نوح علیه السلام بود و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از قرآن این لغت را به کار گرفتند

ص: ۲۴۵

۱- ۱) - عبدالله بن سبا، السيد مرتضى العسكري: ۲/۳۱۰ - ۴۱۴؛ « [۱] فی تناول أیدینا آلاف الكتب المخطوطة والمطبوعه فی التاريخ الاسلامی العام والخاص، وکتب التراجم والأنساب، وسائر فنون الأدب، ولا نجد فی أحدها نسب عبد الله بن سبا! إذا فمن هو عبد الله بن سبا؟ وما اسم جده؟ ومن هم سلسله آباءه؟ ومن هم قبيلته؟ ولم لم يذكر أحد من العلماء فی ت آلیفه شیئا من ذلك علی شده اهتمامهم بذكر الأساطیر التي حیکت حوله؟ بحثنا عشرات السنوات فی مختلف مصادر الدراسات الاسلامیه فلم نجد عن نسبه حرفا واحدا. . . أن عبد الله بن سبا شخصیه أسطوريه أو أن من بحثنا عنهم من صحابه مختلفين هم شخص أسطوريه أو أن بعض الأماكن المترجمه فی الكتب البلدانيه مختلفه، أو ثبت أن بعض الشعر أو الكتب السياسيه أو الخرافات الأسطوريه التي يتمسك بها المنقبون مدسوسه، أو أن بعض رواه الاخبار مختلفون لم يوجدوا ليرووا لنا روايه أو خبرا.»

که شیعه یعنی پیرو، مأموم و اقتدا کننده واقعی به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

این شیعه خیلی مقام دارد.

در انزوا قرار دادن شیعه از طرف دشمنان

روزی در مدینه، در زمان هارون الرشید شیعه ای را در دادگاهی برای شهادت یک پرونده خواستند. قاضی مدینه، قاضی قوی بود. در پرونده ای به صاحب پرونده گفت: شاهد بیاور. گفت: می آورم. به بازار آمد، یکی از شیعیان ناب را که مورد احترام همه و با ارزش و بزرگوار بود دید، به او گفت: تو در جریان کار پرونده من بودی، آیا حاضری در دادگاه شهادت بدهی؟

کتمان شهادت از گناهان کبیره است و هر کس شاهد جریانی بوده، اما نرود شهادت بدهد که حق به حقدار برسد، خدا در قرآن به کتمان کننده شهادت وعده داده است که در قیامت به جهنم می رود. (۱)

ص: ۲۴۶

۱- ۱) - بقره (۲): ۱۴۰؛ «[۱] أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ «آیا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوت] آنان یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو: شما داناترید یا خدا؟! [شما به یقین می دانید که آنان یهودی و نصرانی نبودند، پس چرا واقعیت را پنهان می دارید؟!] وستمکارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند، کیست؟ و خدا از آنچه انجام می دهید، بی خبر نیست.» بقره (۲): ۲۸۳؛ «[۲] وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَهُ فَإِنْ أَتَى مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضٌ فليؤدِّ الَّذِي أُوْتِيَ مِنَ أَمْنَتِهِ وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَاهُ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»؛ «و اگر در سفر بودید و نویسنده ای [برای ثبت سند] نیافتید، وثیقه های دریافت شده [جایگزین سند و شاهد] است. و اگر یکدیگر را امین دانستید [وثیقه لازم نیست] پس باید کسی که امینش دانسته اند، امانتش را ادا کند. و از خدا پروردگار خود، پروا نماید و [شما ای شاهدان!] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند، یقیناً دلش گناهکار است؛ و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.»

گفت: شهادت می دهم. این مرد الهی و با وقار، وقتی وارد دادگاه شد، صاحب پرونده به قاضی گفت: این شاهد من است، قاضی گفت: او انسان بسیار خوب و راستگویی است، ولی چون شیعه است، من شهادتش را قبول نمی کنم.

روزگار زندگی شیعه از لای خون، زندان و تبعید گذشته است. امنیت زمان ما را نگاه نکنید که ما راحت هستیم و کسی کاری به ما ندارد، روزگاری بود که امکان برپایی این جلسات نبود. زمان امام صادق علیه السلام اگر شیعه ای سؤال داشت، خیار یا چند سطل ماست را روی تخته می گذاشت، در حالی که نه خیارفروش بود و نه ماست فروش، به کوچۀ امام صادق علیه السلام می آمد، داد می زد: خیار داریم، ماست داریم، امام صادق علیه السلام متوجه می شدند که شیعه ای سؤال دارد، به عنوان خیار خریدن می آمدند و جواب مسأله شرعی او را می دادند و مسأله روشن می شد.

تاریخچه سراسر درد شیعه

اگر می فهمیدند کسی شیعه است، مورد اذیت و آزار قرار می دادند. هفتاد و دو شیعه را در یک روز، در کربلا جمع شدند و همگی را قطعه قطعه کردند و حتی دفن نکردند تا اسم آنان در این دنیا نابود شود. زنی در مدینه به جرم شیعه بودن، از خانه اش بیرون آوردند و او را بین در و دیوار قرار دادند، بچه داخل شکمش را کشتند. همان وقتی که حضرت زهرا علیها السلام را کشتند، ماهی دوازده هزار دینار طلا به عایشه می دادند.

حضرت زهرا علیها السلام نود و پنج روز بعد از رحلت پدرش، شب و روز گریه کرد، مردم مدینه گفتند: به او بگوئید یا روز گریه کند یا شب. چرا؟ حضرت زهرا علیها السلام

فرمود: به مردم بگو از عمر من چیزی نمانده است، من تا چند روز دیگر از بین می روم، شما راحت می شوید.

نود و پنج روز، شب و روز گریه کرد، اما کسی نیامد بگوید: درد شما چیست؟ اما بعد از کشته شدن عثمان، تا عایشه ناله زد، صد هزار نفر جمع شدند گفتند:

خانم! چه شده است؟ گفت: امان از دست علی بن ابی طالب، او را بکشید تا من راحت شوم. آمدند جنگ جمل را به خاطر ناله عایشه براه انداختند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بکشند، خودشان متلاشی شدند.

اما نود و پنج روز، شب و روز، حضرت زهرا علیها السلام با سوز دل اشک ریخت و گریه کرد، ایراد گرفتند که چرا گریه می کنی؟ چرا؟ چون شیعه بود و گرنه هیچ جرم دیگری نداشت.

تعصبات اهل سنت در نام گذاری صحابه

در کتاب های اهل تسنن، تمام اهل سنت عایشه را «ام المؤمنین» و معاویه را که از طرف خواهر زن با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داشت، «خال المؤمنین» نوشته اند؛ یعنی معاویه دایی تمام مؤمنین است، ما اگر این دایی را نخواهیم، چه کسی را باید ببینیم؟

اما در یک کتاب «محمد بن ابوبکر» را که برادر عایشه، همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، «خال المؤمنین» نوشته اند. مگر جرم او چه بود؟ جز این که شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. محمد بن ابوبکر شهید راه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نباید «خال المؤمنین» باشد!

در کتاب های اهل تسنن، حتی در یک کتاب، حضرت خدیجه علیها السلام را «ام المؤمنین» نوشته اند، چرا؟ چون جرمش این بوده که دامادش امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. اگر دختر خود را به عمر داده بود، او نیز «ام المؤمنین» بود، اما مجرم است، چون دختر خود را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد و او دامادش است،

عظمت اطلاق شیعه بر افراد

قاضی گفت: این شخص خوبی و درستی است، ولی من در این دادگاه شهادت او را نمی توانم قبول کنم؛ چون شیعه است. این شیعه بزرگوار نیز گفت: قاضی! من ابدأ تو را عادل نمی دانم؛ چون تو دروغ گفتی. قاضی گفت: من چه دروغی گفتم؟ گفت: تو به من گفتی شیعه، شیعه سلمان و ابوذر و مقداد بودند. من کجا و شیعه کجا؟ به قدری ارزش شیعه بالا است که به شیعه واقعی که قاضی می گوید: تو شیعه هستی، اشک می ریزد و می گوید: چرا به من شیعه می گوید؟ من کجا و شیعه کجا؟

روایت منبر رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله در محشر

روایت منبر رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله در محشر (۱)

ص: ۲۴۹

۱- - بحار الأنوار: ۴۵/۴۰ - ۴۶، باب ۹۱، حدیث ۸۲؛ « [۱] الْأَصْبَغُ قَالَ لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الضَّرْبَةَ الَّتِي كَانَتْ وَفَاتُهُ فِيهَا... يَا أَصْبَغُ قُلْتُ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ قَالَ أَرِيدُكَ حَدِيثًا آخَرَ قُلْتُ نَعَمْ زَادَكَ اللَّهُ مِنْ مَرِيدَاتِ الْخَيْرِ قَالَ يَا أَصْبَغُ لَقِينِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ وَ أَنَا مَغْمُومٌ قَدْ تَبَيَّنَ الْعَمُّ فِي وَجْهِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ أَرَاكَ مَغْمُومًا أَلَا أَحَدٌ دُثِرَكَ بِحَدِيثٍ لَاتَعْتَمُّ بَعْدَهُ أَبَدًا قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصَبَ اللَّهُ مِثْرًا يَعْلُو مَنَابِرَ النَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ ثُمَّ يَأْمُرُنِي اللَّهُ أَصْبَغُ عَدُّ فَوْقَهُ ثُمَّ يَأْمُرُكَ اللَّهُ أَنْ تَصْهَرَ دُونِي بِمِرْقَاهِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ مَلَكَيْنِ فَيَجْلِسَانِ دُونَكَ بِمِرْقَاهِ فَإِذَا اسْتَقْلَلْنَا عَلَى الْمِثْرِ لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنَ الْمَأُولِينَ وَ الْأَخْرَجِينَ إِلَّا حَضَرَ فَيُنَادِي الْمَلِكُ الَّذِي دُونَكَ بِمِرْقَاهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرَفُهُ بِنَفْسِي أَنَا رِضْوَانُ خَازِنِ الْجَنَانِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ وَ فَضْلِهِ وَ جَلَالِهِ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاشْهَدُوا لِي عَلَيْهِ ثُمَّ يَقُومُ ذَلِكَ الَّذِي تَحْتَ ذَلِكَ الْمَلِكِ بِمِرْقَاهِ مُنَادِيًا يُسْمِعُ أَهْلَ الْمَوْقِفِ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرَفُهُ بِنَفْسِي أَنَا مَالِكُ خَازِنِ النَّبِيِّينَ أَلَا إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ كَرَمِهِ وَ جَلَالِهِ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ مَفَاتِيحَ النَّارِ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاشْهَدُوا لِي عَلَيْهِ فَ آخُذْ مَفَاتِيحَ الْجَنَانِ وَ النَّبِيِّينَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ فَتَأْخُذُ بِحُجْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِكَ يَأْخُذُونَ بِحُجْرَتِكَ وَ شَيْعَتُكَ يَأْخُذُونَ بِحُجْرَتِهِ أَهْلُ بَيْتِكَ قَالَ فَصَفَّيْتُ بِكُلْتَا يَدَيْ وَ إِلَى الْجَنَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ الْأَصْبَغُ فَلَمْ أَسْمَعْ مِنْ مَوْلَايَ غَيْرَ هَذَيْنِ الْحَدِيثَيْنِ ثُمَّ تُوفِّي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. »

روزی پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را ناراحت دید. فرمود:

علی جان! چه شده است؟

امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از دست کسی گلایه کرد که در حق حضرت علی علیه السلام نامردی کرده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله از آزرده‌گی او خیلی رنجیده می شد و می فرمود: کسی در این دنیا علی علیه السلام را برنجاند، تمام درهای رحمت خدا به روی او بسته می شود.

فرمود: علی جان! دست خود را در دست من بگذار، من مطلبی را برای تو بگویم که غصه ات برطرف شود. بعد فرمود: در قیامت اولین و آخرین مردم که وارد محشر می شوند، منبری از نور در محشر می گذارند، مرا صدا می کنند، به من می گویند: یا رسول الله! خدا امر کرده است که بر این منبر بنشین.

وقتی من بر آن منبر قرار می گیرم، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آخرین نفر قیامت مرا می بینند و به دستور خدا، تو، فاطمه، حسن و حسین و نه فرزند حسین علیهم السلام را صدا می زنم که بالای منبر بیایند، شما می آیید.

بعد من روی منبر فریاد می زنم که هر مرد و زنی که در دنیا شیعه ما بوده است، در هر جای محشر هست به سرعت به کنار من بیاید. تو، فاطمه، حسن و حسینم هر چه شیعه دارید، طولی نمی کشد که همه جمع می شوند. جبرئیل می آید، کلید بهشت و جهنم را به من می دهد، عرض می کند:

خدا این کلید بهشت و جهنم را در اختیار تو گذاشته است. من جلوی تمام اولین

و آخرین، کلید بهشت و جهنم را به تو می دهم، بعد از منبر پایین می آیم، من و تو جلو و فاطمه، حسن و حسینم در کنار ما و تمام شیعیان نیز پشت سر ما، آنجایی که ما می رویم، همه آنها را نیز با خود می بریم.

کلمه شیعه می گویند از «شعاع» است. شعاع خورشید، از خورشید جدایی دارد؟ یعنی امکان دارد خورشید غروب کند و شعاعش بماند؟ یا وقتی غروب می کند، شعاعش می رود؟ شعاع خورشید می رود که تاریک می شود. وقتی طلوع می کند، شعاعش نیز با آن پهن می شود.

شیعه به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه عزیز علیهم السلام وصل است. در قیامت وقتی آنها راه می افتند، شیعه وصل شده به آنها، به دنبال آنها کشیده می شود و مانند شعاع، هرگز از آنها جدا نمی شود. این مقام شیعه است.

زنی به حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: خانم! شوهر من در قیامت کدام طرف است؟ اهل جهنم است یا بهشت؟ فرمودند: اگر شیعه ماست، با ما و اهل بهشت است. (۱) والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۵۱

۱-۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۱۵۵، باب ۱۹، ذیل حدیث ۱۱؛ « [۱] قَالَ رَجُلٌ لِامْرَأَتِهِ اِذْهَبِيْ اِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْأَلِيْهَا عَنِّيْ اَنْتِيْ مِنْ شِيْعَتِكُمْ اَمْ لَيْسَ مِنْ شِيْعَتِكُمْ فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ قَوْلِيْ لَهُ اِنْ كُنْتُ تَعْمَلُ بِمَا اَمْرُنَاكَ وَتَنْتَهِيْ عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ فَانْتِ مِنْ شِيْعَتِنَا وَاِلَّا فَلَا فَرَجَعْتُ فَاخْبَرْتُهُ فَقَالَ يَا وَلِيَّتِيْ وَ مَنْ يَنْفَكُ مِنَ الذُّنُوْبِ وَ الْخَطَايَا فَاَنَا اِذَا خَالَدٌ فِي النَّارِ فَاِنَّ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيْعَتِهِمْ فَهُوَ خَالَدٌ فِي النَّارِ فَرَجَعَتِ الْمَرْأَةُ فَقَالَتْ لِفَاطِمَةَ مَا قَالَ زَوْجُهَا فَقَالَتْ فَاطِمَةَ قَوْلِيْ لَهُ لَيْسَ هَكَذَا شِيْعَتُنَا مِنْ خِيَارِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كُلُّ مُحِبِّبِنَا وَ مَوَالِيْ اَوْلِيَانِنَا وَ مُعَادِيْ اَعْدَانِنَا وَ الْمُسْلِمِمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا لَيْسُوا مِنْ شِيْعَتِنَا اِذَا خَالَفُوا اَوْ اَمَرْنَا وَ نَوَاهَيْنَا فِي سَائِرِ الْمُؤَبَقَاتِ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكْ فِي الْجَنَّةِ وَ لَكِنْ بَعِيْدَ مَا يُطَهَّرُوْنَ مِنْ ذُنُوْبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا اَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِاَنْوَاعِ شَدَائِدِهَا اَوْ فِي الطَّبَقِ الْاَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بَعْدَ اِيْتَابِهَا اِلَى اَنْ نَسْتَقْدَهُمْ بِحُبِّنَا مِنْهَا وَ نَنْقُلَهُمْ اِلَى حَضْرَتِنَا.»

تهران، حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام

دهه اول - جمادی الثانی ۱۳۸۴

ص: ۲۵۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

کلام در حیات، زندگی و منش مردم مؤمن از دیدگاه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بود. امام در این گفتار نورانی و حکیمانه ای که دارند، به اولین خصلتی که در ارتباط با مؤمن اشاره می کنند، کسب حلال است.

به نظر امیرالمؤمنین علیه السلام مؤمن هرگز حرام خور نیست. در این زمینه فرقی نمی کند که در مضیقه باشد، یا در گشایش. اهل خدا با خود خدا کار دارند و خود را کارگر خدا می دانند و طبق گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل، خدا را «فعال ما یشاء» می دانند.

اگر خدا در این دنیا بخواهد، به کارگری مزد زیادی می دهد و زندگی او گشایش پیدا می کند و یا نمی خواهد که مزد زیادی بدهد، زندگی کارگرش در حدّ «قدر» است؛ یعنی بخور و نمیر، گشایشی و وسعتی ندارد.

عجیب این است که کسانی که خود را کارگر خدا می دانند، نه به گشایش مالی دلخوش می شوند و نه از مضیقه و سختی مال، دل تنگ. می گویند: ما هیچ طلبی از خدا نداریم، او از زمان حضرت آدم علیه السلام تا روز قیامت سفره ای پهن کرده است، ما سر این سفره در جایی نشسته ایم که نان و پنیر و سبزی است و چلوکباب و مرغ آن کمی از مادور است و دست ما فعلاً به آن نمی رسد. اهل این که جا را باز کنیم و حق

ص: ۲۵۵

دیگران را از سر این سفره برداریم، نیستیم. اگر بخواهد برای ما گشایشی ایجاد کند، می کند. برای او که مشکل نیست.

دوران سخت تحصیل

روزگار گذشته برای ما طلبه ها، روزگار بسیار سختی بود. تا جایی که من در کتاب ها دیده ام، طلبه ها در ایام تحصیل، از زمان صفویه در ایران بسیار مضیقه مالی داشتند، مگر آنهایی که از خانواده ثروتمندی بوده و طلبه می شدند.

در قم، نجف، اصفهان و مشهد، در حوزه علمیه بودند و پدرشان زندگی آنان را اداره می کرد. البته کم هم بودند؛ چون بچه های ثروتمندان خیلی طلبه نمی شدند.

من از آنهایی بودم که وقتی در قم درس می خواندم، پول خرید سیب زمینی و پیاز را نداشتم. آن پولی که به دستم می آمد، پولی بود که مادرم از خرجی خانه پس انداز می کرد و به من می داد؛ چون مجموعه مهمی از خانواده ما راضی نبودند که من طلبه شوم. من با وجود نارضایتی آنها به حوزه رفتم؛ چون از طلبه شدن من ناراضی بودند. لذا هیچ کس به ما کمک نمی کرد و در مضیقه بودیم. قدرت خرید گوشت و خیلی چیزها را نداشتم.

افطاری دادن فرهاد میرزا

شب بیست و یک ماه مبارک رمضان در شیراز، فرهاد میرزا، استاندار شیراز و عموی ناصر الدین شاه خواست به بزرگان شهر افطاری بدهد. از روحانیون و طلبه های مدرسه خان نیز دعوت کرد.

سفره فرهاد میرزا خیلی مفصل بود. آن وقت گفته بود که تمام مواد غذایی «صحيح النسب» ریشه دار و سالم را برای آن شب تهیه کامل بینید. ماهی، گوشت گوسفند و بره، کباب و خورش.

در باغ ارم، در همان کاخ حاکم، طلبه ای سر سفره، در جایی قرار گرفت که رو به رویش پنیر و سبزی بود. مرغ، ماهی، گوشت، کباب و خورش کمی آن طرف تر بود. این بشقاب پنیر و سبزی را برداشت و جلوی همه بلند بوسید و پشت سر خود گذاشت و گفت: انشاء الله در مدرسه خدمت شما می رسیم، فعلاً سراغ آن چیزهایی که اصلاً ندیده ایم برویم.

محبوبیت راستگویی در همه ادیان

مؤمنی به پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی گفت که حضرت فرمود: راست می گویی. (۱) گفته او برای من مهم نیست، بلکه تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله برای من مهم است؛ چون که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست می گویی. راستگو در عالم خیلی کم است. بیشتر مردم به خودشان نیز دروغ می گویند. بیشتر مردم به خود، خانواده و مردم دروغ می گویند. خوش به حال آنهایی که حقیقت می گویند.

روزی تاجر فرشی که خیلی آدم خوب و درستی بود به من گفت: فلان جوان را می شناسی؟ گفتم: نسبت دوری با خانواده ما دارد. گفت: خیلی جوان خوبی است. گفتم: چطور؟ گفت: مادر و خواهرش به خانه ما آمدند و دختر مرا دیدند و پسندیدند، قرار گذاشتند و برای بله برون و عقد موقت آمدند.

ما هم سفره ای حسابی انداختیم، وقتی شام را خوردند، ما گفتیم: چند سؤال از این جوان بکنیم، گفتم: به نماز جمعه می روی؟ گفت: نه، از مجتهدی تقلید می کنی؟ گفت: نه، با انقلاب موافقی؟ نه، جبهه رفتی؟ نه. گفتم: من و خانواده ام

ص: ۲۵۷

۱-۱) - شرح نهج البلاغه: ۱۴/۱۸۶؛ «قال الواقدي: و لقيه أسيد بن حضير فقال يا رسول الله الحمد لله الذي ظفرك و أقر عينك و الله يا رسول الله ما كان تخلفي عن بدر و أنا أظن بك أنك تلقى عدوا و لكنني ظننت أنها العير و لو ظننت أنه عدو لما تخلفت فقال رسول الله صدقت.»

به نماز جمعه می رویم، مقلد امام هستیم، فرزندانم به جبهه رفته اند. من دخترم را به شما نمی دهم. گفت: باشد.

بعد گفت: این جوان خیلی انسان خوبی بود. گفتم: چطور؟ گفت: برای این که راستگو بود. یعنی همان گونه که بود، راست گفت. هم خیال خودش را راحت کرد و هم خیال مرا. اگر نمی گفت و دختر مرا گرفته بود و ما هم مشکل عقیدتی با هم داشتیم، هم مشکل عملی و زندگی ما و دخترم تلخ می شد. این جوان انسان پریمی است.

بخش کافر به خاطر راستگویی

تعدادی در جنگ اسیر شدند و زیر بار هیچ کدام از مسائل اسلام نرفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنها را اعدام کنید؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان شوید، گفتند: نمی شویم. جزیه بدهید، یعنی ضرری که ما در جنگ از نظر مالی کشیدیم، پول این ضرر را بدهید، گفتند: نمی دهیم. فرمود: اعدام می شوید. گفتند: بشویم.

داشتند گردن این ها را می زدند، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خدا می فرماید:

این جوان را نکش. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: گردن او را نزنید. جوان به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: چرا مرا نکشید؟ فرمود: خدا اجازه نداد. عرض کرد: برای چه؟ فرمود: برای این که خدا فرمود: در این جوان پنج خصلت هست، خصلت اولش این است که راستگو است. (۱)

ص: ۲۵۸

۱- ۱) - الأمالی؛ شیخ صدوق: ۲۷۱، حدیث ۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۶۸/۳۸۵، باب ۹۲، حدیث ۲۵؛ « [۲] أبی عبد الله علیه السلام قَالَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَسْيَارِي فَأَمَرَ بِمَقْتَلِهِمْ خَلَا رَجُلٌ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ الرَّجُلُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُحَمَّدُ كَيْفَ أَطَلَقْتَ عَنِّي مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ فِيكَ خَمْسَ خِصَالٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَسُولُهُ الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ وَ السَّخَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَةُ فَلَمَّا سَمِعَهَا الرَّجُلُ أَسْلَمَ وَ حَسَنَ إِسْلَامُهُ وَ قَاتَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى اسْتُشْهِدَ.»

با این که کافر است و با تو جنگیده، ولی من از او راضی هستم، بگذار زنده بماند؛ راست می گوید، حيله، تقلب و نیرنگ ندارد. جوان عرض کرد: این خدای تو خدای خیلی خوبی است، ما را با او آشتی بده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این گونه مسلمان شو. این آشتی با خدا است. گفت: به یک شرط مسلمان می شوم، به شرطی که دعا کنید تا من در جنگ بعدی شهادت در راه خدا نصیبم شود. در جنگ بعد نیز شهید شد.

اجتناب از راستگویی در موارد خاص

انسان باید به خود، دنیا، نعمت ها، مشتری ها، خانواده، خدا، حتی به کافران، یهودیان و مسیحیان راست بگوید، البته راست گفتن در همه جا واجب نیست، خیلی از مطالب راست هست که لازم نیست بگویید. ممکن است کسی چیزی را ببیند، یا سِری را بداند، راست هم باشد، واجب نیست بگوید، اگر پرسند، به او بگوید: من کاره ای نیستم که از من می پرسید، من نمی دانم و جاهلم و تیتش این باشد که من به خیلی از مسائل عالم جاهل هستم. (۱)

ص: ۲۵۹

(۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۸، [۱] تتمه باب ۱۵، ذیل حدیث ۶۴؛ «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَاتَكُ صَادِقًا حَتَّى تَكْتُمَ بَعْضَ مَا تَعْلَمُ». نهج البلاغه: حکمت ۳۸۲؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَاتَقْلُ مَا لَاتَعْلَمُ بَلْ لَاتَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحَكَ كُلَّهَا فَرَائِضٌ يَخْتِجُ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بحار الأنوار: ۶۸/۱۰ - ۱۱، باب ۶۰، حدیث ۱۸؛ [۲] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدْقُ نُورٌ غَيْرٌ مُتَشَعِّعٌ إِلَّا فِي عَالَمِهِ كَالشَّمْسِ يَسْتَضِيءُ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ يَعْشَاهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَقَعُ عَلَيَّ مَعْنَاهَا وَ الصَّادِقُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يُصَدِّقُ كُلَّ كَاذِبٍ بِحَقِيقَتِهِ صِدْقٍ مَا لَدَيْهِ وَ هُوَ الْمَعْنَى الَّذِي لَا يَسْمَعُ مَعَهُ سِوَاهُ أَوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَّقَ إِبْلِيسَ فِي كَذِبِهِ حِينَ أَقْسَمَ لَهُ كَاذِبًا لِعَيْدَمِ مَا هِيَ الكَذِبِ فِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وَ لِأَنَّ إِبْلِيسَ أَبَدَعَ شَيْئًا كَانَ أَوْلَ مَنْ أَبَدَعَهُ وَ هُوَ غَيْرُ مَعْهُودٍ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا فَخَسِرَ هُوَ بِكَذِبِهِ عَلَيَّ مَعْنَى لَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ مِنْ صِدْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ بَقَاءِ الْأَبَدِ وَ أَفَادَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصِدْقِهِ كَذِبُهُ بِشَهَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِنَفْيِ عَزْمِهِ عَمَّا يُضَادُّ عَهْدَهُ عَلَيَّ الْحَقِيقَةَ عَلَيَّ مَعْنَى لَمْ يَنْقُصْ مِنْ أَصْلِ طِفَائِهِ بِكَذِبِهِ شَيْئًا فَالْصَّدْقُ صِدْقُ الصَّادِقِينَ وَ حَقِيقَةُ الصَّدْقِ مَا يَقْتَضِي تَرْكِيَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِعَبْدِهِ كَمَا ذَكَرَ عَنْ صِدْقِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي الْقِيَامَةِ بِسَبَبِ مَا أَشَارَ إِلَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ مِرْآةَ [۳] الصَّادِقِينَ مِنْ رِجَالِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ الْآيَةَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّدْقُ سَيْفٌ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ سِمَاءُهُ أَيْنَمَا هَوَى بِهِ يَقَعُ فَإِذَا أَرَدَتْ أَنْ تَعْلَمَ أَوْ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَانظُرْ فِي قَصْدِ مَعْنَاكَ وَ عَوْرِ دَعْوَاكَ وَ عَيْرِهَا بِقِسِطَاسٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِدَعْوَاكَ ثَبَتَ لَكَ الصَّدْقُ وَ أَدْنَى حَدِّ الصَّدْقِ أَنْ لَا يَخَالَفَ اللِّسَانُ الْقَلْبَ وَ لَا الْقَلْبُ اللِّسَانَ وَ مِثْلُ الصَّادِقِ الْمُوصُوفِ بِمَا ذَكَرْنَا كَمِثْلِ النَّازِعِ رُوحَهُ إِنْ لَمْ يَنْزِعْ فَمَا ذَا يَضَعُ.»

راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند (۱)

همراهی با راستگويان

خدا در قرآن می فرماید:

« كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » ۲

مؤمن وقتی در حلال گشایش داشته باشد، مست نمی شود و وقتی خدا به او تنگ بگیرد، خود را پست نمی کند. زلف وجودش نه به گشایش گره دارد و نه به تنگی معیشت. وقتی گشایش داشته باشد، می گوید: پروردگار خواسته است که من سر این سفره رو به روی بهترین غذا بنشینم.

و اگر گشایش نداشته باشد، می گوید: پروردگار خواسته است نان خالی نصیب من شود. زندگی من فقط در دنیا نیست. من روز قیامتی نیز دارم. آنجا برای من

ص: ۲۶۰

سفره ای پر از نعمت انداخته است که کامل و ابدی است. چند سال به کم قناعت کن، تا الی الابد بر سر سفره افزون، فضل و احسان خدا قرار بگیری.

فلسفه تقدم كسب حلال بر عبادات

این خصلت مؤمن است. اما چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در این گفتار خود، مال حلال را مقدم کردند؟ برای این که اسلام سلامت دنیا، عبادت و آخرت ما را به زلف حلال گره زده است.

من حج واجب بروم یا عمره مستحب، فرقی نمی کند. اگر در مسجد شجره حوله اول را لنگ خودم کنم و حوله دوم را روی شانه ام ببندازم و بدانم که نخ یکی از این دو حوله حرام است، وقتی تلبیه را بگویم؛ «لبيك اللهم ليك لا شريك لك ليك» محرم می شوم، بیست و چهار چیز به من حرام می شود. با این که یک نخ این حوله از حرام است، ولی کل اعمال عمره و حج من باطل است.

وقتی این دو حوله را در منی در آوردم و لباس خودم را پوشیدم، باز محرم هستم و آن بیست و چهار چیز، از جمله زن بر من حرام است، حتی همسر خودم. این ها چه وقت حلال می شود؟ وقتی که من دوباره عمره یا حج بروم و با احرام حلال مناسک را انجام دهم.

یا می خواهم نماز بخوانم، می دانم دکمه لباسم از حرام است. این نماز باطل است. با ماشین دارم می روم، بیرون باران می آید، یا دزد و حیوانات درنده هستند که من نمی توانم بیرون بیایم و مجبورم که در ماشین نماز بخوانم، اگر یک لاستیک آن از حرام باشد، نمازم باطل است.

لقمه حرام وقتی در شکم من قرار می گیرد، خداوند می فرماید: تا آثار این لقمه پاک نشود، هیچ عبادتی را از تو قبول نمی کنم. تا این حد مردم نزد خدا محترم هستند که اگر مال مردم - به ناحق - نزد ما باشد، حج، عمره، نماز و هر عبادتی از

من قبول نیست. این بخاطر احترام به ملک مردم است. اگرچه مال یهودی، مسیحی، زرتشتی، کافر یا کمونیسم باشد. چرا؟ چه دلیلی دارم که آن را بردارم؟

راستگویی، جذب کننده دل مردم

این خصلت اول مؤمن است. در شهری رفته بودم که مواد دارویی گیاهی در آنجا فراوان است. با خود گفتم: کمی از این مواد دارویی گیاهی با خودم بخرم و به تهران ببرم. از صاحب مغازه شناختی نداشتم، اما در پیاده رو داخل مغازه را نگاه کردم، دیدم چند مشتری ایستاده اند، یکی از مشتری ها را شناختم. از محترمین تهران بودند، فهمیدم صاحب این مغازه شخص درستی است.

به داخل مغازه رفتم. سلام کردم و او نیز جواب داد و اسم مرا برد و گفت: من در عمره، در کاروانی که بودم، شما آمدید و برای ما سخنرانی کردید. مغازه او معمولی بود. چقدر جالب بود که به من گفت: بفرماید روی نیمکت بنشینید تا نوبت شما شود.

گفتم: چشم. نشستم و شکل کسب این شخص را نگاه می کردم. نوبت پیرزن مسافری شد. گفت: برای ام شیرخشت می خواهم، گفت: این شیرخشت هندی است و این شیرخشت ایرانی. فکر نمی کنم این ایرانی اثر شیرخشت هندی را داشته باشد، کدام را می خواهی به تو بدهم؟

نوبت یکی دیگر از مشتری ها شد، گفت: خاکشیر می خواهم. گفت: خاکشیری که پارسال از من بردی، خیلی عالی بود، اما خاکشیر امسال قدری خاک دارد، ولی نشان نمی دهد. می خواهی به تو بدهم؟

سومی گفت: گل گاو زبان می خواهم. گفت: این گل گاو زبان با این که رنگش نپریده و به نظر می آید که برای امسال است، ولی برای پارسال است، بدهم؟ بعد نوبت من شد. گفت: شما چه می خواهید؟ گفتم: من چند قلم جنس می خواهم،

برای من هم فرقی نمی کند که خارجی باشد یا ایرانی، هر کدام که بهتر است بده.

قناعت به حلال مورد مصلحت

گفتم: چند سال است که در این مغازه هستی؟ گفت: چهل و پنج سال. من از پول این مغازه هفت دختر شوهر داده ام. دخترها و دامادهایم خیلی خوب هستند.

به خدا گفتم: تو هفت دختر به ما دادی، یک پسر نیز به ما بده، گویا صلاح ما نمی دید که به ما پسر بدهد.

خانم من حامله شد و پسر زایید. بعد پسرش را صدا کرد، گفت: این اکنون چهل ساله است، اما عقب مانده است. البته من راضی هستم و چهل سال است که دارم به او خدمت می کنم، ولی نباید من این کار را می کردم؛ یعنی باید به آن هفت دختر قانع می بودم.

گفتم: من یاد روایتی از حضرت رضا علیه السلام افتادم که می فرماید: حضرت یوسف علیه السلام بعد از نه سال زندانی شدن به پروردگار عرض کرد: خدایا! آخر تا کی باید در زندان باشم؟ خطاب رسید: مگر من تو را به زندان انداخته ام که به من می گویی؟ نه سال قبل وقتی زلیخا به تو گفت: اگر کام مرا برنیاوری، تو را به زندان می اندازم، خودت به من گفتی:

« رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » ۱

خدایا! زندان از این کاخ و این درخواست زلیخا برای من بهتر است. خودت گفتی که مرا به زندان ببر.

حال تو نیز به صلاح نبود که پسر دار شوی، می گویی: بده، خدا می گوید:

باشد، این هم پسر. مگر مادر مریم نگفت:

« رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا » ١

خدایا! این بچه ای که درون شکم دارم - صد در صد یقین داشت که پسر است - من او را برای خدمت گذاری به بیت المقدس نذر کردم، اما وقتی زایید، گفت:

« رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ » ٢

من دختر زاییدم، ولی پسر می خواستم. اما هیچ پسری با این دختری که به او دادم قابل مقایسه نیست. اگر طبق خواسته خودش به او پسر می دادم، انسانی معمولی می شد، اما من صلاح او ندیدم که به او پسر بدهم، دختر دادم که این دختر مادر پیغمبر اولوالعزم چهارم من بشود. اگر پسر می دادم، به قیمت این دختر نبود. (۱)

ص: ۲۶۴

۱- ۳) - بحار الأنوار: ۷۰/۳۶۵، باب ۱۳۷، حدیث ۹۸؛ « [۱] فِي زُبُورِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ تَسَاءَلْنِي وَ أَمْنَعُكَ لِعِلْمِي بِمَا يَنْفَعُكَ ثُمَّ تُلِحُّ عَلَيَّ بِالسَّأَلِ فَأَعْطِيكَ مَا سَأَلْتَ فَتَسْتَعِينُ بِهِ عَلَيَّ مَعْصِيَتِي فَأَهْمُ بِهَيْتِكَ سِتْرَكَ فَتَدْعُونِي فَأَسْتُرُ عَلَيْكَ فَكَمْ مِنْ جَمِيلٍ أَضَيَّعَ مَعَكَ وَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ تَضَيَّعَ مَعِيَ يُوشِكُ أَنْ أَغْضِبَ عَلَيْكَ غَضَبَهُ لَا أَرْضَىٰ بَعْدَهَا أَبَدًا. . . » مجمع البيان: ۹/۷۱، ذیل آیه؛ «قال الطبرسي رحمه الله: قال سبحانه «نَحْنُ قَسِيمٌ بَيْنَهُمْ مَعِشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» أي نحن قسمنا الرزق في المعيشة على حسب ما علمناه من مصالح عبادنا فليس لأحد أن يتحكم في شيء من ذلك فكما فضلنا بعضهم على بعض في الرزق فكذلك اصطفينا للرسالة من نشاء و قوله «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» معناه أفرقنا البعض و أغنينا البعض فتلقى ضعيف الحيلة عيب اللسان و هو مبسوط له و تلقى شديد الحيلة بسيط اللسان و هو مقتر عليه و لم نفوض ذلك إليهم مع قله خطره بل جعلناه على ما توجه الحكمة و المصلحة فكيف نفوض اختيار النبوة إليهم مع عظم محلها و شرف قدرها و قوله «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيخْرِيًّا» معناه أن الوجه في اختلاف الرزق بين العباد في الضيق و السعة زيادة على ما فيه من المصلحة أن في ذلك تسخيرا من بعض العباد لبعض يا حواجهم إليهم يستخدم بعضهم بعضا فينتفع أحدهم بعمل الآخر له فينتظم بذلك قوام أمر العالم.»

اولیای خدا نمی گویند: خدایا این کار را بکن، می گویند: خدایا! هر چه مصلحت ما هست، در حق ما انجام بده. قوم دیگر می شناسم ز اولیاء که دهانشان بسته باشد از دعا (۱)

در اصفهان مدرسه معروفی برای طلبه ها هست که خیلی از مراجع در آنجا درس خواندند. مانند مرحوم آیت الله بروجردی، شهید مدرس و سید جمال الدین گلپایگانی.

در آنجا ظهر و شب نماز جماعت های خیلی خوبی داشته و دارد. یکی از کسانی که هر روز به نماز جماعت می آمد، حکیم باشی اصفهان و رییس همه دکتراها بود.

روزی داشت به نماز جماعت می رفت، دید پینه دوز جلوی درب مدرسه خیلی اوقاتش تلخ است. گفت: مشهدی حسن! چه شده است؟ گفت: دیشب همسرم زاییده و نهمین بچه ماست. والله من بچه نمی خواهم؛ چون در آمدی ندارم. گفت:

غصه نخور، من معجون دارم که هم مرد و هم زن را عقیم می کند. برای تو می آورم، پول هم نمی خواهم. هر دو بخورید. گفت: خدا پدرت را بیامرزد.

سال دیگر حکیم باشی آمد برود، دید پینه دوز خیلی بد نگاه می کند، گفت:

مشهدی حسن! گفت: زهر مار، خدا تو را لعنت کند، این چه بود که به من دادی،

ص: ۲۶۵

باز برسیم به این نقطه که مؤمن چه در گشایش مالی حلال و چه در دست تنگی، راضی به رضای پروردگار است و به سراغ حرام نمی رود، چون مولا و محبوب او نمی خواهد. مؤمن خود را کارگر خدا قرار داده است.

نتیجه دنیایی تدین و راستگویی

گفت: من با این مغازه، هفت دختر را شوهر دادم و بیست بار به مکه رفتم. سه سال قبل در همان شهر به سراغش رفتم تا جنس بخرم، دیدم آن مغازه کوچک به مغازه دویست متری چهار طبقه تبدیل شده است.

تا سلام کردم، گفت: جلو بیا. من چهل و پنج سال در آنجا در مغازه کوچک بودم. آنجا را از مرد متدینی به ماهی یک تومان اجاره کرده بودم، این اجاره به ماهی پنج هزار تومان رسیده بود که صاحب ملک مرد.

بعد من اینجا را اجاره کردم. سرقفلی هم نداده بودم، بلکه اجاره ای بود؛ چون چهل سال قبل سرقفلی خیلی رسم نبود. اکنون چهل میلیون تومان سرقفلی این مغازه شده است.

گفت: روزی سه برادر که وارث این ملک بودند آمدند به من گفتند: شما به پدر ما سرقفلی داده اید؟ گفتم: نه، ما با هم کاغذی معمولی نوشتیم و اینجا را اجاره کردیم، آنها گفتند: ما مغازه را می خواهیم.

گفتم: چشم. وقتی مشتری اول بعد از این سه برادر آمد، گفتم: جنس نمی دهم، تمام اجناس را در کارتن بسته بندی کردم و تا بعد از ظهر همه کارتن ها را به خانه بردم. هنگام غروب نیز کلید مغازه را به خانه آنان بردم، گفتم: این هم کلید مغازه.

این اسلام است، البته از این مسلمان ها خیلی کم داریم. تا گفتند: ملک خود را

می خواهیم، گفتم: بفرما. گفتند کلید را نگهدار، صبح می آییم می گیریم. گفتم: من در مغازه را بسته ام و چیزی در مغازه نیست. گفتند: به خانه ات می آییم و کلید را می گیریم.

گفت: صبح آمدند. کلید را تحویل دادم. آنها نیز چک شصت میلیون تومانی نوشته بودند، گفتند: این هم به جای کلید. گفتم: من سرقفلی نداده بودم. گفتند:

تو ندادی، ولی این ملک سرقفلی دارد، ما نیز بالاخره حیا و شرمی داریم.

واقعاً به دو طرف آفرین باد. بعد گفت: من آمدم این مغازه را پیدا کردم و آن شصت میلیون تومانی که آنها به من داده بودند، بیست میلیون نیز خودم داشتم، اما باز چهل میلیون تومان دیگر کم داشتم. آن سه برادر آمدند، گفتند: جا پیدا کردی؟ گفتم: آری، اما قدرت خرید ندارم. گفتند: چه مقدار کم داری؟ گفتم: چهل میلیون. چک چهل میلیونی کشیدند و گفتند: برو آنجا را بخر و کاسبی کن، هر وقت داشتی بیاور بده. ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند

وقتی مردم مرا متدین و راستگو نبینند، به من چه اعتمادی کنند؟ چه پولی را بیاورند به من بدهند؟ چهل میلیون بدهند و بگویند: برو کاسبی کن، هر وقت داشتی بیاور بده. اما چرا به من دو ریال نمی دهند؟ چون می ترسند پول آنها را

بخورم. واقعاً راستگویی، دینداری و رو راست بودن با مردم، باعث می شود که در دنیا نیز راحت زندگی کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

صورت برزخی مال حرام

پرهیز از کمترین مال حرام

پرهیز از کمترین مال حرام

۱۸

تهران، حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام

دهه اول - جمادی الثانی ۱۳۸۴

ص: ۲۶۸

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برای مؤمن هفت خصلت را بیان کردند. هر مؤمنی که تا روز قیامت بیاید، این هفت خصلت را دارد. خصلت اول که نقش بسیار مهمی در همه شئون زندگی و قیامت انسان دارد، کسب حلال و پاک است؛ یعنی معیشت و درآمد صحیح.

پروردگار به بندگانش کمترین حرام مالی را اجازه تصرف نداده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: تا مال حرام نزد هر کسی باشد، خداوند متعال به او نظر رحمت نمی کند.

بعد از این که جنگ خیبر به پایان رسید و ارتش اسلام به رهبری پیغمبر صلی الله علیه و آله و جهاد خالصانه امیرالمؤمنین علیه السلام به غنائمی دست پیدا کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام کردند که هر رزمنده ای، هر مقدار غنیمت که به چنگ آورده، بیاورد و در محل معین بگذارد تا غنیمت ها بین همه رزمندگان عادلانه تقسیم شود.

غنائم را آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کردند: چیزی نزد کسی نماند؛ چون شرعی نیست. رزمنده ای به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یک جفت بند کفش از غنائم خیبر در جیب من است، آن را روی این همه غنیمت بیاندازم؟

حضرت فرمودند: بله. عرض کرد: اگر این بند کفش نزد من بماند، معصیت

دارد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر می ماند و پس نمی دادی، در قیامت به صورت دو بند آتش به دو پای تو قرار می گرفت. یعنی حرام مانند آتش دوزخ است. (۱)

برگشت کیفر گناهان در دنیا و آخرت

در آیات قرآن این نکته آمده است که هر عذابی در قیامت - در صورتی که آن گنهکار توبه و جبران نکرده باشد، تا از پرونده اش پاک شود - با خود آن گناه تناسب دارد.

چگونه؟ برای شما از روایت مثالی بزنم.

به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند که فلان دوست شما را مار گزیده و حال او خیلی بد است، حضرت آمدند و دیدند او دارد به خودش می پیچید و ناله می کند. دوا روی زخمش گذاشته بودند. از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد، چون از این فرهنگ خبر داشت که اغلب مصیبت ها، بلاها و رنج هایی که به انسان می رسد، محصول گناه خود انسان است. خدا در قرآن مجید می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » ۲

ص: ۲۷۱

۱ - ۱) - صحیح البخاری: ۷/۲۳۵؛ کتاب الایمان والندور، صحیح مسلم: ۱/۷۶؛ «أبی هریره قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوم خیبر فلم نغنم ذهباً ولا فضة الا الأموال والثیاب والمتاع فأهدی رجل من بنی الضبیب یقال له رفاعه بن زید لرسول الله صلی الله علیه و آله غلاماً یقال له مدعم فوجه رسول الله صلی الله علیه و آله إلى وادی القرى حتی إذا کان بوادی القرى بینما مدعم یحط رحلالرسول الله صلی الله علیه و آله إذا سهم عائر فقتله فقال الناس هنیئاً له الجنة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کلا والذی نفسی بیده ان الشملة التي اخذها یوم خیبر من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل علیه ناراً فما سمع ذلك الناس جار رجل بشراک أو شراکین إلى النبی صلی الله علیه و آله فقال شراک من ناراً و شراکان من نار.»

من سختی ها، فشارها، بلاها، مصایب، رنج ها و مزیقه ها را از زندگی شما تغییر نمی دهم، مگر این که شما زندگی خود را به آلودگی ها تغییر دهید؛ یعنی آلودگی ها باعث بلاها، مصایب، سختی ها و رنج ها می شوند. البته این مطلب را در انبیا و ائمه علیهم السلام پیاده نکنید. آنها مصایبی که می کشند، برای آنان درجه دارد؛ چون مصائب آنها، نتیجه گناه نیست. ولی دیگران که مشکل پیدا می کنند، مشکل آنان در آلودگی ها و گناهان ریشه دارد.

البته جریمه های گناه در دنیا قابل مقایسه با جریمه های گناه در آخرت نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می فرمایند:

«علی أن ذلک بلاء و مکروه قلیل مکته یسیر بقائه»

بلائی دنیایی بلایی است که ماندگار نیست و رد می شود و اگر هم بماند، مدت آن کم است.

«فکیف احتمالی لبلاء الآخرة و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لایخفف عن اهله لانه لایکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک» (۱) اگر کسی گرفتار جریمه آخرت شود، آن جریمه دیگر زمان، مدت و علاج ندارد.

ص: ۲۷۲

به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: من چه کرده ام که مار مرا گزیده است؟ چه خلافی کرده ام؟ حضرت فرمودند: این ماری که به تو زده، به جا زده، خدا را شکر کن که این مار به تو زد، چون دیروز بعد از ظهر تو مرتکب گناهی شدی که این نیش مار، کیفر همان گناه است.

عرض کرد: مگر من چه کار کردم؟ فرمودند: با این زبان خود دل قنبر را سوزانیدی. تو دل را سوزانیدی، اما مار دل تو را نسوزانده، بلکه بدن تو را سوزانده و به همین خاطر خدا را باید شکر کنی؛ چون اگر جریمه این کار را برای روز قیامت می گذاشت، آن وقت مارهای جهنم تو را می گزیدند که دیگر خوب شدنی نبود. (۱)

ص: ۲۷۳

(۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۳۵، باب ۴۰، حدیث ۱۴۲۲۱؛ « [۱] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَوَطِئَ أَحَدُهُمَا عَلَيَّ حَيْثُ فَلَسَيْعَتُهُ وَوَقَعَ عَلَيَّ الْأَخْرَفُ فِي طَرِيقِهِ مِنْ حَائِطِ عَقْرَبٍ فَلَمَدَعْتُهُ وَسَقَطَا جَمِيعًا فَكَأَنَّيَا لِمَا بِهِمَا يَضْرَعَانِ وَبَيْكِيَانِ فَقِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ دَعُوهُمَا فَإِنَّهُ لَمْ يَجِنِ حَيْثُهُمَا وَ لَمْ يَتِمَّ مِحْتَتُهُمَا فَحُمِلَا إِلَى مَنْزِلِهِمَا فَبَقِيَا عَلِيلَيْنِ أَلِيمَيْنِ فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ شَهْرَيْنِ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْهِمَا فَحُمِلَا إِلَيْهِ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ سَيَمُوتُونَ عَلَيَّ أَيْدِي الْحَيَامِلِينَ لَهُمَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ حَالُكُمَا قَالَا نَحْنُ بِأَلَمٍ عَظِيمٍ وَ فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ قَالَ لَهُمَا اسْتَغْفِرَا اللَّهَ مِنْ ذَنْبِ أَتَاكُمَا إِلَى هَذَا وَ تَعَوَّذَا بِاللَّهِ مِمَّا يُحِطُ أَجْرُكُمْ يَا وَيَعُظُّمُ وَ زُرْكُمْ قَالَا وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أُصِيبَ وَاحِدٌ مِنْكُمَا إِلَّا بِذَنْبِهِ أَمَا أَنْتَ يَا فَلَانُ وَ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَحَدِهِمَا فَتَذَكَّرْتُ يَوْمَ غَمَزَ عَلَيَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ فَلَانُ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ لِمَوَالَاتِهِ لَنَا فَلَمْ يَمْنَعَكَ مِنَ الرَّدِّ وَ الْاسْتِخْفَافِ بِهِ خَوْفٌ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ لَاعَلَى أَهْلِكَ وَ لَاعَلَى وُلْدِكَ وَ مَالِكَ أَكْثَرَ مِنْ أَنْتَ اسْتَحْيَيْتَهُ فَلذَلِكَ أَصَابَكَ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُزِيلَ اللَّهُ مَا بِكَ فَاعْتَقِدْ أَنْ لَاتَرَى مُزْرِنًا عَلَيَّ وَ لِي لَنَا تَقْدِيرٌ عَلَيَّ نُصْرَتِهِ بَطْهَرِ الْعَيْبِ إِلَّا نُصْرَتَهُ إِلَّا أَنْ تَخَافَ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ وَ مَالِكَ وَ قَالَ لِلْآخِرِ فَأَنْتَ أَ تَدْرِي لِمَا أَصَابَكَ مَا أَصَابَكَ قَالَ لَأَقَالَ أَمَا تَذَكَّرُ حَيْثُ أَقْبَلَ قَبْرُ خَادِمِي وَ أَنْتَ بِحَضْرَةِ فَلَانِ الْعَاتِي فَقُمْتَ إِجْلَالًا لَهُ لِإِجْلَالِكَ لِي فَقَالَ لَكَ أَوْ تَقُومُ لِهَذَا بِحَضْرَتِي فَقُلْتَ لَهُ وَ مَا يَأْتِي لِمَا أَقُومُ وَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ تَضَعُ لَهُ أَجْنِحَتَهَا فِي طَرِيقِهِ فَعَلَيْهَا يَمْشِي فَلَمَّا قُلْتَ هَذَا لَهُ قَامَ إِلَى قَبْرِي وَ ضَرَبَهُ وَ شَتَمَهُ وَ آذَاهُ وَ تَهَدَّدَنِي وَ أَلْزَمَنِي الْأَغْضَاءَ عَلَيَّ الْقَدَى فَلِهَذَا سَقَطَتْ عَلَيْكَ هَذِهِ الْحَيَّةُ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُعَافِيكَ اللَّهُ مِنْ هَذَا فَاعْتَقِدْ أَنْ لَاتَفْعَلَ بِنَا وَ لِأَبَاحِدٍ مِنْ مَوَالِينَا بِحَضْرَةِ أَعَادِينَا مَا يُخَافُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمْ مِنْهُ.»

اگر جهنم مار و عقرب دارد، جلال الدین مولوی می گوید: آن عقرب و مار خود جهنم نیست، آن عقرب و مار از فحش ها، زخم زبان ها و تحقیرهایی است که نسبت به مردم داشته ای. کلمات ناروای زبان است که در قیامت به مار و عقرب تبدیل شده است.

صورت برزخی گناهان دنیایی

مولوی شعر جالبی براساس همین آیات دارد، می گوید: ای دریده پوستین یوسفان گر بدرد گرگت آن از خویش دان (۱)

البته این پوستینی که می گوید، یعنی زندگی مردم. می گوید: جامعه ای که کار به کار تو نداشته است؛ مال تو را نبرده، به تو ظلم و بدی نکرده، نسبت به تو مانند یوسف علیه السلام است، یعنی از شرور پاک است. ای کسی که به زندگی، کسب، جان، آبرو، حیثیت مردم و خانواده آنها ضربه زدی! وقتی بعد از مردن تو را زنده کنند، به صورت گرگ خواهی بود.

در قرآن نخواندی:

«وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» ۲

حیوانات وحشی در قیامت محشور می شوند. حیوانات که تکلیف ندارند، پس

ص: ۲۷۴

برای چه آنها را محشور می کنند. این حیوانات، همین جنس دو پای ظالم و ستمگر است و الا گوسفند و گاو را زنده کنند و در صحرای محشر بیاورند که چه چیزی به آنها بگویند؟ بگویند: چرا بار آدمیزاد را بردی و به او شیر دادی؟ آنها را که نمی خواهند به بهشت یا جهنم ببرند.

ولی ما را زنده می کنند، چون که تکامل یافته صورت ظاهر آنها هستیم. اگر بنا باشد ما را جریمه کنند، برای این است که این کره، شیر، پنیر و ماست را خوردیم و انرژی آن را در گناه و ظلم صرف کردیم. برای چه به آنها چوب بزنند؟ به بدن ما چوب می زنند که این مجموعه نعمت ها را به ساختمان بدنم وارد کردم و با این ساختمان ظلم کردم.

صورت برزخی انسان

یک سال حج خیلی شلوغ شده بود، به طوری که در صحرای عرفات، ابوبصیر به وجود مبارک امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ما اکثر الحجيج و أعظم الضجيج» (۱) یابن رسول الله! چقدر صدای ناله از این صحرا می آید؛ یعنی چه جمعیتی به مکه آمده است، اما دید حضرت هیچ تعجب نکرد.

این جمله «ما اکثر» در ادبیات عرب دلالت بر تعجب دارد. آن وقت امام جواب

ص: ۲۷۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۶/۲۶۱، باب ۵، حدیث ۶۲؛ « [۱] قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَعْظَمَ الضَّجِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الحَجِيجَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عَيْنَانَا فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتِ فَعَادَ بَصِيرًا قَالِ انظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الحَجِيجِ قَالِ فَانظَرْتُ فإِذَا أَكْثَرَ النَّاسِ قِرْدَةً وَ خَنَازِيرُ وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ مِثْلُ الكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلْمَاءِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ مَا أَقَلَّ الحَجِيجَ وَ أَكْثَرَ الضَّجِيجِ ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتِ فَعَادَ ضَرِيرًا فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فِي ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَخَلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ وَ إِنْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَ إِنَّمَا خَارَ لَكَ وَ خَشِينَا فَتَنَةَ النَّاسِ بِنَا وَ أَنْ يَجْهَلُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ يَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نَحْنُ لَهُ عِبِيدٌ لَأَنْتَ كَبُرَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَأَنْشَأُ مِنْ طَاعَتِهِ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.»

«و أقلّ الحجيج»

و چقدر حاجی کم است. ابوبصیر تعجب کرد که این صحرا پر از حاجی است، چرا امام صادق علیه السلام این را می فرمایند؟ حضرت نگذاشتند که او خیلی تعجب کند، فرمود: از بین دو انگشت من این صحرا را نگاه کن، ابوبصیر نگاه کرد، دید عجب حیوان هایی در این صحرا هستند، فقط چند انسان در بین آنها مشغول راز و نیاز هستند. بعد حضرت دوباره پرده را انداختند و ابوبصیر همگی را به صورت آدم دید. بعد حضرت فرمود: ای ابوبصیر! دیدی چقدر حاجی کم است؟ ظالم، مال مردم خور، گنهکار و مجرم حرفه ای، آزار دهنده به مردم، اگر به مکه هم برود، مگر قبول می کنند؟

جریان به مکه رفتن سلطان محمود

در کتاب نه جلدی «نامه دانشوران» که در اواسط دولت قاجاریه نوشته شده است، قضیه ای را دیدم: سلطان محمود غزنوی - در قرن چهارم، یعنی هزار و صد سال قبل - از شهر غزنین که آن وقت از شهرهای مهم ایران بود، حرکت کرد تا به حج برود. از غزنین به خراسان و از آنجا به نیشابور، سبزوار و شاهرود آمد؛ چون باید تا بندرعباس می آمدند و از آنجا با کشتی تا عراق می رفتند و از آنجا وارد عربستان می شدند و به اردن می رفتند و بعد به تبوک و بعد به مدینه می آمدند.

وقتی به شاهرود رسید، به او گفتند: در این نزدیکی ها منطقه ای به نام بسطام است که مردی الهی در آنجا زندگی می کند. پرسید: کیست؟ گفتند: شیخ ابوالحسن خرقانی.

عادتی که سلاطین قدیم داشتند و تقریباً بعد از ناصرالدین شاه قطع شد، این بود

که در تمام گوشه و کنار مملکت، در مقام شناخت شاعران قوی، حکیمان، عارفان و فقیهان بودند. یا به دیدن آنها می رفتند، یا آنها را دعوت می کردند که به دربار بیایند که خیلی ها نمی آمدند.

دیدار ناصرالدین شاه از مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه

مثلاً- میرزا ابوالحسن جلوه در تهران بود که ناصرالدین شاه قاجار او را به دربار دعوت کرد تا او را ببیند، هر چه به او پیغام دادند، گفت: نه، من به دربار نمی آیم.

در مدرسه ای در جلوی بازار بود، به نام مدرسه صدر که قبلاً مسجد شاه نام داشت و بعد مسجد امام نام گرفت.

مرحوم جلوه در یکی از حجره های آنجا زندگی می کرد و تا آخر عمر نیز پول نداشت که ازدواج کند؛ چون هیچ هدیه ای را نیز قبول نمی کرد. پول برای ایشان می آوردند نیز قبول نمی کرد. از این تعلقات خیلی آزاد بود. بالا-خره ناصرالدین شاه نتوانست او را به دربار بیاورد. روزی گفت: من هوس کرده ام بروم تا جلوه را ببینم.

با چند نفر از درباریان رفتند؛ چون کاخ گلستان در میدان ارک به مدرسه صدر نزدیک بود. بعد از ظهر بود که ناصرالدین شاه وارد مدرسه صدر شد. مرحوم جلوه در ایوان همان اتاق طلبگی، روی گلیم نشسته و به دیوار تکیه داده بود و کتابی را می خواند.

ناصرالدین شاه جلو آمد و سلام کرد. میرزا سرش را بلند کرد، دید لباس های او با همه فرق می کند، کلی طلا، نقره و نشان جلوی لباس او آویزان است. اصلاً از جای خود بلند نشد. گفت: شما چه کسی هستید؟ گفت: من شاه مملکتیم. گفت:

ناصرالدین شاه؟ بفرمایید. حالا نه صندلی بود، نه میز، بلکه گلیم پاره ای در ایوان افتاده بود. بالاخره ناصرالدین شاه مجبور شد که برای اولین بار در عمر خود روی آن گلیم بنشیند.

اما این ها آزاد بودند، آن آزادیی که اسلام می گوید، این است که جلوی هیچ شاه، پولدار و قدرتمندی هرگز کرنش نکند. اگر می خواهی کرنش کنی، برای پروردگار که همه کاره است و همه کلیدها به دست او است، کرنش کن.

گفت: میرزا! چه کتابی را مطالعه می کنی؟ گفت: تاریخ. گفت: رشته شما که تاریخ نیست. به ما خبر داده اند که رشته شما فلسفه، عرفان و حکمت است. چرا تاریخ می خوانی؟

گفت: من تا جایی که وقت کنم تاریخ را مطالعه می کنم؛ چون از تاریخ خیلی خوشم می آید. گفت: چه قسمتی از تاریخ را دوست داری؟ گفت: از این که ده صفحه نوشته اعلی حضرت چه کارها کرد، چه خزینه ای، چه گنجی و چه ارتشی داشت، بعد آخر آن نوشته است: اعلی حضرت مرد. من از اینجای تاریخ خوشم می آید. خیلی برای من زیبا است.

چون اعلی حضرت فکر می کند که نمی میرد، همیشگی است و کلید قدرت و مملکت همیشه در دست او باقی است. آقای شاه! من به قدری خوشم می آید وقتی می خوانم که در این صفحات نوشته اند: شاه عباس، شاه طهماسب، تیمور، چنگیز، فتحعلی شاه و محمدشاه - پدر ناصرالدین شاه - مردند. من لذت می برم.

پند شیخ ابوالحسن خرقانی به سلطان محمود

عادت شاهان بود که این اشخاص را شناسایی کنند. وقتی به سلطان محمود (۱)

ص: ۲۷۸

۱- ۱) - سلطان محمود غزنوی ابوالقاسم یمین الدوله (م ۳۸۷ - ۴۲۱ ه. ق) فرزند ارشد سبکتگین سومین و مقتدرترین شاه سلسله غزنوی است. در سال ۳۸۷ پس از شکست دادن برادرش اسماعیل به تخت نشست. دوازده بار به هندوستان لشکر کشید و در سال ۴۲۱ به سن ۵۱ بر اثر بیماری سل چشم از جهان فرو بست. مدت سلطنت او ۳۳ سال بود. «فرهنگ فارسی (اعلام): ۶/۱۹۲۶»

گفتند: در منطقه بسطام، شیخ ابوالحسن خرقانی (۱) زندگی می کند، گفت: من اسم او را شنیده ام، فکر نمی کنم او به دیدن ما بیاید، ما باید برویم.

آمد و وارد کلبه گلی شیخ شد و گفت: ای شیخ! ما را دعا کنید. گفت: برای چه؟ گفت: دارم به مکه می روم. به سلطان محمود گفت: برای زیارت بیت الله می روی؟ می خواهی بروی آنجا را به عنوان خانه خدا زیارت کنی، آیا در مملکت هیچ دلی از دست تو دلگیری دارد یا نه؟ اگر دلی از تو دلگیر باشد، آن زیارت تو هیچ نمی ارزد.

کجا می روی؟ تو را راه نمی دهند. اول برو دل هایی را که خراب کردی، آباد کن، زخم زدی، التیام بده، بعد به مکه برو. خیال می کنی همه دلها از دست تو راضی هستند؟ چه شب ها که زن با بچه هایش گرسنه خوابیدند و در تاریکی اتاق اشک ریختند و تو در کاخ، صد هزار دینار طلا پول شام شبت شود.

تو خیال می کنی که برهنه ای در این سرمای زمستان بیرون بماند و بمیرد و تو چند هزار دست لباس داشته باشی، حج تو را قبول می کنند؟ دل ها از تو راضی است که دختری را به جوانی در غزنین شوهر بدهی، از خانه داماد تا کاخ، فرش پهن کنی و گران ترین اسب ها را بیاوری و دختر خود را سوارش کنی و تا جایی که انگشتهای و گردنش جا دارد، طلا و برلیان بباندازی، ولی پدری می خواهد دخترش را شوهر بدهد، آفتابه مسی نمی تواند بخرد و همراه دخترش کند. اول به سراغ خانه دل برو، نه خانه گل، در شهر مکه. این سوز دلها در روز قیامت به صورت شعله

ص: ۲۷۹

۱- ۱) - شیخ ابوالحسن خرقانی علی بن احمد خرقانی یکی از بزرگترین اکابر مشایخ طریقت است. تولد او به سال ۳۴۸ در خرقان بسطام و پدر او از دهاقین آن ناحیه بوده است. شیخ در اول امر به تحصیل علوم دین همت گماشت و در آن علوم سرآمد اقران گشت و سپس به طریقت تصوف میل کرد و با ریاضت و مجاهدات به مقامات رسید. وفات وی به سال ۴۲۵ از هجرت، دهم محرم بود. لغت نامه دهخدا: ۲/۴۰۷.

سوزان جهنم، سوزانندگان دلها را فرامی گیرد.

مال حرام؛ فلزهای گداخته در جهنم

مایه این حرف ها را از قرآن مجید برای شما گفتم. هر مال حرامی در زندگی بماند، بعد از مرگ به صورت آتش، بدن را می گیرد. آیه آن در سوره مبارکه توبه است که ثروت، طلا و نقره حرامی که در دنیا داشتند را در قیامت به صورت فلز گداخته درمی آورم:

«يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ»

آن فلزها را در آتش جهنم می گدازم و بعد آن را به پیشانی، پهلو و پشت آنان می چسبانم، می گویم:

« هذا ما كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ » ۱

این فلزهای گداخته پول هایی بود که در دنیا به ناحق بردی. اما نشانه مؤمن، پاکی پول، درآمد و معیشتش است:

«المؤمن من طاب مكسبه» (۱)

غصب فدک، حرام خوری غاصبان ولایت

کسی به مدینه آمد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: من باغی به نام «فدک» دارم، می خواهم آن را به شما هبه کنم.

ص: ۲۸۰

پیغمبر این باغ را برای خود نمی خواست. اگر قبول کرد؛ چون برای خودش بر نداشت. به تمام فقرای مدینه اعلام کرد: من نان بخور و نمیری دارم، این باغ در زندگی من اضافه است. این باغ را بفروشید و خرج خود را اداره کنید.

مرد سند باغ فدک را به نام پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت، امضا کرد و به ایشان داد. جبرئیل نازل شد، عرض کرد: خدا می فرماید: این باغ نه ارث است، نه غنیمت جنگی، نه خمس، نه سهم امام و نه زکات. کسی دوست داشته، این باغ را به تو بخشیده، من از تو می خواهم این فدک را به حضرت زهرا علیها السلام ببخشی.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به اهل خانه فرمود: کسی از شما برود و فاطمه را صدا کند. حضرت زهرا علیها السلام را صدا کردند، آمد و رو به روی پدر نشست. فرمود: فاطمه جان! داستان این است و خدا گفته است که این باغ را به تو بدهم.

عرض کرد: این باغ نزد شما بماند. ما نان جوئی تهیه می کنیم و بخوریم. این باغ از طرف من دست شما باشد، به هر محتاجی که مراجعه کرد، از محصول این باغ بدهید، من نمی خواهم. (۱)

ص: ۲۸۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۸/۱۵۶، باب ۶، حدیث ۲۹؛ « [۱] عَلِيٌّ بْنُ أَسْبَاطٍ قَالَ لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ رَأَهُ يَرُدُّ الْمُظَالِمَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا بِيَالَ مَظْلَمَتِنَا لَاتَرُدُّ فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ يَا أبا الْحَسَنِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَدَكَ وَ [۲] مَا وَاللَّهِ لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَارِكَابٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فَلَمْ يَذِرْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ هُمْ فَرَجَعُ فِي ذَلِكَ جَبْرَيْلُ وَ رَاجَعَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ادْفَعْ فَدَكَ [۳] إِلَى فَاطِمَةَ فَدَعَاَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ ادْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكَ [۴] فَقَالَتْ قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ فَلَمْ يَزَلْ وَ كَلَّأُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَ كَلَاءُهَا فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ائْتِنِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرَكَ التَّعْرِضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَتْ كِتَابُ كَتَبَ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ أَرَيْنِيهِ فَأَبَتْ فَأَنْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَ نَظَرَ فِيهِ ثُمَّ تَفَلَّ فِيهِ وَ مَحَاهُ وَ خَرَقَهُ فَقَالَ لَهَا هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِخَيْلٍ وَ لَارِكَابٍ فَضَعِيَ الْجِبَالَ [الْجِبَالَ] فِي رِقَابِنَا فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ يَا أبا الْحَسَنِ حُدَّهَا إِلَيَّ فَقَالَ حُدَّ مِنْهَا جَبَلٌ أُحَدُّ وَ حُدَّ مِنْهَا عَرِيشٌ مَضِيرٌ وَ حُدَّ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ وَ حُدَّ مِنْهَا دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ فَقَالَ لَهُ كُلُّ هَذَا قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ إِنَّ هَذَا مِمَّا لَمْ يُوجِفْ أَهْلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِخَيْلٍ وَ لَارِكَابٍ فَقَالَ كَثِيرٌ وَ أَنْظَرُ فِيهِ. »

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، روز اول بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دفن کرده بودند.

حکومت، مأمورینش را به آن باغ فرستاد، کارگرها را بیرون کردند و گفتند: این باغ جزء اموال دولتی است.

خیلی درد و کج فهمی است اگر ما بگوییم: فریاد حضرت فاطمه علیها السلام برای باغ بود، نه، فریاد ایشان برای دین بود که دید دین غارت شده است. زمین و باغ که چیزی نیست. به مسجد آمد و ثابت کرد که این باغ اگر ارث هم باشد، خدا در قرآن می فرماید: من فرزند پیغمبرم و از پیغمبر ارث می برم. اگر ارث باشد، در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود باغ را به دستور خدا به ایشان بخشیده بود. مُلکک تو مرز ملکوت خداست کی به هوای فدک خیبر است

اگر به هیچ چیز حکومت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کار نداشته باشیم، همین که مالی را که به حرام بردند، در قیامت چه جوابی می خواهند بدهند؟ بردند و خوردند و تا کنون نیز دارند می برند و می خورند.

نه تنها این باغ را با آن سخنرانی برنگردانند، بلکه توهین نیز کردند. کار دختر پیغمبر علیهما السلام به جایی رسید که تنها چیزی که برای او مانده بود، گریه کردن بود. به قدری گریه کرد تا از دنیا رفت.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تهران، حسينيه حضرت على اكبر عليه السلام

دهه اول - جمادى الثانى ۱۳۸۴

ص: ۲۸۳

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

اميرالمؤمنين عليه السلام می فرماید:

از ویژگی های مؤمن، کسب حلال و کار مشروع است. به فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: در هر زمینه ای؛ دامداری، کشاورزی، صنعت، تجارت، این چهار عنوان در فرمایش های حضرت آمده و فرمان خدا است. خدا به بندگانش امر کرده است که برای اداره امور زندگی دنیایی خود فعالیت مشروع داشته باشند.

در سوره مبارکه قصص می فرماید:

« وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا » ۱

سهم خود از دنیا را فراموش نکن. معلوم می شود که پروردگار مهربان عالم برای هر انسانی سهمیه مقرر کرده است که می فرماید: سهم خود را از دست نده و فراموش نکن. ولی این سهم همیشه رایگان نصیب کسی نمی شود. بعضی از سهم ها ممکن است رایگان باشد و زحمت، کار و تلاشی لازم نداشته باشد، مانند هدیه یا ارث که به انسان می دهند. ولی این همیشگی نیست.

ص: ۲۸۶

رسیدن به سهمیه حلال، با زحمت

همچنین سهمی برای انسان مقرر شده است که از طریق کار مشروع به انسان می رسد، که اگر به دنبال آن کار مشروع نرود، آن سهم را واجب نکرده اند که به انسان برسد، بلکه راه رسیدن انسان به آن سهم، کار مشروع و فعالیت پاک است.

« وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » ۱

هر انسان مسلمانی که در به دست آوردن سهم و روزی خود کار و فعالیت کند، زحمت بکشد، خداوند مهربان از باب لطف و محبت، این کار کردن و زحمت کشیدن و فعالیت را برای او عبادت قرار داده است، آن هم عبادتی مهم، تا جایی که در بهترین و معتبرترین کتاب های شیعه نقل شده است که: (۱) عبادت ده جزء است، نه جزء آن کسب حلال است؛ یعنی برابر با ارزیابی پیغمبر صلی الله علیه و آله مجموعه نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفاق، خمس و زکات، یک جزء عبادت است و به دنبال مال حلال رفتن، نه جزء.

بنابراین، هر کاسبی که به دنبال کار مشروع است، نباید فکر کند که عمر او ضایع می شود. چون ارزشش بیش از عبادت است.

مکاشفه برزخی مرحوم نراقی

در نوشته های مرحوم نراقی دیدم.

ص: ۲۸۷

۱- ۲) - بحارالانوار: ۱۰۰/۹، باب ۱، حدیث ۳۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۳/۲۰، باب ۶، حدیث ۱۴۶۱۵؛ « [۲] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٌ تَسَعُهُ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ. »

ایشان می فرماید: روزهای عید فطر در کاشان رسم بود که تمام مردم شهر به قبرستان، بر سر قبر اموات خود می آمدند تا ثواب فاتحه خواندن، صدقه دادن و کار خیر کردن را به عنوان عیدی و هدیه به آنها برسانند.

من خودم وقتی به قبرستان رفتم. در قبرستان، به قبر کهنه ای رسیدم که صاحبش را نمی شناختم. همین طور که بر سر قبر ایستاده بودم، به صاحب قبر گفتم: روز عید است، به ما عیدی بده.

من این را خطاب به صاحب قبر گفتم و بعد ردّ شدم. شب در عالم خواب، چهره نورانی مؤدب و باوقاری را دیدم. ایشان با خط خودشان نوشته اند که به من گفت: اگر عیدی می خواهی، فردا بر سر قبرم بیا تا به تو بدهم.

من این چهره را نمی شناختم و ندیده بودم. چون احتمال داشت که من هنوز به دنیا نیامده بودم، او مرده باشد. فردای آن روز در قبرستان کسی نبود. روز دوم سؤال بود. سر آن قبر آمدم. پرده کنار رفت، دیدم نه شهری هست و نه قبرستان و نه قبری. صدایی به گوشم رسید که: وارد شو!

در این گونه موارد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خوبانی که وارد عالم بعد شده اند، خبر زیبایی داده اند و خبر وحشتناکی نیز از بدانی که وارد عالم بعد شده اند. ما خبر خوبش را به شما می گوئیم.

گریز افراد گنهکار از یاد مرگ

شخص واعظ و اهل منبری بود که ما با هم زیاد منبر داشتیم. چند سال است که از دنیا رفته است. آدم خیلی خوبی بود. تمام منبرهای او بر طبق روایت بود و شاید در یک منبر، سی روایت می خواند.

اهل یکی از شهرهای خراسان بود. زیاد معروف نبود، ولی مجالس مذهبی قبل از انقلاب، در محیط ما، خیلی او را دعوت می کردند. او قبل از انقلاب می گفت:

در یکی از محله های بالای تهران مراسم ختمی در خانه ای بود، به من گفتند: آیا شما برای سخنرانی به آن مراسم می روید؟ با خود گفتم اگر سودمند باشد، یعنی اگر حرفهای ما در آنجا کسی را بیدار کند، خوب است. می گفت: رفتیم. خانه ای دو هزار متری بود. ما از درب حیاط وارد شدیم. راننده ای ما را تا ساختمان برد. زن هایی که آمده بودند، بسیار بد حجاب بودند. بعد آقایی با کروات آمد و احترام کرد و گفت: شما اینجا فقط بیست دقیقه صحبت کن، ولی درباره مرگ و مردن صحبت نکن؛ چون میهمان های من ممکن است ناراحت شوند.

گفتم: باشد، حتماً میهمان های ایشان هرگز نمی میرند. پس ما در اینجا درباره مرگ و قیامت نباید صحبت کنیم. می گفت: بیست دقیقه را طوری حرف زدیم که در قیامت گیر نباشیم و پایین آمدیم.

یادم آمد که نماز نخوانده ام. به صاحب خانه گفتم: ببخشید! من نماز نخوانده ام، گفت: داخل این اتاق بروید. رفتیم، بیست دقیقه نشستیم، مهر نیاوردند، تا بعد راننده آمد و مهر آورد. نمازم را خواندم.

گفت: آقا را برسان! وقتی سوار ماشین شدیم، در کوچه به راننده گفتم: بیست دقیقه ما را نشانیدی، چرا مهر نیاوردی؟ گفت: مهر نداشتند، درب خانه ها را زدم، پیرزنی در انتهای کوچه بود که مهر داشت، از او گرفتم و آوردم.

برزخ مؤمنان، باغی از بهشت

اشاره

کلمه برزخ در قرآن، جهانی است بین دنیا و آخرت که تمام مرد و زن باید از آن عبور کنند و هیچ چاره ای نیز ندارند. برزخ یعنی حائل و پرده ای بین دنیا و آخرت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از برزخ خوبان خبر می دهد، می فرماید:

برزخ وقبر مردم مؤمن، «و الله ان القبر لروضه من رياض الجنة» (۱) باغی از باغهای بهشت است؛ یعنی همه بهشت نیست، بلکه بخشی از بهشت است.

مرحوم نراقی می فرماید: دیدم که پرده کنار رفت و باغ با عظمتی پدیدار شد، صدایی از درون ساختمان آمد که ملا احمد! داخل شو. من دیگر در ذهنم نبود که در قبرستان کاشان هستم و گویا دنیا از من گرفته شده بود.

نمونه این باغ و ساختمان را ندیده بودم. به داخل رفتم. درها، دیوارها، طاق ها و اساس این ساختمان را در دنیا ندیده بودم. هیچ کجا مانند آن نبود. زیبایی این باغ و ساختمان کامل بود.

ما را روی تخت و کنار خود نشاند، گفت: آیا عیدی می خواهی؟ هر چه می خواهی بخور. این هم عیدی تو. گفتم: از پیغمبران خدا هستی که اینجا در کاشان شما را دفن کرده اند؟ گفت: نه، من پیغمبر نبودم. آخر دیدم این باغ و کاخ به پاداش انبیا می ماند.

۱ - نماز جماعت اول وقت

اشاره

گفتم: پس از پیغمبرزادگان هستی؟ گفت: نه، گفتم: امام زاده ای؟ گفت: نه،

ص: ۲۹۰

۱ - ۱) - الخصال: ۱/۱۲۰، حدیث ۱۰۸؛ بحار الأنوار: ۶/۱۵۹، باب ۶، حدیث ۱۹؛ « [۱] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشَدُّ سَاعِيَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعِيَاتٍ السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَمَا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ نَجْوَتَ يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ وَإِنَّ نَجْوَتَ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ تُوَضَّعُ فِي قَبْرِكَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ وَإِنَّ نَجْوَتَ حِينَ يُحْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصُّرَاطِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ وَإِنَّ نَجْوَتَ حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَإِلَّا هَلَكْتَ ثُمَّ تَلَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَإِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةٌ ضَنْكًا وَاللَّهِ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ قَدْ عَلِمَ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنَ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارَيْنِ دَارُكَ.»

من سید نیستم. گفتم: پس چه کسی هستی که این مزد را به تو داده اند؟ گفتم: من اهل کاشان هستم. هفتاد و هشت سال عمر کردم، گفتم: شغل تو چه بود؟ گفتم:

قصابی.

گفتم: کسی که با کارد و ساطور و گوشت خورد کردن سر کار داشته ای، به نظر نمی آید که این باغ و کاخ را به تو بدهند، مگر چه کار کردی که این پاداش را به تو دادند؟ گفتم: دو کار که هرگز سخت نیست: اول، هر چه نماز واجب داشتم، اول وقت خواندم و درست هم خواندم، چون اول وقت، یعنی اهمیت دادن به عبادت و نماز.

من رفیقی دارم که پیر است، خصلتی دارد، نماز صبح را به جماعت می خواند و هیچ وقت هم نماز جماعت را ترک نمی کند. اگر در اتوبوس باشد، نزدیک اذان، در هر ایستگاهی که باشد، یا در هر ترافیکی، پیاده می شود و به هر مسجدی که نزدیک تر است، می رود و نماز جماعت را آنجا می خواند.

نماز جماعت را هرگز ترک نکرده است و خصلت مهمی که دارد این است که در کاسبی و درآمد خود هرگز نشده است که به انحراف بزند. خرید و فروش سالم، پاک و حلال دارد.

این قصاب به ملا- احمد گفت: خصلت من در دنیا این بود که وقتی مؤذن «الله اکبر» می گفت، من نیز «تکبیره الاحرام» نماز خودم را می گفتم؛ یعنی تا این حد به نماز اول وقت اهمیت می دادم.

اهتمام اهل خدا به نماز اول وقت

در سبزوار منبر می رفتم، از روی منبر یکی از علمای بسیار باتقوا و محترم قم را دیدم که آمد در انتهای جمعیت نشست. من خیلی به او ارادت داشتم. یعنی هر وقت به قم می رفتم، ایشان در محله قدیم قم نماز می خواند، من می رفتم پشت سر

ص: ۲۹۱

ایشان اقتدا می کردم. از اول تکبیره الاحرام تا سلام در نمازش از ترس خدا می لرزید، ناله می کرد و اشک می ریخت. اهل چنین نمازی بود.

دیدم در انتهای جمعیت نشسته است. در فکرم بود که وقتی منبر تمام شد، زود بروم، طوری او را ببینم و به او بگویم: تو کجا و سبزوار کجا؟ و او را نگاهدارم.

منبر تمام شد، جمعیت آمدند برود، من هم نمی خواستم که در میان جمعیت اسم او را ببرم، چون راضی نبود. الحمدلله دیدم که وقتی کمی خلوت شد، جلو آمد.

زحمت کشیدن برای توشه آخرت

گفتم: چطور شما در سبزوار هستید؟ گفت: من هر وقت می خواهم به مشهد بروم، برای اینکه در روایت دارد که بهترین عمل، پر زحمت ترین آن است، لذا از قم بلیط اتوبوس می گیرم و راهی مشهد می شوم. اوایل مغرب، چند دقیقه به اذان مانده، چراغ های سبزوار پیدا شد، به راننده گفتم: نگه می داری؟ گفت: نه، تا نیشابور نگه نمی دارم.

گفتم: پس مرا پیاده کن. چون من در عمرم نماز اول وقت را از دست نداده ام.

گفت: بلیط شما تا مشهد است. گفتم: حلال می کنم. من نمی خواهم. پیاده شدم تا نماز اول وقت بخوانم. از راننده خواهش کردم که بود تا مردم معطل من نشوند.

می گفتم: نمازم را خواندم، بعد آمدم در جاده بایستم که سوار اتوبوس شوم، پرده کنا رفت، دیدم که شما در اینجا منبر می روید. با خود گفتم: پس خوب شد، هم نماز اول وقت و هم گوش دادن به منبر، دو ثواب نصیب ما شد. تجارت خوبی بود که پای منبر شما بیایم تا کمی گریه کنم و قدری نصیحت گوش بدهم، بلکه بر ما نیز اثر بگذارد.

حال می خواهم بروم. گفتم: من نمی گذارم؛ چون ساعت ده شب است، باید

بمانی و صبح اگر خواستی، بروی. گفتم: فقط زحمت آمدن تا خانه ما که سی کیلومتری اینجا است را باید بکشید. گفت: باشد، برویم.

ما شب ها در حیاط می خوابیدیم. خوابیدیم و ایشان صبح رفت، ولی صاحبخانه به من گفت: این آقا چه کسی بود؟ از نیمه شب تا اذان صبح نخوابید.

گفتم: این شخص دیوانه خداست. گفت: آخر او روی خاک ها رفته بود، این چه نمازی بود که من به عمرم حتی یک رکعتش را ندیدم؟ او که داشت در نماز می مرد؟ من بیدار بودم که اگر او بیافتد، با ماشین خود او را به بیمارستان ببرم.

گفتم: امثال این آقا در جهان کم هستند، که خدا را خوب شناختند و با او زندگی کردند. خوب هم می میرند و در قیامت نیز خوب وارد محشر می شوند. البته من هم بیدار بودم و به صدا، نماز، حال و گریه او گوش می دادم.

وای که چقدر دست ما خالی است. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بفرماید:

«آه من قلّه الزاد و طول الطريق و بعد السفر» (۱) وای از کمی توشه و دوری راه، دیگر ما چه باید بگوییم؟

توصیه به نماز اول وقت

دانشجویی که در آمریکا بود، نقل می کرد: امتحان بسیار مهمی داشتم و راه من

ص: ۲۹۳

(۱-۱) - نهج البلاغه: حکمت ۷۷؛ «[۱] ضَرَّارِ بْنِ حَنْزَرَةَ الصَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتُ أُمَّ إِلَى تَشَوُّقِ لِحَانِ حِينِكَ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي لَأَحَاجَهُ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَهُ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ.»

تا دانشگاه نیز دور بود. در دغدغه بودم که زودتر بروم تا به امتحان برسم؛ چون اگر این امتحان را نمی‌دادم، شش سال زحمتم به هدر بود. اتفاق افتاد یعنی بین من و دانشگاه راه دور، می‌دانستم با ماشین نمی‌رسم، تمام است کار.

می‌گفت: ایستاده بودم، به امام زمان علیه السلام متوسل شدم. گفتم: ای پسر فاطمه! بالاخره موقعی که من در ایران بودم، به مسجد و روضه می‌رفتم. وقتی که به آمریکا آمدم از شما نبریدم، آن طور که عده ای می‌برند، پس دعایی کنید که من به موقع به امتحان برسم.

می‌گفت: در همین حال ماشینی ایستاد و مرا با اسم صدا زد. سوار شدم. پنج دقیقه نشد که مرا جلوی دانشگاه پیاده کرد و به من گفت: نماز خود را در اول وقت بخوان. همین. آن ماشین چنان از جلوی چشم غایب شد که دیگر راننده را ندیدم. با خود گفتم: یعنی دو ساعت راه را من در پنج دقیقه رسیدم؟ نگاه به ساعت کردم، دیدم بله، دو ساعت به امتحان مانده است.

۲ - کسب حلال در هر شغل

این قصاب به ملا-احمد گفت: اما کار دوم من این بود که پنجاه سال در این شهر قصاب بودم، همه نوع مشتری داشتم، با شعور، حاجی، تاجر، فقیر، کارگر، این‌ها می‌آمدند از من گوشت می‌خریدند، من به احدی گوشت بد ندادم و بین مشتریان هیچ فرقی نگذاشتم.

حال که مردم و به اینجا - برزخ - آمدم، به من گفتند: به پاداش آن نمازهای اول وقت و سلامت کسب، فعلاً این ذره باغ را داشته باش، تا در قیامت به پاداش اصلی برسی. بعد به من گفت: نوبت شما هم می‌رسد.

ملا احمد می‌نویسد: من بعد از اتمام صحبت با آن قصاب، ناگهان دیدم که بر سر قبر در قبرستان کاشان ایستاده ام و در قبر بسته است.

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است (۱)

کسب پاک در قصابی، گچ کاری، معماری، مهندسی، معلمی، اداره، هر جا که پولی درمی‌آوری، پاک باشد. این پول پاک برای آخرت شما کار می‌کند.

نماز اول وقت حضرت ابی عبدالله علیه السلام

مانند باران تیر، نیزه، شمشیر و خنجر می‌بارید. ابو ثمامه صیداوی، تشنه، گرسنه، جنگ کرده، داغ دیده، نگاهی به خورشید کرد، به خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام آمده، عرض کرد: مولا جان! ظهر شده است. ما نماز دیگری می‌توانیم با شما بخوانیم؟ دلم می‌خواهد آخرین نمازم را با جماعت، پشت سر امام خود بخوانم.

ابی عبدالله علیه السلام فرمود: ای ابو ثمامه! در این شلوغی و این تیرباران، با این همه داغ و تشنگی، چه وقت نماز جماعت است؟ برو گوشه ای نمازت را زود بخوان و بیا. این‌ها را نفرمود، بلکه فرمود:

«جعلك الله من المصلين» (۲) خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد. عرض کرد: آقای من! مجموعاً هجده نفر هستیم، همگی نمی توانیم صف بنسیم؛ چون همه ما را می کشند، شما به نماز بایست، عده ای از ما جلوی شما صف می بنسیم، بعد یک به یک پشت سر شما

ص: ۲۹۴

۱-۱ - انوری ایوردی.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۴۵/۲۱، [۱] بقیه باب ۳۷؛ «فلما رأى ذلك أبو ثمامه الصيداوى قال للحسين عليه السلام يا أبا عبد الله نفسى لنفسك الفداء هؤلاء اقتربوا منك و لا والله لا تقتل حتى أقتل دونك و أحب أن ألقى الله ربي و قد صليت هذه الصلاة فرجع الحسين رأسه إلى السماء و قال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين نعم هذا أول وقتها.»

می ایستیم و نماز را اقتدا می کنیم.

حضرت آماده نماز شدند. تیرباران شروع شد. دو نفر از این هجده نفر بیرون آمدند، یکی زهیر بن قین بجلی و دیگری سعید بن عبدالله حنفی، گفتند: مولا جان! ما جلوی شما می ایستیم، شما در کمال آرامش نماز را بخوانید، تیرهایی که می آیند، نمی گذاریم به شما بخورد. اگر ما زنده بودیم، نماز خود را می خوانیم، اگر زنده نماندیم، در پیشگاه خدا عذر داریم.

در رکعت اول سعید بن عبدالله دیگر قطعه قطعه شده بود. در تمام چشم، گوش، دهان، سینه و گلویش، همه جا تیر خورده بود و از او چیزی نمانده بود.

نماز دو رکعتی بود. چرا؟ آخر امام حسین علیه السلام را با خانواده اش به کوفه دعوت کرده بودند و حضرت در آنجا مسافر بودند. هنوز به مقصد نرسیده بودند. ده روز هم نشده بود که نماز را تمام بخوانند؛ چون دوم محرم تا روز عاشورا هشت روز بود.

وقتی حضرت سلام رکعت دوم را دادند، زهیر نیز افتاد. امام سر او را به دامن گرفت. در بدن قطعه قطعه زهیر فقط دو سه نفس مانده بود. چشم خود را باز کرد، صدا زد:

«أرضیت منی یا ابا عبدالله» (۱)

ص: ۲۹۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۲۱، [۱] بقیه باب ۳۷؛ «قال سلوهم أن یکفوا عنا حتی نصلی فقال الحصین بن نمیر إنها لا تقبل فقال حبيب بن مظاهر لا- تقبل الصلاة زعمت من ابن رسول الله و تقبل منك یا ختار فحمل علیه حصین بن نمیر و حمل علیه حبيب فضرب وجه فرسه بالسيف فشب به الفرس و وقع عنه الحصین فاحتوشته أصحابه فاستنقذوه فقال الحصین علیه السلام لزهیر بن القین و سعید بن عبد الله تقدما أمامی حتی أصلی الظهر فتقدما أمامه فی نحو من نصف أصحابه حتی صلی بهم صلاة الخوف. و روی أن سعید بن عبد الله الحنفی تقدم أمام الحصین فاستهدف لهم یرمونه بالنبل كلما أخذ الحصین علیه السلام یمینا و شمالا قام بین یدیه فما زال یرمی به حتی سقط إلى الأرض و هو یقول اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم أبلغ نیکک السلام عنی و أبلغه ما لقیته من ألم الجراح فانی أردت بذلك نصره ذریه نیکک ثم مات رضوان الله علیه فوجد به ثلاثة عشر سهما سوی ما به من ضرب السيوف و طعن الرماح. و قال ابن نما و قيل صلی الحصین علیه السلام و أصحابه فرادی بالإیماء.» بحار الأنوار: ۴۵/۲۵، [۲] بقیه باب ۳۷؛ «ثم خرج من بعده زهیر بن القین رضی الله عنه. . . و قال محمد بن أبی طالب فقاتل حتى قتل مائه و عشرين رجلا فشد علیه کثیر بن عبد الله الشعبي و مهاجر بن أوس التمیمی فقتلاه فقال الحصین علیه السلام حین صرع زهیر لا یبعدک الله یا زهیر و لعن قاتلک لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر.»

حسین جان! از من راضی شدی؟

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

اثرات لقمه پاک

وابستگی حلال و حرام به روح و بدن

وابستگی حلال و حرام به روح و بدن

۲۰

تهران، حسینیه حضرت علی اکبر علیه السلام

دهه اول - جمادی الثانی ۱۳۸۴

ص: ۲۹۷

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

بحث در مسأله کسب حلال و لقمه پاک بود. امام صادق علیه السلام می فرماید: آنچه را که خالق، به وجود آورنده و سازنده کارگاه وجود ما بر ما حلال کرده و مصرف آن را برای ما آزاد اعلام کرده است، فقط به خاطر این بوده که هم شما به آنها نیازمند هستید و هم تمام حلال ها و مباح های الهی به نفع بدن و روح شماست.

اما آنچه را که بر شما حرام کرده است، به خاطر این بوده که شما به آنها نیازمند نبودید و احتیاجی نداشتید. علاوه بر این، حرام ها برای شما زیان داشته است.

این را حضرت صادق علیه السلام هزار و پانصد سال قبل فرموده اند. کتاب درباره غذاها، حلال ها و حرام ها که از نظر بهداشت، روان و طب جدید بررسی کرده اند، زیاد نوشته شده است. کتابی هست که شاید حوصله اش را نداشته باشید که تمام آن را مطالعه کنید؛ چون بیست و پنج جلد است و هر جلدی حدود چهارصد صفحه دارد. (۱) اما اگر توانستید، این ده هزار صفحه را بخوانید تا معلوم شود که حضرت صادق علیه السلام در پانزده قرن قبل چه فرموده اند.

ایشان کلیات مسأله را فرموده اند که هر حلالی را شما به آن نیاز داشته اید، خدا

ص: ۳۰۰

تصرف شما در آن را حلال و آزاد گذاشته است. علاوه بر این، به نفع بدن و روح شما بوده است، چرا روح؟ برای این که ثابت شده است که هر غذایی را انسان می خورد، هم روی بدن او اثر می گذارد و هم روی حالات روانی او.

منافع گریه بر بدن و روان انسان

مثلاً نوشته اند اگر کسی بخواهد رقت قلب پیدا کند، نازک دل شود، که فرض کنید در در نماز شنیدن مصائب اهل بیت علیهم السلام خوب گریه کند، گریه ای که ثابت شده که در حکم دارو است.

من برای کسی که از آمریکا به ایران آمده بود، نیم ساعت درباره گریه صحبت کردم. به من گفت: یعنی شما می توانید هر شب گریه داشته باشید؟ گفتم: بله، خیلی از مردها و زنهای ما هنوز نماز شب می خوانند و در آن، خصوصاً در رکعت آخر و در قنوت نماز وتر، در «یا رب یا رب» و «العفو» گفتن، بسیار گریه می کنند. ماه رمضان، شب های احیا، محرم و صفر، شهادت ائمه و فاطمه زهرا: گریه می کنند.

گفت: پس شما باید خیلی سالم باشید. گفتم: اتفاقاً خیلی از مردم ما سالم هستند. بیماری های غربی ها و آمریکایی ها را ندارند. نه از نظر بدن و نه از نظر روح.

ما به اندازه کشورهای غربی، دیوانه، دارای ضعف عصبی، افسرده و خودکشی نداریم.

افرادی که دچار این مسائل می شوند، در زندگی خود خلأ دارند. بعد گفت: در آمریکا چند سال است که دکترهایی تربیت شده اند و در مطب می نشینند، مریض که می آید، پرونده اش را روی تخصیص خود تکمیل می کنند، بعد به مریض می گویند: شما چند روز، جای خلوتی را پیدا کنید که راحت گریه کنید، آن وقت خوب می شوید.

گفتم: پس بشنو از جلال الدین مولوی که در هفتصد سال قبل، در قرن ششم و هفتم، براساس معارف اسلامی فرموده: گریه بر هر درد بی درمان دواست چشم گریان، چشمه فیض خداست

کلمه دوا، خیلی جالب است. در قرآن نیز آمده است:

«أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» ۱

دو چشم آنان فراوان اشک می ریزد، برای معرفتی که به حق پیدا کرده اند. تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن (۱)

این گریه را چه کسی به بچه یاد داده است که تا به دنیا می آید، گریه می کند؟ تا گرسنه می شود، تا به او احم می کنند، تا بر سرش داد می کشند، گریه می کند. این اسلحه را چه کسی به او داده است که از خودش دفاع کند؟ اگر گریه خوب نبود که به ما نمی دادند.

رحمت خدا بر گریه کنندگان

امام صادق علیه السلام می فرماید: (۲)

ص: ۳۰۲

(۱-۲) - مولوی.

۲-۳) - بحار الأنوار: ۳/۶۵، باب ۴، حدیث ۱؛ « [۱] اعرف يا مفضل ما للأطفال في البكاء من المنفعة واعلم أن في أدمغة الأطفال رطوبة إن بقيت فيها أخذت عليهم أحياناً جليلاً وعللاً عظيمة من ذهاب البصير وغيره فالبكاء يسيل تلك الرطوبة من رؤوسهم فيعقبهم ذلك الصحة في أبدانهم والسلامة في أبصارهم أفليس قد جاز أن يكون الطفل ينتفع بالبكاء والداة لا يعرفان ذلك فهما دائبان ليسكتاه ويتوخيان في الأمور مرضاته لئلا ينيكى وهما لا يعلمان أن البكاء أصلح له وأجمل عاقبه فهكذا يجوز أن يكون في كثير من الأشياء منافع لا يعرفها القائلون ب الإهمال ولو عرفوا ذلك لم يقضوا على الشيء أنه لامنفعه فيه من أجل أنهم لما يعرفونه ولا يعلمون السبب فيه فإن كل ما لا يعرفه المنكرون يعلمه العارفون وكثير مما يقصُر عنه علم المخلوقين محيط به علم الخالق جل قدسه وعلت كلمته فأما ما يسيل من أفواه الأطفال من الريق ففي ذلك خروج الرطوبة التي لو بقيت في أبدانهم لأخذت عليهم الأمور العظيمة كمن تراه قد غلبت عليه الرطوبة فأخرجته إلى حد البله والجنون والتخليط إلى غير ذلك من الأمراض المختلِفة كالفالج واللقوه وما أشبههما فجعل الله تلك الرطوبة تسيل من أفواههم في صغرهم لما لهم في ذلك من الصحة في كبرهم فتفضل على خلقه بما جهلوه ونظر لهم بما لم يعرفوه ولو عرفوا نعمه عليهم لشغلهم ذلك عن التبادي في معصيته فسبحانه ما أجل نعمته وأسبغها على المستحقين وغيرهم من خلقه وتعالى عما يقول المبطلون علواً كبيراً.»

بیچه که به دنیا می آید، تا مدتی جلوی گریه اش را نگیرید. عرض می کنند: برای چه؟ چون مادرها می خواهند بیچه را ساکت کنند، حضرت می فرماید: بیچه ای که طبیعی گریه می کند، برای دستگاه تنفسش مفید است و گریه سم های بدن او را خارج می کند. گریه فشار غصه را و افسردگی را کم می کند. تا نگرید کودک حلوا فروش بحر رحمت در نمی آید به جوش (۱)

این شعر برگرفته از داستانی است:

مردی مرد و چند بیچه یتیم از او به جا ماند. مادر از سرمایه پدر، جز مقداری آرد بیشتر نداشت. از آن آرد حلوا درست کرد، به بزرگترین فرزندش که نوجوان بود داد، گفت: عزیز دلم! این حلوا را ببر بفروش، پولش را بیاور تا خرجی خود را اداره کنیم، با اضافه اش دوباره آرد می خریم و حلوا درست می کنیم.

ص: ۳۰۳

بچه صبح حلوا را آورد اما تا شب کسی نخريد. آن زمان ها مغازه ها را زود می بستند. داشتند مغازه ها را می بستند که بروند. این بچه دید هوا دارد تاریک می شود و مردم می روند. شروع کرد بلند بلند گریه کردن. تاجری آمد رد شود، دلش سوخت، گفت: چرا گریه می کنی؟ داستان را گفت. تاجر گفت: من همه حلواها را می خرم.

اثر عدس در رقت قلب

ثابت کرده اند که اگر می خواهی رقت قلب پیدا کنی، که راحت بتوانی گریه کنی، چه در نماز شب، چه برای اهل بیت علیهم السلام، راهش خوردن عدس است. این گونه نیست که مواد غذایی فقط روی بدن اثر کند. (۱) خداوند در این مواد، برای اثرگذاری روی حالات انسان، اثر قرار داده است.

مثلاً می گویند: می خواهی شاد باشی، روی غذا زعفران بریز و بخور. همه غذاها، علاوه بر این که آثار بدنی دارند، آثار روانی نیز دارند. (۲)

ص: ۳۰۴

۱- ۱) - الکافی: ۶/۳۴۳، بَابُ الْعَدَسِ، حدیث ۱؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكَلُ الْعَدَسِ يُرِقُّ الْقَلْبَ وَيُكْثِرُ الدَّمْعَةَ. » الکافی: ۶/۳۴۳ بَابُ الْعَدَسِ، حدیث ۲؛ « [۲] فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ أَنَّ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَقَلَّةَ الدَّمْعَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ كُلَّ الْعَدَسِ فَأَكَلَ الْعَدَسَ فَرَقَّ قَلْبُهُ وَجَرَتْ دَمْعَتُهُ. » الکافی: ۶/۳۴۳ بَابُ الْعَدَسِ، حدیث ۳؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَكَا رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ بِالْعَدَسِ فَإِنَّهُ يُرِقُّ الْقَلْبَ وَيُسْرِعُ الدَّمْعَةَ. » بحار الأنوار: ۶۳/۲۵۸، باب ۳، حدیث ۵؛ « [۴] مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ يَا عَلِيُّ كُلِّ الْعَدَسِ فَإِنَّهُ مُبَارَكٌ مُقَدَّسٌ وَهُوَ يُرِقُّ الْقَلْبَ وَيُكْثِرُ الدَّمْعَةَ وَإِنَّهُ بَارَكٌ عَلَيْهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا. »

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۳/۲۵۰، باب ۱۳، ذیل حدیث ۳۵۰۹؛ « [۵] قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الزَّعْفَرَانُ لَنَا وَالْعُصْفُرُ لِبَنِي أُمَّيَّةَ. » بحار الأنوار: ۵۹/۲۴۶، باب ۸۷، حدیث ۵؛ « [۶] أَبِي جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى ع قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ مِنْ هَذِهِ الشَّوْصَةِ وَجَعًا شَدِيدًا فَقَالَ لَهُ خُذْ حَبَّةً وَاحِدَةً مِنْ دَوَاءِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ شَيْءٍ مِنْ زَعْفَرَانٍ وَاطْلُبْ بِهِ حَوْلَ الشَّوْصَةِ قُلْتُ وَمَا دَوَاءُ أَبِيكَ قَالَ الدَّوَاءُ الْجَامِعُ وَهُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ فُلَانٍ وَفُلَانٍ قَالَ فَذَهَبْتُ إِلَى أَحَدِهِمَا وَأَخَذْتُ مِنْهُ حَبَّةً وَاحِدَةً فَلَطَخْتُ بِهِ مَا حَوْلَ الشَّوْصَةِ مَعَ مَا ذَكَرَهُ مِنْ مَاءِ الزَّعْفَرَانِ فَعَوِفْتُ مِنْهَا. » بحار الأنوار: ۸۹/۲۹۰، باب ۵۷، ذیل حدیث ۳؛ « [۷] رُوِيَ أَنَّهُ مَنْ كَانَ مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ قُرِيَ عَلَيْهِ يَسْ أَوْ كَتَبَهُ وَ سَقَاهُ وَ إِنْ كَتَبَهُ بِمَاءِ الزَّعْفَرَانِ عَلَى إِنْاءٍ مِنْ زُجَاجٍ فَهُوَ خَيْرٌ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ. »

رعایت حدود در استفاده از حلال

اما آثار بدنی، خداوند در قرآن می فرماید:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» ۱

تا کاملاً گرسنه نشدید، غذا نخورید و تا هنگامی که سیر نشدید، از غذا دست بکشید. این نوع غذا خوردن سلامت و عمر شما را - اگر به حادثه و تصادف برنخورید - تا هشتاد یا نود سالگی تضمین می کند. دستگاه گوارش خسته و زخمی نمی شود و زود از کار نمی افتد.

اگر کسی قواعد خوردن غذا را رعایت کند، هر چه حلال است؛ چون انسان به آن نیاز دارد و مصرف آن را آزاد کرده است و روی بدن و روان انسان اثر مثبت دارد، به شرطی که در خوردن حلال ها اسراف نکند، مانند آن آقا نباشد که نزد دکتر رفت و گفت: آقای دکتر! مقداری ناراحتی دستگاه گوارش دارم. گفت: به چیزی حساسیت داری؟ گفت: به هیچ چیز. گفت: چه نوع غذاهایی را می خوری؟ گفت: هر روز صبح چهل عد تخم مرغ می خوریم، شما بیست عدد حساب کن،

ص: ۳۰۵

ظهر پانزده سیخ چلو کباب می خوریم، شما هفت سیخ حساب کن، شب هم ده پرس آب گوشت می خوریم، شما پنج پرس حساب کن.

دکتر گفت: هیچ مانعی ندارد. تو نسخه خیلی ساده ای می خواهی. من چند قلم دوا نوشته ام: ده من خاکشیر نوشته ام که بخوری، تو پنج من حساب کن، ده کیلو گل گاو زبان نوشته ام، تو پنج کیلو حساب کن، چهار کیلو شیرخشت نوشته ام، تو دو کیلو حساب کن. این ها را که خوردی، به امید خدا، چشم هایت کور می شود، تو یکی حساب کن، بعد هر دو گوش تو کر می شود، تو یکی حساب کن. هر دو دست تو از کار می افتد، تو یکی حساب کن، هر دو پاهای تو از کار می افتد، تو یکی حساب کن، بعد تو را زیر خاک می کنند، دو خروار خاک روی تو می ریزند، تو یک خروار حساب کن که ناراحت نباشی.

استفاده مطلوب از حلال خدا

این را عنایت داشته باشید که اگر خدا می فرماید:

« کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا » ۱

هر چه حلال و پاکیزه که مصرفش آزاد است و به آن نیاز دارید، بخورید و بیاشامید، شرط دارد که به اندازه بخورید، تا سالم بمانید. برای بدن و روان شما اثر مثبت دارد، بعد می فرماید:

« وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » ۲

پای خود را در جای پای شیطان نگذارید. اگر او دعوت کرد که گوشت خوک

و شراب بخورید، قمار و زنا کن، رشوه بگیر، دزدی و اختلاس کن. دشمن تو است که دارد تو را به این حرفها دعوت می کند؛ چون به حرام نیاز نداری. وقتی که حرام بخوری، برای بدن و روح تو ضرر دارد.

با بعضی از خوراکی ها بیرحم می شوی، با بعضی بی غیرت، با بعضی مهر و محبت تو کم شده، قسی القلب می شوی، با بعضی از خوراکی ها، حالات و اخلاق زشت پیدا می کنی.

اثر شیر بر طفل شیر خواره

این قضیه جدی را یکی از دوستانم برای من تعریف کرد. گفت: رفیق خیلی خوبی داشتم که می گفت: مشکلی برای من به وجود آمده است که نمی توانم آن را ریشه کن کنم و آن این است که وقتی از کنار خرک چی ها رد می شوم، او به خر خود می گوید: «هش»، اما من هم می ایستم. او دوباره «نوج نوج» می کند که خرش راه بیافتد، من نیز راه می افتم. چرا چنین حالتی دارم؟ گفتم: برو از مادرت پرس که چه چیزی به خورد تو داده است که تو این گونه شده ای؟

گفت: به سراغ مادرم رفتم، او را قسم دادم، مادرم گفت: زمانی که شیر مرا می خوردی، شیر من خشک شد. همسایه ای داشتیم که چند الاغ داشت، ما شیر خر را می گرفتیم و به خورد تو می دادیم. همین باعث شده است که تو در برابر فرمانی که به خرها می دهند، عکس العمل نشان بدهی. این است که امام صادق علیه السلام می فرماید: غذا هم روی بدن شما اثر دارد و هم روی روح شما. این مسأله امروزه ثابت شده است.

بررسی خواص عسل

در این کتاب بیست و پنج جلدی معجزه پیغمبر و ائمه علیهم السلام را درباره همه چیز

ص: ۳۰۷

می فهمید. نویسنده این کتاب دکتر پاک نژاد است که خیلی دانشمند بود، ولی منافقین او را در اوایل انقلاب کشتند.

نام این کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» است. در سه جلد از این کتاب، فقط درباره خواص عسل نوشته شده است. یعنی هزار و دویست صفحه تحلیل علمی درباره این ماده غذایی است که خدا در قرآن فرموده است:

«فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» ۱

عسل برای کل مردم دوا است. «شفاء» یعنی دارو، (۱) اما نه این عسل هایی که این جنس دو پا در کارگاه ها، با اسانس و شیره نبات و چیزهای دیگر می سازد؛ چون من مواد تقلبی را به شکل عسل عرضه می کنند. این را که می گویم، من نه خودم عسل فروش هستم، نه عسل ساز، ولی پرسیده ام. عسلی که زنبور با شیره گل ها، در کندوهای که عباد واقعی خدا مالک آن هستند، بهترین کندو، که سالم ترین عسل را دارد و در کوه ها هست که دست انسان ها به آن زنبورها نمی رسد، آنها اول فروردین راه می افتند، حدود اواسط اردیبهشت شروع به ساختن عسل ها را می کنند، آن عسل شفا است که کم پیدا می شود.

ص: ۳۰۸

۱ - ۲) - الکافی: ۶/۳۳۲، بَابُ الْعَسَلِ، حَدِيثُ ۱؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اسْتَشْفَى النَّاسُ بِمِثْلِ الْعَسَلِ. » الکافی:
۶/۳۳۲، بَابُ الْعَسَلِ، حَدِيثُ ۲؛ « [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَقُ الْعَسَلِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ قَالَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَهُوَ مَعَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ مَضْغِ اللَّبَانِ يُذِيبُ الْبَلْعَمَ. » بحار
الأنوار: ۵۹/۲۹۵، باب ۸۹؛ « [۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِعْمَ الشَّرَابُ الْعَسَلُ يَزْعَى الْقَلْبَ وَيُذْهِبُ بَرْدَ الصَّدْرِ. »

نمونه ای از تأثیر عسل در مداوا

من برای شخص مریضی، از کوه های اطراف بوشهر تهیه کردم که آن عسل تازه را زنبورها در کوه ها درست کرده بودند، صاحب آن متدین و خوب بود. آن شخص دچار چشم درد بسیار سختی شده بود. به خاطر ضربه ای که به چشمش خورده بود. دکتر گفت: باید یک ماه بیایی و بروی و من روی این چشم کار کنم تا درست شود. آمد و آن عسل را گرفت و چند بار مالید. بعد نزد دکتر رفت، دکتر گفت:

چشم تو را معجزه خوب کرده است، نه دوا.

جایگزینی حلال به جای حرام

آن وقت این دانشمند سه جلد کامل این کتاب را درباره عسل نوشته و خواص آن را تحلیل کرده است. در آنجا می نویسد: ای مردم دنیا! گوشت گوسفند بخورید، چرا خوک می خورید؟ عسل که هست، شربت عسل یا بهترین نوشیدنی که دوغ با ماست سالم است، بخورید، برای چه عرق و شراب می خورید؟

خدا مرحوم کافی را رحمت کند. واعظی بود که قبل از انقلاب خیلی اصرار داشت جوان ها را هدایت کند و از کار بد باز دارد. خود ایشان برای من گفت: شبی منبر دعوت کرده بودند، آنجا مشروب فروشی خیلی زیاد بود. ما نیز روی منبر به عنوان امر به معروف و نهی از منکر گفتیم: جوان ها! روزها کار می کنید، بعد از هشت ساعت زحمت، سه تومان مزد می گیرید، آن وقت می روید دو تومان آن را عرق می خرید و می خورید، برای چه؟ حیف نیست؟ گفت: جوانی سر زانو بلند شد و گفت: حاج آقا! به شما گران می دهند، هجده ریال است.

این همه خداوند در قرآن فرموده است: از میوه ها شربت بگیرید و بخورید، چه نیازی به الکل دارید؟ اگر دکتر به شما ثابت کرد که بدن شما به الکل نیاز دارد

و راست می گوید، من خدا آن مقدار نیاز بدن شما را در پرتقال، نارنگی، انار و انگور گذاشته ام. این الکی که خدا حلال کرده است، بخور.

ممکن است کسی بگوید: گوشت کیلویی فلان قدر است، نمی توانیم بخوریم و بخوریم، ما چه کنیم؟ جواب این است که حبوبات کار گوشت را می کند. یکی از بهترین موادی که خدا قرار داده است، سیب زمینی است.

نمونه هایی از تأثیر غذا بر جسم و روان انسان

اگر در خانه شما کسی هست که ضعف اعصاب دارد، هر شب چند عدد سیب رنده کنید، ذره ای گلاب و کمی هم شکر به آن پاشید و بگذارید تا صبح در یخچال بماند، بعد در روز به او بدهید تا بخورد، ان شاء الله خوب می شود. سیب میوه حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. این میوه با این اسم همراه است. اگر کسی شامه معنوی داشته باشد، می گویند: در سحر، از حرم حضرت ابی عبدالله علیه السلام و از درون ضریح، بوی سیب بهشتی می آید. (۱)

ص: ۳۱۰

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۴۳/۲۸۹، باب ۱۲؛ «[۱] الْحَسَنُ الْبُصَيْرِيُّ وَ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ دَخَلَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرِئِيلُ فَجَعَلَا يَدُورَانِ حَوْلَهُ يُشَبِّهَانِهِ بِدَحِيهِ الْكَلْبِيِّ فَجَعَلَ جَبْرِئِيلُ يَوْمِي بِيَدَيْهِ كَالْمُتَنَاولِ شَيْئًا فَإِذَا فِي يَدِهِ تَفَاحَهُ وَ سَفْرَجَلَهُ وَ رُمَانَهُ فَنَآوَاهُمَا وَ تَهَلَّلَتْ وَ جُوهُهُمَا وَ سَعِيََا إِلَى جَدَّهُمَا فَأَخَذَ مِنْهُمَا فَشَمَّهَا ثُمَّ قَالَ صِيرَا إِلَيَّ أُمَّكُمَا بِمَا مَعَكُمْمَا وَ يَدُوكُمَا بِأَيْكُمَا أَعْجَبُ فَصَارَا كَمَا أَمَرَهُمَا فَلَمْ يَأْكُلُوا حَتَّى صَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَيْهِمْ فَأَكَلُوا جَمِيعًا فَلَمْ يَزَلْ كُلَّمَا أَكَلَ مِنْهُ عِيَادَ إِلَى مَا كَانَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَلْحَقْهُ التَّغْيِيرُ وَ النُّقْصَانُ أَيَّامَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى تُوفِّيَتْ فَلَمَّا تُوفِّيَتْ فَصَدْنَا الرُّمَانَ وَ بَقِيَ التُّفَاحُ وَ السَّفْرَجَلُ أَيَّامَ أَبِي فَلَمَّا اسْتُشْهِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدَ السَّفْرَجَلُ وَ بَقِيَ التُّفَاحُ عَلَى هَيَأْتِهِ لِلْحَسَنِ حَتَّى مَاتَ فِي سَمِّهِ وَ بَقِيَ التُّفَاحُ إِلَى الْوَقْتِ الَّذِي حُوصِرَتْ عَنِ الْمَاءِ فَكُنْتُ أَشْمُهَا إِذَا عَطِشْتُ فَيَسِّرُ كُنْ لَهُبٌ عَطِشِي فَلَمَّا اسْتَدَّ عَلَيَّ الْعَطَشُ عَضُّتُهَا وَ أَيَقُنْتُ بِالْفَنَاءِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِسَاعَةٍ فَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وَ جَدَّ رِيحَهَا فِي مَضْرَعِهِ فَالْتَمَسْتُ فَلَمْ يَرْ لَهَا أَثَرٌ فَبَقِيَ رِيحَهَا بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ زُرْتُ قَبْرَهُ فَوَجَدْتُ رِيحَهَا يَفُوحٌ مِنْ قَبْرِهِ فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ مِنْ شَيْعَتِنَا الزَّائِرِينَ لِلْقَبْرِ فَلْيَلْتَمِسْ ذَلِكَ فِي أَوْقَاتِ السَّحْرِ فَإِنَّهُ يَجِدُهُ إِذَا كَانَ مُخْلِصًا.» الكافي: ۶/۳۵۵، باب التُّفَاحِ، حديث ۲؛ «[۲] أبا الحسن موسى ع يقول التُّفَاحُ يَنْفَعُ مِنْ خِصَالِ عَدُوِّهِ مِنَ السَّمِّ وَ السَّحْرِ وَ اللَّمَمِ يَعْزُضُ مِنْ أَهْلِ الْمَارِضِ وَ الْبَلْغَمِ الْغَالِبِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَشْرَعَ مِنْهُ مَنفَعَةً.» الكافي: ۶/۳۵۶، حديث ۹؛ «[۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذَكَرَ لَهُ الْحُمَّى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَأَنْتَدَاوِي إِلَّا بِإِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ يُصَبُّ عَلَيْنَا وَ أَكَلِ التُّفَاحِ.» بحار الأنوار: ۶۳/۱۷۵، باب ۸، حديث ۳۳؛ «[۴] أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التُّفَاحِ مَا دَاوُوا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ أَلْمَا وَ إِنَّهُ أَشْرَعَ شَيْءٍ مَنفَعَةً لِلْفُؤَادِ خَاصَّةً وَ إِنَّهُ نَضُوحُهُ. أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا أَرَدْتَ أَكَلَ التُّفَاحِ فَشَمَّهُ ثُمَّ كُلَّهُ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَخْرَجَ مِنْ بَدَنِكَ كُلَّ دَاءٍ وَ عَائِلَةٍ وَ يَسْكُنُ مَا يُوجَدُ مِنْ قِبَلِ الْأَرْوَاحِ كُلِّهَا.»

یکی از بهترین میوه های عالم که خدا در قرآن چند بار اسم آن را آورده، انگور است. (۱) تنها میوه در این عالم است که در سه مرحله رشد خود مصرف دارد؛ در کال بودنش که غوره است، می شود خورد و دارو است. در زمان رسیدنش که انگور است و خشک شده اش نیز که کشمش است، در هر سه دوره مصرف دارد.

کشمش طبیعی که تیزاب ندارد، برای افراد پیر که زانو درد دارند، روزی بیست عدد را بخورند، درد آنها را تخفیف می دهد. انگور برای معده و دستگاه گوارش عالی ترین دارو است. نان گندم - اگر سبوس آن را نگیرند - برای معده شانزده خاصیت دارد. (۲)

ص: ۳۱۱

۱-۱ - اشاره به آیات عبس (۸۰) : ۲۷ - ۲۸؛ اسراء (۱۷) : ۹۱.

۲-۲ - الکافی: ۶/۳۵۱، باب العنب، حدیث ۴؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ شَكَأ نَبِيُّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمَّ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ. » بحار الأنوار: ۶۳/۱۴۷، باب ۵، حدیث ۲؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُوا الْعِنَبَ حَبَّهُ حَبًّا فَإِنَّهَا أَهْنَاءُ وَأَمْرٌ. » بحار الأنوار: ۶۳/۱۴۹، باب ۵، ذیل حدیث ۱۲؛ « [۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَخَيْرُ فَاكِهِتِكُمُ الْعِنَبُ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُلِقَتِ النَّخْلَةُ وَالرُّمَّانُ وَالْعِنَبُ مِنْ فَضْلِهِ طِينَهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَبِيعُ أُمَّتِي الْبَطِيخُ وَالْعِنَبُ. » بحار الأنوار: ۶۳/۱۵۰، باب ۵، ذیل حدیث ۱۲؛ « [۴] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الْعِنَبُ أَدَمٌ وَفَاكِهَةٌ وَطَعَامٌ وَحَلَوَاءٌ. » الکافی: ۶/۳۵۲، باب الزبيب، حدیث ۲؛ « [۵] قَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِخِيدَى وَعَشْرُونَ زَبِيبَةً حَمْرَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى الرَّيْقِ تَدْفَعُ جَمِيعَ الْأَمْرَاضِ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ. » بحار الأنوار: ۶۳/۱۵۱، باب ۶، حدیث ۱؛ « [۶] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ بِالزَّبِيبِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمِرَّةَ وَيَذْهَبُ بِالْبُلْغَمِ وَيَشُدُّ الْعَصَبَ وَيَذْهَبُ بِالْإِعْيَاءِ وَيُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ وَيَذْهَبُ بِالْعَمِّ. » بحار الأنوار: ۶۳/۱۵۳، باب ۶، حدیث ۹؛ « [۷] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَكَلَ إِخِيدَى وَعَشْرِينَ زَبِيبَةً حَمْرَاءَ أَوَّلَ النَّهَارِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ مَرَضٍ وَسَقَمٍ. » بحار الأنوار: ۶۳/۱۵۳، باب ۶، حدیث ۱۱؛ « [۸] أَبِي هِنْدٍ قَالَ أَهْرَيْدَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ طَبَقٌ مُعْطَى فَكَشَفَ الْغَطَاءَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ نِعْمَ الطَّعَامُ الزَّبِيبُ يَشُدُّ الْعَصَبَ وَيَذْهَبُ بِالْوَصَبِ وَيُطْفِئُ الْغَضَبَ وَيُرْضِي الرَّبَّ وَيَذْهَبُ بِالْبُلْغَمِ وَيُطَيِّبُ النَّكْهَةَ وَيُصْفِي اللَّوْنَ. »

دستورهای معجزه آسای پیامبر صلی الله علیه و آله در امر غذا

به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: تا می توانید غذای بیرون را نخورید. البته افراد اغذیه فروش از من ناراحت نشوند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در خانه با مواد سالم غذا درست کنید و کنار هم بخورید.

این که می گویند: سر سفره حرف نزنید، این خلاف گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله است، چون حضرت می فرماید: هنگام خوردن شروع کنید بگویید و بخندید که غذا زودتر هضم شود و به شما لذت بدهد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

موقع غذا خوردن، چهار زانو روی زمین بنشینید و بخورید. روی میز و صندلی

ص: ۳۱۲

نشینید. علت دارد. این که حضرت می فرماید: در شب می خواهید آب بخورید، بنشین و بخور، اما در روز بایست و بخور، علت طبیعی دارد. (۱) این که می فرماید: قبل از صبحانه یک استکان آب ولرم بخورید، اگر از دکترا پرسید، می گویند که:

این آب ولرم کار ده ها دارو را برای معده و کلیه ها می کند.

این که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: هر جای بدن شما درد گرفت، تا قبل از این که به دکتر برسید، آن محل را گرم نگاهدارید، چون در فیزیوتراپی می فهمند که حضرت چه فرموده اند.

این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: در آب خزینه نروید، اما اگر هوس کردید بروید، به آب نگاه کنید، ببینید اگر طبع شما می کشد که آن آب را بخورید، بروید.

ص: ۳۱۳

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۲۴/۴۳۲، باب ۱۱۲، حدیث ۳۰۹۸۵؛ « [۱] فی وَصِيَّهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا عَلِيُّ اثْنَيْ عَشْرَةَ خَصْلَةً يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا عَلَى الْمَاءِ دَهْ أَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيضَةٌ وَأَرْبَعٌ مِنْهَا سِنَّةٌ وَأَرْبَعٌ مِنْهَا آدَبٌ فَأَمَّا الْفَرِيضَةُ فَالْمَعْرِفَةُ بِمَا يَأْكُلُ وَالتَّسْمِيَةُ وَ الشُّكْرُ وَ الرِّضَا وَ أَمَّا السُّنَّةُ فَالْجُلُوسُ عَلَى الرَّجْلِ الْيُسْرَى وَ الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ وَ أَنْ يَأْكُلَ مِمَّا بِيَدِهِ وَ مَضُّ الْأَصَابِعِ وَ أَمَّا الْآدَبُ فَتَضَعُ يَدَيْهِ فِي الْفَمِّ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَ قَلَّةُ النَّظَرِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ. » مستدرک الوسائل: ۱۶/۳۲۵، باب ۹۹، حدیث ۲۰۰۴۲؛ « [۲] أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ الْأَخْلَاقِ، قِيلَ فِي بَعْضِ السِّيَرِ وَ الْأَثَارِ إِنَّ فِي الطَّعَامِ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً مِنْهَا خَمْسٌ فَرِيضٌ وَ خَمْسٌ سُنَّةٌ وَ خَمْسٌ آدَابٌ فَالْفَرِيضُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَقْصِدَ الْحَلَالَ مِنَ الْمَأْكُولَاتِ وَ التَّسْمِيَةَ عَلَى أَوَّلِ الطَّعَامِ وَ الْحَمِيدُ لِلَّهِ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْهُ وَ جُودَهُ الْمَضْغَ قَبْلَ الْبَلْعِ وَ لَا يَزِيدُ الْأَكْلَ عَلَى سَبْعَةِ وَ السُّنَّةُ فِي ذَلِكَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ وَ الْأَكْلُ بِالْخَمْسِ الْأَصَابِعِ وَ مَضُّهُنَّ إِذَا فَرَّغَ مِنَ الْأَكْلِ يُرْجَى فِي ذَلِكَ مِنَ الْبَرَكَةِ عَلَى مَا وَرَدَ بِهِ الْخَبَرُ وَ أَكْلُ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فِي الصِّحَافِ فَأَمَّا أَطْبَاقُ الْفَوَاكِهِ فَلْيَأْكُلْ مِنْهَا حَيْثُ شَاءُوا وَ الْجُلُوسُ لِلْأَكْلِ عَلَى الرَّجْلِ الْيُسْرَى وَ إِقَامَةُ الْيَمْنَى وَ الْآدَبُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ وَ غَضُّ الطَّرْفِ عَنِ الْمُؤَاكِلِينَ وَ صِغَرُ اللَّقْمَةِ وَ الْمَضْغُ لَهَا عَلَى جَانِبِ وَاحِدٍ مِنَ الْفَمِّ إِلَى أَنْ يَبْلَعَ اللَّقْمَةَ ثُمَّ إِنْ أَحَبَّ أَنْ يَمْضَغَ لُقْمَةً أُخْرَى عَلَى الْجَانِبِ الْأَخْرَ فَبَجَائِزُ ذَلِكَ وَ أَكْرَهُ تَحْوِيلَ لُقْمَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ جَانِبٍ إِلَى جَانِبِ الْفَمِّ وَ الْمَضْغَ لَهَا فِي الْجَانِبَيْنِ مَعًا ثُمَّ مَسْحُ الْيَدِ بِالْمَنْدِيلِ دُونَ الْمَسِّ لَهَا. »

اگر نه، نروید.

دستورهای الهی پیامبر صلی الله علیه و آله در رعایت بهداشت

به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: چشمم کم سو شده است و آفتاب مرا اذیت می کند. حضرت فرمودند: خمره ای که لعاب آبی خوبی دارد را از آب پر کن، روزی چند ساعت درون آن را نگاه کن.

شما از دکتر چشم پرسید، می گوید: عینک طبی یا ضد آفتاب - با آن همه هزینه - باید بزنید. بهترین عینک طبی همان رنگ لعاب آبی خمره است که با آب مخلوط است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این درسها را کجا خوانده بود؟ حتماً از طرف خدا بوده است:

« وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » ۱

چرا حضرت می فرماید: اول و آخر غذا، کمی نمک بچشید؟ از دکترها پرسید، می گویند: این کار بیست و پنج خاصیت دارد. (۱)

ص: ۳۱۴

۱-۲) - مستدرک الوسائل: ۱۶/۳۲۶، باب ۹۹، حدیث ۲۰۰۴۶، « [۱] زُوِيَ أَنْ الْبِرَّكَهَ تَكُونُ عَلَى [الْمَاءِ تَدَهُ الَّتِي] عَلَيْهَا الْمِلْحُ وَ مَنْ افْتَتَحَ بِالْمِلْحِ وَ خَتَمَ بِهِ أَمِنْ مِنْ رِيَّاحِ الْقَوْلَجِ... » الكافي: ۶/۳۲۶، بَابُ فَضْلِ الْمِلْحِ، حدیث ۲؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ افْتَتِحْ طَعَامَكَ بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمِ بِالْمِلْحِ فَإِنَّ مَنْ افْتَتِحَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ وَ خَتَمَ بِالْمِلْحِ عُوفِيَ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ مِنْهُ الْجُدَامُ وَ الْجُنُونُ وَ الْبَرَصُ. » الكافي: ۶/۳۲۶، بَابُ فَضْلِ الْمِلْحِ، حدیث ۳؛ « [۳] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي الْمِلْحِ شِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً أَوْ قَالَ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْأَوْجَاعِ ثُمَّ قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ مَا تَدَاوَوْا إِلَّا بِهِ. » بحار الأنوار: ۶۳/۳۹۹، باب ۱۳، حدیث ۲۶؛ « [۴] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ مَنْ افْتَتَحَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ وَ خَتَمَ بِهِ عُوفِيَ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً مِنْهَا الْجُدَامُ وَ الْبَرَصُ. » مستدرک الوسائل: ۱۶/۳۱۱، باب ۸۴، ذیل حدیث ۱۹۹۸۶؛ « [۵] قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ أَكَلَ الْمِلْحَ قَبِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَعِيدَ كُلِّ شَيْءٍ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ آئِهِ وَ ثَلَاثِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الْجُدَامُ. »

همچنین می فرماید: هرگز غذای داغ نخورید. از دکترها بی‌رسید که عکس العمل اعصاب نسبت به غذای داغ چیست؟ (۱) این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ زباله ای را شب در خانه نگه ندارید، یا هزار و پانصد سال قبل فرمود: شب تا ظرف های غذا را نشستید، نخواهید. حتی یک ظرف نشسته را نیز برای صبح نگذارید. این ها همه جزء معجزات اسلام است.

«كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالشُّؤِ وَالْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» ۲

شیطان شما را به کثیف ترین مواد خوراکی دعوت می کند. خارجی ها را دعوت

ص: ۳۱۵

(۱- ۱) - الکافی: ۶/۳۲۲، بَابُ الطَّعَامِ الْحَارِّ، حَدِيثُ ۲؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أُتِيَ بِطَعَامٍ حَارًّا جِدًّا فَقَالَ مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُطْعِمَنَا النَّارَ أَقْرَبُ حَتَّى يَبْرُدَ وَ يُمَكِّنَ فَإِنَّهُ طَعَامٌ مَمْحُوقُ الْبَرَكَهَةِ وَ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبٌ. » بحار الأنوار: ۶۳/۴۰۱، باب ۱۴، حَدِيثُ ۴؛ « [۲] عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أُتِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِطَعَامٍ فَأَدْخَلَ إِصْبَعَهُ فِيهِ فَإِذَا هُوَ حَارٌّ فَقَالَ دَعُوهُ حَتَّى يَبْرُدَ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ بَرَكَهَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا النَّارَ. » وسائل الشيعه: ۲۴/۴۰۰، باب ۹۱، حَدِيثُ ۳۰۸۸۷؛ « [۳] عَائِذُ بْنُ حَبِيبٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَيْنَا بِبُرَيْدٍ فَمَدَدْنَا أَيْدِينَا إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ حَارٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نُهِنَا عَنْ أَكْلِ النَّارِ كُفُّوا فَإِنَّ الْبَرَكَهَةَ فِي بَرْدِهِ. »

کرده و آنها نیز اجابت کردند؛ گوشت مار، سوسمار، خرچنگ، قورباغه، میمون، سگ، گربه، خوک، سوسک و کرم های درون باغچه را می خورند.

در چین همه چیز می خورند. شخصی چینی به من می گفت: ما ضرب المثلی داریم که می گوئیم: سه چیز را در این دنیا نمی خوریم: کشتی، هواپیما و قطار، هر چیز دیگر در این دنیا هست، ما می خوریم.

آیا این بدن و روح ما با همه چیز تناسب دارد؟ حالات روحی ما با همه چیز تناسب ندارد. وای از حرام خوران که فردای قیامت چه محاکمات سختی دارند! خدا به آنها بگوید: من خوک، عرق و شراب را برای خوراک تو نیافریدم، چرا خوردی؟ چه جوابی می دهد؟

رفیقی داشتم که خدا رحمتش کند. به شوخی می گفت: روز قیامت خدا هر چه خر که از گرسنگی مرده است را زنده می کند، گفتم: برای چه؟ گفت: برای این که وارد محشر شوند و در دادگاه الهی به خدا بگویند: از تمام مواد غذایی دنیا برای ما جو را قرار داده بودی که آن هم این جنس دو پا در کارخانه به عرق تبدیل کرد و خورد، بگو غذای ما را برای چه خوردید؟ چرا سهم ما را بردید؟

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ویژگی اهل بیت علیهم السلام

حقایق ساختمان وجود

حقایق ساختمان وجود

۲۱

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۳۱۷

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

قرآن مجید در ارتباط با انسان چند حقیقت را مطرح فرموده است که به ساختمان ظاهر و باطن انسان اشاره دارد. یکی از این چند حقیقت را به «جسد» تعبیر می‌کند، به عبارت دیگر: بدن و جسم.

از حقیقت دیگری به «نفس» تعبیر می‌کند که دارای آثار فوق العاده با ارزشی است. حقیقت دیگر روح است که این حقیقت را «امر الله» می‌داند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» ۱

و تنها همین حقیقت در قرآن مجید است که به خود نسبت می‌دهد:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» ۲

در قرآن کریم «جسدی» و «نفسی» ندارد، ولی کلمه روح را به یاء متکلم متصل فرموده است و در آیه شریفه می‌فرماید: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

حقیقت دیگری که در ارتباط با انسان مطرح است، «عقل» است و حقیقت

ص: ۳۲۰

دیگر نیز «قلب» .

بنا به فرموده محققان، صاحب‌دلان، اهل بصیرت و پاکان، هر کدام از این حقایق که نام بردیم، روزی و غذاهایی را نیاز دارند که پروردگار مهربان عالم براساس نیاز هر کدام آن را مقّر فرموده است.

رزق بدن، طعام مادی است، رزق نفس، مایع‌های تقوایی، رزق روح، نور پروردگار مهربان عالم، رزق عقل، علم و معرفت، رزق قلب نیز ایمان است.

ایمانی که در سوره مبارکه بقره مطرح است: ایمان به خدا، معاد، فرشتگان، انبیا و پیامبران و کتب آسمانی نازل شده قبل از قرآن و خود قرآن مجید.

اینجا سؤال بسیار اساسی مطرح است و آن این است که آیا خود انسان توان تأمین این ارزاق را دارد؟ همچنین کیفیت این ارزاق را خود او می‌تواند بفهمد؟ یا نه، در اینجا حتماً باید منبع یا منابعی به او کمک کنند تا بتواند رزق واقعی این حقایق را تأمین کند؟

گرفتن رزق مادی و معنوی

اگر به معارف الهیه، آیات قرآن مجید و روایات ریشه‌داری که از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام صادر گردیده است دقت کنیم، می‌بینیم این‌ها با دلیل و برهان ثابت می‌کنند که ما برای تأمین ارزاق واقعی این حقایق به معلم، حکیم، دلیل و حجت نیازمند هستیم که در آیات و روایات به ما معرفی شده‌اند:

که در مرحله اول، خود پروردگار مهربان عالم است و در مراحل بعد، وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام که اگر ما به آنها متوسل شویم و آنها را اعتقاداً به عنوان معلم، رهبر و کارگردانان واقعی انتخاب کنیم، در کنار اعتماد و توسل به آنها و یادگیری تعالیم لازم از آنها، رزق پاک، با کیفیت، حلال و مفید بدن را تأمین خواهیم کرد.

ص: ۳۲۱

در این صورت است که ما بدن، خون، گوشت، اسکلت، رگ، پی، پوست، اعضاء و جوارحی به تمام معنا پاک پیدا می کنیم؛ یعنی این گونه رزق بدن را تأمین کردن، با دلالت، راهنمایی و تعلیمات آنها، بدن را بدنی می سازد که وجود مبارک حضرت باقرالعلوم علیه السلام بنا به روایتی که در کتاب شریف «اصول کافی» نقل شده است، می فرمایند: این بدن، بدن بهشتی است که صلاحیت دارد تا فردای قیامت، در بهشت پروردگار قرار گیرد؛ چون از آیات و روایات استفاده می شود که بدن غیر طیب و غیر پاکیزه، شایسته پیشگاه وجود مقدس پروردگار عزیز عالم و قرار گرفتن در بهشت نیست.

جمله حضرت باقر علیه السلام این است:

«و الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ» (۱) در بهشت وارد نمی شود، مگر «طیب»؛ که همه جانبه طیب و پاک است؛ هم شامل بدن و هم شامل نفس، روح، عقل و قلب.

پاکی جسم و روح با توبه

در زمینه توبه، در «نهج البلاغه» در باب حکمت ها این معنا ذکر شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جوان طرح توبه را در طی شش برنامه بیان کردند. یکی از برنامه هایش این بود که توبه کننده از نظر عبادت و تقوا با بدن کاری کند که تمام گوشت های روئیده شده از حرام در آن بدن به گوشت های روئیده از حلال تبدیل

ص: ۳۲۲

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۷۰، حدیث ۷؛ «[۱] أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الذُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ وَأَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَالِدَّمُ لِأَنَّهُ إِذَا مَرَّ حَوْمٌ وَإِمَّا مُعَدَّبٌ وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ.»

شود؛ یعنی آن بدن نجس باید به بدن طیب و پاک تبدیل شود. (۱) آن نفسی که در قرآن مجید می فرماید «نفس فجوری» است، باید به نفس تقوایی و آن روحی که به ظلمت مادی گری صرف، آلوده شده است، باید به روح نوری تبدیل شود. به فرموده امام صادق علیه السلام به روحی که اتصالش به پروردگار، از اتصال شعاع خورشید به خورشید قوی تر و محکم تر باشد تبدیل شود.

همه این ها شدنی است؛ یعنی ما افراد آلوده ای را خبر داریم که از طریق آیات قرآن و روایات خود را علاج کرده، بدن، نفس، روح، عقل و قلب خود را به منابع پاکی، پاکیزگی و طهارت تبدیل کردند و این کار را در همین دنیا انجام دادند؛ چون این کار فقط باید در دنیا انجام بگیرد.

اگر انسانی آلوده وارد عالم بعد شود، آن آلودگی با او تا ابد خواهد بود و چنانچه انسانی پاک وارد عالم بعد شود، آن پاکی با او تا ابد خواهد ماند.

حجت های پروردگار در پاکی

در این زمینه از طرف پروردگار عالم حجت هایی را مانند حضرت آسیه، همسر فرعون، مؤمن آل فرعون، قوم حضرت یونس علیه السلام و توبه کنندگان واقعی زمان پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله دارید که سه نفر از آنها را در سوره مبارکه توبه مطرح کرده است. (۲) همچنین آلوده تبدیل شده به پاکی را در حادثه کربلا، مانند «حرّ بن

ص: ۳۲۳

۱ - ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷؛ «و [۱] الْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبُهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ بِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسِي تَغْفِرُ اللَّهُ.»

۲ - ۲) - اشاره به سوره توبه (۹) : ۱۱۸؛ «و [۲] نیز رحمتش [شامل حال آن سه نفری] بود [که] با بهانه تراشی واهی از شرکت در جنگ [بازمانده بودند] و همه مسلمانان به دستور پیامبر با آنان قطع رابطه کردند [تا جایی که زمین با همه وسعت و فراخی اش بر آنان تنگ شد و] از شدت غصه، اندوه و عذاب وجدان [دل هایشان هم در تنگی و مضیقه قرار گرفت، و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ پس خدا به رحمتش بر آنان توجه کرد تا توبه کنند؛ زیرا خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.» تفسیر العیاشی: ۲/۱۱۵، حدیث ۱۵۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۱/۲۳۷، باب ۲۹، حدیث ۲۱؛ « [۴] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا قَالَ كَعْبٌ وَ مَرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ وَ هَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ.» بحار الأنوار: ۲۱/۲۰۴ - ۲۰۵؛ « [۵] قَدْ رُوِيَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَرَأَ... وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا أَيْ عَنِ قَبُولِ التَّوْبَةِ بَعْدَ قَبُولِ تَوْبَةِ مَنْ قَبَلَ تَوْبَتَهُمْ مِنَ الْمَنَافِقِينَ كَمَا قَالَ وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَوْ خَلَفُوا عَنِ غَزَاهِ تَبُوكَ لَمَّا تَخَلَفُوا وَ أَمَا قِرَاءَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ خَالَفُوا فَإِنَّهُمْ قَالُوا لَوْ كَانُوا خَلَفُوا لَمَّا تَوَجَّهَ عَلَيْهِمُ الْعَتَبُ وَ لَكِنَّهُمْ خَالَفُوا وَ هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي شَأْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ وَ مَرَارَةَ بْنِ الرَّبِيعِ وَ هَلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَخَلَفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَمْ يَخْرُجُوا مَعَهُ لَا عَنِ نِفَاقٍ وَ لَكِنِّ عَنِ تَوَانٍ ثُمَّ نَدَمُوا فَلَمَّا قَدَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَدِينَةَ جَاءُوا إِلَيْهِ وَ اعْتَذَرُوا فَلَمْ يَكَلِّمَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقَدَّمَ إِلَى

المسلمين بأن لا- يكلمهم أحد منهم فهجرهم الناس حتى الصبيان و جاءت نساؤهم إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فقلن يا رسول الله نعتزلهم فقال لا- و لكن لا- يقربوكن فضاقت عليهم المدينة فخرجوا إلى رءوس الجبال و كان أهاليهم يجيئون لهم بالطعام و لا يكلمونهم.»

یزید ریاحی» به عنوان حجت داریم.

وقتی در قرآن مجید، روایات و تاریخ اسلام به این افراد برخورد می کنیم، حجت خدا بر ما تمام است؛ یعنی پروردگار به ما نشان می دهد که تبدیل شدن از آلودگی به طیب و پاک امکان صد در صد دارد و اگر کسی در این زمینه این تبدیل را انجام ندهد، در پیشگاه پروردگار عالم عذری نخواهد داشت.

معرفی معلمان و حکیمان الهی

وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام معلمان، حکیمان و طیبیان این زمینه را که با هدایت آنها می شود رزق واقعی بدن، نفس، عقل، روح و قلب را تأمین کرد،

ص: ۳۲۴

در ابتدای دعای ماه شعبان به ما معرفی می کنند که زندگی با آنها پاکی می آورد.

بدنی که از ربا، رشوه، مال حرام و به دست آمده از ظلم و ستم ساخته می شود، بدنی است که جدای از طرح این حکیمان، برای خودش طرح زندگی ریخته است؛ چون هر طرحی منهای طرح این بزرگواران، اشتباه، فریب خوردن و گمراهی صد در صد است.

اهمیت زندگی با حکیمان الهی

تمام کسانی که رزق بدن را با حرام تأمین می کنند، چه در کشورهای اسلامی و چه در کشورهای غیر اسلامی، کسانی هستند که از این حکیمان و طبیبان دارند بریده زندگی می کنند؛ یعنی منهای دلالت و هدایت آنها.

چون اگر آنها در زندگی ما دخیل نباشند، یقیناً شیطان یا هوای نفس در زندگی ما دخیل خواهند بود و بنا بر آیات قرآن، اگر کسی به وجود مقدس آنان مراجعه نکند، یا هوای نفس خود را عبادت کرده است، یا شیطان را و عاقبت این عبادت، آلوده بودن زندگی در دنیا و تسلط ظلم، جور، فساد و گناه بر تمام جوانب زندگی مردم عالم و در نهایت غضب و دوزخ پروردگار است.

یعنی وقتی مردم کره زمین، خود را با دست خود از هدایت این حکیمان محروم بکنند، باید «بارکش غول بیابان شوند»، حمال شیطان و هوای نفس. این جریمه را باید به دست خود پردازند که تمام وجود خود را بارکش شیطان و هوای نفس کنند و تمام نواحی زندگی را با عبادت هوی و شیطان، از آلودگی پر کنند که این آلودگی زمینه پدید آمدن این همه فساد و ظلم در همه جوانب زندگی انسان ها است.

فساد در تغذیه بدن، نفس، روح، قلب و عقل منجر به چنین فساد و ظلم همگانی در عالم شده است و اگر جهان توبه نکند، از این بدتر می شود و کار به جایی می رسد که - طبق روایات ما - بشر به دست خودش، دو سوم از نفراتش را

نابود می کند و یک سوم باقی مانده نیز همه فریاد می زنند که فریادرسی به داد آنان برسد و بر آنان ثابت می شود که باید به دامان این حکیمان برگردند؛ چون در آن زمان نیاز خود به این حکیمان را آشکارا می بینند.

پروردگاری که «ارحم الراحمین» است، با ظاهر کردن حکیم دوازدهم - وجود مبارک امام عصر علیه السلام - به فریاد مردم می رسد و در سایه او، با عشق و علاقه به طرف همه رزق های واقعی مربوط به این نواحی کشیده خواهند شد.

توصیف حکیمان الهی از امام چهارم علیه السلام

۱ - درخت نبوت

وجود مبارک امام زین العابدین علیه السلام از این حکیمان در دعای ماه شعبان چه تعبیری دارند؟ حضرت دارند این حکیمان را می شناسانند که در جهان غیر از اینان نیستند که شما را به تغذیه واقعی نواحی وجودتان هدایت کنند، که اگر آنها را شناسید و به آنها متوسل نشوید، در همه نواحی وجود خود به تغذیه حرام دچار می شوید.

حضرت در این دعا می فرمایند: «شجره النبوه» (۱)

ص: ۳۲۶

۱ - ۱) - إقبال الأعمال: ۶۸۷؛ «العباس بن مجاهد عن أبيه قال قال كان علي بن الحسين عليه السلام يدعو عند كل زوال من أيام شعبان وفي ليله النصف منه ويصلي على النبي صلى الله عليه وآله بهذه الصلوات [الدعاء] اللهم صل على محمد وآل محمد شجره النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائكه و معدن العلم [و الصدق] و أهل بيت الوحي اللهم صل على محمد وآل محمد الفلك الجاربه في اللجج الغامرہ يأمن من ركبها و يغرق من تركها المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق و اللازم لهم لاحق اللهم صل على محمد و آل محمد الكهف الحصين و غياث المضطرين و المساكين [المضطر المستكين] و ملجأ الهارين و منجى الخائفين و عصمه المعتصمين اللهم صل على محمد و آل محمد صلاه كثيره طيبه تكون لهم رضا و لحق محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله أداء و قضاء بحول منك و قوه يا رب العالمين اللهم صل على محمد و آل محمد الطاهرين الأخيار الذين أوجبت حقهم و فرضت طاعتهم و ولايتهم اللهم صل على محمد و آل محمد اللهم و اعمر قلبى بطاعتك و لا تخزه بمعصيتك و ارزقنى مواساه من قترت عليه من رزقك بما وسعت على من فضلك و نشرت على من عدلك و أحييتنى تحت ظلك و هذا شهر نبيك سيد رسلك صلواتك عليه و آله شعبان الذى حققته بالرحمه و الرضوان الذى كان رسولك صلواتك عليه و آله يدأب فى صيامه و قيامه فى لياليه و أيامه بخوعا لك فى إكرامه و إعظامه إلى محل حمامه اللهم فأعنا على الاستئان بسنته فيه و نيل الشفاعه لديه اللهم فاجعله لى شفيعا مشفعا و طريقا إليك مهيعا و اجعلنى له متبعا حتى ألقاه يوم القيامه عنى راضيا و عن ذنوبى غاضيا و قد أوجبت لى منك الكرامه و الرضوان و أنزلتنى دار القرار و محل الأخيار».

این حکیمان، درخت نبوت هستند. درختی که دست اراده، حکمت، رحمت و لطف پروردگار در سرزمین هستی نشانده و هرگز خشک، بی بار و بی میوه نمی شود. هیچ زمانی نمی تواند در این درخت تصرف کند، درخت ابدی است که مرگ ندارد و شاخ و برگش تمام هستی را پر کرده و ریشه اش نیز خود پروردگار مهربان عالم است.

ویژگی های درخت نبوت

کدام حکیم، معلم و راهنما در دنیا دارای این صفات است؟ این همان درختی است که در سوره مبارکه ابراهیم، خود پروردگار از آن درخت حرف زده است:

« كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » ۱

شما صفت «طیب» را در اینجا می بینید؛ یعنی اگر این درخت وجود ما در ناحیه بدن، نفس، روح و عقل را تغذیه کند، تغذیه طیب می کند و ما را راهنمایی می کند

ص: ۳۲۷

که برای بدن خود از سفرهٔ عالم چه چیزهایی را و از چه کانالی استفاده کنید.

هم راه کسب مشروع را به ما نشان می دهند و هم نحوهٔ تغذیه را؛ یعنی وقتی از حلال به دست آوردیم، هم به ما:

« کُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا » ۱

می گویند و هم می گویند: دیگران را نیز در نظر داشته باش و اهل اطعام طعام، انفاق، کرم و جود باش.

یعنی در به دست آوردن و خرج کردن، ما را راهنمایی می کنند که از سفرهٔ پاک الهی، از طریق مشروع به دست بیاور، بعد آن مقداری که مورد نیاز خودت است استفاده کن و بقیه را با خدا هم اخلاق و اهل عطا باش. بخور، اما:

« حَلَالًا طَيِّبًا » ۲

و بخوران:

« أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ » ۳

این طریقی که این حکیمان برای بدن می دهند، اگر اجرا شود، تمام گناهان مالی تعطیل می شود و با تعطیل شدن گناهان مالی، چه امنیت و آرامشی برای انسان خواهد آمد.

ثمرهٔ بهره برداری از درخت نبوت

اگر از هدایت این حکیمان برای تغذیهٔ بدن خود و خوراندن به دیگران استفاده

ص: ۳۲۸

کنند، ریشه فقر کنده می شود و در خوردن حلال و پاک، بدن پاک به وجود می آید و پرونده غضب، رشوه، اختلاس، دزدی و ناامنی هایی که مردم نسبت به اموال خود دارند، بسته می شود.

نسبت به نواحی دیگر نیز همین طور است؛ وقتی عقل با هدایت این حکیمان تغذیه شود، همه اهل معرفت می شوند. وقتی قلب تغذیه شود، همه اهل نیت پاک می شوند. وقتی نفس تغذیه شود، همه با تقوا می شوند. اگر چنین جریانی در مملکتی اتفاق بیافتد، آن کشور نمونه ای از بهشت پروردگار خواهد شد.

« كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَضْلُهَا ثَابِتٌ »

ریشه این درخت، خداست. خداوند متعال این درخت را تغذیه می کند؛ یعنی آب و املاح این درخت مستقیماً به وسیله پروردگار عالم تأمین می شود و این تغذیه از پاک ترین تغذیه ها است که شجره را شجره طیبه می گوید.

« وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ »

تنه این درخت، همه هستی را فراگرفته است که خود این نیازمند به بحث مفصلی دارد که چگونه تنه این درخت همه هستی را گرفته است؟ آسمان ها، زمین و حتی قیامت، بهشت، خورشید، ماه و ستارگان، همه از نظر خلقتی با این حکیمان در ارتباط هستند؛ یعنی خدا هر ناحیه ای از این عالم را از مایه نوری یکی از این بزرگواران ظهور داده است. لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«اول ما خلق الله نوری» (۱) از همان نور، همه عالم به تدریج ظهور کرده است.

ص: ۳۲۹

امام سجاد علیه السلام در ادامه می فرمایند:

«شجره النبوه و موضع الرساله» (۱) پیام های پروردگار فقط در این جایگاه برای همه انسان ها قابلیت ظهور داشته است.

اینان منابع ظهور پیام های پروردگار هستند؛ یعنی از خدا تحویل می گیرند و به خلق خدا ابلاغ می کنند. البته در گرفتن و ابلاغ معصوم هستند؛ یعنی یک روی آنها برای گرفتن رسالات حق به طرف پروردگار است و روی دیگر به طرف مردم برای ابلاغ رسالات پروردگار به مخلوق. یعنی این ها در گرفتن و رساندن پیام ها واسطه کامل بین پروردگارند.

به قدری این کار ارزش دارد که پروردگار عالم در قرآن، پرداخت اجر این کار را فقط به خودش متوقف کرده است:

«إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ» ۲

یعنی تا این حد این پیام ها در گرفتن و ابلاغ ارزش دارد که اگر تمام عالم جمع شوند، تا به این گیرندگان و دهندگان پیام الهی پاداش بدهند، نمی توانند.

۳ - محل نزول ملائکه

بعد می فرماید: این حکیمان محل رفت و آمد ملائکه هستند:

ص: ۳۳۰

خیلی عجیب است که در این زمینه زمین به آسمان می بالد، نه آسمان به زمین؛ یعنی این بزرگواران در جایگاهی قرار دارند که فرشتگان پروردگار، چه در امر معنا و چه در امر ظاهر، خادمان آنها هستند.

اینان چه کسانی هستند که واسطه نزول ملائکه به جانب زمین هستند؟ یعنی به جای این که اینان صعود کنند، آن قدر در اوج صعود هستند که فرشتگان باید نزول کنند تا به این بزرگواران برسند و از طریق اینان صعود کنند.

خیلی حرف است که جبرئیل در شب معراج، در آن مقام خاص متوقف شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او گفت: چرا ادامه نمی دهی؟ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد:

به اندازه ذره ای جلوتر بیایم، می سوزم و نابود می شوم. این مقام دیگر جای ما فرشتگان نیست. (۱)

ص: ۳۳۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۸/۳۴۵، باب ۳، حدیث ۵۶؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: . . . وَإِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَدْنَى جِبْرِئِيلَ مَثْنَى مَثْنَى وَأَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى ثُمَّ قَالَ لِي تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَهُ يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً فَتَقَدَّمْتُ فَصَيَّيْتُ بِهِمْ وَلا فَخَرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجْبِ النُّورِ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفَ عَنِّي فَقُلْتُ يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ اخْتَرْتُ أَجْنَحِي بِتَعِيدِي حُدُودَ رَبِّي حَيْثُ جَلَمَالُهُ فَرَحَّ بِي فِي النُّورِ زَحَّةً حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مُلْكِهِ. » بحار الأنوار: ۱۸/۳۶۴، باب ۳، حدیث ۷۰؛ « [۲] حَبِيبِ السُّجِسِيَّتَانِي قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. . . قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حَبِيبُ وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُتَنَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى يَعْنِي عِنْدَهَا وَافِي بِهِ جِبْرِئِيلُ حِينَ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى مَحَلِّ السُّدْرَةِ وَقَفَ جِبْرِئِيلُ دُونَهَا وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا مَوْقِفِي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ وَ لَنْ أَفْدِرَ عَلَى أَنْ أَتَقَدَّمَهُ وَ لَكِنْ امْضِ أَنْتَ أَمَامَكَ إِلَى السُّدْرَةِ فَوَقَّفَ عِنْدَهَا قَالَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى السُّدْرَةِ وَتَخَلَّفَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. »

مقام ایشان چه حد است که باید در زمین زندگی کنند، اما آسمانیان برای تعظیم به ایشان زمین بیابند؟ قبر ایشان باید در زمین باشد، آسمانیان برای زیارت قبرشان به زمین بیابند و به فرموده امام صادق علیه السلام: هر شب هفتاد هزار فرشته به زیارت قبرشان می آیند و تا قیامت نوبت آنان نشود. (۱)

ص: ۳۳۲

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۹۸/۵۵، باب ۹، حدیث ۱۵؛ « [۱]عَبَسَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَكَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ الصَّلَاةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ صَلَاةِ أَحَدِهِمْ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ مِنْ صَلَاةِ الْأَدَمِيِّينَ يَكُونُ ثَوَابُ صَلَاتِهِمْ لِرُؤُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَعَلَى قَاتِلِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ أَيْدِ الْأَيْدِينَ. » بحار الأنوار: ۴۵/۴۰۸، باب ۵۰، حدیث ۱۴؛ « [۲]الْحُسَيْنِ ابْنِ بِنْتِ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي مَرْوَانَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْتَخْفِيًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى اتَّهَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَاخْتَفَيْتُ فِي نَاحِيَةِ الْقَرْيَةِ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ نَضِيْفُهُ أَقْبَلْتُ نَحْوَ الْقَبْرِ فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ أَقْبَلَنِي نَحْوِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي انصِرِفْ مَا جُورًا فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ فَرَجَعْتُ فَرِعًا حَتَّى إِذَا كَادَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا دَنَوْتُ مِنْهُ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي يَا هَذَا إِنَّكَ لَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَلَمْ لَا أَصِلُ إِلَيْهِ وَقَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ أُرِيدُ زِيَارَتَهُ فَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَأَنَا أَخَافُ أَنْ أَصِيبَ فَيَقْتُلُونِي أَهْلُ الشَّامِ إِنْ أَدْرَكُونِي هَاهُنَا قَالَ فَقَالَ لِي اصْبِرْ قَلِيلًا فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأْذَنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَرْجِعُونَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ قَالَ أَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أَمُرُوا بِحِرْسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالِاسْتِغْفَارِ لِرُؤُورِهِ فَاَنْصَرَفْتُ وَقَدْ كَادَ يَطِيرُ عَقْلِي لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ قَالَ فَأَقْبَلْتُ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَحَدٌ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَدَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَاتِلِهِ وَصَلَّيْتُ الصُّبْحَ وَأَقْبَلْتُ مُسْرِعًا مَخَافَةَ أَهْلِ الشَّامِ. »

نتیجه بهره‌وری از حکیمان الهی

امام چهارم علیه السلام می‌فرماید:

برای زندگی و حیات خود، از این حکیمان استفاده کنید؛ چون اوصاف این حکیمان را هیچ کس ندارد. اگر اینان شما را تغذیه روانی نکنند، فروید و دورکهایم شما را تغذیه می‌کنند و آن وقت جهان را به فساد و شهوت آلوده می‌کنند و از طریق دانشگاه‌های جهان، کاری می‌کنند که این فساد را فرهنگ طبیعی قرار دهند و بشر را به جایی برسانند که اگر عریان مادرزاد کنار دریاها بروند، خجالت نکشند، شرم و حیا نکنند و بگویند: این کار برای بشر فرهنگ و حالتی طبیعی است و برنامه‌ها را با مکر و حيله به بشر القا کنند تا باور کنند که همین برنامه حق است.

اگر آن حکیمان ما را تغذیه عقلی نکنند، شرقی‌ها و غربی‌ها ما را تغذیه می‌کنند. اگر آنها از طرف ما به اصلاح قلب ما دعوت نشوند، دیگران به تخریب قلب ما دست خواهند زد.

۴ - معادن علم و حکمت

بعد امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«و معدن العلم»

این تعبیر چقدر زیباست. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ائمه طاهرین و فاطمه مرضیه علیهم السلام معدن علم هستند. معدنی که به پروردگار وصل است؛ یعنی این دانش و معرفت بطور دائم به وجود مقدس آنها القا می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

از زمان حضرت آدم علیه السلام تا خاتم الانبیاء، از علم فقط دو حرف آن نصیب بشریت

ص: ۳۳۳

می شود. یعنی بیست و پنج حرف دیگر علم پنهان است. وقتی دوازدهمین ما بیاید، بیست و پنج علوم را با خود می آورد و تمام دانش آن زمان ظهور می کند. (۱) یعنی دانش از بقاء تا یاء نزد این یک نفر است و وقتی او بیاید و آن دانش را ظهور بدهد، آن زمان مردم می فهمند که تمام تمدن بشری، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان ظهور، تمدنی پوچ و نیخته بوده است که مردم در بستر آن تمدن راحت و آرام نبودند. تا این حد علم و دانش در نزد این حکیمان است!

۵ - اهل بیت وحی

«و اهل بیت الوحی»

اینان اهل بیت وحی هستند؛ یعنی وحی به صورت قرآن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می شد و بقیه نیز به صورت الهامات الهی، بر قلب اهل بیت علیهم السلام نازل می شد.

۶ - کشتی های نجات از دریای پر فساد زمان

بعد می فرماید:

«الفلک الجاریه فی اللجج الغامره»

اینان کشتی های روان هستند که هرگز نمی شکنند، کهنه نشده، متوقف

ص: ۳۳۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۲/۳۳۶، باب ۲۷، حدیث ۷۳؛ « [۱] أبی عبد الله علیه السلام قال العلم سبعه و عشرون حرفاً فجميع ما حیاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس و ضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعه و عشرون حرفاً. » [۲] قال أبو عبد الله علیه السلام العلم سبعه و عشرون جزءاً فجميع ما جاءت به الرسل جزءان لم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام القائم أخرج الخمس والعشرين حرفاً فبثها في الناس و ضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعه و عشرون حرفاً. »

نمی شوند. در بستر زمان و در دریا‌های پر عمق در حرکت هستند.

«یا من من ركبها و یغرق من تركها»

اگر کسی به این کشتی‌ها متوسل شود، نجات پیدا می‌کند و اگر از این‌ها دوری کند، در دریای انواع ظلم‌ها، فسادها، ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها غرق می‌شود.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

عناصر پاک وجود

توجه به رزق ساختمان وجودی انسان

توجه به رزق ساختمان وجودی انسان

۲۲

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۳۳۵

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

توجه به همه عناصری که ساختمان وجود انسان را تشکیل داده اند، واجب است. و این وجوب از آیات و روایات استفاده می شود. توجه به بدن، نفس، روح، عقل و قلب، فرمان خدا و دعوت همه پیامبران، ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیای خداست.

توجه به این معنا که هر کدام از این عناصر رزقی پاک و جداگانه دارند و این که این رزق را از کجا و چگونه باید تأمین کرد و چگونه باید این عناصر را تغذیه کرد، برای این که همه این عناصر پاک رشد کنند و پاک بمانند و از آنها اعمال پاک ظهور کند، واجب است.

به این حقیقت قرآنی باید توجه داشت که: پروردگار عالم تنها عنصر و حقیقت پاک را شایسته و لایق صعود به جانب خودش می داند و اگر این واقعیت تحقق پیدا نکند؛ یعنی زمینه صعود به جانب پروردگار برای انسان مهیا نشود و انسان درجا بزند، قرآن مجید در آیات متعددی متذکر می شود که در صورت صعود نکردن انسان به جانب پروردگار، از هر موجود جنبنده ای شرتتر و بدتر خواهد شد.

ص: ۳۳۷

اما آیه شریفه ای که می فرماید: حقیقت پاک به جانب او صعود می کند؛ چون پاکی در آن میل به صعود شرط است و جلوی صعود پاک را هیچ قدرتی نمی تواند بگیرد و بن بستی ایجاد کند.

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ » ۱

حقیقت پاک به سوی پروردگار قابلیت صعود دارد. البته این پاکی که در ارتباط با بدن، نفس، روح، عقل و قلب در معارف الهیه مطرح است و طرح آن را باید خداوند، پیغمبران و ائمه طاهرین علیهم السلام ارائه کنند، ولی اجرای آن بر عهده خود انسان است.

این طور نیست که کسی بیکار باشد و پاکی ها و طهارت به سراغش بیاید. تدبیر، نقشه و طرح پاک شدن به وسیله حکیمانی چون خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام ارائه می شود و اجرای آن به عهده خود ماست.

آنچه که در این بحث می آید، در ارتباط با پاکی بدن است، البته نه پاکی ظاهری؛ چون ظاهر بدن اگر آلوده باشد، با آب قابل شستشو و پاک کردن است. آن پاکی اگر در گردونه ارتباط با پروردگار عالم نباشد، تنها نتیجه ای که دارد، حفظ بدن از میکروب های مضر است.

آن پاکی از این بیشتر برای انسان کار صورت نمی دهد، اما آن پاکی که در این بحث مطرح است، پاکی است که بدن را در رفعت، مرتبه و مقامی قرار می دهد که در پیشگاه پروردگار از ارزش والایی برخوردار می شود. خداوند متعال نسبت به آن

بدن و صاحب آن رضایت می دهد و آن بدن شایسته می شود تا در قیامت، در بهشت قرار بگیرد.

ارزش پاکی جسم و روح پاک

اما این پاکی چقدر ارزش دارد که وجود مبارک حضرت زهرا علیها السلام دعا می کنند، دعایی که تا آخر عمرشان ادامه داشت، به پروردگار عرض می کند:

«واجعل جسدي في الاجساد المطهرة» (۱) خدایا! بعد از مرگم بدن مرا در کنار ابدان مطهره قرار بده.

ابدان مطهره، آن ابدانی بودند که هیچ حرامی را نپذیرفتند و زیر بار قبول هیچ حرامی نرفتند و اگر بنا بود با قبول حرام زنده بمانند، مرگ را بر قبول حرام ترجیح می دادند و شهید می شدند.

یعنی به قدری بصیرت داشتند که قبول حرام را به زنده بودن برتری نمی داده، شهادت و مرگ را می پذیرفتند تا حرام را نپذیرند. گذشت های زیادی می کردند و در آن گذشت ها، تلخی های زیادی تحمل می کردند تا آلودگی را نپذیرند.

نه سال در مصر، با انتخاب خود، به بدترین زندان می رفتند:

« رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » ۲

که حرام را برای بدن قبول نکنند و بدن را پاک نگهدارند که این بدن شایسته صعود معنوی به جانب مالک، صاحب و خالقش شود و رضای پروردگار را در پرونده اش داشته باشد و روز قیامت نیز از عنایت ویژه پروردگار محروم نباشد.

ص: ۳۳۹

در قرآن فقط به آیات آلوده شدن بدن به زنا نگاه کنید:

« وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخْلَدُ فِيهِ مُهَانًا ۱ »

آنان که خود را در آغوش رابطه نامشروع می اندازند، قبل از این جمله می فرماید:

« وَلَا يَزْنُونَ ۲ »

عباد شایسته پروردگار و «عباد الرحمن» بدن را به نجاست زنا آلوده نمی کنند.

آن انسانی که بدن را به زنا آلوده می کنند؛ یعنی برای لذت بری تغذیه می کنند،

« يَلْقَى أَثَامًا ۳ »

چون لذت زنا برای بدن است، نه عقل و روح. این پوست و عصب بدن است که از این گناه لذت می برد و بدن با این گناه و تغذیه حرام تغذیه می شود. (۱)

ص: ۳۴۰

۱- ۴) - بحار الأنوار: ۷۶/۲۱، باب ۶۹، حدیث ۱۴؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ وَ الزَّانَا فَإِنَّ فِيهِ سِتٌّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ يَنْقُصُ الْعُمَرَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وَ سُوءَ الْحِسَابِ وَ الْخُلُودَ فِي النَّارِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ سَوَّلَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ. » بحار الأنوار: ۷۶/۲۳، باب ۶۹، حدیث ۱۸؛ « [۲] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الزَّانَا يُورِثُ الْفَقْرَ. » بحار الأنوار: ۷۶/۲۴، حدیث ۱۹؛ « [۳] الرِّضَاعُ حَرَمَ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْأَنْفُسِ وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرْكِ التَّوْبِيهِ لِلْأَطْفَالِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفَسَادِ. » بحار الأنوار: ۷۶/۲۷، حدیث ۳۱؛ « [۴] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا كَثُرَ الزَّانَا كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءِ. »

« وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا »

با گناه لقا پیدا کرده و خودش را در گناه انداخته است، آن هم چه گناهی؟

« وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا » ۱

رفتار قرآن با زنا چه برخورد شدیدی است که می فرماید: زنا فاحشه است؛ یعنی عمل بسیار زشت و راه بسیار بدی است. کسی که خود را با زنا درگیر کند، با گناه دیدار کرده و در گناه افتاده، در قیامت عذاب او دو چندان است و مطابق گناهش نیست.

آلودگی بدنی در مقایسه با آلودگی روحی

چرا در قیامت عذاب زنا دو چندان است و مطابق گناهش نیست؟ چون در این عمل احترام انسانیت و کرامت زن در اسلام را به نابودی کشیده است. فقط عذاب گناه نیست، عذاب توابع گناه نیز هست؛ شکستن حرمت انسانیت و پایمال کردن کرامت زن.

« وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا » ۲

در دوزخ دائمی است، و دائمی بودنش نیز با خواری، زبونی، آبروریزی و بدبختی همراه است. چون خیلی ها به جهنم می روند، اما پروردگار نمی فرماید:

ص: ۳۴۱

« وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا » کسی هم به جهنم می رود، به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه می دهند حرف بزند و با ادب و گریه در جهنم می گوید:

«لَابِكِنَّ عَلَيْكَ بَكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لَانَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَليَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ وَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ» (۱) معلوم می شود شدنی است. جهنمی آگاهی است که خلود ندارد؛ چون از آیات قرآن و روایات استفاده می کنیم که عده ای به جهنم می روند، ولی آزادشان می کنند تا حرف بزنند.

اما زناکاری که اهل توبه نبوده و به پاکسازی بدن اقدام نکرده است، وارد جهنم می شود، خلود و دوام دارد و با پستی و خواری در جهنم می ماند؛ یعنی بر سرش می زنند و آبرویش را می ریزند و او را در جهنم به همه نشان می دهند تا او خواری پست و زبون کند.

طراح پاکی ساختمان وجود

ما واقعاً طرح پاکی بدن و حقایق دیگر وجود خود را نداریم. اگر ما طراح و مدبر بودیم، نیازی به انبیا، قرآن کریم و ائمه طاهرين عليهم السلام نبود. نیاز ما به قرآن و پیغمبران و ائمه طاهرين عليهم السلام به این خاطر است که ما طراح و مدبر نبودیم. آنها طرح را ریخته اند.

پاکی توأمان جسم و روح

گرچه این آیه درباره گروهی خاصی است، ولی شامل همه بدن هاست، در

ص: ۳۴۲

سوره مبارکه انبیا علیهم السلام می فرماید:

« مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ » ۱

من اول پاکی از طریق تغذیه را برای شما توضیح بدهم، تا بعد به پاکی از طریق مسائل معنوی برسیم؛ چون دو مرحله پاکی برای بدن مطرح است؛ یکی از طریق امور مادی، برابر با طرحی که پروردگار از طریق انبیا و ائمه علیهم السلام داده است و دیگری از طریق مسائل معنوی است که آن هم در جای خود خیلی مهم است.

مانند پاکی از طریق وضو که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الوضوء علی الوضوء نور علی نور» (۱) نور است؛ یعنی پاکی، از طریق عبادت، اعمال صالحه و قدم خیر، ضد ظلمت است. ولی همه این ها را که به ما گفته اند، در صورتی ظهور می کند که لقمه شما پاک باشد. این اعمال وقتی در اجرا برای شما منبع پاکی هستند و به شما پاکی می دهند که با بدن پاک همراه باشند. اگر از یک درهم بیشتر خون به لباس و بدن گرفته باشد، یا با گوشتی که از پول نجس و از غذای حرام به وجود آمده، نماز باطل است. شما ذره ای خون را که به بدن باشد، می گویند نماز باطل است، حال اگر تمام بدن، گوشت، پوست، استخوان و خونس از نجس و حرام ساخته شده باشد، آنجا نماز چه حالی پیدا خواهد کرد؟

حادثه کربلا تازه اتفاق افتاده بود. کسی نزد یکی از فقهای اهل سنت رفت و گفت: اگر پشه ای روی بدن بنشیند و ما با دست او را بکشیم و خون آن به بدن قرار بگیرد، به نظر شما با آن خون نماز باطل است یا نه؟ گفت: اهل کجا هستی؟ گفت:

ص: ۳۴۳

اهل عراق و شهر کوفه. گفت: آن وقتی که رفتید خون آن هفتاد و دو نفر را بریزید، سؤال نکردید که ریختن آن خون حلال است یا حرام، حال برای ذره ای خون می گویی نماز را باطل می کند یا نه؟ اگر تمام خون، گوشت، پوست، خون، رگ، و استخوان از نجس ساخته شده باشد، با آن بدن دیگر نماز، نماز واقعی است؟ روزه و دعا، چگونه است؟

« مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ » ۱

بدن شما را بدنی قرار ندادم که نیاز به رزق، خوراکی و طعام نداشته باشد.

طرق جذب روزی پاک

پروردگار می فرماید: بدنی را از رزق بی نیاز قرار ندادم، بلکه آن را به طعام و غذا نیازمند آفریده ام و در سوره لقمان می فرماید:

« أَشْبَعُ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً » ۲

تمام نعمت های مورد نیاز شما را کامل و جامع بر سر سفره طبیعت قرار دادیم.

این دو مسأله؛ بدن نیازمند به طعام است و طعام مورد نیاز، کاملاً بر سر سفره طبیعت آفریده شده است. خود خداوند بیان می کند که تمام زمینه های این زندگی و تغذیه برای شما آماده است.

« زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ

ص: ۳۴۴

زمین زراعت، گوشت حلال، مرکب، برای جابجا شدن، طلا و نقره و پول برای خرید و زندگی در کنار همسر و فرزندان آماده شده اند.

درباره راه به دست آوردن این مورد سوم و چهارم؛ پول و زراعت یا همان شغل، روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، که به دست آوردنش باید از راه مشروع و پاک باشد. به سراغ نعمت های حق برو، اما از راه مشروع، حلال و پاک.

زمینه های کسب روزی حلال و پاک

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اگر بنا باشد شغلی را انتخاب کنم که زندگی خود را بچرخانم، در درجه اول، خوراک است؛ چون اگر نخوری که نمی توانی کار کنی.

حضرت می فرماید:

اولین شغلی که انتخاب می کنم، دامداری است، دوم: کشاورزی، سوم:

صنعت و چهارم: تجارت است. این چهار راه اساسی، عالی، پاک و حلال برای به دست آوردن رزق بدن است (۱) و توابع این چهار برنامه: اجاره، جعاله، مساقات،

ص: ۳۴۵

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۶۱/۱۲۰، باب ۲، حدیث ۴؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ بِالْغَنَمِ وَ الْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا يَرُوحَانِ بِخَيْرٍ وَ يَغْدُونَ بِخَيْرٍ. » بحار الأنوار: ۱۰۰/۵۲، باب ۴، حدیث ۱۴؛ « [۲] الرضا عليه السلام: اعْلَمْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنَّ كُلَّ مَا يَتَعَلَّمُهُ الْعِبَادُ مِنْ أَنْوَاعِ الصَّنَائِعِ مِثْلَ الْكِتَابِ وَ الْحِسَابِ وَ التَّجَارَةِ وَ النُّجُومِ وَ الطَّبِّ وَ سَائِرِ الصَّنَاعَاتِ كَاللَّابِيِّهِ وَ الْهَنْدَسَةِ وَ التَّصَاوِيرِ مَا لَيْسَ فِيهِ مِثَالُ الرُّوحَانِيِّينَ وَ أَبْوَابِ صُنُوفِ الْأَلَاتِ الَّتِي يُحْتَاجُ إِلَيْهَا مِمَّا فِيهِ مَنَافِعٌ وَ قَوَائِمٌ مَعَاشٍ وَ طَلَبُ الْكَسْبِ فَحَلَالٌ كُلُّهُ تَغْلِيمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأُجْرَةِ عَلَيْهِ. »

مزارعه، هنرهای شرعی و طبیعی مانند نقاشی و خطاطی، کارهای شریف مانند معلمی، معماری، مهندسی، پزشکی. این ها کانال های روزی حلال است.

رزق بدن را از این طرق به دست بیاورید، به شرطی که به مکر، حيله، خدعه، فریب، تقلب و کم فروشی خود را متوسل نکنید:

« أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ » ۱

اگر جنس مورد فروش، پیمانه ای است، پیمانه را پر بدهید و اگر ترازویی است، به عدالت وزن کنید:

« وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ » ۲

از جنس و حقوق مردم کم نکنید. این راه های مشروع را آلوده نکنید و بگذارید همین جاده ای که خدا برای شما باز کرده است، پاک باشد. جاده را آلوده نکنید. (۱) حال که روزی به دست آمد:

« كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا » ۴

ص: ۳۴۶

۱- ۳) - وسائل الشیعه: ۱۷/۳۸۴، باب ۲، حدیث ۲۲۸۰۲؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاجِرُ فَاجِرٌ وَ الْفَاجِرُ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ. » من لا یحضره الفقیه: ۳/۱۹۷، حدیث ۳۷۴۵؛ « حَفْصٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِيهِ الْوَفَاءُ وَ هُوَ إِذَا كَالَ لَهُمْ يُحْسِنُ أَنْ يَكِيلَ فَقَالَ مَا يَقُولُ الَّذِينَ حَوْلَهُ قَالَ قُلْتُ يَقُولُونَ لَا يُوفِي قَالَ هُوَ مِمَّنْ لَا يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَكِيلَ. »

حلال طیب به دست آمده را بخورید و به دنبال حرام نروید.

قناعت به حلال

اگر روزی حلال شما گسترده نیست، قناعت کنید و رنج کم داشتن را تحمل کنید؛ چون زندگی شما ویژه همین دنیا نیست، شما روزی گسترده بی نهایتی در عالم بعد دارید، لذا اینجا به حلال قناعت کنید تا در آنجا به شما در کنار نعمت های بی نهایت، آزادی مطلق دهند.

« وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ » ۱

قدم خود را جای قدم های شیطان نگذارید:

« إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

چون او دشمن آشکار شماست و از شما دل خوشی ندارد. او می خواهد به خاطر خودش، به دوزخ نیرو اعزام کند و هیچ هدف دیگری ندارد:

« أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ » ۲

تمام شیاطین می خواهند شما را به آتش بکشند.

راه های نفوذ شیطان به ساختمان وجود

خطوات شیاطین چیست؟

ص: ۳۴۷

« إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ » ۱

شما در کار می‌گساری، می‌سازی، می‌فروشی، واسطه‌گری برای می‌فروشی و هر گونه ارتباط با می، شراب و مانند آن نروید، چرا که تمام آنها « رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ » است. از این طریق بدن را تغذیه نکنید.

آلات قمار نسازید، نفروشید، قمار بازی نکنید و واسطه در قماربازی نیز نشوید، چرا؟ چون « رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ » هر لقمه اش بدن شما را نجس می‌کند و شما را از چشم من می‌اندازد و قدرت صعود شما را ضعیف می‌کند.

« وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ » ۲

تجارت اخروی با روزی زیاد

اما روزی حلالی را که از کانال‌های مشروع به دست آورده و خوردید. اگر اضافه آمد و نیازی نداری؛ حساب ذخیره شما از پول پر است، ملک و خانه نیز داری، خدا در قرآن می‌فرماید: نگه داشتن آن اضافه، مشروع نیست.

بیا اخلاق خود را پیدا کن:

« أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ » ۳

ص: ۳۴۸

از روزی های پاک و حلالی که به دست آوردید، انفاق کنید. این آیه می خواهد بگوید: انفاق از حرام، باطل است و هیچ سودی برای شما ندارد. بهشت را با آن نمی توانید بخرید و رضایت مرا نیز نمی توانید جلب کنید.

پاداش تجارت کنندگان با انفاق

بعد در آخر سوره بقره می فرماید: خیال نکنید این انفاق یعنی از شما کم شد، نه، این گمان، گمان باطلی است، از شما کم نشده است، بلکه شما با انفاق خود تجارت پرسود و عجیبی کرده اید:

« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » ۱

آنچه در راه من انفاق می کنید، یا هفتصد برابر آن را به شما برمی گردانم، یا دیگر عدد را می شکم و:

« وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ »

هر چند برابر که بخواهم، برمی گردانم. آیا به وعده خدا مطمئن هستید یا شک دارید؟

آن افرادی که انفاق نمی کنند، یا از وعده خدا خبر ندارند، یا اگر دارند، نسبت به تحقق آن شک دارند. اگر خبر ندارند، در قیامت بازپرسی می شوند که چرا خبردار نشدید؟ اگر خبر دارند، ولی شک دارند، در قیامت مجازات می شوند که به چرا وعده راستگوترین راستگویان شک داشتید؟ لااقل امتحان می کردید و بعد شک می کردید و یا منکر می شدید.

وقتی این غذای پاک و حلال آماده شد و پدر و مادر از این حلال خوردند، فرزندی که از نطفه پاک تولید شده و بعد هم مادر از این غذای حلال به بچه شیر داد، بدن فرزند نیز پاک بار می آید و میل به خدا، عبادت و حقایق در او قوی می شود. بعد که از پدر و مادر مستقل شد، اگر به او آگاهی لازم را داده باشند، عبد صالح خدا می شود.

از معصوم پرسیدند: چرا ما در عبادت کسل هستیم و گاهی نمی توانیم برای عبادت و تهجد قیام کنیم؟ جواب دادند: به غذای خود دقت کنید؛ چون قرآن را نگاه کنید، می بینید که خدا فرموده است:

« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » ۱

اولیای خدا در این لقمه چه دقتی داشتند. قطعه بسیار مهمی برای شما بیان کنم. (۱)

ص: ۳۵۰

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۳۳۸/۶۳، باب ۸۸، حدیث ۳۵؛ « [۱] النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ فَإِنَّهَا مَفْسَدَةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَوْرَثَةٌ لِلْسَّقَمِ وَ مَكْسَلَةٌ عَنِ الْعِبَادَةِ وَ رُوِيَ مِنْ قَلِّ طَعَامُهُ صِيحَّ يَدُنْهُ وَ صِيْفًا قَلْبُهُ وَ مَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقِمَ يَدُنْهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ. » ارشاد القلوب: ۱/۲۰۳؛ [۲] بحار الأنوار: ۷۴/۲۶، باب ۲، ذیل حدیث ۶؛ « [۳] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَ رَبَّهُ سُبْحَانَهُ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ يَا رَبُّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ... يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تَسْبِعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ فَإِذَا طَيَّبْتَ مَطْعَمَكَ وَ مَشْرَبَكَ فَأَنْتَ فِي حِفْظِي وَ كَنْفِي. » بحار الأنوار: ۷۴/۲۶۸، باب ۱۱، ذیل حدیث ۱؛ « [۴] فَيُوصِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَمِيلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ: يَا كَمِيلُ إِنَّ اللَّسَانَ يَبُوحُ مِنَ الْقَلْبِ وَ الْقَلْبُ يَقُومُ بِالْغَدَاءِ فَأَنْظِرْ فِيمَا تُغْذِي قَلْبَكَ وَ جِسْمَكَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ حَلَالًا؛ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى تَسْبِيحَكَ وَ لَأَشْكُرَكَ. » غرر الحکم: ۳۵۳، حدیث ۸۰۶۸؛ « [۵] عَلَيْنُكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْمَطَاعِمِ فَإِنَّهُ أَبْعَدُ مِنَ السَّرْفِ وَ أَصْحَحُ لِلْبَدَنِ وَ أَعْوَنُ عَلَى الْعِبَادَةِ. »

حکایت قناعت شیخ انصاری (۱) به روزی حلال

طلبه ای از شیراز به اصفهان می رود و در آنجا به حدّ مرجعیت می رسد. روزی این انسان والا تصمیم می گیرد که از اصفهان به زیارت عتبات عالیات در عراق برود. وقتی وارد نجف می شود، محور حوزه علمیه نجف، وجود مقدس شیخ مرتضی انصاری بود. این عالم والای شیرازی وارد نجف شد و نزد علمای شناخته شده رفت.

از ایشان سؤال کردند: جناب میرزا! چه زمانی برای دیدن شیخ انصاری می روید؟ گفت: به جای این که به منزل ایشان بروم، بر سر درس ایشان می روم.

اولین باری بود که میرزای شیرازی (۲) به درس شیخ انصاری آمد.

ص: ۳۵۱

۱- شرح حال شیخ انصاری در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه ۱۷ آمده است.

۲- ۲) - آیت الله میرزا محمد حسن بن سید میرزا محمود معروف به میرزا بزرگ شیرازی؛ مجدد شیرازی و میرزای مجدد؛ از مراجع بلند پایه تقلید و رجال نامدار شیعه در اوایل قرن چهاردهم هجری بود. وی در نیمه جمادی الاولی سال ۱۲۳۰ ه. ق در شیراز متولد شد و از نوجوانی به تحصیل علم روی آورد و برای تکمیل تحصیلات خود به اصفهان رفت و از محضر اساتید بزرگ آن دیار حکمت و علم نجوم و سایر علوم عقلی را فرا گرفت. آنگاه جهت مدارج عالیّه در سال ۱۲۵۹ به نجف اشرف هجرت کرد. و به حوزه تدریس شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری پیوست. و پس از ارتحال شیخ انصاری (۱۲۸۱ ه. ق) به تدریس پرداخت و نیز مرجعیت به او واگذار گردید. درایت و نفوذ ایشان در سیاست و درباریان و اکابر هر طبقه به مقام علمی وی افزود. تا اینکه فتوای معروف حرمت تنباکو وی؛ دولت ناصر الدین شاه را به تسلیم در برابر قدرت مرجعیت واداشت و سیاست استعماری انگلیس را به بن بست کشید. وی سرانجام در ماه شعبان ۱۳۱۲ ه. ق در شهر سامرا وفات یافت و در جوار مرقد مطهر امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپرده شد. دایره المعارف تشیع: ۱۰/۲۰۳.

البته وقتی شیخ، میرزا را می بیند، می خواهد جلسه را تعطیل کند. میرزا تقاضا می کند که درس خود را ادامه بدهید. درس تمام می شود و میرزا به منزل برمی گردد. چند روز بعد، از میرزا می پرسند: چه وقت آماده برگشت به ایران می شوید؟ می فرمایند: من وظیفه خود نمی دانم که به ایران برگردم؛ چون این درسی که از شیخ دیدم، وظیفه خود می دانم تا مانند شاگرد به پای این درس بروم و زانو بزنم.

این از آثار پاک، درستی و سلامت است که نمی گوید: من خودم در حد مرجعیت هستم، معنا ندارد که شاگردی کنم، بلکه یافته است که باید شاگردی کند. پانزده سال در درس شیخ شرکت کرد و بعد از او نیز مرجع شیعه شد و در ایران، با آن فتوای مشهور، انقلاب عظیمی در برخورد با استعمار انگلیس ایجاد کرد.

میرزا در رأس شاگردان شیخ قرار گرفت و مورد محبت شیخ بود. روزی مادر شیخ به میرزا پیغام می دهد که اگر ممکن است، چند لحظه شما را زیارت کنم.

میرزا نزد مادر شیخ می آید.

کلیه مادر شیخ انصاری از کمی روزی

ایشان به میرزا می گوید: پسر من به شما علاقه مند است. من، شیخ و دو دختر و همسرش، زندگی را به سختی می گذرانیم. هفته ای دو بار غذای پخته داریم. این هم اثاثیه خانه ماست. میرزا می گوید: مادر! من چه کار باید بکنم؟ می گوید: از

پول هایی که از هند، افغانستان، ایران و عراق برای پسر من می آید و پسر من با این موقعیتش به اندازه همه طلبه ها حقوق برمی دارد و خرج ماهیانه ما را می دهد، بگوئید: مقداری در زندگی ما گشایش ایجاد کند. میرزا فرمود: چشم.

مغرب به کنار جانماز شیخ در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام می رود و می گوید: استاد! مادر از شما نسبت به زندگی گلایه داشت. با گلایه ای که ایشان دارد، شما باز عادل هستید که من نماز را به شما اقتدا کنم؟ ایشان می فرماید: بعد از نماز توضیح می دهم.

نماز تمام می شود و شیخ دست میرزای شیرازی را می گیرد و به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می برد. به میرزا می گوید: این علی بن ابی طالب علیه السلام جدّ من است، یا جدّ شما؟ میرزا می گوید: جدّ من است، می گوید: شما به حضرت نزدیک تر هستید، ما از زمانی که با خانواده به نجف آمدیم، تا کنون با همین حقوق زندگی ما تأمین بوده است.

ترس از حساب قیامت

مادرم به شما گفت که گشایشی ایجاد کنید، من ماهی چقدر اضافه کنم، گشایش ایجاد می شود؟ میرزا می فرماید: یک تومان، به میرزا می گوید: من در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام ماهی یک تومان را اضافه می کنم، اما در قیامت جواب این یک تومان را تو گردن می گیری؟ میرزا می گوید: من چنین کرده ای ندارم که جوابش را گردن بگیرم.

می گوید: تو که از فرزندان حضرت هستی، نمی توانی گردن بگیری، آن وقت من گردن بگیرم؟ شما برو مادرم را نصیحت کن، بگو: این مقداری که از عمر ما مانده، به همین مقدار روزی قناعت کن و مرا با آتش جهنم درگیر نکن.

این ها این گونه بودند که خدا می فرماید:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» ۱ این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۵۴

نفس پاک و ناپاک

طراحی دقیق پروردگار برای روزی نفس

طراحی دقیق پروردگار برای روزی نفس

۲۳

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۳۵۵

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

بدن، نفس، عقل، قلب و روح، هر کدام به رزق پاک و روزی حلال نیازمند هستند و طرح به دست آوردن این رزق و روزی پاک هر کدام از این ها را خداوند حکیم علی الاطلاق و حکیمان تربیت شده او؛ یعنی انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام به انسان ارائه داده اند.

اگر انسان طرح این حکیمان را در ارتباط با ساختمان وجودی خود به اجرا بگذارد، موجودی به تمام معنا پاک خواهد شد که شایستگی صعود به جانب حضرت حق را پیدا خواهد کرد.

در ارتباط با نفس باید گفت: طرحی که در قرآن مجید و روایات مطرح است، در هیچ مکتب، مدرسه، رشته روانشناسی و روانکاوی در همه روزگار نظیر و همانند ندارد.

ظهور آثار روزی نفس در دنیا و آخرت

برخوردی که قرآن مجید با نفس دارد، نشان می دهد که نفس انسان گرچه حقیقتش برای کسی معلوم نیست، اما از عظمت، رفعت، جایگاه و ارزش ویژه ای برخوردار است و محلّ ظهور آثار گران، با عظمت و پریمی است.

ص: ۳۵۶

آثاری که هم در دنیا از نفس ظهور می کند و هم در عالم برزخ که خاص آن عالم است و هم در قیامت که باز ویژه عالم قیامت است و به فرموده قرآن کریم: کمال این آثار نیز در بهشت ابدی حضرت حق ظهور می کند.

در هیچ جایی از قرآن مجید نداریم که خداوند متعال برای بیان حقیقتی یازده سوگند را دنبال هم آورده باشد. سوگندخورنده، پروردگار مهربان عالم است و محور توجه او با یازده سوگند، نفس انسان است.

عظمت نفس در پیشگاه پروردگار

در این آیات، خداوند به همه حقایق عالم طبیعت سوگند خورده است. بعد از ذکر «بسم الله» اول به خورشید سوگند خورده است، دوم به شعاع، روشنایی و نور خورشید. هر کدام از موارد سوگند، در کارگاه هستی جایگاه ویژه ای دارند. خود سوگندها نشان می دهند که مورد سوگندها فوق العاده، با ارزش و ویژه هستند:

« وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۱

سوگند به روشنایی، نور و «ضحی» ی خورشید. این دو سوگند.

« وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»

سوگند به ماه، آن زمانی که خورشید را با نظم و حسابگری خاصی دنبال می کند که میلیاردها سال است که این نظم و حسابگری بر ماه دنباله روی خورشید، حاکم است.

به این معنا باید عنایت کنید که خورشید مرتبی است، مرتبی ابدان، عناصر، موجودات زنده و همین طور ماه که در عالم هستی آثار تربیتی دارد. اگر به آثار جزر

و مدّ دریاها که در ارتباط با ماه صورت می گیرد، به خصوص در بخش هایی که کشاورزی های گسترده ای در کنار دریاهاست مراجعه کنید، ارزش، عظمت کار و مربی گری ماه برای شما بیشتر روشن می شود. (۱)

ص: ۳۵۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۷/۲۹، باب ۳۰، حدیث ۱؛ « [۱] أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَدِّ وَالْجَزْرِ مَا هُمَا فَقَالَ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِالْبَحَارِ يُقَالُ لَهُ زُومَانٌ فَإِذَا وَضَعَ قَدَمَيْهِ فِي الْبَحْرِ [۲] فَاضَ وَ إِذَا أَخْرَجَهُمَا غَاضَ. » بحار الأنوار: ۵۵/۱۲۳ - ۱۲۴، باب ۹؛ « [۳] قَالَ الْمَفْسُرُونَ: فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فِيهِ قَوْلَانِ: الْأَوَّلُ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ مِنَ الْآيَتَيْنِ [۴] نَفْسَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْمَعْنَى أَنَّهُ تَعَالَى جَعَلَهُمَا دَلِيلَيْنِ لِلْخَلْقِ عَلَى مَصَالِحِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا أَمَا فِي الدِّينِ فَلَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُضَادٌّ لِآخَرَ مَعَانِدٌ لَهُ فَكَوْنُهُمَا مُتَعَاقِبَيْنِ عَلَى الدَّوَامِ مِنْ أَقْوَى الدَّلَائِلِ [۵] عَلَى أَنَّهُمَا غَيْرُ مَوْجُودَيْنِ لِذَاتِيهِمَا بَلْ لَا بَدَ لَهُمَا مِنْ فَاعِلٍ يَدْبِرُهُمَا وَ يَقْدِرُهُمَا بِالْمَقَادِيرِ الْمَخْصُوصَةِ وَ أَمَا فِي الدُّنْيَا فَلَأَنَّ مَصَالِحَ الدُّنْيَا لَا تَتِمُّ إِلَّا بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَلَوْ لَا اللَّيْلُ لَمَا حَصَلَ السَّكُونُ وَ الرَّاحَةُ وَ لَوْ لَا النَّهَارُ لَمَا حَصَلَ الْكَسْبُ وَ التَّصَرُّفُ فِي وَجْهِ الْمَعَاشِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ فَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ تَكُونُ الْإِضَافَةُ لِلتَّبْيِينِ وَ التَّقْدِيرِ فَمَحَوْنَا الْآيَةَ الَّتِي هِيَ اللَّيْلُ وَ جَعَلْنَا الْآيَةَ الَّتِي هِيَ النَّهَارُ مَبْصُرَةً الثَّانِي أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ وَ جَعَلْنَا نِيرَى اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَتَيْنِ يَرِيدُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ هِيَ الْقَمَرُ وَ فِي تَفْسِيرِ مَحْوِ الْقَمَرِ قَوْلَانِ الْأَوَّلُ الْمَرَادُ مِنْهُ مَا يَظْهَرُ فِي الْقَمَرِ مِنَ الزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ فِي النُّورِ فَيَبْدُو فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ فِي صُورِهِ الْهَلَالِ ثُمَّ لَا يَزَالُ يَتَزَايِدُ نُورَهُ حَتَّى يَصِيرَ بَدْرًا كَامِلًا ثُمَّ يَأْخُذُ فِي الْإِنْتِقَاصِ قَلِيلًا قَلِيلًا وَ ذَلِكَ هُوَ الْمَحْوُ إِلَى أَنْ يَعُودَ إِلَى الْمَحَاقِ وَ الثَّانِي أَنْ الْمَرَادُ مِنْ مَحْوِ الْقَمَرِ الْكَلْفُ الَّذِي يَظْهَرُ فِي وَجْهِهِ يَرُودُ أَنْ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كَانَا سِوَاءَ فِي النُّورِ وَ الضَّوْءِ فَأَرْسَلَ اللَّهُ جِبْرِيْلَ فَأَمَرَ جَنَاحَهُ عَلَى وَجْهِ الْقَمَرِ فَطَمَسَ عَنْهُ الضَّوْءَ وَ مَعْنَى الْمَحْوِ فِي اللَّغَةِ إِذْهَابُ الْأَثَرِ وَ أَقُولُ حَمَلَ الْمَحْوِ عَلَى الْوَجْهِ الْأَوَّلِ أَوْلَى لِقَوْلِهِ لَتَبْتُّعُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ الْآيَةَ لِأَنَّ الْمَحْوَ إِنَّمَا يُوْثِرُ فِي ابْتِغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ إِذَا حَمَلْنَاهُ عَلَى زِيَادَةِ نُورِ الْقَمَرِ وَ نَقْصَانِهِ لِأَنَّ سَبَبَ حَصُولِ هَذِهِ الْحَالَةِ تَخْتَلِفُ أَحْوَالُ نُورِ الْقَمَرِ وَ أَهْلِ التَّجَارِبِ بَيْنُوا أَنَّ اخْتِلَافَ أَحْوَالِ الْقَمَرِ فِي مَقَادِيرِ النُّورِ لَهُ أَثَرٌ عَظِيمٌ فِي أَحْوَالِ هَذَا الْعَالَمِ وَ مَصَالِحِهَا مِثْلَ أَحْوَالِ الْبَحَارِ [۶] فِي الْمَدِّ وَ الْجَزْرِ وَ مِثْلَ أَحْوَالِ الْبَحْرَانَاتِ عَلَى مَا يَذْكُرُهُ الْأَطْبَاءُ فِي كِتَابِهِمْ. »

این قسم چهارم است:

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا » ۱

شب در قرآن مجید به عنوان زمانی خاص و ویژه مطرح است. آثار مادی که شب برای زمین و اهل آن دارد، که تعادل در گرما و سرمای زمین یکی از آن آثار ظاهری است و آثار معنوی که بر شب بار است، آن قدر زیاد است که بیانش واقعاً کتاب ها لازم دارد و قطعاً به کنه آن نخواهیم رسید. (۱) همین که معراج پیامبر صلی الله علیه و آله، چهل شب میهمانی ویژه حضرت موسی علیه السلام در کوه طور و ده شب ایام عاشورا که در قرآن مجید - چنان که طبری در تفسیرش نقل می کند - به آن به صورت رمزی اشاره شده است، همگی در ظرف شب انجام

ص: ۳۵۹

۱-۲) - بحار الأنوار: ۳/۱۱۲، باب ۴، ذیل حدیث ۱؛ « [۱] فَكُرِّيَا مُفَضَّلُ فِي طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ غُرُوبِهَا لِإِقَامَةِ ذُوْلَتِي النَّهَارِ وَ اللَّيْلِ فَلَوْ لَأَطْلُوعُهَا لَبَطَلَ أَمْرُ الْعَالَمِ كُلِّهِ فَلَمْ يَكُنِ النَّاسُ يَسْتَعِينُونَ فِي مَعَايِشِهِمْ وَ يَتَصَرَّفُونَ فِي أُمُورِهِمْ وَ الدُّنْيَا مُظْلَمَةٌ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَكُونُوا يَتَهَنُّونَ بِالْعَيْشِ مَعَ فَقْدِهِمْ لَذَّةِ النُّورِ وَ رَوْحِهِ وَ الْإِرْبِ فِي طُلُوعِهَا ظَاهِرٌ مُسْتَعْنٍ بِظُهُورِهِ عَنِ الْإِطْنَابِ فِي ذِكْرِهِ وَ الزِّيَادَةِ فِي شَرْحِهِ بَلْ تَأْمَلِ الْمُنْفَعَةَ فِي غُرُوبِهَا فَلَوْ لَأَغْرُبُهَا لَمْ يَكُنِ لِلنَّاسِ هَدْيٌ وَ لَأَقْرَارٌ مَعَ عِظَمِ حَاجَتِهِمْ إِلَى الْهُدَى وَ الرَّاحَةِ لِسُكُونِ أَيْدَانِهِمْ وَ جُمُومِ حَوَاسِهِمْ وَ انْبِعَاطِ الْقُوَّةِ الْهَاضِمَةِ لِهَضْمِ الطَّعَامِ وَ تَنْفِيذِ الْعِذَاءِ إِلَى الْأَعْضَاءِ ثُمَّ كَانِ الْحِرْصُ يَسْتَحْمِلُهُمْ مِنْ مِيدَاوَمَةِ الْعَمَلِ وَ مَطَاوَلَتِهِ عَلَى مَا يَعْظُمُ نِكَائِيَّتُهُ فِي أَيْدَانِهِمْ فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَوْ لَأَجْتُمُوا هَذَا اللَّيْلَ لِمُظْلَمَتِهِ عَلَيْهِمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ هَدْيٌ وَ لَأَقْرَارٌ حِرْصًا عَلَى الْكَسْبِ وَ الْجُمُعِ وَ الْإِدْخَارِ ثُمَّ كَانَتِ الْمَأْرُضُ تَسْتَحْمِي بِدَوَامِ الشَّمْسِ بِضَةِ يَأْتِيهَا وَ تُحْمِي كُلَّ مَيَا عَلَيْهَا مِنْ حَيَوَانٍ وَ نَبَاتٍ فَتَقْدَرُهَا اللَّهُ بِحِكْمَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ تَطْلُعُ وَقْتًا وَ تَغْرُبُ وَقْتًا بِمَنْزِلِهِ سَرَاجٍ يُرْفَعُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ تَارَةً لِيَقْضُوا حَوَائِجَهُمْ ثُمَّ يَغِيْبُ عَنْهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ لِيَهْدُوا وَ يَقْرُوا فَصَارَ النُّورُ وَ الظُّلْمَةُ مَعَ تَضَادِّهِمَا مُنْفَادَيْنِ مُتَظَاهِرَيْنِ عَلَى مَا فِيهِ صَلَاحُ الْعَالَمِ وَ قِوَامُهُ. »

گرفته اند:

« وَ لَيَالٍ عَشْرٍ » ۱

به این ده شب قسم یاد کرده است و شب قدر که بهتر از هزار ماه است، یعنی انرژی معنوی آن، سی هزار برابر شب های دیگر است، باز به عنوان شب مطرح است و نزول تمام قرآن مجید در لوح محفوظ در شب بوده است و از آنجا در بیست و هفتم رجب به جبرئیل قرائت شده و او به قلب پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نازل کرده است، نشان می دهد که قسم به شب، قسمی معمولی و عادی نیست.

ارزش روز، رفعت آسمان و گستره زمین

بعد قسم دیگری را مطرح می کند که همسان و همراه با ارزش شب است:

« وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا » ۲

و قسم به روز که باز دارای موقعیت ویژه ای در این عالم است. روشنایی که روز دارد و فعالیت های عظیمی که موجودات زنده و گیاهان در روز دارند، آثار عظیمی که برای زندگی بشر در روز هست، ویژگی این سوگند دیگر است. (۱)

ص: ۳۶۰

۱-۳ - بحار الأنوار: ۳/۱۱۸ - ۱۱۹، باب ۴، ذیل حدیث ۱؛ « [۱] أَفَكَرَ يَا مَفْضَلُ فِي مَقَادِيرِ النَّهَارِ وَاللَّيْلِ كَيْفَ وَقَعَتْ عَلَى مَا فِيهِ صَلَاحُ هَذَا الْخَلْقِ فَصَارَ مِنْتَهَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا امْتَدَّ إِلَى خَمْسِ عَشْرَةَ سَاعَةً لَأَجَاوِزُ ذَلِكَ أَفْرَأَيْتَ لَوْ كَانَ النَّهَارُ يَكُونُ مِقْدَارَهُ مِائَةَ سَاعَةٍ أَوْ مِائَتَيْ سَاعَةٍ أَلَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ بَوَارٌ كُلُّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ حَيَوَانٍ وَ نَبَاتٍ أَمَّا الْحَيَوَانُ فَكَانَ لَا يَهْدَأُ وَلَا يَقْرُ طُولَ هَذِهِ الْمُدَّةِ وَ لَا الْبَهَائِمُ كَمَا نَتُّ تُمْسِكُكَ عَنِ الرَّعْيِ لَوْ دَامَ لَهَا ضَوْءُ النَّهَارِ وَ لَا الْإِنْسَانُ كَانَ يَفْتُرُ عَنِ الْعَمَلِ وَ الْحَرَكَهَ وَ كَانَ ذَلِكَ سَيُهْلِكُهَا أَجْمَعٌ وَ يُؤَدِّيَهَا إِلَى التَّلَفِ وَ أَمَّا النَّبَاتُ فَكَانَ يَطُولُ عَلَيْهِ حَرُّ النَّهَارِ وَ وَهِيحُ الشَّمْسِ حَتَّى يَجِفَّ وَ يَحْتَرِقَ وَ كَذَلِكَ اللَّيْلُ لَوْ امْتَدَّ مِقْدَارُ هَذِهِ الْمُدَّةِ كَانَ يَعُوقُ أَصْنَافَ الْحَيَوَانِ عَنِ الْحَرَكَهَ وَ التَّصَرُّفِ فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ حَتَّى تَمُوتَ جُوعاً وَ تَحْمَدُ الْحَرَارَةَ الطَّبِيعِيَّةَ مِنَ النَّبَاتِ حَتَّى يَغْفَنَ وَ يَفْسُدَ كَالَّذِي تَرَاهُ يَحْدُثُ عَلَى النَّبَاتِ إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ لَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ اعْتَبِرْ بِهِذِهِ الْحَرَّ وَ الْبُرْدَ كَيْفَ يَتَعَاوَرَانِ الْعَالَمَ وَ يَتَصَرَّفَانِ هَذَا التَّصَرُّفَ مِنَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ وَ الْإِعْتِدَالِ لِإِقَامَتِهِ هَذِهِ الْأَزْمِنَةَ الْأَرْبَعَةَ مِنَ السَّنَةِ وَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْمَصَالِحِ ثُمَّ هُمَا بَعِيدٌ دِبَاغِ الْأَبْدَانِ الَّتِي عَلَيْهَا بَقَاؤُهَا وَ فِيهَا صَيِّمَاتُهَا فَإِنَّهُ لَوْ لَالَ الْحَرُّ وَ الْبُرْدُ وَ تَدَاوَلُهُمَا الْأَبْدَانُ لَفَسَدَتْ وَ أَخَوْتُ وَ ائْتَكْتُ... وَ فِي ذَلِكَ عِبْرَةٌ لِمَنْ فَكَّرَ وَ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّهُ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ فِي مَصْلَحَةِ الْعَالَمِ وَ مَا فِيهِ. »

قسم به آسمان ها، که میلیاردها میلیارد کهکشان و سحابی در آن هست و قسم به آن قدرتمندی که آسمان را برپا کرده است؛ یعنی میلیاردها میلیارد کهکشان و سحابی را که گاهی یک ستاره اش در حجم و وزن، چند میلیون برابر خورشید است و میلیاردها سال است که بدون ستون و بدون این که با زنجیر به جایی بسته باشند، این میلیاردها ستارگان و نجوم در فضای هستی، مشغول ادا کردن تکلیف خود هستند.

قسم به خدایی که آسمان ها را برپا کرده است و از افتادن نگه می دارد و نمی گذارد که هیچ کدام از مدار معین خود فرار کنند و حرکات آنها تند و کند شده، تصادفی بین آنها به وجود بیاید.

قسم به زمین که منبع انواع موجودات، عناصر و نباتات با ارزش است و قسم به

آن خدایی که زمین را پهن کرد و گسترانید.

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا » ۱

قسم به خود نفس و به خدایی که آن را آفرید.

رزق پاک و ناپاک نفس

ملاحظه کردید که هشت سوگند به موجودات عالم و طبیعت است و سه بار نیز به وجود مقدس خودش سوگند خورده است. بعد از این یازده سوگند می فرماید:

برای نفس دو رزق، طعام و غذا هست؛ اول: غذای حلال پاک. دوم: طعام نجس و ناپاک.

کار دستگاه هستی، کسی بخواهد یا نخواهد، ساختن حلال است. کار ناپاک و حرام تخریب است، کسی بخواهد یا نخواهد و هیچ کسی در این عالم جلوی ساختن حلال و تخریب حرام را نمی تواند بگیرد.

غذای حلال با آن ظرفی که خدا برایش آن غذا را ساخته، تناسب صد در صد دارد و حرام با آن ظرف صد در صد بیگانگی دارد.

اگر پروردگار عالم برنامه هایی را به عنوان حرام مطرح می کند که این حرام ها را به بدن نخورانید؛ چون صد در صد با بدن شما بیگانه است. وقتی بیگانه وارد بدن شود، تخریب ایجاد می کند. لازم نیست تخریبش فقط تخریب ظاهری باشد، بلکه بدتر از تخریب ظاهری، تخریب باطنی و معنوی است.

اثرات ظاهری رزق ناپاک

خیلی از موادی که در دنیا می خورید، تخریب ظاهری نیز ایجاد می کند.

ص: ۳۶۲

دانشمندان غرب این معنا را ذکر کرده اند. تنها ما نمی گوییم، خودشان گفته اند:

کسانی که مشروب خور هستند و مشروبات الکلی و مست کننده می خورند، هر بار که این الکل اضافه بیگانه با بدن، وارد بدن می شود، دو هزار عدد سلول مغزی او را می کشد.

اگر پروردگار می فرماید: حرام است، یعنی با بدن انسان صد در صد بیگانه است. اگر با بدن دوست و رفیق بود و می توانست انس و ارتباط برقرار کند، حلال می شد. (۱)

فجور و تقوا، غذاهای نفس

در این آیه شریفه، بعد از یازده قسم می فرماید: نفس شما غذایی پاک دارد

ص: ۳۶۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۶/۱۳۳، باب ۸۶، حدیث ۲۱؛ « [۱] الْمَفْضَلُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ قَالَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ لِغَلْبِهَا وَفَسَادِهَا لِأَنَّ مِدْمَنَ الْخَمْرِ تُورِثُهُ الْإِرْتِعَاشَ وَتَذْهَبُ بِنُورِهِ وَتَهْدِمُ مُرُوتَهُ وَتَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْتَرِيَ عَلَى ارْتِكَابِ الْمَحَارِمِ وَسَيْفِكَ الدَّمَاءِ وَرُكُوبِ الزَّانَا وَلَا يُؤْمَنُ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَ عَلَى حَرَمِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَ لَا يَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلَّ شَرْبٍ. » بحار الأنوار: ۷۶/۱۳۳، باب ۸۶، حدیث ۲۳؛ « [۲] إِسْمَاعِيلُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ أَشَرُّ أَمْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَقَالَ شُرْبُ الْخَمْرِ أَشَرُّ مِنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ وَتَدْرِي لِمَ ذَلِكَ قَالَ لِأَقَالَ يَصِيرُ فِي حَالٍ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ وَ لَا يَعْرِفُ مَنْ خَالَقَهُ. » الكافي: ۶/۴۰۳، بَابُ أَنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ وَ شَرُّ، حَدِيثٌ ۷؛ « [۳] إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي الْبَلَّادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا عَصَى اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَدْعُ الصَّلَاةَ الْفَرِيضَةَ وَ يَثْبُ عَلَى أُمِّهِ وَ أُخْتِهِ وَ ابْنَتِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ. » الكافي: ۶/۴۰۳، بَابُ أَنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ وَ شَرُّ، حَدِيثٌ ۸؛ « [۴] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَفَعَهُ قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ شُرْبَ الْخَمْرِ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا وَ السَّرْقَةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ إِنَّ صَاحِبَ الزَّانَا لَعَلَّهُ لَا يَعْدُوهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَ الْخَمْرَ زَنَى وَ سَرَقَ وَ قَتَلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ. »

و غذایی ناپاک:

« فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا » ۱

غذای پاک نفس شما تقواست و غذای ناپاک نفس شما فجور، زشتی ها، خلافها، بدی ها، عصیان ها و گناهان است و غذای حلال نفس شما تمام موارد تقواست که حقایق الهیه، واقعیات ربّانیه، فیوضات عرشیه و حسنات اخلاقی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مجموعه خوبی ها در تقوا خلاصه شده است. وقتی می گوئیم: تقوا؛ یعنی همه عبادات، حسنات اخلاقی، کارهای خیر و بهترین پوشش زینتی برای انسان:

« وَ لِيَأْسُ التَّقْوَى ذَلِكْ خَيْرٌ » ۲

با یازده سوگند عظمت تغذیه نفس را می خواهد نشان دهد.

احترام خدا به نفس پاک

مطلب دیگر این که خداوند متعال در هنگام مرگ پاکان عالم، انبیا، اولیا و امامان علیهم السلام و در هنگام شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام - به فرموده امام صادق علیه السلام - آنها را به اسم خطاب نمی کنند، بلکه می فرماید:

« اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ »

خطابش را به طور مستقیم متوجه نفس عاشقان و اولیای خود کرده است؛

ص: ۳۶۴

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ » ۱

«مطمئننه» صفت نفس است. می توانست بفرماید: «یا حسین! ارجعی الی ربک» اما عظمت نفس شخصیت تغذیه شده با رزق حلال و ویژه خود را چگونه خطاب می کند که باعث می شود پروردگار عالم هنگام عبور اولیانش از دنیا، دعوت ویژه ای از آنان بکند:

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي »

امام صادق علیه السلام می فرماید: (۱) نام دیگر سوره فجر «سوره الحسین» است، به خاطر آخرین آیه سوره که خدا می فرماید:

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي » ۳

ص: ۳۶۵

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۲۴/۹۳، باب ۳۴، حدیث ۶؛ « [۱] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ وَ ارْتَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاصَّةً فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانِ [هُمُ الرَّاضُونَ] عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ حَاصَّةً فَمَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ [۲] إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. »

رجوع به سوی پروردگار

چرا «ارجعی» رجوع چیست؟ رجوع به جایی است که اول در آنجا بوده. کجا بوده است؟ نزد آن کسی که به او می گوید «ارجعی». اصل و ریشه اش او بوده است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۱

یعنی قبل از این که به دنیا بیاید و به صورت خاک آفریده شود، حتی قبل از این که به صورت «دخان» در ماده اصلی عالم باشد، در علم پروردگار بوده؛ یعنی صورت علمی نزد وجود مقدس حضرت حق داشته است و از آنجا او را سفر دادند و به دنیا آوردند. او سالم سفر کرده و در این مسافرت نیز در طول بودن در دنیا خودش را برابر با طرح خدا تغذیه کرده تا هم اخلاق، هم رنگ، انیس و مونس خدا شده، حال پروردگار به او می فرماید:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» ۲

بی ارزشی نفوس شریره و خبیثه

اما آن کسی که نفس را تغذیه حرام کرده و نفس او شریره و خبیثه شده، که وجود مبارک و پرفایده «صدر المتألّهین شیرازی» این تعبیرها را در کتابهای خود دارند.

آن کسی که نفس را از حرام تغذیه کرده و نفس را به نفس خبیثه و شریره تبدیل کرده، او را «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» نمی گوید.

وقتی جان این شخص را می گیرند و نفس را از بدن جدا می کنند، با احاطه جهنم جدا می کنند:

« وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ » ۱

«محیط» اسم فاعل است؛ یعنی همان وقتی که در دنیا بوده، در احاطه دوزخ بوده است و اکنون که می خواهند نفس او را جدا کنند، در احاطه دوزخ از بدن جدا می کنند.

نفس راضی و مرضی خداوند در کنار پاکان

آنجا دیگر صحبت از ربّ، رحمت، دعوت و خطاب نیست، این خطاب مربوط به نفوسی است که خود را با تدبیر حکیمان تغذیه حلال کردند، آن هم حکیمانی چون خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام.

« اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً »

در حالی که موج رضایت از خدا در تو و رضایت تو از خداست:

« فَادْخُلِي فِي عِبَادِي »

بعد از بیرون رفتن از دنیا، تنها نیستی. تنهایی از آن نفوس شریره و حرام خور است که باید بعد از مردن، در تاریکی غیرقابل رد شدن قرار بگیرند.

نفوس شریره و خبیثه بعد از مردن باید در تنهایی و خلوت، با هزاران شیخ هایی که از درون خود آنها بیرون می ریزد رو به روی هم قرار می گیرند. اما نفوس تزکیه شده و مطمئنه نه، به ربّ رجوع دارند و در عباد حضرت حق داخل می شوند.

ص: ۳۶۷

« وَ أُدْخِلِي جَنَّتِي »

خیلی عجیب است که نمی فرماید:

« جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » ۱

«جَنّات» یاء ندارد، ولی «جَنَّتِي» دارد. معلوم می شود این بهشت ویژه ای است که ما نمی دانیم چیست؛ یعنی جای این نفس حلال خور، بهشت ویژه ای است که ما خبر نداریم چیست که پروردگار عالم این بهشت را به خود نسبت داده است:

« وَ أُدْخِلِي جَنَّتِي » اهل دل و اهل بصیرت می گویند: این «جَنَّتِي» غیر از «جَنّات» است که در آیات دیگر قرآن کریم نیز مطرح است.

تا حدی به عظمت، بزرگی، جایگاه و توجه خاص پروردگار به نفس آشنا شدید و دانستید که تمام عظمت این نفس در ظهور مربوط به رزق حلال و از جانب خدا قرارداد شده است.

حب و بغض خدا نسبت به امور

از وجود مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام روایتی را نقل می کنم و بعد در توضیح آن، هشت رزق پاک الهی، ملکوتی، عرشی و معنوی نفس را از قول امام صادق علیه السلام بحث می کنیم که البته هر کدام توضیحاتی دارد.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

من پیوسته از زبان مبارک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم که می فرمودد:

«ان الله تعالى يحبّ معالي الامور و يكره سفاسفها» (۱) خدا امور با ارزش را دوست دارد و از برنامه های پست و بی ارزش متنفر است.

بخش عمده ای از این امور با ارزشی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید و البته در طول بیست و سه سال توضیح دادند، درباره غذای الهی نفس است. این غذاست که نفس را به نفس مطمئنّه، راضیه و مرضیه تبدیل می کند.

بی اعتمادی به علم جدا از وحی

حال این هشت موردی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیان می کنند و تمام آنها در ارتباط با نفس است را عنایت کنید. کدام روانشناس و روانکاو می خواهد ما را این گونه تغذیه کند؟ دانش روانشناسی و روانکاوی در اروپا و آمریکا غوغا می کند، ولی آدم نمی سازد، بلکه روز به روز جامعه غرب دارد وضع بدتری پیدا می کند.

در حالی که علوم در آنجا گسترده تر می شود و افراد درس خوانده در آنجا بیشتر و دانشگاه ها عریض و طویل تر می شوند و روانکاوی و روانشناسی در آنجا مانند دریا موج می زند. تنها برای روانکاوی کودک، شصت کیلومتر از کودکان مختلف فیلم گرفته اند، ولی همین کودکان وقتی جوان و جوانان متوسط و متوسطها پیر می شوند، باز اهل هر فساد و فسقی هستند.

هشت خصلت برای محبوبیت نفس نزد پروردگار

حال گفتار زیبا و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببینید:

« اذا احبّ الله عبداً ألهمه العمل بثمان خصال» (۲)

ص: ۳۶۹

۱-۱) - المعجم الكبير: ۳/۱۳۱، حدیث ۲۸۹۴؛ وسائل الشیعه: ۱۷/۷۳، باب ۲۵، ذیل حدیث ۲۲۰۲۰. [۱]

۲-۲) - معدن الجواهر: ۶۳؛ « [۲] قَالَ الصّادق علیه السلام: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا أَلْهَمَهُ الْعَمَلَ بِثَمَانٍ خِصَالٍ غَضُّ الْبَصِيرِ عَنِ الْمَحَارِمِ وَالْخَوْفِ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَالْحَيَاءِ وَالْحَلْفِ الصَّبْرِ وَالْأَمَانَةِ وَالصَّدْقِ وَالسَّخَاءِ.»

چقدر عالی است. برای تغذیه نفس که پاک بار بیاید و ساخته شود تا به نفس مطمئنه، راضیه و مرضیه تبدیل شود. می فرماید:

زمانی که خدا به بنده ای عشق بورزد. چه زمانی خدا به بنده اش عشق می ورزد؟ زمانی که عبد، شایستگی خود را نسبت به ظهور عشق خدا نشان دهد؛ یعنی حرکتی را به جانب پاکی شروع کند که این حرکت و تصمیم برای پاکی و سلامت نفس، حوزه ظهور عشق حضرت حق به عبد است.

وجود مقدس او، عبد را به هشت واقعیت هدایت می کند؛ یعنی به قلبش می اندازد که این هشت واقعیت را بفهمد، علاقه پیدا کند و به اجرا درآورد. این مجموعه را توفیق الهی می گویند، اما اگر تصمیم بگیرد و حرکت کند.

تصمیم به پاکی و اجرای آن

در حرم حضرت رضا علیه السلام جملات آخر زیارت را می خواندم که جوانی کنارم نشست، من چون آخر زیارت بود، نگاه نکردم بینم کیست. بعد از این که زیارت تمام شد، دیدم روحانی نورانی قابل توجهی است. به من گفت: من اولین بار است که با شما رو به رو می شوم. من می خواهم در ارتباط با خودم مطلبی را برای شما بگویم.

گفت: اگر اینجا بیننده ای نبود، پیراهنم را درمی آوردم، بدنم را به شما نشان می دادم. از زیر گلو تا روی شکم و پشت بدنم، تمام خالکوبی شده است. این را به شما می گویم که بدانید من قبل از این که روحانی بشوم، چه کاره بودم.

گفت: ده سال مردم محل و نیروی انتظامی از دست من در امان نبودند. چاقو می کشیدم، خنجر می زدم، از دیوار مردم بالا می رفتم، باج می گرفتم، کتک

می زد، عربده می کشیدم. اما چند سال قبل، در اوج شرارت، من و دوستم، تصمیم گرفتیم که در بالاترین شب احیاء، که شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است، در مجلس شما شرکت کنیم.

گفت: ما به مراسم شما آمدیم، وقتی احیا تمام شد، دو نفری برگشتیم، اما چشم ما از اشک به ما مهلت نمی داد. تا صبح را بیدار ماندیم. بعد از بیست سال، اولین باری بود که صبح نماز را خواندیم و روزه گرفتیم، اما در حرم حضرت رضا علیه السلام بگویم که تمام نمازهای نخوانده را خواندیم و تمام روزه هایی را که خورده بودیم، گرفتیم؛ یعنی در عبادت ظاهراً بدهکار نیستیم.

آن جاهایی که باید می رفتیم که حلالیت بطلبیم، رفتیم و از مردم حلالیت طلبیدیم. بعد دو نفری با هم آمدیم طلبه شدیم و در قم درس خارج فقه می خوانیم. ماه رمضان، محرم و صفر در عین این که در درون خود شرمنده ایم، به تبلیغ می رویم و اگر منبر ما اثری دارد، از خداست.

«از تو حرکت، از خدا برکت». تصمیم بگیری که به طرف پاکی بروی، معشوق خدا می شوی:

«اذا احبَّ الله عبداً ألهمه العمل بثمان خصال»

من این هشت خصلت را می شمارم.

چشم پوشی از حرام

این اولی چقدر عامل پاکی و پاک ماندن و با ارزش است که پروردگار عالم مخصوصاً در سوره نور آورده، (۱) چون می شد آیه را در سوره دیگری برد، اما در

ص: ۳۷۱

۱- ۱) - نور (۲۴): ۳۰؛ «به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می دهند، آگاه است.»

سوره ای که به نام نور است آورده؛ یعنی این اولی، نورساز است:

«غَضَّ البصر عن المحارم»

فروانداختن چشم از نگاه به ناموس دیگران.

معلوم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند که زنان همگی با حجاب قرآن بیرون نمی آیند، چون اگر با حجاب بیایند که نگاهها کمتر از این می شد. خدا در قرآن مجید به زنان می گوید: وقتی می خواهید بیرون بروید، از نظر پوشش لباس به گونه ای بروید که شناخته نشوید که جوان، زیبا، متوسط، شوهر کرده هستید، یا نه؟

«أَذْنِي أَنْ يُعْرِفَنَّ» ۱

یعنی شناخته نشوید. ولی همه انسانها که با قرآن رفیق نیستند. حتی دلشان برای خودشان و شوهرانشان نسوخته است که زیبایی آنها را فقط شوهر بهره برد، این زیبایی را مقابل چشم همگان می آورند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند که بعضی ها با مو و روی باز بیرون می آیند، ولی به آن کسی که می خواهد نفس پاک پیدا کند می فرماید: چشم چران نباشد.

اثرات مخرب نگاه حرام

خدا نیز روی این مسأله نظر دارد. سوره نور را ببینید. آدم وقتی نبیند، نمی خواهد، اما وقتی ببیند و بخواهد و فراهم نشود، دچار اضطراب، ضعف

ص: ۳۷۲

اعصاب، درد قلب، افکار آلوده و نیت های پلید خواهد شد.

تصویر آن زیبا در نفس او سال ها باقی می ماند و دائم با این تصویر در گناه قرار می گیرد و نسبت به نفس تخریب عظیمی است که نفس را به نفس شریره و خبیثه تبدیل می کند.

همان تعبیرهایی که ملاحظه را از نفس دارند. ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند، دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد (۱)

چون بعدها نگاه، در زمان هیجان شهوت و در خلوت، پاکی دختر و پسر را به باد می دهد، بعد آن وقت عزای شوهر دادن دختر می ماند که به چه کسی شوهرش بدهند و با آن پسر خیانت کرده چه کنند؟ تمام این ها بخاطر دیدن است.

صفات لازم دیگر برای کسب نفس پاک

بعد حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید:

«و الخوف من الله جلّ ذکوه و الحياء و الحلف»

که در اینجا مرحوم شیخ بهایی در کتاب با عظمت «اربعین» ده مسأله را مطرح می کنند که بسیار جالب است.

«و الصبر و الامانه و الصدق و السخاء»

این ها خوراک نفس است که اگر به نفس خورنده شود، نفس ما مانند نفس سیدالشهداء علیه السلام می شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۳۷۳

شناخت امام سجاد علیہ السلام از منظر دعا

شناخت امام سجاد علیہ السلام از منظر دعا

۲۴

شیراز، مدرسہ علوی

دہہ اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۳۷۴

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

در ارتباط با وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام از سه ناحیه می توان سخن گفت. یکی از ناحیه «صحیفه سجادیه» است که امام چهارم علیه السلام این پنجاه و چهار دعا را از باطن مبارک و آسمان فکر و اندیشه پاک خود بروز دادند و حضرت باقر علیه السلام به خط مبارک خود، این دعاها را نوشته و امام صادق علیه السلام نیز یک بار این مجموعه دعا را ثبت کردند.

ائمه علیهم السلام به فرزندان، اقوام و شیعیان خود وصیت می کردند که با این کتاب آشنا شوند. به این صورت که بخوانند، بفهمند و عمل کنند. چرا که امام چهارم علیه السلام در این دعاها روش زندگی سالم، پاک و انسانی را ارائه داده اند.

این مجموعه از دعاها از گذشته مورد توجه اولیای خدا و دانشمندان بوده است و عده ای از بزرگان و علماء، این کتاب را تفسیر کردند. از جمله یکی از علمای بزرگ و کم نظیر شیراز به نام سیدعلی خان (۱) که بر این کتاب شرحی به نام «ریاض

ص: ۳۷۵

۱-۱) - سید علی خان مدنی شیرازی؛ صاحب ریاض السالکین شرح صحیفه سجادیه؛ پسر امیر نظام الدین از احفاد صدرالدین دشتکی سید محمد شیرازی؛ ادیب و عالمی بارع و شاعری ماهر از افاضل علمای امامیه و جامع جمیع کمالات عالیه و علمیه بوده. وی در شانزده سالگی زمان حیات پدر ساکن حیدرآباد هند به محل تولد خود، مدینه منوره مهاجرت کرد. ایشان تالیفات بسیاری دارد از جمله: احوال الصحابه والتابعین والعلماء؛ انوار الربیع؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الامامیه؛ الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیه؛ ریاض السالکین فی شرح صحیفه السجادیة؛ دیوان شعر و... وی در اواخر عمر به موطن اصلی خود شیراز رفته و در مدرسه منصوریه به امر تدریس همت نمود. در سال ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ ه. ق وفات یافت. و در حرم شاه چراغ سید ماجد مدفون گردید. ریحانه الادب: ۱/۳۶۱ - ۳۶۲. [۱]

السالکین» زده اند. معنای نام این کتاب به فارسی «باغ سیرکنندگان» است.

حکایتی از تأثیر دعاهای صحیفه سجادیه

یکی از علمای بزرگ شیعه در ارتباط با صحیفه داستانی را برای من نقل کرد که شنیدنی است. ایشان می فرمودند: در زمان مرجعیت آیت الله العظمی اصفهانی، با یکی از افراد اهل دل در ایام تبلیغ به بصره آمدم و برای شیعیان بصره مدت زیادی معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را بیان کردیم.

زمان تبلیغ که تمام شد، بلیط قطار گرفتیم که از بصره به بغداد بیایم و از بغداد نیز با ماشین به نجف برویم. می گفت: من سید بودم و رفیقم شیخ. وقتی در کوچه قطار مستقر شدیم، دیدیم پنج جوان با خانمی جوان وارد کوچه شدند. نشستیم. در همان مرحله اول برای ما معلوم شد که این خانم به هیچ کدام از این پنج نفر محرم نیست و از دوستان این هاست و همگی اهل گناه هستند و این خانم را برای عیش و نوش در اختیار دارند.

تا قطار حرکت کرد، این ها شروع به زدن و این خانم نیز در میان کوچه، شروع به رقصیدن و خواندن کرد. خیلی شلوغ بود و جایی نبود که ما جای خود را عوض کنیم. در محاصره افتاده بودیم. مجلس نیز مجلس حرامی بود و نشستن ما هم

ص: ۳۷۶

حرام. نمی توانستیم پیاده شویم؛ چون تا ایستگاه بعدی فاصله زیادی بود.

می گفت: من به این دوستم گفتم: توانش را داری که امر به معروف و نهی از منکر کنی تا این ها آرام شوند؟ گفت: با چهره ای که این ها دارند و کاری که این ها می کنند، من می ترسم حرف بزنم.

گفتم: پس من وارد مبارزه می شوم. گفت: آنها شش نفر هستند و اگر درگیری به وجود بیاید، قطعاً شکست با توست و ممکن است زخمی یا کشته شوی. گفتم:

نه، من از طریق درگیری وارد کار نمی شوم.

آن وقتی که ایشان این داستان را برای من تعریف می کرد، نزدیک به نود سال داشت و اکنون نیز زنده است و از صد گذشته است، اما در همان سن نودسالگی، صدای او خیلی دلربا و زیبا بود.

عمرش را در راه خدا، قرآن و اهل بیت علیهم السلام هزینه کرد و جداً از اولیای خدا و شخصیتی با کرامت است.

تأثیر صداهای خدایی بر نفوس

ایشان می گفت: گره بقچه ام را باز کردم و تنها کتابی که به بصره برده بودم، «صحیفه سجادیه» بود. صحیفه را باز کردم و دعای مربوط به توبه امام زین العابدین علیه السلام را که بسیار فوق العاده است، شروع کردم با صدا خواندن.

آنها داشتند می زدند و می رقصید. کم کم آن خانم به صدای من توجه کرد.

صدای خوب، با حال، مؤثر، نافذ، البته صدایی که از جان، قلب، نفس و گلوی پاک بیرون بیاید، قطعاً اثر دارد. مگر این که نیروی اثرگیری طرف مقابل نابود شده باشد.

چه صدایی بالاتر، بهتر و پرقیمت تر از صدای خدا که صوت قرآن است و چه صدایی پاک تر از صدای انبیا، امامان و اولیای خدا؟ ما نیز می توانیم در حد

خودمان، صدایی را در طول صدای آنها پیدا کنیم. صدایی که اگر زمینه اثرگیری طرف مقابل نبود نشده باشد، اثر بگذارد. چند نمونه خیلی جالب هست که برای شما بیان می کنم.

صدای قرآن در گوش حیوانات

یکی از شهدای بزرگ انقلاب، مرحوم شهید قدوسی است که ابتدای پیروزی انقلاب به عنوان دادستان بود. مرد بزرگ، مجتهد، عامل، عالم و بسیار با احتیاطی بود. پدری داشت که در شهر نهاوند به حاجی آخوند معروف بود که هنوز نیز در نهاوند از او یاد می کنند، حتی آنهایی که او را ندیده بودند، به خاطر شنیده های خود از او یاد می کنند.

این مرد الهی و ملکوتی بود. همسرش که مادر شهید قدوسی باشد، دچار ضعف اعصاب شدیدی شد. تابستان بود و هوا گرم، حاج آخوند که مو به مو مسائل اسلامی را رعایت می کرد، حتی در حق همسرش، با آن عظمت و محوریتی که داشت، کارهای همسرش را خودش انجام می داد.

گذشتگان ما افراد شهوتران و پوکی نبودند که فقط همان اوایل با همسر خود وفادار باشند، بلکه از اول تا آخر عمر وفادار بودند و خوب و راحت زندگی می کردند. حقوق زن و شوهری بیان شده در قرآن و اسلام را رعایت می کردند و به آن پایبند بودند.

خودش رختخواب ها را می آورد و در ایوان می اندازد و حدود ساعت یازده شب، هنوز همسرش خوابش نبرده بود، چند سگ به پشت دیوار خانه می آیند و شروع به پارس کردن می کنند.

چند لحظه از پارس کردن این سگ ها می گذرد که این زن به خاطر ضعف اعصاب شدیدش عصبانی می شود و به حاج آخوند می گوید: چرا این ها را ساکت

نمی کنی؟ حاج آخوند خیلی آرام می گوید: اکنون آنها را ساکت می کنم. به دیوار ایوان تکیه می کند و با قرائت، با آن لحن پاک، این سگ ها در سکوت کامل می روند و به قرآن گوش می دهند. چند دقیقه ای را حاج آخوند قرآن می خواند و سگ ها سکوت کرده و مستمع قرآن بودند. وقتی قرآن خواندنش تمام می شود، سگ ها بلند می شوند و می روند.

انسان های بدتر از حیوان

صدای خدا را به سگ بخوانند، از پارس کردن می افتند. این هایی که صدای خدا را می شنوند و هیچ عکس العملی نشان نمی دهند، خدا می گوید: این حلال است و این حرام، این واجب است و این نامشروع، این ربا، زنا و دزدی است، اما اصلاً گوش نمی دهند، حق پروردگار است که به آنها بگوید:

« أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۱ »

یعنی حیوان تا زنده است، قدرت اثرگیری خاموش نمی شود. کلمات قرآن را به سگ بگویند، قبول می کند و عکس العمل نشان می دهد، اما بعضی از افراد، اگر تمام قرآن را برای او بخوانند، هیچ عکس العمل نشان نمی دهند و قبول نمی کنند.

این صدا مؤثر است، اما زمینه اثرگیری در آنها از بین رفته است.

عوامل از بین رفتن تأثیرپذیری از دین

این را می گویم که در ذهن شما نیاید که: آیا گلو، بدن، نفسی و روحی پاک تر از حضرت سیدالشهداء علیه السلام هست؟ پس چرا در آن سی هزار نفر اثر نکرد؟ عیب در صدای حضرت بود؟ نه، عیب در اثرگیری آنها بود که نابود شده بود.

ص: ۳۷۹

وقتی امام زین العابدین علیه السلام به حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: چرا سخنان شما را نشنیدند و نپذیرفتند؟
جواب دادند:

«فقد ملئت بطونکم من الحرام» (۱) فشار لقمه حرام، صفحه اثر گیری آنها را نابود کرده است.

شهوة، غذا، مقام و پول حرام، نابود کننده اند. خیلی کم است کسی که در برابر پیشنهاد مقام، بین خود و خدا بگوید: من شایستگی این مقام را ندارم، پس تصدی آن بر من حرام است. وقتی قبول کند و روی آن صندلی حرام بنشیند، و لو حق کسی از اهل ملت را ضایع نکند، ولی حق کسانی که صلاحیت آن مقام را داشتند، ضایع کرده و پایمال کردن حق صالحان گناه کمی نیست.

صداهای ملکوتی و مؤثر

یکی از صداداران واقعی، مرحوم حاج شیخ عباس قمی بود. آنهایی که اهل اثر گرفتن بودند، واقعاً از ایشان اثر می گرفتند. در احوالات ایشان نوشته اند: کسانی که منبر ایشان را دیده بودند، تعریف کرده اند که گاهی منبر شیخ عباس قمی سه ساعت طول می کشید، اما مستمع خیال می کرد که سه دقیقه طول کشیده است.

وقتی منبر تمام می شد، مستمع ناراحت می شد و گله مند بود که چرا امروز ایشان کم حرف زده است.

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم به طلبه ها فرموده بود: هر کس یک بار پای منبر شیخ عباس بنشیند، من تا سه شبانه روز نماز واجبم را به عنوان انسان عادل به او اقتدا می کنم؛ یعنی منبر شیخ عباس، ظالم را به عادل تبدیل می کرد و عدالت ساز بود.

ص: ۳۸۰

ایشان بیست سال از عمرش را در مشهد زندگی می کرد. در ماه مبارک رمضان ایشان را در مسجد گوهرشاد دعوت کردند تا منبر برود. تا چهاردهم ماه رمضان منبر رفت و جمعیت فراوانی آمدند. روز چهاردهم، نیم ساعتی از منبر گذشته بود، چشم ایشان در میان جمعیت به آخوند ملاعباس تربتی، پدر مرحوم راشد افتاد.

آخوند ملاعباس در این صدسال گذشته هموزنش را پیدا نمی کنید. تا چشم شیخ عباس قمی به آخوند ملاعباس افتاد، منبر خود را قطع کرد، به مردم گفت: با نفس تر، صالح تر و بهتر از من در جمعیت نشسته است، شرعی نیست که من منبرم را ادامه بدهم. از بالای منبر پایین آمد و به آخوند ملاعباس گفت: شما وظیفه دارید که منبر بروید. چهارده روز دیگر را آخوند ملاعباس منبر رفت.

یعنی شیخ عباس حس کرد که با بودن آخوند ملاعباس که از تربت حیدریه به مشهد آمده، نشستن او روی این منبر حرام است. کجا هستند امثال این ها که به آنها صندلی و مقام پیشنهاد کنند و اگر صلاحیت ندارند، بگویند: قبولش بر ما حرام است و ما صلاحیت نداریم و صالح تر، مدیرتر و بصیرتر از ما به کار، وجود دارد؟ این انسان مؤمن، الهی و صالح است.

فرمان بری حیوانات از نفوس پاک

در اراک منبر می رفتم. اراک یکی از مناطق انگورخیز ایران است. شخصیت بزرگی در اراک بوده که پسرش نقل می کرد. من از زبان خودش شنیدم، می گفت:

مردم اراک می دانند که پدرم در چه موقعیتی از تأثیر نفس بود.

می گفت: در یکی از سال ها زنبور به باغ های انگور اراک حمله کرد، طوری که آسمان اراک از زنبور سیاه شد.

گاهی شنیده اید که می گویند: در فلان کشور، ملخ به مزارع حمله کرده در و یک روز تمام زراعت را از بین برده است. یا خدا به آب می گوید: از سواحل اندونزی تا

چند هزار کیلومتر آن طرف تر، هر چه ساحل که توسط مرد و زن ناپاک نجس شده است و هر چه ساختمان و مرکز فحشا و منکرات است، ولو بیست طبقه، حمله کن و از ریشه دریاور و نزدیک به صد هزار نفر را از بین ببر، اما به مسجد چوبی مسلمانان کاری نداشته باش، آب هم دقیقاً این دستور را انجام می دهد. یا به زمین می گوید: تکانی به خودت بده و این شهر را زیر و رو کن. به میکروب که دیده نمی شود می گوید: درون آب برو و در سطح کشور، فلان بیماری را حاکم کن. جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حَقْنَد گاه امتحان (۱)

هیچ متکبری در مقابل پشه، آب، زنبور، موریانه، میکروب و مأمور خدا نمی تواند مقاومت کند. این گناهکارانی که سینه جلو می دهند و مو و رو بیرون می ریزند و صدای عربده و خنده تمسخرشان شهر را پر می کند، از چنگ خدا توان فرار ندارند. تمام این ها اگر توبه نکنند، به ذلت گرفتار می شوند. چیزی است که دیده شده و تجربه آن را ثابت کرده است.

می گفت: مردی از مریدان پدرم، چند دختر و پسر داشت و تمام زندگیش از باغ انگور اداره می شد. اگر زنبورها آن انگورها را نابود می کردند، او به خاک سیاه می نشست. لذا تا زنبورها پیدا شدند، نزد پدرم آمد و گفت: به دادم برس.

پدرم گفت: نگران نباش، برو در باغ بایست، زنبورها خواستند حمله کنند، اسم مرا ببر و بگو: فلانی گفت به باغ من کاری نداشته باشید. من نه حرام خور هستم و نه اهل ناپاکی و نه حق کسی را پایمال می کنم.

آن مرد رفت و در باغش ایستاد، زنبورها وقتی در آسمان این باغ آمدند، به زنبورها گفت: فلانی گفته است که به باغ من کاری نداشته باشید. فوراً همه زنبورها راه خود را کج کردند و رفتند. این صدای پاک است. صدای پاک برای بدن، قلب،

ص: ۳۸۲

روح، نفس و باطن پاک است.

دنباله داستان تأثیر دعای صحیفه سجادیه بر اهل گناه

گفت: در قطار، زن در حال رقص بود و آن پنج جوان نیز در حال کوبیدن به دایره و تمبک. من شروع کردم صحیفه سجادیه را خواندم. اول آن زن متوجه صدای من شد و کم و کم از رقص افتاد و سر جایش نشست. بقیچه اش را باز کرد و چادر خود را درآورد و روی سرش انداخت و خود را پوشاند. از گوشه های چشمش اشک ریخت و آن پنج نفر نیز آرام شدند.

تمام کوبه آرام شد. من سرم را بلند نکردم و صحیفه را ادامه دادم. داشتم برای خودم می خواندم و گریه می کردم. آن خانم آرام گریه می کرد و این پنج نفر نیز مبهوت شده بودند.

تا قطار به ایستگاهی در شهر کوچکی رسید. ظاهراً این خانم و آن پنج نفر اهل آن شهر بودند. قطار که ایستاد، این ها گفتند: آقا سید! ما سنی هستیم، تا به حال این دعا را نشنیده بودیم. این دعا را بزرگان ما ندارند، این دعا از چه کسی بود؟ این کتاب از کیست؟ به آنها گفتم: این کتاب پنجاه و چهار دعا دارد که از وجود مبارک امام زین العابدین پسر سیدالشهداء و نوه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

گفتند: ما می خواهیم پیاده شویم، آیا این کتاب را به ما می دهید؟ گفت: من بازار گرمی کردم و گفتم: این کتاب برای من خیلی قیمت دارد و نمی توانم آن را از دست بدهم، اگر به شما بدهم، دوباره از کجا بروم بخرم؟ این ها التماس کردن که این کتاب را به ما بده. بالاخره کتاب را به آنها دادم. قطار ترمز کرد، آنها اثاث خود را برداشتند و با چشم گریان پیاده شدند و رفتند.

از مجموع این پنجاه و چهار دعا، یک جمله اش را برای شما می گویم که خیلی عجیب است، به خصوص قسمت دومش که وجود مبارک امام زین العابدین علیه السلام به پروردگار عرض می کند.

قبلاً به شما بگویم که امام زین العابدین علیه السلام از زمان ولادت تا شهادتش، حتی یک روز هم آب خوش از گلویش پایین نرفت. پنجاه و هفت سال در شدت، محنت، بلا، مصیبت، جنگ، داغ و انواع رنج ها بودند که اگر یک میلیونیم این فشارها به این غربی ها وارد شود، یقیناً خودکشی می کنند.

طلب عمر برای طاعت از خدا

اما انسانی الهی مانند امام زین العابدین علیه السلام در تمام عمر، سخت ترین مشکلات را در همه زمینه ها می بیند، ولی باز به پروردگار می گوید: «عَمْرَنِي» خدایا! به من عمر بده و مرگ را به سراغ من نفرست و عمرم را طولانی کن، اما تا چه زمانی؟

«و عَمْرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بَدَلَهُ فِي طَاعَتِكَ» (۱) تا زمانی که لباس عبادت و خدمت به تن من است. من مرگ را می خواهم که در عالم برزخ استراحت کنم، اما من از آن استراحت برزخ خوشم نمی آید، بلکه می خواهم در دنیا بمانم و عمرم را در دو برنامه خرج کنم: یکی طاعت رب و دیگری خدمت به خلق.

اگر انسان در آتش انواع بلاها باشد و به خدا نگوید مرگ مرا برسان تا راحت بشوم و مرا برای عبادت و خدمت نگهدار، این چه فرهنگی است؟ غیر از پیشگاه

ص: ۳۸۴

(۱- ۱) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۰/۶۲، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۳۰. [۲]

اهل بیت علیهم السلام مانند این فرهنگ در کجا پیدا می شود؟

نعمت ولایت ائمه علیهم السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم از شدت عبادت طوری شده بود که من گاهی بخاطر ایشان بلند بلند گریه می کردم. برخوردهای ایشان با مردم، برخوردهای خیلی عجیبی است؛ یعنی ما اگر خدا را نمی شناختیم، خیال می کردیم این ها خدا هستند. آخر این برخوردها، فقط برخوردهای خدایی است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: می ترسم تو را آن گونه که هستی، معرفی کنم، چون که می ترسم بعد از مرگم تو را به جای خدا بپرستند. مانند یهود و نصاری که یهودی ها حضرت عزیر علیه السلام را پسر خدا می دانند و مسیحی ها، حضرت عیسی علیه السلام را. از اینرو نشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آن گونه که هست، معرفی کند.

عجیب است که خدا این چهارده نفر علیهم السلام را در میان ملت ها، مخصوصاً به ملت ایران، رایگان عنایت کرده است. ما مگر چقدر برای اینان هزینه کرده ایم؟ چهارده معدن و گنجینه کل ارزش ها را به شیعه رایگان داده است و آن وقت تعدادی عجب از این ها دارند قدردانی می کنند. از برکت این ها زنده هستند و نان آنان را می خورند، اما شیطان را سجده می کنند و به آنها دهن کجی می کنند.

کسی به مرحوم شیخ محمدتقی بافقی (۱) گفته بود: با این بدحجابی و فساد،

ص: ۳۸۵

۱-۱) - شیخ محمد تقی بافقی از علمای و فقهای شیعه (۱۲۹۲ - ۱۳۶۵ ه. ق) مقدمات علوم را در زادگاهش بافق فراگرفت. پس از آن در یزد نزد استادانی مانند سید علی مدرس درس خواند. در سال ۱۳۲۰ به قصد تکمیل تحصیلات دینی رهسپار نجف گردید و از محضر اساتید آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی و سید احمد کربلایی فقه و اصول و تفسیر فراگرفت و در سال ۱۳۳۷ به ایران بازگشت و در قم سکونت نمود. سپس از آیت الله عبد الکریم حایری یزدی دعوت نمود از اراک به قم عزیمت نماید تا حوزه علمیه را تشکیل دهد. وی در سال ۱۳۲۴ ش پس از درگیری با حکومت رضاشاه پهلوی در قم به تهران منتقل گردید و بر اثر بیماری سرطان در بیمارستان فیروزآبادی تهران در گذشت و پیکرش را به قم بردند و در نزدیکی بارگاه حضرت معصومه به خاک سپردند. دایره المعارف تشیع: ۳/۶۳.

وضع این مملکت چه خواهد شد؟ ایشان فرموده بود: تا سایه حضرت ابی عبدالله علیه السلام بر سر این مملکت هست، آسیبی به این مملکت نمی رسد. تا کنون که آسیبی ندیده، از برکت مردان و زنان مؤمن است.

طلب مرگ با گناه

اما جمله دوم حضرت، خیلی فوق العاده است. امام زین العابدین علیه السلام می خواهد به ما گناه را بفهماند که یعنی چه:

«فاذا كان عمري مرتعاً للشيطان فاقبضني اليك» (۱) خدایا! روزی که دیدی شیطان دل مرا می خواهد چراگاه خودش قرار دهد و از طریق وسوسه قلبی، مرا برای اولین بار وارد گناه کند، هنوز این کار اتفاق نیفتاده، از تو تقاضا می کنم، جان مرا بگیر، من زنده نمانم که به یک گناه آلوده شوم. این نگاه امام علیه السلام به عمر، عبادت، خدمت، آلودگی، ناپاکی و گناه است.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

ص: ۳۸۶

۱-۱) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۰/۶۲، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۳۰. [۲]

کلام و منشی سید الساجدین علیه السلام

راه های شناخت نسبی امام سجاد علیه السلام

راه های شناخت نسبی امام سجاد علیه السلام

۲۵

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۳۸۷

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

درباره وجود مبارك امام سجاد عليه السلام از سه ناحیه باید صحبت کرد. ناحیه اول از طریق « صحیفه سجادیه » است که امام چهارم علیه السلام دوره کامل معارف الهی را در رشته های گوناگون از طریق دعا بیان می کنند و انسان را با این کتاب به حیات طیبه راهنمایی می کنند.

ناحیه دوم روایاتی است که در ابواب گوناگون از وجود مبارك حضرت عليه السلام نقل شده است و از همان زمانی که امام عليه السلام این روایات را بیان کرده اند، به وسیله اصحاب، شاگردان و دانشجویان آن حضرت، ثبت شده و به تدریج به کتاب های تدوین شده انتقال پیدا کرده است. ناحیه آخر نیز روش، منش و اخلاق حضرت عليه السلام با دوستان و دشمنان است.

عمل، شرط لازم اثر کردن نسخه الهی

از روایات حضرت سید الساجدین عليه السلام برای نمونه روایت بسیار مهم و مفیدی را برای شما عرض می کنم. فایده معارف الهی در عمل ظهور می کند و الا اگر بیمار نسخه را از طیب بگیرد، یا فقط دارو را بشناسد، ولی به نسخه عمل نکند و دارو را به کار نگیرد، نباید توقع داشته باشد که بیماری او معالجه شود.

ص: ۳۸۸

متأسفانه در طول تاریخ آن قدر که به علاج بیماری های بدن و درمان جسم بها داده شده، به بیماری های فکری، درونی و باطنی بها داده نشده است و به قدری تعداد بها دهندگان کم است که انسان وقتی در کتاب ها شرح حال علاج شدگان بیماری های باطنی را می خواند، یا داستان درمان شدن آنها را می شنود، برایش خیلی شگفت آور و تعجب انگیز است که چگونه دزد قهاری به عبد خدایی تبدیل می شود و به مردم سی سال درس معارف و تربیت می دهد.

نباید تصور کرد که امثال این دزد، انسان های خاصّ و ویژه ای هستند، بلکه اگر همه نسخه های حکیمان الهی را عمل کنند، همان حال، مقام و قلب پر از حکمت را پیدا می کنند.

داستان «حرّ بن یزید» هیچ تعجیبی ندارد؛ چون آن سی هزار نفر نیز می توانستند مانند حرّ شوند، اما نخواستند. حرّ بن یزید از این نظر انسان ویژه، خاصّ و استثنایی نبود، بلکه با خواستن، این گونه شد. تمام نکته زندگی او پذیرش حقیقت بود. این گوش را وقتی که کنار دهان ولیّ خدا و حکیمی مانند حضرت سیدالشهداء علیه السلام قرار داد و امام علیه السلام به چند صورت داروی درمان را به او ارائه کردند، او علاج شد؛ چون قبول کرد و به کار بست.

پس حرّ شدن حرّ و حکیم شدن آن دزد، تنها بخاطر پذیرفتن نبوده است، بلکه بعد از پذیرفتن، عمل نیز بوده است. همین طور در مورد آسیه. هر کس داروی درمان کننده خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام را بپذیرد، قطعاً علاج و درمان می شود.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی بسیار مهمی در این زمینه دارند که همین معنا را بیان می کند: خود را در دایره پذیرش قرار دهید، تکبر نکنید، وقتی پذیرفتید، این داروی الهی و دارویی که نبوت و امامت می دهند، علاج و درمان

کنندگی آن یقینی و قطعی است.

جمع تمام شریعت در روایتی از امام سجّاد علیه السلام

اشاره

اگر کل مردم دنیا به این روایت عمل کنند، جهان بهشت می شود.

شخصی محضر مبارک امام چهارم علیه السلام، عرض می کند:

«أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ» (۱) این درخواست خیلی پرفیتم است. «شرایع» به معنی قوانین است. به وجود مبارک حضرت سجّاد علیه السلام عرض می کند: تمام قوانین دین را در همین یک جلسه برای من بگو.

اگر از نظر عدد بخواهیم حساب کنیم، فقط در کتاب شریف «اصول کافی» نزدیک به هفده هزار روایت ضبط شده است؛ یعنی از حضرت خواسته است که مثلاً این هفده هزار قانون الهی را در یک جلسه برای من بگو؟ نه.

منظور او از این سؤال این بوده است که مادر، ریشه، اصل و اساس همه قوانین را برای من بگو. امام سجّاد علیه السلام منظور او را می دانست که جمیع یعنی آن امّهات، ریشه ها و اصول.

۱ - قول حق

اشاره

لذا امام علیه السلام به سه واقعیت اشاره فرمودند:

«قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ»

ص: ۳۹۰

۱-۱ - الخصال: ۱/۱۱۳، حدیث ۹۰؛ بحار الأنوار: ۷۲/۲۶، باب ۳۵، حدیث ۱۰؛ «[۱] أَبِي مَالِكٍ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ.»

همه شرایع دین خداست. این یک نسخه علاج کننده است: قول حق؛ یعنی وقتی این دهان خود را باز می کنید که حرف بزنید، بسنجید، فکر کنید که حرف را با قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام هماهنگ کنید تا سخن شما، سخن حق باشد و بعد آن را آزاد کنید تا از دهان بیرون بیاید.

اگر نسنجید، فکر نکنید و هماهنگ نباشید، دروغ، غیبت، تهمت، تحقیر، مسخره، استهزاء، باطل، فحش و ناسزا از دهان بیرون می آورید و دل ها را می سوزانید و یا افراد را به گمراهی می کشانید. آن وقت تمام سخنان شما، سخن باطل است، پس قول حق، ریشه همه مسائل مربوط به زبان است.

نمونه ای از قول حق در بزرگان

خدمت مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی قدس سره رفتیم. به ایشان عرض کردم:

جواب فلان مسأله شرعی چیست؟ ایشان مقداری فکر کرد؛ یعنی همین که دین می گوید. در درون خود خام را بپز، چون در وجود انسان عقل در معرض حرارت خدایی است، اول فکر کن و با دین هماهنگ کن، بعد دو لب خود را باز کن و سخن را آزاد کن.

محصول زبان سوء

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

اگر فکر خود را هماهنگ نکنی، کلامی که از دهان بیرون می آید، غیر از سگ هار، هیچ چیزی نیست. (۱)

ص: ۳۹۱

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۲/۱۹۲ - ۱۹۳، باب ۱۱۹، حدیث ۱۶۰۶۰؛ « [۱] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا أَفْبَحَ مِنْهُ بِالْكَلامِ أَيْضَتِ الْوُجُوهَ وَبِالْكَلامِ اسْوَدَّتِ الْوُجُوهَ وَاعْلَمْ أَنَّ الْكَلَامَ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَمَاذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صَبَرْتَ فِي وَثَاقِهِ فَأَخْرَجْتَ لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُجُ ذَهَبَكَ وَرَقَكَ فَإِنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ فَإِنَّ أَنْتَ خَلَقْتَهُ عَقْرًا وَرَبَّ كَلِمَةٍ سَلَبْتَ نِعْمَةً مِنْ سَيِّبِ عِدَارَةِ قَادِهِ إِلَى كُلِّ كَرِيهَةٍ وَفَضِيحَةٍ ثُمَّ لَمْ يَخْلُصْ مِنْ دَهْرِهِ إِلَّا عَلَى مَقْتٍ مِنَ اللَّهِ وَذَمٍّ مِنَ النَّاسِ. » نهج البلاغه: حکمت ۶۰؛ « [۲] قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللِّسَانُ سُبُعٌ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ. »

انسان اگر بخواهد کارخانه تولید سگ هار، مار و عقرب باشد، وقتی این سگ هار از دهان بیرون پرید و به توبه نیز برنخورد، می ماند، تا وقتی که پرده کنار برود و قیامت برپا شود. آن سخن های چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت (۱)

بعضی ها می خوانند «دَمَت»، ولی «دَمَت» درست است، انسان که دُم ندارد. این متن قرآن است که: کیفر عمل شما در قیامت، خود عمل است؛ یعنی اگر آنجا دیدی که چند هزار مار، عقرب و سگ، زبان تو را فرا گرفت و دیگر تا ابد رها نکرد و مرتب گزید، این ها کلام هایی است که در دنیا از دهان تو درآمده است.

پروردگار رحیم است و علیه تو سگ نمی سازد. این سگ سازی را تو در دنیا علیه خود ساخته ای. در روز قیامت دیگر به خدا اعتراض نمی کند که خدایا چرا؟ چون می داند که این ها تولید کارگاه وجود خود او است.

حکمت و اهمیت سکوت

بعضی از حکما می گویند:

خداوند گوش را باز خلق کرده که فقط انسان حق را بشنود، برای چشم پلک

ص: ۳۹۲

گذاشته که دائم چشم را شستشو دهد و وقتی شب ها می خوابد، حیوانات موذی به آن حمله نکنند، اما زبان را پشت تعدادی دندان مانند سنگ، دو لب و دو آرواره گذاشته است که راحت رها نشود، تا هر چه دلش می خواهد، بیرون بریزد.

دندان ها و لب زبان را ببندند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فردی بود - که حضرت او را می شناخت - صبح که بیدار می شود، قلم و کاغذ در جیب داشت، وقتی دهانش باز می شد، هر کلمه ای که از دهانش بیرون می آمد، یادداشت می کرد، حضرت علیه السلام می فرماید:

شبی این کاغذ را از جیب خود بیرون آورد و نگاه کرد، دید پنج کلمه در این دوازده ساعت روز حرف زده است، فریاد زد:

«نجی الصامتون» (۱) امروز من خراب شد؛ چون کسانی که سکوت می کنند، نجات می یابند.

کسانی که روزی پنج هزار کلمه حرف می زنند، همه این حرفها نیز بی حساب، نیخته، بی قاعده و قانون و بدون هماهنگ کردن با قرآن و معارف الهی است، واقعاً این ها در روز قیامت چه کار می خواهند بکنند؟

موکلین مضاعف بر ثبت اعمال زبان

یکی از آیات وحشت آور قرآن این آیه شریفه است؛ خدا برای دو دست، دو

ص: ۳۹۳

۱-۱) - بحار الأنوار: ۶۸/۲۸۴، باب ۷۸، حدیث ۳۸؛ « [۱] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَ تَخْفِيفُ الْحِسَابِ وَ الصَّوْنُ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سِتْرًا عَلَى الْجَاهِلِ وَ زِينًا لِلْعَالِمِ وَ مَعَهُ عَزْلُ الْهَوَاءِ وَ رِيَاضَةُ النَّفْسِ وَ حِلْمَاوَةُ الْعِبَادَةِ وَ زَوَالُ قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَ الْعَفَافُ وَ الْمُرُوَّةُ وَ الظَّرْفُ فَأَغْلِقْ بَابَ لِسَانِكَ عَمَّا لَكَ بُدٌّ مِنْهُ لَأَسِيْمًا إِذَا لَمْ تَجِدْ أَهْلًا لِلْكَلامِ وَ الْمُسَاعِدَ فِي الْمَذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ.»

چشم، زبان، پوست، شهوت، شکم، پا و تمام اعضای درون ما کرام الکاتبین قرار داده است تا برای ما پرونده تشکیل دهند و یکی از آن اعضایی که برای آن پرونده تشکیل می دهند، زبان است. اما پروردگار جدای از این دو فرشته کرام الکاتبین که مواظب کل حرکات ظاهر و باطن ما هستند، دو فرشته دیگر را فقط برای ثبت کردن پرونده زبان گذاشته است؛ یعنی چهار ملک برای زبان مقرر شده است:

« مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ » ۱

آنهایی که دو رقیب و عتید را می بینند، می گویند: هیچ کلمه ای از دهان شما بیرون نمی آید، مگر این که این دو فرشته، کنار این دو کلمه هستند، این دو کلمه را نگاه می دارند و در روز قیامت تحویل خود شما می دهند.

کنترل زبان برای جلوگیری از قول باطل

پس اول: «قول الحق» یکی از ریشه های قوانین دین، مربوط به زبان و گفتار حق است.

وقتی من از این مرجع بزرگ پرسیدم: جواب این مسأله چیست؟ ایشان به فکر فرو رفت. در سن نود و هفت سالگی، یک سال به رحلتش مانده، بعد از نود و هفت سال شنا کردن در فقه، اصول، جواهر، حلال و حرام که اقلاً هشتاد سال روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله درس فقه می دادند، بعد از مقداری فکر، سر خود را بلند کرده و به من گفت: نمی دانم.

این نمی دانم، قول حق بود؛ چون هیچ حساب نکرد که من بعد از نود و هشت سال درس فقه و دانش اهل بیت علیهم السلام در حلال و حرام به این طبله بگویم: نمی دانم،

موقعیت خراب می شود و عظمت می شکند و این طلبه غرق در شگفتی می شود و می گوید: پس چرا تو به خود لقب آیت الله العظمی داده ای؟

اگر می گفت: می دانم و چیزی را برای من بیان می کرد تا به عظمتش لطمه نخورد، این قول وقتی از دهان ایشان درمی آمد، قول باطل بود و در قیامت مانند مار و عقرب می شد. آن سخن های چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت (۱)

حکایتی زیبا از اهمیت سکوت

یکی از بزرگان و علما می فرمود: شب در عالم رؤیا دیدم با جوالدوز - سوزن های بزرگی که پارچه های ضخیم را با آن می دوزند لب پایین مرا به لب بالا می دوزند.

وقتی این جوالدوز را در لبم فرو می کردند، از شدت دردی که در خواب حس کردم، از خواب پریدم، بلند شدم و نشستم، از خودم پرسیدم: داستان این جوالدوز و دوختن دو لبم چیست؟ فکر کردم. دیدم روزی که بر من گذشت، کلمه ای بیهوده گفتم که این دهان را با جوالدوز باید ببندند، تا دیگر مار و عقرب تولید نکند.

خدا می داند که با این زبان، چه تجارت و یا خسارت عظیمی می توان ایجاد کرد. در اعضا و جوارح ما تاجری در میدان تجارت و خسارت، گسترده تر از زبان نیست. (۲)

ص: ۳۹۵

۱-۱) - مولوی.

۲-۲) - الکافی: ۱۱۶/۲، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ، حدیث ۲۱؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِنًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا. » بحار الأنوار: ۱۴/۳۵، باب ۳، حدیث ۸؛ « [۲] جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ دَاوُدَ قَالَ لِسُلَيْمَانَ يَا بَنِي إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الضَّحِكِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تَشْرُكُ الْعَبْدَ حَقِيرًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بَنِي عَلِيَّكَ بِطُولِ الصَّمْتِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ النَّدَامَةَ عَلَى طُولِ الصَّمْتِ مَرَّةً وَاحِدَةً خَيْرٌ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَى كَثْرَةِ الْكَلَامِ مَرَّاتٍ يَا بَنِي لَوْ أَنَّ الْكَلَامَ كَانَ مِنْ فَضْلِهِ كَانَ يُتْبَغَى لِلصَّمْتِ أَنْ يَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ. » بحار الأنوار: ۶۸/۲۹۳، باب ۷۸، حدیث ۶۳؛ « [۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَلِمَ أَنْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ مِنْ كَثْرِ كَلَامِهِ كَثْرَ حَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثَرَ حَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ إِذَا فَاتَكَ الْأَدَبُ فَالزَّمِ الصَّمْتَ الْعَافِيَهُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تَشَعُّهُ مِنْهَا فِي اعْتِرَالِ النَّاسِ وَ وَاحِدَةً فِي الصَّمْتِ إِلَّا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمْ مِنْ نَظَرٍ جَلَبَتْ حَسِيرَهُ وَ كَمْ مِنْ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً مَنْ عَلِمَ لِسَانَهُ [غَلَبَ لِسَانَهُ] أَمْرَهُ قَوْمُهُ الْمَرْءُ يَعْتَرُّ بِرَجْلِهِ فَيَبْرَى وَ يَعْتَرُّ بِلِسَانِهِ فَيَقْطَعُ رَأْسَهُ أَخْفِظْ لِسَانَكَ فَإِنَّ الْكَلِمَةَ أَسِيرَةٌ فِي وَثَاقِ الرَّجُلِ فَإِنْ أَطْلَقَهَا صَارَ أَسِيرًا فِي وَثَاقِهَا عِيَاقِبُهُ الْكَذِبِ شَرُّ عِيَاقِبِهِ خَيْرُ الْقَوْلِ الصُّدْقُ وَ فِي الصُّدْقِ السَّلَامَةُ وَ السَّلَامَةُ مَعَ الْإِسْتِثْقَامَةِ لِحَافِظِ أَخْفِظْ مِنْ الصَّمْتِ... »

روایتی که هم شیعه و هم سنی آن را نقل کرده اند. وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

پروردگار در برابر زبان قسم یاد کرده است که ای زبان! قیامت تو را به عذابی معذب می کنم که احدی را در آن عالم به چنین عذابی معذب نخواهم کرد، به خاطر کلمه ای که از تو درآمد و با آن آبروی بنده مرا بردی، یا خون او را ریختی و یا مال او را به باد دادی. به ناحق صحبت کردن، عامل هلاکت است. (۱)

ص: ۳۹۶

۱-۱) - الکافی: ۲/۱۱۵، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ، حدیث ۱۶؛ [۱] کنز العمال: ۳/۵۵۷، حدیث ۷۸۹۷؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَ عَزَّتِي وَ جَلَمَالِي لِأَعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ.» الکافی: ۱۱۵/۲، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ، حدیث ۱۳؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۰۴/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۸۰؛ «[۳] عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ حَوَارِجِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصَبَّحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُنَابُ وَ نُعَاقِبُ بِكَ.»

داستان جالبی از کتاب پر ارزش «کلیله و دمنه» برای شما بگویم. این کتاب قبل از اسلام در هند نوشته شده و بعد از اسلام، بوذرجمهر از هندی به ایرانی و عبدالله بن مقفع از ایرانی به عربی و ملاحسین کاشفی از عربی به فارسی ترجمه کردند و نام «انوار سهیلی» نهادند.

می نویسد: دو لک لک در مرغزاری با خوشی زندگی می کردند. لاک پشتی در آن مرغزار با این دو لک لک رفیق شد. وقتی تابستان تمام شد، لک لک ها می خواستند پر کشیده و بروند و مهاجرت کنند. لاک پشت گفت: رفقا! کجا می خواهید بروید؟ گفتند: اینجا که سرد، برف و باران می شود، ما به گرمسیر می رویم.

لاک پشت گفت: مرا نیز با خود ببرید. گفتند: ما حاضریم تو را ببریم، ولی باید با ما شرط بسیار محکمی کنی که در بین راه دهان خود را باز نکنی. گفت: دهان باز کردن که چیز مهمی نیست، باز نمی کنم. گفتند: نه، تو نمی دانی، دهان باز کردن خیلی مهم است، چون گاهی مساوی با نابودی است.

گاهی مساوی با بی دینی، پدید آمدن زنا، آدم کشی و طلاق است، همه این آتش ها از گور زبان بلند می شود. زبان است که وقتی به ناحق خرج زن شوهردار شد، یا شوهر را می کشد، یا از او طلاق می گیرد و خانواده را تخریب و بچه ها را بی مادر می کند، برای این که در آغوش حرام کسی دیگر قرار بگیرد. زبان مقدمه

بیشتر گناهان است.

گفتند: تو با ما شرط کن که دهان خود را باز نکنی. گفت: قول می‌دهم که دهان خود را باز نکنم. مرا ببرید. این دو لک لک آمدند چوبی را کردند، به لاک پشت گفتند: با دهان وسط این چوب را بگیر، ما دو طرف چوب را بلند می‌کنیم و تو را با خود می‌بریم، اما فراموش نکنی. گفت: نه.

لاک پشت وسط چوب را با دهان خود گرفت. آن دو لک لک با قدرت چوب را بلند کردند و به پرواز درآمدند. در حال رفتن بودند که از بالای روستایی رد می‌شدند. هنگام عصر بود و روستایی‌ها از زمین زراعت برمی‌گشتند که ناگهان چشم آنها به این دو لک لک و لاک پشت افتاد.

گفتند: بدبخت این لاک پشت که خود را در اختیار این دو لک لک قرار داده است، تو با این سنگی که به پشت و شکم داری، خیلی بالاتر از این دو لک لک هستی، چرا خود را در اختیار این دو گذاشتی؟ آمد دهان خود را باز کند که به آنها بگوید: این کار من درست است، اما تا دهان خود را باز کرد، از آن بالا به پایین و روی سنگ هافتاد و از بین رفت. لک لک‌ها نیز چوب را انداختند و راه خود را ادامه دادند و گفتند: «لعنت بر دهانی که بی‌موقع باز شود».

کنترل زبان از گناه

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

سلامتی انسان در طول عمر در ده جزء است که نه جزء آن در باز نکردن دهان است و یک جزء آن در باز کردن دهان، که فقط برای حق باشد. (۱)

ص: ۳۹۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۸/۲۹۳، باب ۷۸، حدیث ۶۳؛ « [۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... الْعَافِيَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٌ تَسَعُهُ مِنْهَا فِي اعْتِرَالِ النَّاسِ وَوَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ إِلَّا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. » مستدرک الوسائل: ۸/۳۳۷، باب ۱۶، حدیث ۹۵۹۴؛ « [۲] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَّهُ قَالَ الْعَافِيَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٌ تَسَعُهُ مِنْهَا الصَّمْتُ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ وَوَاحِدَةٌ فِي تَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ. »

البته این گفتار امام سجاد علیه السلام، همین «قول الحق» واقعاً حرفهای زیادی می خواهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که یک بار با اخلاص بگوید: «لا اله الا الله» این جمله در بهشت برای او مانند درختی می شود که خشک نشده و میوه آن نیز ابدی است.

شخصی عرب عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! پس ما خیلی درخت کاشته ایم و هر چه در بهشت زمین بود، ما درخت کاشته ایم، حضرت فرمودند: بله، اما اگر آتش گناه را نفرستاده باشید که همه آن باغ را بسوزاند. (۱) تو کاری کن که از دهانت آتش درنیاید. خیال کردی همین که درخت را کاشتی، دیگر می ماند؟ مردم! جلوی تولید آتش دهان را بگیرید. قول حق، قول خیلی باارزش و قول خداست، «کتابنا ینطق بالحق» قول حق، قول پروردگار است، نه این که انسان از هر راهی رسید، بگوید.

۲ - حکم کردن به عدل

و اما دوم؛ «و الحکم بالعدل» این را امام چهارم علیه السلام به کل دادگستری ها، دولتی ها و بعد نیز به ما می فرماید؛ چون اول شامل همه قضات شده، بعد همه دولتی ها

ص: ۳۹۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۱۶۸، باب ۲، حدیث ۳؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ قَالَ سُيْحَانَ اللَّهِ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ وَ [۲] مَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ وَ [۳] مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ وَ [۴] مَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ [۵] فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ شَجْرَنَا فِي الْجَنَّةِ [۶] لَكَثِيرٌ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُزْسِمُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتَحْرِقُوهَا وَ ذَلِكَ أَنْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ »

و بعد نیز ما. اگر بخواهید که قضاوت کنید، حکم بدهید، قضاوت و حکم شما براساس عدالت باشد، اما در این قضاوت، از دانه ارزن نیز کمتر، حقی را پایمال نکنید.

قضاوت های ائمه علیهم السلام را در روایات نسبت به بنی امیه و بنی عباس ببینید.

ائمه علیهم السلام هر قضاوتی که در حق آنها کردند، قضاوت به حق بود. طوری قضاوت کردند که کمترین حق انسانی آنها در این عالم پایمال نشد.

قاضی نباید عصبانی شود. قاضی که نمی تواند عصبانی نشود، حرام است قاضی باشد. قاضی نباید طرفدار ثروتمند باشد، قاضی نباید به تلفن و نفوذ قدرت مندان گوش دهد. اگر نمی تواند گوش ندهد، ماندن در این شغل حرام است. (۱)

ص: ۴۰۰

۱- ۱) - الکافی: ۷/۴۱۱، یَابُ كَرَاهِيهِ الْارْتِفَاعِ إِلَى قُضَاةِ الْجَوْرِ، حَدِيثُ ۱؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ قَدَّمَ مُؤْمِنًا فِي خُصُومَةٍ إِلَى قَاضٍ أَوْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَقَضَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ فَقَدْ شَرِكَهُ فِي الْإِثْمِ. » الکافی: ۷/۴۱۲ بَابُ أَدَبِ الْحُكْمِ، حَدِيثُ ۱؛ « [۲] سَلِمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِشَرِيحٍ أَنْظِرْ إِلَى أَهْلِ الْمَعَكِ وَالْمَطْلِ وَدَفْعِ حُقُوقِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمَقْدُورَةِ وَالْيَسَارِ مِمَّنْ يُدْلَى بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحُكَّامِ فَخُذْ لِلنَّاسِ بِحُقُوقِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعْ فِيهَا الْعَقَارَ وَالْأَدْيَارَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُسْرِطِ ظَلْمٌ لِلْمُسْلِمِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقَارٌ وَلَا دَارٌ وَلَا مَالٌ فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَى الْحَقِّ إِلَّا مَنْ وَرَعَهُمْ عَنِ الْبَاطِلِ ثُمَّ وَاسَّ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهِكَ وَنُطْقِكَ وَمَجْلِسِكَ حَتَّى لَا يَطْمَعَ قَرِيْبُكَ فِي حَيْفِكَ وَلَا يَنْتَاسَ عَيْدُوكَ مِنْ عَيْدِكَ وَرَدَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدْعَى مَعَ بَيْنِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْلَى لِلْعَمَى وَ أَثْبَتَ فِي الْقَضَاءِ وَ [۳] اعْلَمْ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ عِيدُولُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا مَجْلُودًا فِي حَدٍّ لَمْ يَتَّبِعْهُ أَوْ مَعْرُوفٌ بِشَهَادَةِ زُورٍ أَوْ ظَنِينٍ وَ إِيَّاكَ وَ التَّضَجُّرَ وَ التَّأَذَى فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ [۴] الَّذِي أَوْجَبَ اللَّهُ فِيهِ الْأَجْرَ وَ يُحْسِنُ فِيهِ الذُّخْرَ لِمَنْ قَضَى بِالْحَقِّ وَ اعْلَمْ أَنَّ الصُّلْحَ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا حَرَّمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا وَ اجْعَلْ لِمَنْ ادَّعَى شُهُودًا غُيْبًا أَمَدًا بَيْنَهُمَا فَإِنْ أَحْضَرَهُمْ أَخَذَتْ لَهُ بِحَقِّهِ وَ إِنْ لَمْ يُحْضِرْهُمْ أَوْجَبَتْ عَلَيْهِ الْقَضِيَّةَ فَمَا يَأْكُ أَنْ تُنْفَذَ فِيهِ قَضِيَّةٌ فِي قِصَاصٍ أَوْ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّقِدَنَّ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ [۵] حَتَّى تَطْعَمَ. »

استادی داشتم که همیشه با گریه این شعر را می خواند و می گفت: مستند ذرات جهان، هشیار کو؟ هشیار کو؟ در قیل و قالند این همه، بیدار کو؟ بیدار کو؟ (۱)

واقعاً هر حرفی را می خواهید بزنید، باید بسنجید.

۳ - وفای به عهد

اما سومین حقیقت، امام چهارم علیه السلام فرمودند:

«و الوفاء بالعهد»

پیمان ها و قراردادهای مثبتی که با خودتان، مردم، پروردگار، خانواده و دوستان خود دارید، به این قراردادها وفا کنید. حتی اگر در وفا کردن، ثروت هنگفتی از دست شما برود؛ مغازه ای را فروختید، قولنامه را امضا کردید، شرعاً با گرفتن بیعانه و امضای قولنامه، مغازه مال خریدار شده است. حال اگر ارزش مغازه بالا و پایین شد، شما حق ندارید این قولنامه را به هم بزنید. اگر به هم بزنید، حرام است و اگر به خریدار تحویل ندهید، غصب است و حرام. اگر به کسی دیگر بفروشید، با آن پول هیچ عبادت صحیحی را نمی شود انجام داد. (۲)

ص: ۴۰۱

۱-۱) - فیض کاشانی.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۷/۳۰۳، باب ۱۵، حدیث ۶۵؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَقْرَبُكُمْ عَمْدًا مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ. » بحار الأنوار: ۷۲/۹۶، باب ۴۷، حدیث ۱۸؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَمْدَهُ الْمُؤْمِنِ أَخَذَ بِالْيَدِ يَحْتُ عَلَى الْوَفَاءِ بِالْمَوَاعِيدِ وَ الصَّدَقِ فِيهَا يُرِيدُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا وَعَدَ كَانَ التَّقَهُ بِمَوْعِدِهِ كَالثَّقَةِ بِالشَّيْءِ إِذَا صَارَ بِالْيَدِ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ. » الكافي: ۲/۲۳۹، باب الْمُؤْمِنِ وَ عَلَامَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ، حدیث ۳۰؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ آدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وَفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الضُّعْفَاءِ وَ... » وسائل الشیعه: ۱۹/۷۱، باب ۲، حدیث ۲۴۱۷۶؛ « [۴] أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ ثَلَاثٌ لَأَعِزَّنَّ لِأَخِيَدٍ فِيهَا آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ. »

اما منش و اخلاق ایشان، من فقط قطعه ای را ذکر کنم:

آفتابه های قدیم گلی یا مسی و سنگین بود. امام علیه السلام می خواهند به مردم بگویند که هیچ کدام از امور ظاهری برای خشمگین و عصبانی شدن دلیل نیست. آدم عصبی، مریض است. باید منش امام زین العابدین علیه السلام و ائمه علیهم السلام را ببیند و درمان شود.

امام چهارم علیه السلام آستین های لباس خود را بالا زدند تا وضو بگیرند. به خادم خود اشاره کردند که آفتابه آب را بیاور. دست خود را دراز کردند که اول دست را بشویند و بعد وضو بگیرند.

این خادم در چه فکری بود که توجهی نکرد، انگشت هایش سست شد و آفتابه از دستش رها شد و با آن سنگینی به سرعت آمد و به پیشانی امام علیه السلام خورد و پیشانی حضرت را شکافت و خون جاری شد.

امام زین العابدین علیه السلام به جای این که با خشم و تندی نگاه کنند، یا حرف بدی به او بزنند، یا تحقیرش کنند و یا حتی او را بزنند، همین طور که خون از پیشانی مبارکش می ریخت، آرام نگاهی کردند که در این نگاه خواننده می شد که چرا ناراحتی؟ من که چیزی نگفتم. غلام وقتی نگاه امام را دید، عرض کرد:

« وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ »

امام علیه السلام فرمود: من عصبانی نشدم. گفت:

« وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ »

امام علیه السلام فرمود: من نیز از تو گذشتم و جریمه ای برای این کار نمی خواهم قرار بدهم. گفت:

« وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » ۱

حضرت به خادم دیگری فرمود: کیسه صد دیناری طلا بیاور و به او بده، شاید درد مالی داشته باشد. صد دینار را دادند، بعد

امام علیه السلام فرمودند: من تو را در راه خدا آزاد کردم، برو. (۱)

زبان، منبع تولید نزاع ها

این همه جنگ و نزاع در خانه ها، بین زن و شوهرها، فرزندان و والدین، با دامادها و عروس ها، تمام بی مورد و خلاف شرع است. حرف هایی که در این زمینه ها به هم می زنند، در قیامت مار و عقرب تولید می کند. خوشا آنان که در این صحنه خاک چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

ص: ۴۰۳

۱- ۲) - بحار الأنوار: ۴۶/۶۷ - ۶۸، باب ۵، حدیث ۳۶؛ « [۱] عَبِيدَ الرَّزَاقِ يَقُولُ جَعَلَتْ حِجَارِيَّةُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْكُبُ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَسَقَطَ الْأَبْرِيُّ مِنْ يَدِ الْجَارِيَةِ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَسَجَّهَ فَرَفَعَ عَلِيٌّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ الْجَارِيَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ فَقَالَ لَهَا قَدْ كَظَمْتَ غَيْظِي قَالَتْ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ قَالَ لَهَا قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ قَالَتْ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ اذْهَبِي فَأَنْتِ حُرَّةٌ. »

خوشا آنان که بذر آدمیت

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۴۰۴

اثر دیگری از لقمه ناپاک

اثر دیگری از لقمه ناپاک

۲۶

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۴۰۵

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارک و مقدّسی که بدن، نفس، عقل، قلب و روح را آفرید، برای هر کدام روزی خاص خودش را قرار داد. اگر با روزی و رزق پاک، هر کدام از این نواحی انسان تغذیه شوند، رشد صحیح، و درستی خواهند کرد و براساس آیات قرآن مجید، انسان از این طریق به منبع جامع و کاملی از خیر، خوبی و نیکی تبدیل خواهد شد که هم در دنیا به او سود می دهد، هم در برزخ و هم در عالم آخرت.

اما اگر این نواحی با لقمه های آلوده و ناپاک، تغذیه نامشروع شوند، رشد نامناسبی پیدا خواهند کرد و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام شکل و صورتی برای آنها پدید خواهد آمد که هیچ تناسبی با انسان، انسانیت و هدف پروردگار از آفرینش و خلقت او نخواهد داشت.

تغییر سیرت انسان با لقمه ناپاک

برای نمونه به جمله ای از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره افرادی که تمام نواحی وجود خود را تغذیه نامناسب می کنند توجه می کنیم که می فرمایند:

ص: ۴۰۷

«الصوره صوره انسان و القلب قلب حيوان» (۱) ظاهر آنها، ظاهر جنس دوپا و انسان است، اما باطن آنها، باطن انسان نیست، بلکه باطن حيوان است. قرآن کریم در آیات متعددی این حقیقت را بیان می کند:

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ » ۲

« لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ » ۳

از نواحی بسیار مهم وجود انسان، ناحیه نفس و باطنی که پروردگار عالم در قرآن مجید و ائمه معصومین در روایات، در ارتباط با نفس، مطالب و مسائل بسیار مهمی را مطرح کرده اند.

نتیجه حرف قرآن مجید این است که اگر انسان در باطن بیدار نباشد و باطن را رها کرده، مواظب باطن نباشد و در مقام تغذیه سالم باطن با غذاهای سالمی که در قرآن و روایات بیان شده است برنیاید نفس گرفتار حالات خطرناکی خواهد شد.

آیاتی در باب تسویل نفس

در این زمینه سه آیه از قرآن را ذکر می کنم که دو آیه اش در سوره مبارکه یوسف

ص: ۴۰۸

است و آیه دیگر در سوره مبارکه طه.

قرآن مجید می فرماید:

یکی از حالات خطرناکی که برای باطن به وجود می آید، حال «تسویل» است.

تسویل یعنی انحراف خطرناکی که در نفس پیش می آید که باعث می شود تا نفس، زشتی ها را در نظر انسان زیبا جلوه دهد و ارتکاب زشتی ها برای او آسان شود؛ چون اگر کسی در حال توجه و بیداری باشد، زشتی را مانند عذاب الهی و سبب نفرت پروردگار می بیند. آن وقت برای او خیلی سخت است که مرتکب زشتی شود.

پاکی نفس پاک ترین پاکان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: (۱) اگر هفت فلک را با آن چه که زیر این هفت آسمان هست - که تا کنون کسی خبر دقیقی از این که زیر این هفت آسمان چیست، نداده است، ولی سرمایه ای غیرقابل شمردن و ارزیابی است - را به من بدهند، بگویند: این ها ملک تو باشد و شریکی نیز نداری، در عوض برو از مورچه ای که پوست جو به دهان گرفته، این پوست جو را بگیر که دیگر این مورچه به این پوست جو نرسد، والله من این کار را نمی کنم.

این سطح بیداری اولیای خدا نسبت به زشتی ها است.

اما این همه زشتی در محیط می بینید که بعضی از مردم راحت مرتکب می شوند. محرم و نامحرمی را طبق قرآن رعایت نمی کنند، حرام ها، معاصی و گناهان را ترک نمی کنند، چون که نفس آنان دچار بیماری تسویل است. زشتی ها

ص: ۴۰۹

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵؛ «و [۱] اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمَلِهِ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرِهِ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقِهِ فِي فَمِ جَرَادِهِ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمِ يَفْنَى وَ لَذِهِ لَاتَبْقَى نَعُودٌ بِاللَّهِ مِنْ سِيَّاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلْلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ.»

را نقاشی کرده و چهره زیبایی به او داده که ارتکابش برای مردم راحت، سهل و آسان باشد.

متدین، زیر بار گناه نمی رود، چون برای او سخت است، ولی دیگران نه. ما حاضر نیستیم مورچه ای را زیر پا لگد کنیم، ولی آن کسی که در کنار بانک کمین می کند، می بیند خانمی، پیرمردی، پیرزنی، چند بسته اسکناس از ماحصل عمرش را از بانک گرفته، دارد می رود، دنبالش می کنند که این پول را غارت کنند، اگر مقاومت کند، گلوله یا چاقو می زنند و می برند؛ یعنی هم غارت برای آنان آسان است و هم کشتن. چرا؟ چون دچار بیماری تسویل نفس هستند.

اما برای امیرالمؤمنین علیه السلام که نفس و باطن خود را با رزق قرار داده شده پروردگار تغذیه صحیح کرده است، چقدر سخت است که به مورچه ای ظلمی کند و پوست جویی را از دهانش بگیرد.

رقت قلب امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ ها کسی را نکشت، بلکه مقتول با حمله، خود را در معرض قتل قرار داد؛ یعنی مقتول هم خودکشی و خود را در معرض قتل قرار داده است و هم کشته شده.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل، صفین و نهروان حاضر به شروع جنگ نبود، نه به خاطر این که می ترسید، چون که زره حضرت علیه السلام یک طرفه بود، فقط رو داشت و پشت نداشت. شخصی به حضرت عرض کرد: چرا زره شما این گونه است؟ فرمود: من که نمی خواهم در جنگ فرار کنم تا بخواهند از پشت سر مرا بزنند. من در جنگ روبرو هستم، تا جنگ خاتمه پیدا کند، یا به شهادت برسم. (۱)

ص: ۴۱۰

(۱- ۱) - نهج البلاغه: نامه ۱۴؛ «و [۱] من وصیه له علیه السلام لعسکره قبل لقاء العدو بصفین: لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأَوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَيْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ وَ تَزُكُّكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأَوكُمْ حُجَّةً أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَ لَا تُصَيِّبُوا مُعَوَّرًا وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدَى وَ إِنْ شِئْتُمْ أَنْ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَيِّبِنَ أُمَّرَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقَوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ إِنْ كُنَّا لَنُؤَمِّرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعِيرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.» الجمل، شیخ مفید: ۳۵۵ - ۳۵۶؛ « [۲] محمد بن الحنفیه: قال لما نزلنا البصره و [۳] عسکرنا بها و صففنا صفوفنا دفع أبی علی علیه السلام إلى اللواء و قال لا تحدثن شیئا حتی یحدث فیکم ثم نام فنالنا نبل القوم فأفرعته ففرع و هو یمسح عینیه من النوم و أصحاب الجمل [۴] یصیحون یا ثارات عثمان فبرز علیه السلام و لیس علیه إلا قمیص واحد ثم قال تقدم باللواء فتقدمت و قلت یا أبة أفی مثل هذا الیوم بقمیص واحد فقال ع أحرز أمرا أجله و الله قاتلت مع النبی صلی الله علیه و آله و أنا حاسر أكثر مما قاتلت و أنا دارع ثم دنا من طلحه و الزبیر فکلمهما و رجع و هو یقول یأبى القوم إلا القتال فقاتلوهم فقد بغوا و دعا بدرعه البتراء و لم یلبسها بعد النبی صلی الله علیه و آله إلا یومئذ فکان بین کتفیه منها و هن فجاء أمیرالمؤمنین علیه السلام و فی یده شسع نعل فقال له ابن عباس ما ترید بهذا الشسع یا أمیر المؤمنین فقال أربط بها ما قد تهی من هذا الدرع من خلفی فقال ابن عباس أفی مثل هذا الیوم تلبس مثل هذا فقال علیه السلام ولم قال أخاف علیک؛ فقال لا تخف أن أوتی من ورائی و

الله يا ابن عباس ما وليت في زحف قط.» شرح نهج البلاغه: ٢٠/٢٨٠، حديث ٢٢١؛ «قيل له إن درعك صدر لا ظهر لها إنا نخاف أن تؤتى من قبل ظهرك فقال إذا وليت فلا واءلت. ٩.

امام علیه السلام به شروع کردن جنگ علاقه ای نداشت و تا جایی که امکان داشت، زمینه را برای این که دشمن تسلیم خدا و حقیقت شود، آماده می کرد، نه این که دشمن را تسلیم خود کند، اما وقتی دشمن زمینه را قبول نمی کرد و حمله را شروع می کرد، دیگر معنی نداشت که امیرالمؤمنین علیه السلام بایستد و به دشمن میدان دهد که بیاید، با تیر، خنجر و شمشیر او را قطعه قطعه کند. خدا به او می فرماید: دفاع کن.

این دفاع امری عقلی و انسانی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل جوانی را صدا زد و فرمود: آیا حاضر هستی برای این مردم صحبت کنی و کتاب خدا را برای این مردم بخوانی؟ عرض کرد:

ص: ۴۱۱

بله، حاضر. فرمود: اگر بروی، زنده برنمی گردی و تو را قطعه قطعه می کنند.

عرض کرد: حاضر هستم. رفت و قطعه قطعه شد. باز امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر به شروع جنگ نشد، تا این که دشمن یورش برد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مقاومت کنید.

بعد که جنگ تمام شد، به عمار بن یاسر فرمود: بیا با هم دیگر به میان کشته های دشمن برویم، وقتی که در بین کشته های دشمن رسیدند، دستور دادند کشته ای را بلند کنند و بنشانند، جنازه را بلند کردند و نشانند، حضرت علیه السلام بالای سر جنازه نشست ایستاد، با دنیایی از تأسف به این جنازه و جنازه های دیگر نگاه کرد و مانند مادر داغیده شروع به گریه کرد. به جای این که به نظامیان پیروز بفرماید: به خاطر این که پیروز شدید، طاق نصرت بزنید، شهر را چراغانی کنید، چون دماغ دشمن را به خاک مالیدید، شروع به گریه کرد.

به حضرت علیه السلام عرض کردند: چرا گریه می کنید؟ فرمودند: برای این که جمعیتی بی علت و بیهوده به جهنم رفتند، در حالی که خدا در بهشت را به روی همه باز نگهداشته است. (۱)

ص: ۴۱۲

۱- ۱) - ارشاد القلوب: ۲/۳۴۱؛ بحار الأنوار: ۲۸/۱۱۲ - ۱۱۳، باب ۳، ذیل حدیث ۳؛ ۰ فلَمَّا التَّمَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ كَمَا أَنَّ ذَلِكَ الْفَتَى أَوَّلَ مَنْ قَاتَلَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا صَافَّ الْقَوْمُ وَ اجْتَمَعُوا عَلَى الْحَرْبِ أَحَبَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَسْتَبْطِئَهُمْ بِدُعَائِهِمْ إِلَى الْقُرْآنِ وَ حُكْمِهِ فَدَعَا بِمُضِيحٍ وَ قَالَ مَنْ يَأْخُذْ هَذَا الْمُضِيحَ يَعْرِضُهُ عَلَيْهِمْ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى مَا فِيهِ فَيُحْيِي مَا أَحْيَاهُ وَ يُمِيتُ مَا أَمَاتَهُ قَالَ وَ قَدْ شَرَعَتِ الرِّمَاحُ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ حَتَّى لَوْ أَرَادَ امْرُؤٌ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيْهَا لَمْ شَى قَالَ فَقَامَ الْفَتَى فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا آخِذُهُ وَ أَعْضُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَى مَا فِيهِ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ ثُمَّ نَادَى الثَّانِيَةَ مَنْ يَأْخُذْ هَذَا الْمُضِيحَ يَعْرِضُهُ عَلَيْهِمْ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى مَا فِيهِ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقَامَ الْفَتَى وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا آخِذُهُ وَ أَعْضُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَى مَا فِيهِ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ نَادَى الثَّلَاثَةَ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا الْفَتَى وَ قَالَ أَنَا آخِذُهُ وَ أَعْضُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَى مَا فِيهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَإِنَّكَ لَمَقْتُولٌ فَقَالَ وَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَنْ أَقْتَلَ فِي طَاعَتِكَ فَأَعْطَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُضِيحَ فَتَوَجَّهَ بِهِ نَحْوَ عَسْكَرِهِمْ فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ إِنَّ الْفَتَى مِمَّنْ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ نُورًا وَ إِيْمَانًا وَ هُوَ مَقْتُولٌ وَ لَقَدْ أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ وَ لَنْ يُفْلِحَ الْقَوْمُ بَعْدَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُ فَمَضَى الْفَتَى بِالْمُضِيحِ حَتَّى وَقَفَ بِإِزَاءِ عَسْكَرِ عَائِشَةَ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ حِينَئِذٍ عَنْ يَمِينِ الْهُودَجِ وَ شِمَالِهِ وَ كَانَ لَهُ صَوْتٌ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ الْحُكْمِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ فَأَنْبِئُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِكِتَابِهِ قَالَ وَ كَانَتْ عَائِشَةُ وَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ يَسْمَعُونَ قَوْلَهُ فَأَمَسُوا كُفُورًا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَهْلُ عَسْكَرِهِمْ بَادَرُوا إِلَى الْفَتَى وَ الْمُضِيحِ فِي يَمِينِهِ فَفَطَعُوا يَدَهُ الْيُمْنَى فَتَنَاوَلَ الْمُضِيحَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى وَ نَادَاهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِهِ مِثْلَ نِدَائِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَبَادَرُوا إِلَيْهِ وَ قَطَعُوا يَدَهُ الْيُسْرَى فَتَنَاوَلَ الْمُضِيحَ وَ احْتَضَنَهُ وَ دِمَاؤُهُ تَجْرِي عَلَيْهِ وَ نَادَاهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ فَشَدُّوا عَلَيْهِ فَفَقَتَلُوهُ وَ وَقَعَ مَيِّتًا فَفَطَعُوهُ إِرْبًا إِرْبًا وَ لَقَدْ رَأَيْنَا شَحْمَ بَطْنِهِ أَصْفَرَ قَالَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَ يَرَاهُمْ فَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا كُنْتُ فِي شَكٍّ وَ

لَلْبَسِ مِنْ ضَمَالِهِ الْقَوْمِ وَبَاطِلِهِمْ وَ لَكِنْ أَحَبُّتُ أَنْ يَتَبَيَّنَ لَكُمْ جَمِيعًا ذَلِكَ مِنْ بَعِيدِ قَتْلِهِمُ الرَّجُلَ الصَّالِحِ حَكِيمَ بْنِ جَبَلَةَ الْعَبْدِيِّ
فِي رَجَالِ صَالِحِينَ مَعَهُ وَ تَضَاعَفُ ذُنُوبِهِمْ بِهَذَا الْفَتَى وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ الْحُكْمِ بِهِ وَ الْعَمَلِ بِمُوجِبِهِ فَتَارُوا إِلَيْهِ فَقَتَلُوهُ
وَ لَا يَزِيدُ تَابُ بَقْتْلِهِمْ مُسْلِمًا وَ وَقَدَتِ الْحَرْبُ وَ اشْتَدَّتْ.»

در تاریخ غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ نظامی سراغ نداریم که به کشته دشمن اشک ریخته باشد که تمام درهای بهشت به روی شما باز بود، چرا به جهنم رفتید؟ از این که دشمن به جهنم رفته است، می سوخت و اشک می ریخت.

اخلاق علی، اخلاق خدا

به قدری این نفس پاک، نورانی، با صفا، دریای مهر و محبت، تواضع، خاکساری و فروتنی، با اخلاق و با کرامت بود که عکس العمل عملی این نفس ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می داد که ایشان صد در صد - در حدّ سعۀ وجودی

ص: ۴۱۳

خود - هم اخلاق پروردگار است؛ یعنی اگر مردم می خواستند اخلاق عینی خدا را با چشم ببینند، باید علی علیه السلام را می دیدند.

تسویل نفس برادران حضرت یوسف علیه السلام

هنگام غروب، ده برادر با پیراهن خون آلود نزد پدر آمدند:

« وَ جَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ » ۱

خونی که به پیراهن بود، خون دروغین بود، نه خون حضرت یوسف علیه السلام.

پیراهن را با خون دروغین نزد پدر آوردند و حرف هایی زدند که بعضی از این حرف ها که در قرآن آمده است را ذکر می کنم. وقتی پیراهن را نشان دادند، به دروغ گفتند:

« فَأَكَلَهُ الذُّبُّ » ۲

پسرت را گرگ خورد، این هم پیراهن خونی او. حضرت یعقوب علیه السلام اصلاً باور نکرد که حضرت یوسف علیه السلام را گرگ خورده باشد. با این که ده پسر، همه با هم و به طور دسته جمعی گفتند که پسرت را گرگ خورده است، اما این سخن هیچ تأثیری در حضرت یعقوب علیه السلام نگذاشت. فقط به آنها گفت:

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ » ۳

«بل»؛ یعنی این که گرگ فرزند مرا خورده باشد، دروغ است. نفس و باطن شما

این دروغ را سر هم کرده است.

روانکاوی انبیاء علیهم السلام چقدر دقیق است. اصلاً ما روانشناسی مانند انبیا و ائمه علیهم السلام در عالم نداریم. علل، سبب و فلسفه معاصی و زشتی هایی که مردم مرتکب می شوند را دقیقاً بیان می کنند.

در ادبیات عرب «بل» برای اضراب است؛ یعنی از سخن قبل به سخن دیگر تکیه کردن و این که کلام شما به هیچ عنوان قابل باور نیست،

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ »

فرمود: هر ده نفری شما بیماری تسویل نفس دارید و باطن شما زشتی را در برابر شما آرایش داده است که ارتکاب آن برای شما آسان شود و شما نیز راحت مرتکب شدید. چرا به گردن گرگ می گذارید؟ (۱)

ص: ۴۱۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۹/۱۲۲، باب ۹۹، حدیث ۱۹؛ « [۱] قَالِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الْفِسْقِ وَالْعُتُوِّ وَالشُّكِّ وَالشُّبْهِهِ... وَالشُّبْهُهُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْإِعْجَابِ بِالزَّيْنَةِ وَتَسْوِيلِ النَّفْسِ وَتَأْوُلِ الْعُوجِ وَتَلْبَسِ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ وَذَلِكَ بِأَنَّ الزَّيْنَ تَزِيدُ عَلَى الشُّبْهِهِ وَأَنَّ تَسْوِيلَ النَّفْسِ يُفْحِمُ عَلَى الشَّهْوَةِ وَأَنَّ الْعُوجَ يَمِيلُ [بِصَاحِبِهِ] مَيْلًا عَظِيمًا وَأَنَّ التَّلْبَسَ ظُلْمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ فَذَلِكَ الْكُفْرُ وَدَعَائِمُهُ وَشُعْبَتُهُ. » مستدرک الوسائل: ۱۱/۳۳۸، باب ۴۱، حدیث ۱۳۲۰۴؛ « [۲] كَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ فِي تَسْوِيلِ الشَّيَاطِينِ إِنَّهُمْ يَخْدَعُونَكَ بِأَنْفُسِهِمْ فَإِذَا لَمْ تُجِبْهُمْ مَكَرُوا بِكَ وَبِنَفْسِكَ بِتَحْبِيبِهِمْ إِلَيْكَ شَهَوَاتِكَ وَإِعْطَائِكَ أَمَانِيكَ وَإِرَادَتِكَ وَيَسْؤُلُونَ لَكَ وَيُسْؤُونَكَ وَيَنْهَوْنَكَ وَيَأْمُرُونَكَ وَيُحْسِنُونَ ظَنَكَ بِاللَّهِ حَتَّى تَرْجُوهُ فَتَعْتَرَّ بِذَلِكَ فَتَعْصِيَهُ وَجَزَاءُ الْعَاصِي لَطْفِي. » مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۱۴، باب ۸۱، ذیل حدیث ۱۳۶۶۸؛ « [۳] قَالِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَذَعِ النَّفْسِ عَنْ تَسْوِيلِ الْهَوَى شَيْمَهُ الْعُقْلَاءِ. » غرر الحکم: ۲۴۱، حدیث ۴۸۷۸؛ « [۴] رَذَعِ النَّفْسِ عَنْ تَسْوِيلِ الْهَوَى ثَمَرَهُ الثُّبُلِ. » غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۷۰۰۳؛ « [۵] سَلُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ الْعَافِيَةَ مِنْ تَسْوِيلِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا. »

گناهان پیامد تسویل برادران یوسف علیه السلام

این تسویل نفس این ها را به چند گناه وادار کرد؟ اول: گناه نفاق. خیلی برای ما سنگین است که پسران پیغمبر علیه السلام عمل منافقانه انجام داده باشند، ولی خدا در قرآن می فرماید: ده نفری نزد پدر آمدند، نشستند و گردن کج کردند و گفتند:

« أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْنَعُ وَ يَلْعَبُ » ۱

چرا حضرت یوسف علیه السلام را هر روز نزد خود در خانه نگه می داری؟ او را با ما روانه صحرا کن تا در مرغزارها قدم بزند و بازی کند. ولی در این مسأله نظر دیگری داشتند و آن نظر خود را در پنهان با همدیگر مطرح کرده بودند:

« أَقْتُلُوا يُوسُفَ » ۲

« وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ » ۳

اصل تصمیم این بود که حضرت یوسف علیه السلام را بکشید و یا در چاهی که عمق دار و تاریک است بیاندازید.

این تصمیم قطعی آنها بوده است، اما به پدر می گویند: او را با ما بفرست تا در مرغزارها قدم بزند و بازی کند. این گناه اول آنها بوده است.

گناه دوم: بدون علت، با مکر و حيله، جگر گوشه پدر را از او جدا کنند و چهل سال داغ فراقِ بسیار سنگینی را بر قلب پدر خود تحمیل کنند.

گناه سوم: به پدر به دروغ گفتند: او را با ما به بازی و قدم زدن در مرغزارها

بفرست و دروغ دیگر آن خون روی پیراهن بود که با خود آوردند.

« وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُوْنَ » ۱

ده نفری گریه می کردند و می گفتند: ای پدر! عجب برادری بود، حیف که گرگ او را پاره کرد. اشک دروغ می ریزند.

گناه دیگر آنها این بود که تا حضرت یوسف علیه السلام را به صحرا آوردند، بچه ای که هیچ پناهی نداشت و باید این برادران نیرومند از او حمایت می کردند، هر چه بگنجد نمکش می زنند وای به وقتی که بگنجد نمک (۱)

حامیان او، ظالمان و دشمنان او شدند و تا جایی که می شد، او را کتک زدند.

گناه بعد این که او را به قصد این که نابود شود، در چاه انداختند. ببینید بیماری تسویل نفس در این ده نفر چه کار کرد؟

گناهان، پیامد تسویل نفس

گناهانی که بشر در شهرهای بزرگ مرتکب می شود، این ها را بشمارید، ببینید چند گناه است؟ همه آنها از همین تسویل نفس سرچشمه می گیرد. به قدری هنرمندانه زشتی را زیبا جلوه می دهد که انسان هر روز که از خانه بیرون می آید، می خواهد هزاران ناموس مردم را تا جایی که می شود، با چشم بد نگاه کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی می خواهند چشم چرانی را توضیح بدهند، می فرماید:

«لَكُمْ أَوَّلَ نَظَرِهِ إِلَى الْمَرْأَةِ فَلَا تَتَّبِعُوها بِنَظَرِهِ أَخْرَى» (۲)

ص: ۴۱۷

۱- ۲) - امثال و حکم دهخدا: ۴/۱۹۱۸. [۱]

۲- ۳) - الخصال: ۲/۶۳۲، ذیل حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۱۰۱/۳۶، باب ۳۴، حدیث ۲۰. [۲]

اگر چشمتان به نامحرمی افتاد، نگاهتان را ادامه ندهید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی می خواهند نگاه و نظر زشت را توضیح بدهند، می فرماید:

«النظر سهم مسموم من سهام ابلیس» (۱) نگاه، تیری از تیرهای شیطان است که وقتی به انسان می خورد، حرکت عقل او را از کار می اندازد. دیوانه اش می کند تا به سراغ دختران و زنان مردم برود و او را به زنای محصنه و غیر محصنه بکشد؛ یعنی وقتی نفس زشتی را زیبا جلوه می دهد، می گوید: به دنبال ناموس مردم برو و هر جا که می خواهد، بشود. این آیه اول بود.

دامان پاک از تسویل حضرت یوسف علیه السلام

در آیه دوم هفت سال است که حضرت یوسف علیه السلام در زندان است. چقدر زجر کشیده است. دو نفر درباری که در زندان بودند، هر کدام خواب می بینند و خواب خود را برای حضرت یوسف علیه السلام تعریف می کنند.

حضرت یوسف علیه السلام خواب هر دو را تعبیر می کند؛ به یکی می گوید: خواب تو نشان می دهد که تبرئه می شوی و به شغل خود برمی گردی. اما به دیگری می گوید:

تو اعدام می شوی و هیچ راه نجاتی نداری. اعدامی، اعدام شد و تبرئه شده نیز به شغل خود برگشت و رفیق زندانی خود را فراموش کرد تا زمانی که پادشاه مصر خواب می بیند و صبح آن را برای درباری ها تعریف می کند و می گوید: من چند بار این خواب را دیده ام.

ص: ۴۱۸

(۱- ۱) - جامع الأخبار: ۹۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰۱/۳۸، باب ۳۴، حدیث ۳۴. [۲]

درباری ها می گویند: این «اضغاث احلام»، خواب های پریشان است و ریشه در حقیقت ندارد. ناگهان آن فرد تبرئه شده به پادشاه می گوید: در زندان شخصی را داریم که تعبیر خواب را خیلی خوب می داند.

پادشاه می گوید: خواب مرا نزد آن زندانی بگو، بین چه می گوید. وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام حقیقت خواب را گفت، که چهارده سال برای این مملکت این حادثه ها می گذرد و دولت را راهنمایی می کند که چگونه با حادثه برخورد کنند تا کسی در مملکت به مشکل برنخورد.

شاه وقتی تعبیر خواب را می شنود، می فهمد این زندانی، انسانی عالم، فهمیده و با بصیرتی است. او را از زندان بیرون می آورد و می گوید: تو در نزد ما مقام داری.

حضرت یوسف علیه السلام می گوید: من نمی آیم. در همین زندان می مانم. به پادشاه مملکت بگو داستان نه سال قبل چه بوده است؟ یعنی به من پاکدامن تهمت زده اند و بی گناه در زندان انداخته اند. من اینجا می نشینم تا این تهمت از دامن من پاک شود.

تسویل نفس زلیخا

شاه، افرادی را به دنبال زن عزیز مصر که با یوسف علیه السلام در گیر بود و زنانی که در میهمانی شرکت داشتند می فرستد و بعد به زنان می گوید: برنامه چه بوده است؟ زلیخا تعریف کرده و به دروغ متوسل نمی شود. راست می گوید؛ چون شدیداً گرفتار عذاب وجدان است و نه سال است که بیگناهی را به خاطر این که قدرت داشته، به زندان انداخته و حال ناراحت است و حقیقت را بیان می کند. به پادشاه می گوید: من از یوسف علیه السلام کامجویی خواستم، او نیز در برابر من کاملاً مقاومت کرد و جواب مرا نداد. اکنون حق آشکار شد که مقصّر کیست، سلطان! من مقصّر بودم و او پاک است.

بی گناهی، کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاک خود به زندان می شود (۱)

نفس اماره، موجب تسویل نفس

گفت: ای سلطان! در خلوت کاخ این اتفاق به وجود آمد که من با داشتن شوهر، به دنبال این جوان پاکدامن بودم، اما او حاضر نشد که جواب مرا بدهد، اما من تا جایی که امکان داشت، زمینه را فراهم می کردم، می دانی چرا؟

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ » ۲

چون من زن درباری بودم، با معلمان واقعی و مربیان حقیقی ارتباط نداشتم.

همیشه ارتباط من با زیباترین لباس، خوشمزه ترین خوراک، افراد دارای مقام، طلا، نقره، گردنبند، تاج و گوشواره بود. من در این دربار با رزق حلالِ نفس سر و کاری نداشتم و باطن من به خاطر این که تغذیه درست نشد، چهره «اماره بالسوء» گرفت؛ یعنی شانه وجود مرا به طرف گناه می کشید و من در مقابل حالت اماره محکوم بودم.

این بدترین محکومیت است؛ یعنی دیگر در تاریخ عالم و فضای هستی محکومی بدبخت تر و بیچاره تر از محکوم نفس اماره نیست. اماره صیغه مبالغه است؛ یعنی شب و روز به من فرمان می دهد که او را با گناه تغذیه کنم. حتی خوابی که می بینم، خواب گناه و آلودگی است.

حضرت علی علیه السلام نیز خواب می بیند، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب می بیند.

اما دارنده نفس اماره در خواب می بیند که به دنبال ناموس مردم و گناه می رود

ص: ۴۲۰

و تمام این حالات نزدیک مرگ به صورت هیولاهای عجیب رخ نشان می دهد و بین انسان و خدا جدایی ابدی می اندازد.

این حرف زلیخا است، نه حضرت یوسف علیه السلام که نفس اماره نداشت. اگر نفس اماره داشت، در دام این زن می افتاد. این حرف آن زن است.

حال یوسف علیه السلام در زندان است، هنوز بیرون نیامده و گفتگو بین این زن و پادشاه ادامه دارد:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » ۱

می گوید: ببینید تسویل نفس چه می کند که من، زن شوهردار را خیلی آسان به کثیف ترین خیانت وادار می کند.

پرستش گوساله بر اثر تسویل

اما آیه سوم: این آیه نیز آیه خیلی عجیبی است. این دیگر حرف حضرت یعقوب علیه السلام و حرف خدا نیست، بلکه حرف چهره زشت کثیف جهنمی پلید و پستی است که از نفس خود خبر داده است.

موسی بن عمران علیه السلام برای این که بنی اسرائیل را از ظلم فرعونیان نجات دهد، چه زحمت سنگینی کشید تا باطن آنها را به توحید و حق گره بزند. اما خطر تسویل را ببینید.

خدا به موسی علیه السلام فرمود: چهل شب به کوه طور بیا. وقتی بعد از چهل شب برگشت، دید از هفتاد هزار نفر اهل توحید، درصد بالایی گوساله پرست شده اند؛ یعنی خدا را با گوساله جابجا کرده اند.

شما فکر کنید خدا کیست و گوساله چیست؟ بعد حساب کنید که چند هزار نفر در غیبت موسی بن عمران علیه السلام در باطن، جای خدا را با گوساله عوض کردند؟ خدا را بیرون کردند و گوساله را به باطن خود راه داده اند.

چه کسی این کار را کرد؟ شخصی به نام سامری که از طلا مجسمه گوساله ای ساخت، طوری که صدا در آورد و بعد به مردم گفت: خدا و معبود شما این است، برای چه به دنبال خدایی که نمی بینید، هستید؟ می توانید با او راحت رابطه برقرار کنید.

تسویل سامری برای گوساله پرستی

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

حضرت موسی علیه السلام وقتی برگشت، فوق العاده خشمگین شد. سامری بنای زحمات او را خراب کرده بود و با حيله و نیرنگ گوساله را در قلب مردم با خدا جابجا کرده، توحید را به شرک تبدیل و مردم پاک را نجس کرده بود. به سامری گفت:

«فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» ۱

این کار سنگین چه بود که انجام دادی؟ او به موسی علیه السلام گفت:

«كَذَلِكَ سَأَلْتُ لِي نَفْسِي» ۲

این کار زشت را باطن من در مقابل من زیبا جلوه داد که انجام آن برایم آسان

ص: ۴۲۲

باشد. البته بعد به عذاب الهی دچار شد که تا ابد نیز از آن عذاب نجات پیدا نمی کند.

ذکر مناجات

با خضر دانش یار شو ای موسی دل

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۴۲۳

سیری ناپذیری نفس در جهت خوب و بد

سیری ناپذیری نفس در جهت خوب و بد

۲۷

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۴۲۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

اهل بصيرت، اشتها و معدة نفس را بسیار گسترده می دانند و بیانشان این است که این گسترده‌گی از آیات، معارف الهیه و روایات استفاده می شود.

اگر نفس با حسنات تغذیه شود، پس نمی زند و تا هنگامی که صاحب نفس زنده است، با اشتهاهای کامل و به صورت موجود گرسنه کامل، خواهان تغذیه با حسنات است.

این عدم سیری او در دنیای بعد نیز ادامه دارد، لذا در قرآن مجید می فرماید:

هنگامی که در بهشت و نعمت های خدا قرار می گیرد، در آنجا حالتش، حالت:

« مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ » ۱

است؛ یعنی بی نهایت خواه است. نمی گوید به آنچه که موجود است قناعت کن، بلکه می فرماید: آنچه که می خواهید، برای شما فراهم است.

اگر می فرمود: به آنچه در بهشت موجود است، قناعت کنید و غیر از آن را نخواهید، دلیل بر محدودیت معده و گرسنگی نفس و محدودیت نعمت ها بود.

ص: ۴۲۶

اما از یک طرف می فرماید:

« مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ »

و از یک طرف می فرماید:

« جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا » ۱

«عدن» یعنی بهشت های جاوید همیشگی که زمان در آنجا وجود ندارد و نعمت ها در آنجا بی شمار است.

این یک طرف داستان نفس است. طرف دیگرش نیز این است که اگر با زشتی ها تغذیه شود، باز هم سیر نمی شود و پس نمی زند. دائم درخواست دارد.

سختی دل کردن از عادت نفس

اگر مزه زشتی ها را به نفس بچشانید و آن را به خوردن زشتی ها عادت دهید، علاجش برای شما بسیار مشکل است و عوض کردن راه، توبه دادن و پاک کردنش خیلی سخت می شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمله ای دارند که به این معنا اشاره دارد:

گناه نکردن، آسان تر از توبه کردن است. (۱) یکی از سختی ها در این عالم، توبه کردن است. این حقیقتی است. کسی که عمری به زشتی های مالی عادت کرده است، مثلاً دزد است، صد بار او را می گیرند و به زندان می اندازند، رنج و آزار می دهند، اما همان روز اولی که آزاد می شود، باز نقشه می کشد که کجا برای دزدی

ص: ۴۲۷

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: کسی که مزه رباخوری را که در رأس همه مفت خوری هاست چشیده، بعد از پنجاه سال، چند میلیارد ثروت به هم زده است، می خواهند توبه اش بدهند، راه توبه اش را قرآن بیان می کند که سرمایه اولیه قبل از ورود به ربا چقدر بوده است:

«فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ» ۱

آن مقداری که در چرخ ربا افتاده است، اگر می خواهد توبه کند، می گوید: بدم نمی آید، دیگر پیر شده ام و بدنم از هر طرف چراغ خطر می دهد و امروز و فردا می میرم، چگونه باید توبه کنم؟ قرآن مجید می فرماید: آن پول اولیه را بردار، بقیه را پس بده. اگر مرده اند، به ورثه ها پس بده.

این آقا می خواهد باغ ها، جهیزیه ای که به دخترانش داده، زندگی که برای پسرانش درست کرده پس بدهد، خود و همسرش بقیه عمر را زندگی کنند، فکر می کنید این شخص توبه می کند؟

سختی توبه در برابر گناه کردن

لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

توبه مشکل است. بعد می فرمایند: سخت تر از توبه، گناه است، که کسی بخواهد بعد از عمری، رابطه اش را با گناه قطع کند و مسیر دیگری را انتخاب کند.

به قدری بار گناه سنگین است که شانه خالی کردن از زیر این بار، بنا به فرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «أصعب» است. گناه کردن سخت است، اما آزاد شدن

و سبک شدن از این بار، کاری سخت تر و بسیار مشکلی است.

در جمله دیگری دارند:

«الدخول فيها سهل و الخروج منها مع السلامه صعب» (۱) افتادن در گناه آسان است، اما از این چاه اگر بخواهی سالم بیرون بیایی که تمام گناهان ظاهری و باطنی ریشه کرده در نفست را، بیرون بریزی و خراب کنی، آن نفس عنایت شده الهی را از لابلای این همه تاریکی ها و کوه های گناه دریاوری، مشکل و سخت است.

خطر دیگری که در اینجا وجود دارد و قرآن نیز بیان می کند این است که: اگر نفس به زشتی ها عادت کند و مزه زشتی ها را بچشد، بعد از مدتی از خوبی ها نفرت پیدا می کند و فراری می شود. وقتی به بی نمازی، ظلم و انحراف عادت کند، از خوبی ها نفرت پیدا می کند.

عادت نفس به نوع تغذیه آن

کتاب «نامه دانشوران» داستانی را از زمان قاجاریه نوشته است. این کتاب با شرکت ده دانشمند، زیر نظر یکی از علمای بینای آن زمان به نام «حاج میرزا ابوالفضل ساوجی» نوشته شد. نقل می کند:

ابوالنجم طیب که طیبی متخصص، هنرمند و بینایی بوده است، وارد بازار عطر فروشان می شود، می بیند چند نفر وسط بازار جمع شده اند، همه دارند نظر می دهند، تا چشم آنان به ابوالنجم طیب افتاد، گفتند: حل مشکل را از او

ص: ۴۲۹

۱-۱ - شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲۷۶، الحكم المنسوبه؛ «العدل صوره واحده و الجور صور كثيره و لهذا سهل ارتكاب الجور و صعب تحرى العدل و هما يشبهان الإصابه فى الرمايه و الخطأ فيها و إن الإصابه تحتاج إلى ارتياض و تعهد و الخطأ لا يحتاج إلى شيء من ذلك.»

بخواهیم. راه دادند و او جلو آمد.

به ابوالنجم گفتند: این آقا غش کرده است، به محض این که وارد بازار عطر فروشان شد افتاد و هر کاری می کنیم، به هوش نمی آید. ابوالنجم گفت: چه کسی این شخص را می شناسد؟ یک نفر گفت: من. گفت: شغل او چیست؟ گفت:

کناس است، سطلی دارد که با آن چاه دستشویی خانه ها را خالی می کند، گفت:

چند سال است که این کاره است؟ گفتند: پنجاه سال.

گفت: یکی از شما برود قدری فضولات چاه دستشویی خانه را بیاورد و جلوی بینی او بگیرد، وقتی نفس اول را بکشد، به هوش می آید. عطر، به مزاج او نمی سازد، فقط نجاست به این شخص می سازد. نفس او پنجاه سال است که با بوی نجاست خو گرفته و این بو طبیعت او شده است.

مجرمان و نفرت از خوبی ها

در جهت تغذیه زشتی ها، بعد از مدتی نفس از خوبی ها نفرت پیدا می کند.

کسی که به انواع گناهان عادت کرده است و هر کاری می کنید تا هدایتش کنید، نمی پذیرد، قبول نمی کند، خوبی ها را نمی گیرد، اما همان وقت به گناه دعوتش کنند، سریع قبول می کند، این اشتهايش نسبت به زشتی ها تمام نمی شود.

تشبیه نفس مجرم به جهنم

مفسرین و اهل دل می گویند: این دهان و معده، در خوردن زشتی ها و سیر نشدن، دقیقاً مانند دهان و معده جهنم است. قرآن را در اینجا می خوانند که خدا در آن می فرماید: در قیامت وقتی خدا هفت طبقه جهنم را از مجرمان پر کرد، جهنمی که آنها با دست خود و زشتی ها ساختند، وقتی تمام شد و کسی در صحرای محشر نماند، بهشتی ها به بهشت و جهنمی ها به جهنم رفتند، هیچ کس دیگری نماند،

ص: ۴۳۰

پروردگار به جهنم خطاب می کند، اصلاً خدا با بهشت حرفی ندارد، آنجا امری طبیعی است؛ چون زیبایی مطلق است و زیبایی ها جلوه او است و بهشت نیز تجلی جسمی زیبایی های انسان است، خودش به خودش کاری ندارد، اما جهنم غیرطبیعی و غیر اصولی است که خدا به دوزخ می گوید:

« هَلِ امْتَلَأَتْ » ۱

«امتلاء» یعنی سیر و پر شدن، به هفت طبقه جهنم می گوید: آیا بس است؟ سیر شدی؟ میلیاردها نفر را خوردی، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آخرین نفر اهل جهنم، چقدر کمونیس، لاییک، زناکار، رباخور، ظالم و بی دین خوردی، باز سیر نشدی؟ مانند دهان و معده نفس که سیری نداشت.

مقایسه اشتهای جهنم و بهشت

مقایسه ای با بهشت کنید، ما کلمه کثیر و اکثر در قرآن در ارتباط با بهشت نداریم، «ثله» داریم،

« ثَلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ ثَلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ » ۲

«ثله» ؛ گروهی، اما کثیر نداریم، ولی درباره دوزخ، اکثر و کثیر داریم:

« وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ » ۳

درباره بهشت این حرف را ندارد؛ یعنی بهشت واقعاً خلوت است. به همین خاطر است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۴۳۱

جای فقیرترین کس از لحاظ نعمت‌ها در بهشت، از سطح کره زمین وسیع تر است؛ چون مشتری ندارد. (۱) ولی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی در دوزخ، جای دو کف پا برای خودش پیدا کند، خیلی به او لطف کرده‌اند. اکثر در قرآن زیاد است:

« وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ » ۲

ص: ۴۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸/۱۳۷ - ۱۳۸، باب ۲۳، حدیث ۴۹؛ « [۱] أَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا دَخَلَتْ الْجَنَّةَ [۲] رَأَيْتُ فِيهَا شَجَرَةً طُوبَى أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيِّ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ [۳] أَقْصَرُّ وَ لَا مَمْنَزِلُ إِلَّا وَ فِيهَا فُتْرٌ [قُتْرٌ] مِنْهَا وَ أَعْلَاهَا أَسْفَاطٌ حُلَلٌ مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْبِيقٍ يَكُونُ لِلْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ أَلْفُ أَلْفِ سِفْطٍ فِي كُلِّ سَفْطٍ مِائَةٌ أَلْفِ حُلَّةٍ مَا فِيهَا حُلَّةٌ يُشَبِّهُهُ الْأُخْرَى عَلَى أَلْوَانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ هُوَ نِيَابُ أَهْلِ الْجَنَّةِ [۴] وَ سَطَطَهَا ظِلٌّ مَمْدُودٌ عَرَضُ الْجَنَّةِ [۵] كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ذَلِكَ الظِّلِّ مَسِيرَةَ مِائَةِ عَامٍ فَلَا يَقْطَعُهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ وَ أَشْفَلُهَا ثِمَارُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ [۶] طَعَامُهُمْ مُتَدَلِّلٌ فِي بُيُوتِهِمْ يَكُونُ فِي الْقَضِيْبِ مِنْهَا مِائَةٌ لَوْنٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ مِمَّا رَأَيْتُمْ فِي دَارِ [ثِمَارِ] الدُّنْيَا وَ مَا لَمْ تَرَوْهُ وَ مَا سَمِعْتُمْ بِهِ وَ مَا لَمْ تَشْمَعُوا مِثْلَهَا وَ كَلَّمَا يُجْتَنَى مِنْهَا شَيْءٌ نَبَتْ مَكَانَهَا أُخْرَى لَامَقْطُوعَةٍ وَ لَامَمْنُوعَةٍ وَ تَجْرِي نَهْرٌ فِي أَصْلِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ تَنْفَجِرُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ الْأَرْبَعَةُ أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَعْدَةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَيَّفٍ فِي الْحَبْرِ. » بحار الأنوار: ۸/۸۴، باب ۲۳؛ « [۷] رَوَى أَنَّ رَسُولَ هِرَقْلَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ إِنَّكَ تَدْعُو إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ فَأَيُّ النَّارِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص سُبْحَانَ اللَّهِ فَأَيُّ اللَّيْلِ إِذَا جَاءَ النَّهَارُ. » المعنى والله أعلم أنه إذا دار الفلك حصل النهار في جانب من العالم و الليل في ضد ذلك الجانب فكذلك الجنة [۸] في جهة العلو و النار في جهة السفلى و سئل أنس بن مالك عن الجنة [۹] في الأرض أم في السماء فقال فأى أرض و سماء تسع الجنة [۱۰] قيل فأين هي قال فوق السماوات السبع تحت العرش. و الثاني أن الذين يقولون الجنة و النار [۱۱] غير مخلوقتين الآن لا- يبعد أن تكون الجنة [۱۲] عندهم مخلوقه في مكان السماوات و النار في مكان الأرض. » همچنين مراجعه كنيد به تفسير نمونه: ۳/۱۱۳ - ۱۱۵، [۱۳] ذيل آيه ۱۳۳ سوره آل عمران.

[۱۴]

این اکثر، اهل دوزخ هستند. بعد به دوزخ می گوید:

« هَلِ امْتَلَأْتِ »

معدة ات سیر شد؟ دیگر نمی خواهی؟ به پروردگار عالم می گوید:

« هَلْ مِنْ مَزِيدٍ » ۱

دیگر نداری داخل شکم من بریزی؟ این لقمه هایی که دادی کم بود، از ما می پرسی سیر شدی؟

می گویند: دهان و معدۀ نفس تغذیه شونده با زشتی ها مانند جهنم است؛ سیر نمی شود. از ظلم، جنایت و آدم کشی سیر نمی شود تا در رأس مجرمین جهان قرار گیرد، باز هم سیر نمی شود.

مجرمین کوچک را در اطراف خود ببینید، روزی هزاران دروغ می گویند، خیانت و جنایت می کنند و هر گناهی را که دسترسی پیدا کنند، مرتکب می شوند و سیر نمی شوند. نفس، نه در جهت خوبی ها و نه در جهت بدی ها، هرگز سیر نمی شود.

تبیین تناسب جریمه و جرم

روایت خیلی مهمی از امام صادق علیه السلام آمده است که جواب خیلی از شبهه های ذهنی را می دهد.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! شخص نیکوکار و بدکار مگر بیشتر از هشتاد سال در این دنیا زندگی خواهد کرد؟ فرمود: نه.

گفت: پس این چه حکمی است که پروردگار در قرآن کرده است که مجرم باید تا ابد در جهنم بماند:

« هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » ۱

مگر خدا عادل نیست؟ چرا جرمه ها با جرم ها متناسب نیستند؟ جرم مجرم، یا خوبی ها در شصت سال بوده، اما جرمه یا پاداش او ابدی است؟ برای چه؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: نیت و خواسته نفس مجرم این بوده که اگر باز در دنیا بماند، دوباره همین گونه باشد. چون اگر می خواست دست بردارد، این همه سال دو پیغمبر با محبت، با کرامت، بردبار، با زبان نرم فرعون را به حق دعوت کردند، اما او قبول نکرد. اگر صد سال دیگر یا تا ابد نیز می ماند، باز هم قبول نمی کرد. (۱) یعنی خدا می بیند وقتی مجرم تمام درها به رویش بسته شده است، تازه به فکر

ص: ۴۳۴

۱-۲) - علل الشرائع: ۲/۵۲۳، باب ۲۹۹، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۸/۳۴۷، باب ۲۶، حدیث ۵؛ « [۲] أَبِي هَاشِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخُلُودِ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ [۳] فَقَالَ: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ [۴] فِي الْجَنَّةِ [۵] لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ بَقُوا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا مَا بَقُوا فَالْنِّيَّاتُ تُخَلِّدُ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَيْبَةَ. » بحار الأنوار: ۶۷/۲۱۱، باب ۵۳، حدیث ۳۴؛ « [۶] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدَرِ نِيَّاتِهِمْ فَمَنْ صَيَّرَ نِيَّتَهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ وَ مَنْ قَصَّرَتْ نِيَّتَهُ قَصَّرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَّرَ. » التوحيد؛ شيخ صدوق: ۳۹۷، باب الاطفال، [۷] حاشیه، حدیث ۱۳؛ علم اليقين، فیض کاشانی: ۲/۱۲۸۵؛ « [۸] امیرالمؤمنین علیه السلام قال: جاء يهودى الى النبی صلی الله علیه و آله و سئل عنه یا محمد! ان كان ربك لا یظلم فكيف یخلد فی النار ابد الابدين من لم یعصه الا آیاما معدوده؟ قال: یخلده على نيته فمن علم ان نيته انه لو بقى فی الدنيا الى انقضاءها كان یعصى الله عز و جل خلده فی ناره على نيته و نيته فی ذلك شر من عمله الى ان قال: و الله عز و جل یقول: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَى سَبِيلًا. »

برگشت می افتد و گرنه نیتش این است که همین گونه باشد، اگر او را نگهدارد، باز هم همین کارها را می کند و کره زمین نیز گنجایش نگهداشتن همه را ندارد، لذا به آن طرف منتقلش می کند و به جهنم می برد تا در آنجا دائمی شود؛ چون اگر باز هم می ماند، همین بود. پس سزای جرم متناسب با مجرم است؛ یعنی ذات مجرم می گوید: اگر من نمیرم، باز همین هستم.

شکل گیری ذات مجرم با جرم

در باره مجرمان یهود می فرماید:

«يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ» ۱

می خواهند هزار سال بمانند و همین طور مجرم باشند. اگر ده هزار سال دیگر نیز بمانند، باز همین هستند. هر روز می کشد، مانند گرگ حمله می کند و مانند خوک بی غیرتی و بی تربیتی می کند.

یعنی فکر می کنید اگر کسی را بفرستید تا شارون و بوش را امر به معروف کند، آنها نماز شب خوان شده، از اولیای خدا می شوند؟ اولین کلمه ای که به زبان می آورند این است که: زودتر او را ببرید، چهل تیر در مغزش خالی کنید و شر او را بکنید.

روحیه پستی در پاکان عالم

پس جریمه جرم اگر ابدی است، کاملاً متناسب با وضع مجرم است. پیغمبر صلی الله علیه و آله ائمه علیهم السلام و انبیا علیهم السلام، اصحاب حضرت ابی عبدالله علیه السلام بنا داشتند تا بمانند، همین باشند و از این جاده بیرون نمی رفتند. حبیب بن مظاهر، عمار یاسر، سلمان و همه

نیکان واقعی عالم، اعتقاد و ایمانشان به این است که تا موقعی که باشند، خدا را عبادت کنند و از خدا دست بردارند.

خدا نیز از آنها دست بر نمی دارد. تا خدا، خداست، این ها نیز «مع الله» هستند،

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» ۱

به یکی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: تو عمر را برای چه می خواهی؟ گفت:

می خواهم خدا را عبادت و با جان و دل به خلق خدا خدمت کنم. گفت: تا چه وقت؟ گفت: تا هر وقت که در دنیا بمانم.

دیگر چه وقت ندارد. برای این که من عاشق خدمت و عبادت هستم، از عشقم کم نشده، چراغش نیز خاموش نمی شود، تا هر وقت که بمانم.

فانی نشدن اتصال یافتگان با خدا

آنان انسان های خیلی با ارزشی هستند. همان هایی که ائمه علیهم السلام می فرماید:

وقتی می میرند، کرام الکاتبین به پروردگار عرض می کنند: آیا پرونده آنان را ببندیم؟ خطاب می رسد: نه. می گویند: این ها مرده اند و دیگر در عبادت و خدمت نیستند؟ خداوند می فرماید: شما از جانب آنها نیت کنید و مرا عبادت کنید و ثوابش را پای پرونده آنها بنویسید.

مگر پرونده خدایی خدا بسته می شود؟ پرونده بندگی بندگان واقعی پروردگار عزیز عالم نیز بسته نمی شود. بنا ندارد هر چه به خودش وصل است آن را ببندد و مهر تمام شدن به آن بزند:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» ۱

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَاقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ» ۲

درباره حضرت حق «بِاقِيَ رَبِّكَ» معنا ندارد. ذات او ابدی است؛ لذا می فرماید:

«وَبَاقِيَ وَجْهَهُ رَبِّكَ» ۳ «وجه» غیر از «رَبِّ» است؛ یعنی هر چیزی که به خدا وصل است. حقیقتی است که در آیه به «رَبِّ» اضافه شده است. هر چیزی که به «رَبِّ» اضافه می شود، قطع و بسته نمی شود.

باز بودن پرونده خوبان عالم

چقدر عجیب است. پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار و پانصد سال قبل از دنیا رفته است، خدا می فرماید: تا ابد او را با رحمت تغذیه می کنم:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» ۴

«يُصَلُّونَ» فعل مضارع است و در این آیه شریفه بر استمرار دلالت دارد؛ یعنی با رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله اتصال به خیرات و گیرندگی ثواب در ایشان نمرده است. به همین خاطر من دارم به او می پردازم و تمام فرشتگان نیز از من می خواهند که به او پردازم. این پرداخت، ابدی است و قطع نمی شود.

این مسأله درباره نفس، که در ارتباط با تغذیه حسنات است، وقتی نفس با

حسناات یکی شود - که یکی هم می شود - انقلاب عجیبی در این تغذیه پیدا می کند و به نفس حسن، مطمئن، راضیه، مرضیه، عاقله و متفکره تبدیل می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: از شعاع آفتاب به آفتاب وصل می شود و این وصل نیز وصلی است که در قرآن می فرماید: قطع و پایان ندارد:

« وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا » ۱

«استمسک» به معنی «الصاق» و چسبیدن است. یعنی وقتی نفس از حالت بشری به حالت الهی انقلاب پیدا کرد، «لانفصام لها»؛ جدا ناپذیر می شود. که ای صوفی شراب آن گه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی (۱).

شراب وقتی به سر که انقلاب پیدا کند، جنس پرقیمت و مفید می شود. نفس بشری نیز وقتی به نفس الهی انقلاب پیدا کند، خدا می داند صاحبش چقدر بابرکت و با منفعت می شود.

نصیحت خدا بر بندگان مؤمن

اما نصیحت پروردگار که در سوره مبارکه حشر، بعد از این مسأله اول آمده است را جالب است دقت کنید، می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا »

خطاب در اینجا به آنهایی است که اهل گوش دادن هستند و گرنه می فرمود: «یا ایها الناس» که همه گوش نمی دهند. ای مردم مؤمن:

ص: ۴۳۸

با همه گناهان قطع رابطه کنید. زلف خود را به زلف هیچ گناهی گره نزنید؛ چون گناه خیلی برای شما خوشمزه می آید، یک بار، دو بار، ده بار، صدبار، دیگر پای گناه در وجود شما محکم می شود و نمی شود نفس را از آن گناه جدا کرد و اگر در حال گناه عمر شما تمام شود؛ یعنی از دروازه گناه وارد عالم بعدی شوید، برای شما خیلی خطرناک است.

سوء عاقبت در اثر انس با گناه

شخصی هشتاد و چهار ساله، اهل شام، ثروتمند و قدرتمند بود و تا آن سن به هر گناهی که دسترسی پیدا می کرد، مرتکب می شد. وقتی حس کرد که زمان مردن رسیده، اتاقی در طبقه دوم داشت که چهار پنجره به سمت باغات شام داشت.

هوای شام نیز هوای لطیفی است.

گفت: رختخواب مرا جلوی درب آن اتاق ببرید و هر چهار پنجره را باز کنید تا من بتوانم چهار طرف را ببینم. نگاهی به مشرق، مغرب، شمال و جنوب کرد، گفت: خدایا! کارم تمام است. چند دقیقه دیگر می میرم، دستور تو است که گنهکار توبه کند. من به اندازه کوه های عالم گناه کرده ام، می خواهی توبه کنم، اما چون از تو بدم می آید، توبه نمی کنم. این را گفت و مرد. با گناه گره نخورید که عاقبت اهل گناه جز این نیست.

انکار آیات خدا، نتیجه انس با گناه

این روانکاوی قرآن است:

« تُمْ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ »

تداوم گناه، شما را به انکار آیات خدا خواهد کشید؛ یعنی شما را به جایی می رساند که بگویید: خدا، نبوت، امامت، قرآن و قیامت دروغ است و روحانیون تمام این حرف ها را برای منفعت خودشان ساخته اند.

اگر ما می شد قرآن بسازیم که این خیلی هنر است و باید ما را به عنوان خدا قبول کرد. تداوم گناه کار شما را به اینجا برساند که در باطن، آیات خدا را منکر شوید.

« اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتُنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ »

با گناه گره نخورید، بر شما واجب است تا وقتی که زنده هستید، با تأمل عقلی بنگرید که برای دنیای بعد خود چه توشه ای فراهم کرده اید.

اصلاً کاری، توشه ای برای دنیای بعد فراهم کرده اید یا نه؟ آنهایی که اهل کار بودند، با سه سرمایه وارد دنیای بعد شدند: ایمان، عمل صالح، اخلاق حسنه.

غیر از این نیز از ما نمی خواهند.

کسانی که کار نکردند، بی دین، با اعمال کثیف و اخلاق زشت بودند با کسانی که اهل کار و دقت بودند و برای فردای خود کار کردند، یکی هستند؟

آمادگی مؤمن برای انتقال به آخرت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها»

ص: ۴۴۰

به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از این که به حساب شما برسند. بعد می فرماید:

«فَأَنَّ لِلْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا»

در روز قیامت مردم را در پنجاه ایستگاه نگه می دارند،

«کل موقف مقدره الف سنه»

در هر ایستگاهی ممکن است کسی را هزار سال نگهدارند،

«ثم تلا هذه الآية «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

هر روز قیامت مساوی با هزار سال دنیا است.

آسانی حساب مؤمن در مواقف قیامت

اما آن کسی که برای فردا فکر کرده، اکنون از قبر در آمده، ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: از درآمدن از قبر تا به بهشت رفتن، از مدت زمان نماز عصر شما کمتر طول می کشد.

برای چه او را نگهدارند؟ نگهدارند که بگویند: چرا نماز خواندی؟ چرا خوبی کردی؟ چرا محسن بودی و انفاق می کردی؟ این ها را بپرسند؟ سؤال برای آنهایی است که چیزی ندارند. که بپرسند: چرا ندارید؟ چرا ایمان، اخلاق حسنه و عمل

ص: ۴۴۱

صالح ندارید؟ چرا حسود، بخیل و متکبر بودید؟ لذا در قیامت پنجاه ایستگاه باشد، هر ایستگاهی هم هزار سال طول بکشد، به خوبان چه ربطی دارد؟

ارج نهادن خدا بر پاکان

خداوند چقدر زیبا در قرآن می فرماید:

« فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةٌ »

« وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ »

« فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ »

« فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ »

« وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ * وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ »

این ها وقتی از قبر درمی آیند:

« وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ »

فرشتگان از هر طرف هجوم می آورند و می گویند:

ص: ۴۴۲

« سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ »

مسابقه می دهند که به این ها سلام کنند. سلام ملائکه که تمام می شود، به آنها می گویند: چه جایگاه عالی دارید. وقتی وارد بهشت می شوند، روی آن تخت هایی که خدا می فرماید:

« عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكُونَ »

می نشینند و تکیه می دهند. آن وقت صدای خود خدا را می شنوند که:

« سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ »

به جای این که ما موجود خاکی به خدا سلام کنیم، تعجبی ندارد، اما خدا با آن همه صفات بی نهایتش به ما سلام می کند، خیلی عجیب است. ایها الناس! جهان جای تن آسایی نیست

ص: ۴۴۳

خانه پر گندم و يك جو نفرستاده به گور

والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته

ص: ۴۴۴

شرح وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان

شرح وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان

۲۸

شیراز، مدرسه علوی

دهه اول - شعبان ۱۳۸۴

ص: ۴۴۵

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام در ارتباط با روش زندگي صحيح، پاك، همراه با سلامت همه جانبه و به خصوص حساب گري، به ويژه حسابگري در ارتباط با باطن و نفس، گفتاري با فرزند بزرگوارشان امام مجتبي عليه السلام دارند. البته گفته هايي با حضرت سيدالشهداء نيز دارند كه اين گفتارها با فرزندان، براي همه پدران درس است كه در فضايي صميمي، با محبت و با صفا، با فرزندان خود گفتار مثبت داشته باشند و گفتارشان هدايت، دلالت و چراغ راه زندگي فرزندانشان باشد.

به يك بار و دوبار نيز نبايد پدران قناعت كنند. اين مسأله تا زمان زنده بودن بايد ادامه داشته باشد. اميرالمؤمنين عليه السلام شايد ساعتی بیشتر به شهادتشان نمانده بود، اما در همان وقت اندك، گفتار با فرزندان شان را ترك نكردند و فرمودند:

«اوصيكم الله بتقوى الله و أن لا تبغيا الدنيا و ان بغتكما و لا تأسفا على شيء منها زوى عنكما و قولا بالحق و اعملا للاجر و كونا للظام خصما و للمظلوم عوناً، أوصيكم و جميع ولدى و أهلى و من بلغه كتابى بتقوى الله و نظم أمركم» (1)

ص: ۴۴۷

«اوصیکما» سخن با دو نفر است. «کما» در عربی، ضمیر تثنیه است؛ یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام. هر دوی شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و به این که زندگی خود را از آلوده شدن به معصیت، گناه و انحراف حفظ کنید.

دل، جان و وجود خود را صرفاً برای امور مادی هزینه نکنید: «و أن لا تبغیا الدنیا» گرچه دنیا دنبال شما بدود. شما باید رابطه خود را با دنیا نظم بدهید، به کیفیتی که هیچ محرومیتی از دنیا برای شما نیاید و این دنیای شما، آخرت ساز باشد.

دین هیچ نوع محرومیتی را نمی‌پسندد. ارتباط شما با دنیا باید به کیفیتی باشد که مهر اهل دنیا و اسارت نسبت به دنیا به شما نخورد. آزادی خود نسبت به دنیا را حفظ کنید.

«و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما»

اگر روزی دیدید در گوشه ای از زندگی دنیای شما کمی و کاستی پیدا شده است، سفره امروز شما مانند دیروز نبوده، توان خرید اجناس خیلی بالا را پیدا نکردید، خود و دل را در غصه این کمبودها خرج نکنید؛ چون دل خیلی عزیزتر از این است که در غصه این امور مادی و معمولی هزینه شود. این‌ها اموری است که با فرستادن ملک الموت، تمام این‌ها را از شما می‌گیرند. می‌خواهی در عالم برزخ هم یقه پاره کنی؟ بنشیننی و گریه کنی؟ رابطه شما باید رابطه ای باشد که در هنگام قطع رابطه تأسف، غصه و حزن برای شما به وجود نیاید.

این نصیحت خیلی جالبی است که: تو خیلی بالاتر از این هستی که قلبت برای غصه خوردن برای اشیاء معمولی هزینه شود؛ که چرا او دارد و من ندارم؟ چرا این چیز را از مکه برای آن عروسش آورده، برای من نیاورده است؟ چرا کسب امروزم

مانند قبل یا فلانی نبوده؟

حضرت علی علیه السلام به فرزندان می فرماید:

این چراها را دور بریزید و قلب الهی خود را از غصه خوردن بر این امور حفظ کنید. این گفتگوی پدر با فرزندان به قدری مهم است که ساعتی مانده به شهادتش، این مقدار زمان را صرف گفتگوی دلالتی، هدایتی و خیرخواهی برای آنها کرد.

«و نظم امرکم» «امر» در اینجا به معنای مجموعه زندگی است. در نگاه کردن، گوش دادن، بیداری، خواب، خوراک، پوشاک، معاشرت، برخورد با مردم و خانواده، منظم باشید. رها و بی نظم نباشید.

ارزش وصیت در آخر عمر

معلوم می شود این حرفها برای حضرت مهم تر از این بود که بفرمایند نماز مستحبی، یا قرآن بخوانند. این گفتار به قدری مهم بوده که در بستر بیماری، در حال گفتار مثبت با فرزندان از دنیا رفت. اخلاق همه انبیا علیهم السلام نیز همین بود. شما فکر می کنید همه پیامبران، نفس آخر را به نماز، ذکر و تسبیح تمام می کردند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

آخرین سخن انبیا علیهم السلام سفارش مردم به نماز بود؛ یعنی نفس آخر را با خدا حرف نزدند، بلکه با مردم حرف زدند؛ چون ارزش این بیشتر است. می خواستند با خدا حرف بزنند، برخوردی خصوصی بود، اما با جمعی که در کنار بستر آنان نشسته بودند، آخرین نفس را خرج سفارش به نماز کردن، ارزشی همگانی بود. (۱)

ص: ۴۴۹

۱- ۱) - الکافی: ۳/۲۶۴، بَابُ فَضْلِ الصَّلَاةِ، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴/۳۸، باب ۱۰، حدیث ۴۴۵۴؛ « [۲] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَاةُ وَهِيَ آخِرُ وَصَايَا الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا أَحْسَنَ الرَّجُلُ يَغْتَسِلُ أَوْ يَتَوَضَّأُ فَيَسْبِغُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَتَنَحَّى حَيْثُ لَمَّا يَرَاهُ أُنَيْسٌ فَيُشْرِفُ عَلَيْهِ وَهُوَ رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ نَادَى إِبْلِيسَ يَا وَيْلَاهُ أَطَاعَ وَعَصَيْتُ وَسَجَدَ وَابْتَيْتُ.»

بار تربیتی سخن گفتن با فرزندان

این مقدمه را برای این به محضر شما عرض کردم که ارزش و اهمیت سخن گفتن پدر با فرزندان از نظر فرهنگ اسلام، بیشتر روشن شود. پدرانی که با فرزندان خود حرف نمی زنند، یقیناً به آنها ظلم می کنند و باعث می شوند که زمینه حرف زدن دیگران با فرزندان آنان باز شود. نود درصد دیگران نیز زهر در کام فرزندان ما می ریزند؛ با سخنان باطل، یاوه، شبهه اندازی، سفسطه گری و با سخنان خود ارزش های انسانی آنها را مورد هجوم قرار می دهند.

اما شما می توانید برای فرزندان خود بهترین حوزه جاذبه باشید که اگر با جاذبه ای در بیرون با آنان برخورد کرد، نتواند آنها را جذب کند. فرزند باید در خانه به وسیله گفتار مثبت، در مقابل خطرات بیرون واکسیناسیون شود و این شدنی است. حتی با نوه های خود، خیلی خوب جواب آنها را بدهید. گفتار پدران با فرزندان خیلی اثر می گذارد. (۱)

اثر محبت آمیز بودن خطاب

حال گفتار حضرت امیر علیه السلام با امام مجتبی علیه السلام در ارائه زندگی صحیح، همراه با

ص: ۴۵۰

۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۱۵/۱۶۸، باب ۶۳، حدیث ۱۷۸۸۳؛ « [۱] النَّبِيُّ ص: قَالَ أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ. » وسائل الشیعه: ۲۱/۴۸۶، باب ۹۰، حدیث ۲۷۶۵۹؛ « [۲] قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ. » بحار الأنوار: ۱۰۱/۹۷، باب ۲، حدیث ۵۷؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ قَالَ حُبُّ الْأَطْفَالِ فَأَيُّ فَطَرْتُهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي فَإِنَّ أُمَّتَهُمْ أَدْخَلْتُهُمْ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي. » بحار الأنوار: ۱۰۱/۹۹، باب ۲، حدیث ۷۴؛ « [۴] قَالَ بَعْضُهُمْ شَكَّوتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنًا لِي فَقَالَ لَأَنْضِرِيَهُ وَ أَهْجُرُهُ وَ لَأُتِطَّلُ. »

سلامت همه جانبه را ملاحظه بفرمایید: «یا بنی»

اولاً- لحن کلام را ببینید، روی موج عاطفه و محبت است؛ پسر! یعنی این احساس را بکنند که پدر تکیه گاه و یار او است و دوستش دارد. این برای فرزند خیلی ارزش دارد. اگر مقداری در عمق این کلمه برویم، معنی زیبایی دارد؛ یعنی دلبندم، عزیزم، پاره تنم، وصل به وجودم.

ببینید چقدر لحن صحبت حضرت زیباست، حتی نمی گوید: پسر! یا پسرکم! یعنی کوچولوی نپخته، این ها تلخ است. می فرماید: فرزندم! عزیزم! متصل به وجودم، دلبندم. خود این کلمات، معانی و مفاهیم اثر می کند. کلمات با مشاعر طرف مقابل و مستمع کار می کند. عکس العمل درون مردم در مقابل «بنشین، بتمرگ، بفرما، محبت کنید، تشریف داشته باشید، در خدمت باشیم» و امثال این ها با هم خیلی فرق می کند.

پدری را من شاهدش بودم که وقتی فرزندانش را صدا می زد، کلمه «آقا» را دو بار به کار می گرفت. مثلاً اسم فرزندش «محمد» بود، وقتی می خواست او را صدا بزند، با لحن نرم و صدای پایین می گفت: «آقای محمد آقا! محبت کنید تشریف بیاورید، من کار مختصری با شما دارم».

پسر نیز دست به سینه می گرفت و جلو می رفت و می گفت: جانم بابا! بفرمایید.

می گفت: اگر وقت دارید، به درس و مشق شما لطمه نمی خورد، چند نان بگیرید و بیاورید. این برخورد او با این فرزندانش بود.

البته آن بچه ها الامن بزرگ هستند و همه با ادب، با وقار، اهل خیر، بزرگوار، مسجدی و جلسه گردان، محسن و دارای شخصیت که تمام این ها محصول برخورد مناسب و گفتارهای مثبت آن پدر بزرگوار بود که خود من نیز از آن برخورد اثر می گرفتم.

ص: ۴۵۱

۱ - مناجات با پروردگار

حضرت فرمود:

«یا بنی! للمؤمن ثلاث ساعات» (۱) عزیز دلم! برای انسان با ایمان، مثل برادران ایمانی دیگر، زندگی باید در سه بخش هزینه شود. کلمه ساعت در اینجا به معنی زمان است:

«إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» ۲

معنایش این نیست که قیامت یک ساعت است. یعنی زمان قیامت خواهد آمد.

زندگی اهل ایمان در سه زمان، مرحله یا برنامه هزینه می شود:

«ساعة يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ»

بخشی در ارتباط با پروردگار است. مؤمن فهمیده است که همه کاره، کلیددار، صاحب، خالق و مدبر آنان، وجود حضرت حق است و حضرت حق به گردن آنان حق دارد.

حق حضرت حق به گردن ما، حق بندگی است. نسبت به مولا تکبر و غفلت ندارند. معرفت پیدا کردند که پروردگار از آنها برنامه های مثبت را که به نفع خود

ص: ۴۵۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۵، باب ۴۵، حدیث ۶؛ « [۱] فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ الْحَسَنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَا بَنِيَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَعَدَّتْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يُحَمِّدُ وَ لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا فِي ثَلَاثِ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ. »

آنان بوده خواسته است و این مجموعه کار مثبت را عبادت نامیده است.

هر عبادت نیز معدن و خزینه ای است که در آن گنج بی نهایت قرار داده شده و با عبادت درب همه این گنج ها باز می شود و کلید دیگری ندارد، بلکه فقط با عبادت درب این گنج ها باز می شود.

یعنی این ها حس کردند که هر عبادت و امر واجبی، معدن و گنجی است که خدا در آن ثروت بی نهایت ریخته است و راه رسیدن به این ثروت بی نهایت نیز همین بندگی، عبادت و انجام واجب است.

عقل انبیا و ائمه علیهم السلام که از عقل کل انسان ها بیشتر بوده است، اگر عبادات واقعاً فایده نداشت، باید اول آنها به سراغش نمی رفتند، اما می بینیم که آنان عاشقانه به سراغ عبادت می رفتند.

ارزش واجبات در پیشگاه خدا

من عبادتی مستحب را برای شما بگویم که ما را ملزم نکردند که انجام بدهیم، یعنی به انبیا و حتی سیزده نفر از معصومین ما نیز نگفتند که باید انجام بدهید، فقط در این عالم به یک نفر گفتند واجب است انجام بدهی و نباید ترک کنی، که او پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است. فقط به ایشان گفتند که باید انجام دهی و آن نماز شب است.

وقت نماز شب از نیمه شب شرعی به بعد قبل از اذان صبح است. مستحب است؛ یعنی به هیچ کس نگفته اند که واجب و لازم است که این کار را بکنی. فقط ارائه داده و گفته اند: این کار خوب و عبادت است، اگر خواستی، انجام بده. (۱)

ص: ۴۵۳

(۱- ۱) - بحار الأنوار: ۸۴/۱۲۳، باب ۶؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَ إِنَّ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبٌ إِلَى اللَّهِ وَ مِنْهَا عَنِ الْإِثْمِ وَ تَكْفِيرُ السَّيِّئَاتِ وَ مَطْرَدَةٌ الدَّاءِ فِي الْجَسَدِ. » بحار الأنوار: ۸۴/۱۶۱، باب ۶، حدیث ۵۳؛ « [۲] قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِصِيَامِ اللَّيْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيَصِلَ لِي ثَمَانَ رَكَعَاتٍ وَ رَكَعَتِي الشَّفَعِ وَ رَكَعَةَ الْوُتْرِ وَ اسْتِغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مَدَّ لَهُ فِي عُمْرِهِ وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْبُيُوتَ الَّتِي يُصَلِّي فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْهَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. » بحار الأنوار: ۸۴/۱۴۶، باب ۶، حدیث ۲۰؛ « [۳] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سُلَيْمَانُ لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُوتَ مِنْ حُرْمِ قِيَامِ اللَّيْلِ. »

اما همین مستحب مانند معدن است. ببینید خدا در این معدن چه قرار داده است؟ در قرآن می فرماید:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» ۱

هیچ کس در این عالم خبر ندارد که من پاداش این عبادت را چه چیزی قرار داده ام. فقط خودم می دانم. این پاداش این عمل مستحب است، حال نماز واجب چه گنجینه ای است؟ روزه، انفاق، خمس و زکات واجب، مگر منافعش قابل ارزیابی است؟ مستحبش را می گوید هیچ کس خبر ندارد که چه پاداشی دارد، تا چه رسد به واجب الهی.

فرمود: حسن جان! این بخشی از زندگی اهل ایمان است:

«ساعه یناجی فیها ربه»

ارتباط، خرج و هزینه شدن برای خدا و اتصال به این گنجینه های عظیمی که کسی جز خدا خبر ندارد. این یک.

ص: ۴۵۴

ببینید چقدر زیبا پدر، پسر را راهنمایی می کند. آن هم با لحن محبت آمیز و هنرمندانه، قلب مستمع خود را به کار مثبت جذب می کند.

دوم:

«و ساعه يحاسب فيها نفسه»

عزیز دلم! بخشی از وقت مؤمن نیز در حساب گری نسبت به خود هزینه می شود؛ روزی که بر من گذشت، با این ساعات می توانستم رضایت خدا، بهشت، رضایت مثبت مردم و خانواده ام را بخرم و صفحات پرونده ام را با قلم کرام الکاتبین از اعمال مثبت بنویسم. اعمال خود را محاسبه می کند که من امروز این کار را کردم؛ یا این ساعت عمرم از بین رفت و به تاریکی وارد شد و به ظلم، گناه، آلودگی و معصیت سپری شد.

حکایت محاسبه نفس مرحوم حاج ملاهادی

در سبزوار، همان روز اولی که وارد شدم، پرسیدم از نواده های مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، حکیم فیلسوف، عارف، عابد و انسان با عظمت قرن سیزدهم کسی در این شهر زندگی می کند یا نه؟ گفتند: بله. ایشان نیره دختری دارد که فیلسوف و حکیم است و در سبزوار برای مردم تفسیر قرآن می گفته است، اما اکنون به خاطر سنّ بالا کمتر می تواند از خانه بیرون بیاید.

گفتم: به محضر ایشان بگویید: طلبه ای از تهران آمده، می خواهد شما را ببیند.

ایشان خیلی بزرگواری فرمودند و مرا پذیرفتند. آغوش اولیای خدا محض سازندگی برای دیگران باز است. اخلاق پاکان عالم در برخورد این است. زندگی مادی معمولی دارند و اهل قناعت هستند.

ص: ۴۵۵

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این افراد می فرماید:

«خفیف المؤمنه» (۱) در این دنیا بسیار کم هزینه هستند، خرج زیادی ندارند و در خرج خود اهل قناعت هستند.

به خدمت ایشان رفتم، عرض کردم: آقا! من به این خاطر خدمت شما آمدم که خود و جدّ بزرگوارتان - حاج ملاهادی - برنامه، خاطره و نکته پرفایده ای دارید، برای من بگویید. ایشان فرمودند: می گویم. جزوه ای که خودشان از نکات با ارزش زندگی جدّشان نوشته بودند، آوردند و به من دادند که من آن را به عنوان شیء قیمتی نگهداشتم. همچنین قطعه ای که از جدّشان گفتند که با این مبحث بی ارتباط نیست.

اهل ایمان هر روز حسابگر خود هستند که شب و روز بر من چگونه گذشت و چگونه باید بگذرد. برخوردی که امروز داشتم، حق بود، یا باطل؟ مناسب بود، یا نامناسب؟

ایشان فرمودند: حاج ملاهادی از درآمد شخصی خود کشاورزی داشت و علاقه داشت که خودش دانه را بپاشد و آبیاری کند. با آن کثرت کار تدریس، شاگرد پروری و عبادت سنگینش که می گفت: نماز مغرب و عشاء ایشان نزدیک به دو ساعت طول می کشید.

وقتی که گندم ها را درو می کرد، تمام گندم ها را وزن می کرد و زکاتش را خارج می کرد و همان اول می پرداخت و بعد گندم ها را چند روز می گذاشت روی زمین

ص: ۴۵۶

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۴۱، بَابُ الْمُؤْمِنِ وَ عَلَمَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ، حدیث ۳۸؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمُعُونَةِ خَفِيفُ الْمُؤْنَةِ جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ. »

باشد که پرنده ها سهم زمستانی خود را ببرند، بعد بقیه را به خانه می آورد.

حس کردند واجب الحج شدند، به همسر خود گفتند: از فروش محصولات کشاورزی قدری پول نزد هست که شما را هم می توانم به مکه ببرم. همسرش واجب الحج نبود، اما می گفت: این زن در خانه من خیلی زحمت کشیده است، سر سفره معنوی و مادی، همه را خودم نباید بخورم، او نیز باید مانند من سهم ببرد.

کارهای مقدماتی حج را کردند و رفتند. در مسیر برگشت از مکه، همسرش از دنیا رفت.

خادمی حاج ملاهادی در مدرسه کرمان

با بار و بنه وارد کرمان شد. پرسید: مدرسه طلبه ها کجاست؟ آمد وارد مدرسه شد. حاجی، عمامه اش را به صورت روحانیون نمی بست، بلکه به صورت روستایی های سبزوار می بست؛ یعنی نمی شد تشخیص داد که او زیر این لباس معمولی مانند یک جهان است، یک دنیا علم، حکمت، عبادت و گنج. گنج همیشه در ویرانه است. کسی که با لباس می خواهد خودش را بنمایاند، اندازه همان لباس می ارزد و خودش چیزی ارزش ندارد.

به خادم گفت: آیا به من اتاق می دهی؟ گفت: اینجا وقف طلاب است. یعنی چهره تو نشان می دهد که طلبه نیستی. ولی چون دیگر ممکن است جا پیدا نکنی و غریب هستی، این چند روز می خواهی اینجا باشی، برای این که خلاف وقف عمل نشود، در کارها به من کمک من؛ حیاط را جارو کن، دستشویی را بشوی و اگر طلبه ای کاری داشت، انجام دهی.

گفت: چشم، همه این ها را انجام می دهم. چون وقتی خادم به او گفت: تو باید مانند من خادمی کنی، در درون خودش، فقط گذشت که من؟ حاج ملاهادی سبزواری؟ باید جارو کشی کنم؟ بعد در درونش گفت: آری، باید جارو کشی کنی،

از همین مقداری که بر درونت گذشت، معلوم می شود هنوز ناقص هستی و متیت داری. خودش را محاسبه کرد. بعد به نفسش گفت: حال که وضع خوبی نداری، باید اینجا بمانی، مانند خادم و نوکر با تو رفتار کنند تا از این حال بیفتی. من یعنی چه؟

خادم گفت: بچه ات را بگذار و بیا در اتاق من شام بخور و همانجا بخواب. فردا به بعد، جارو کشید و دستشویی ها را شست، برای طلبه ها نان و غذا خرید. ایشان فرمودند: جدم سه سال، در آن مدرسه کرمان برای تأدیب خودش خادمی کرد.

مبارزه با نفس حاج ملاهادی

روزی خادم به او گفت: تو زن و بچه نداری؟ گفت: زنی داشتم، زن خوبی بود، اما مرد. گفت: بیا دختر مرا بگیر. از بی ریختی و زشتی کسی او را به همسری انتخاب نکرده است، به سنّ تو می خورد. گفت: باشد. عقد کردند.

مبارزه با هوای نفس این است. خدا از این زن به او چهار فرزند داد، دو پسر که هر دو در علم و دانش مانند خودش شدند و دو دختر به نام های حوریه و نوریه، که دو دانشمند بسیار فوق العاده ای شدند.

ایشان می گفت: بعد از مدتی، روزی از کنار کلاس درس رد می شد، دید آیت الله سیدجواد کرمانی دارد کتاب «منظومه حکمت» او را برای حدود دویست طلبه درس می دهد. گوشه دیوار تکیه داد ببیند این عالم کتاب او را چگونه درس می دهد؟

گوش داد، جایی از درس دید استاد اشتباه کرد. فهم کتاب سخت بود، حکمت، فلسفه و عرفان است. دید او اشتباه کرد. سکوت کرد. درس تمام شد.

آمد به خادم مدرسه گفت: من دیگر زمانم تمام شده است، می خواهم همسرم را بردارم و به شهر خود ببرم.

طلبه خوش ذهنی را دید و به او گفت: اگر خدمت آیت الله سیدجواد رسیدی

بگو: این مطلبی که در کتاب منظومه حاج ملاهادی می فرمودید، اگر این گونه می فرمودید بهتر بود و رفت.

طلبه حاج سید جواد را دید و گفت: این خادم مدرسه به من این گونه گفت. او گفت: خادم مدرسه؟ من با این آیت الهی در این کتاب ماندم، چگونه خادم مدرسه جواب را گفته است؟ به مدرسه برویم تا از او بپرسم. آمدند، به خادم گفتند: آن شریک شما کجاست؟ گفت: چند ساعت قبل رفت. گفت: او چه کسی بود؟ گفت: نمی دانم.

عرفان و خلوص حاج ملاهادی

چند سال گذشت. دو طلبه کرمانی که در کرمان فارغ التحصیل شده بودند، با هم قرار می گذارند که به سبزوار و درس حاج ملاهادی بروند. دو نفری به سبزوار می روند، روز اول درس وقتی وارد مدرسه می شوند، می بینند حاجی دارد درس می دهد.

ایشان سر درس دادن از دنیا رفت، بحث توحید بود و مست خدا شد، کتاب را بست، سه بار فریاد «لا اله الا الله» کشید و از دنیا رفت.

این دو طلبه استاد را نگاه کردند. یکی به آن دیگری گفت: این شخص همان کسی نبود که سه سال خادم مدرسه ما بود؟ گفت: والله نمی دانم، خواب می بینم یا بیدار هستم؟ بگذار درس تمام شود و برویم از خودش بپرسیم.

درس تمام شد و همه رفتند. این دو طلبه کرمانی آمدند و گفتند: آقا شما سه سال در کرمان نبودید؟ حاجی نگاهی به آنها کرد و فرمود: تا اینجا که گفتید، حق داشتید، اما از اینجا به بعد حق من است که به شما بگویم: تا من زنده هستم، راضی نیستم که در این رابطه به کسی اشاره ای کنید.

«و ساعه يحاسب فيها نفسه»

۳ - استفاده از لذت های حلال

در دنباله روایت، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و ساعه یخلو فیها بینَ نفسِهِ و لذَّتِها فیما یحلُّ و یحَمَدُ»

بخش دیگر زندگی خود را برای خوشگذرانی و لذت های وجودش بگذارد، اما در آن چه که حلال و پسندیده است.

بعد فرمودند: حسن جان! رفت و آمد مؤمن، از خانه که بیرون می رود، در سه برنامه است:

«مَرَمَةٌ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٌ لِمَعَادٍ»

یا برای اصلاح زندگی است، یا برای آخرت سازی و یا به دنبال لذت و خوشگذرانی در اموری که حرام نیست می رود. خرما
توان خوردن از این خار که کشتیم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۴۶۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

طرح جامع و كامل ساختمان بي نظير انسانيت به وسيله وحى، نبوت و امامت ارائه شده است. در قرآن مجيد مى فرمايد:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»

ما انسان را به اين راه هدايت و دلالت كرديم. رسول خدا صلى الله عليه و آله در آخرين سفرى كه به حج داشتند، در مسجد الحرام دوبار، يك بار در عرفات و دوبار در منى، در ضمن سخنرانى بسيار مهمى فرمودند:

خدایا! تو شاهد باش، آنچه كه مردم را به سعادت ابد مى رساند و از تيره بختى ابدى حفظ مى كند، من در طول اين بيست و سه سال براى مردم بيان كردم.

ائمه طاهرين عليهم السلام هر کدام به نوبه خود، با بيان، نامه ها، اعمال و رفتارشان، حجت خدا را بر مردم تمام كردند. اين طرح جامع بناى انسانيت، تا قيامت در اختيار مردم است. كار طرح معماری و بتايى را وجود مقدس حضرت حق، انبيا

ص: ۴۶۲

و ائمه عليهم السلام بر عهده داشتند، ولی ساختن این بنا را با امکاناتی که در اختیار انسان قرار دادند، مانند عقل، نعمت ها، عمر و اختیار، به خود انسان واگذار کردند؛ چون اگر کار بنایی را نیز آنها بر عهده می گرفتند، کمال و ارزشی برای انسان نبود و قیامت، پاداش، اجر، بهشت و جهنم معنا و مفهوم نداشت. در این نقطه است که پروردگار می خواهد انسان به طور ابدی از فیوضات، عنایات، الطاف و رحمت خاصه او در دنیا و آخرت بهره مند شود.

ملعون بودن ویران کننده بنیان خدا

دو روایت از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، نقل شده است: در روایت اول رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الْإِنْسَانُ بُنْيَانُ اللَّهِ مَلْعُونٌ مَنْ هَدَمَ بُنْيَانَهُ» (۱) انسان، نه بشر، چون بشر جنبه مادی این موجود است و انسان جنبه ارزشی او.

ساختمان انسانیت، ساختمانی الهی است.

جالب این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از هزار نام خدا، اسم «الله» را انتخاب کردند، یعنی نمی گویند: «بنیان الرحمن» یا «بنیان الرحیم»، بلکه می فرمایند:

«بنیان الله» یعنی تمام ارزش های الهی در این ساختمان قابل به کار رفتن است.

ساختمان کامل وجود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

اما حرف به کجا منتهی شده است که چاره ای نبوده جز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله باید این حرف را بفرماید:

ص: ۴۶۳

۱- ۱) - الکشاف، زمخشری: ۱/۵۵۴، [۱] شرح آیه ۹۳ نساء؛ تفسیر فخر رازی: ۱/۲۳۲ (فصل دوم، فائده ششم) .

«مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» (۱) هر کس مرا ببیند، حق را دیده است. یعنی من به شکل و صورت خدا هستم.

اما خدا که صورت ندارد، پس معنی آن این است که ارزش های الهی را به طور کامل می توانید در من ببینید؛ یعنی من به قدری تسلیم و عاشق تعلیم و تربیت محبوبم بوده ام که همه ارزش ها را در خود طلوع داده ام.

در تعریف پیغمبر صلی الله علیه و آله در آخرین آیات سوره توبه نگاه کنید، خدا دارد از او حرف می زند:

« حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ » ۲

این اخلاق خداست. در این آیه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله سه صفت بیان شده است:

حریص نسبت به هدایت مردم و «رؤوف و رحیم» .

ما به خدا «رؤوف و رحیم» می گوئیم، خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله. این معنی «من رأی فقد رأی الحق» است. کسی که مرا ببیند، حق را دیده است. حق یعنی همه ارزش های مثبت.

حکمرانان بر ساختمان وجود

اهل تسنن نقل می کنند:

ابن عباس می گوید: من در سال شصت و یک هجری در مسجد الحرام طواف می کردم، گوینده را ندیدم، فقط صدایش را شنیدم، که داشت می گفت: هر کس می خواهد با پروردگار بیعت کند، با حسین بن علی علیهما السلام بیعت کند. این حد و مقام

ص: ۴۶۴

۱-۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۲۳۵، باب ۴۵، ذیل حدیث ۱. [۱]

انسانیت است که در فرش زندگی کند، اما عرشی باشد. (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

بدن های این طایفه روی زمین است، ولی خودشان در اعلا علین قرار دارند و از نزد خدا بر بدن حکمرانی می کنند. اما آن طور که قرآن می فرماید: عده ای دو حکمران بر بدنشان حاکم است: حاکم اول شکم است و حاکم دوم شهوت.

کجا می فرماید؟ در اوائل سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله:

«الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ» ۲

شهوت و شکم، چگونه؟ این شهوت و شکم را که پروردگار خودش به ما عنایت کرده است. یعنی هر وقت کسی به طرف شکم و شهوت برود، به سمت سقوط می رود؟ یعنی انبیا و اولیا گاهی در سقوط و گاهی در صعود بودند؟ یعنی پاکان عالم گاهی در سقوط بودند و گاهی در عروج؟ نه.

انبیا شکم و شهوت داشتند، اما هر دوی این ها برای آنان ابزار عروج بود. به شکم و شهوت جواب می دادند، ولی جوابی هماهنگ با خدا.

ص: ۴۶۵

۱ - ۱) - المناقب: ۴/۵۲، فصل فی معجزاته علیه السلام؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۴/۱۸۵، باب ۲۵؛ « [۲] عَمِنَ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالاً رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ عَلَى بَابِ الْكَعْبَةِ وَ كَفُّ جَبْرَيْلَ فِي كَفِّهِ وَ جَبْرَيْلُ يُنَادِي هَلُمَّوا إِلَيَّ يَبِيعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عُنْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ عَلَى تَرْكِهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ لَمْ يَنْقُضُوا رِجْلًا وَ لَمْ يَزِيدُوا رِجْلًا نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ إِنَّ أَصْحَابَهُ عِنْدَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ. »

وقتی هفت سال در کاخ مصر می بیند جواب دادن به زن مصری هماهنگ با خدا نیست، جواب نمی دهد. با همین جواب ندادن دارد بالا می رود، روزی که هماهنگ با خدا می خواهد جواب دهد، با همان جواب دادن نیز بالا می رود.

ازدواج و شهوترانی می کند، ولی می گوید: مولای من به من گفته است ازدواج کن و در چارچوب این ازدواج مشروع شهوترانی کن، می گویم: چشم.

با همین شکم و شهوت چه تولید کردند؟ بالاخره ماده و مصالح اولیه ساختمان انسان از خاک است. خاک وارد نبات و گوشت حیوان حلال گوشت شده، غذا و نطفه می شود و سرانجام انسان ساخته می شود.

امثال حضرت ابراهیم علیه السلام می خورند، شهوت را مصرف می کنند، محصول آن مانند حضرت اسماعیل و اسحاق علیهما السلام می شود.

این کار که بالاترین عروج به سوی پروردگار است:

« وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً ۱ »

چه باقیات و صالحاتی از حضرت اسماعیل علیه السلام بالاتر که از نسل او رسول خدا صلی الله علیه و آله، دوازده امام علیهم السلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، میلیون ها عارف، اولیای خدا، مفسر و مرجع تقلید به وجود آمد؟

چه باقیات الصالحاتی از اسحاق بالاتر که از نسل او دو پیغمبر اولوالعزم مانند حضرت موسی و عیسی علیهما السلام به دنیا آمده است؟ این در ظاهر نتیجه شهوت و شکم است، اما اینجا صحبت از سقوط نیست، بلکه شکم و شهوت نردبان عروج، صعود و رفتن به سوی پروردگار مهربان عالم هستند.

مبارزه با طرح و نقشه ضد ارزشی

چگونه این شکم و شهوت حاکم هستند؟ اینجا که محکوم هستند؛ یعنی شکم

و شهوت در زندگی پاکان عالم، هر دو از طریق صاحبشان بنده پروردگار هستند، اما آنجا شکم و شهوت حاکم هستند، به چه علت؟

«يَتَمَنَعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» ۱

شکم آنها، شکم حیوانی است؛ یعنی دهان بازی دارد که هر چه می خواهد، درون این دهان می ریزند؛ عرق، شراب، گوشت خوک، پول حرام، دزدی، رشوه، غصب، اختلاس و حق مردم، حق خواهر و برادر و وارث. دهان باز است و شکم حاکم.

شکم به صاحب خود می گوید: بریز و او می گوید: چشم. از کجا بریزم؟ می گوید: از هر کجا و هر راهی که می شود. اینجا شکم حاکم است و این شکم، شکم حیوانی است.

اما شهوت و شکمی که با خواسته های پروردگار عزیز عالم هماهنگ است، همین طور است؟ خدا در قرآن در مورد این ها می فرماید:

«كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» ۲؟

این شکم را که گاو، خر، سگ و خوک دارند.

بحث شهوت و شکم در آنجا بحث ارزش است، نه بحث ضد ارزش. این است که می فرماید: هر کس مرا ببیند، حق را دیده است، یا هر کس می خواهد با خدا بیعت کند، با امام حسین علیه السلام دست بیعت بدهد. یعنی این مجموعه ارزش هاست:

«الإنسان بُنِيَانُ اللَّهِ مَلْعُونٌ مَنْ هَدَمَ بُنْيَانَهُ» (۱) این ساختمان، ساختمان الهی است، ملعون است کسی که این ساختمان را خراب کند. تخریب تا جایی که خدا بگوید: «کالانعام».

وارد کردن نقص در ساختمان وجود

اما روایت دوم را ابوذر می گوید:

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند:

«الناقص ملعون»

ناقص؛ آن کسی که از رحمت حق محروم است؛ نه کسی که کور مادرزاد، یا کسی که معلول است، چون ما آنقدر کور مادرزاد داشتیم که با قبول تربیت خدا، فوق العاده شدند.

چشم دل

حضرت امام باقر علیه السلام وارد حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند، به همراه خود فرمودند:

به این مردم بگو: آیا امام باقر علیه السلام را می بینید؟ به هر کس گفت که آیا حضرت امام باقر علیه السلام در حرم مشرف هستند؟ نگاهی به این طرف و آن طرف کرد و گفت: نه.

امام علیه السلام به او فرمودند: به گوشه حرم، نزد ابراهیم مکفوف، این پیرمرد کور برو، بگو: آیا امام باقر علیه السلام در حرم است؟ رفت به ابراهیم مکفوف گفت: آیا حضرت

ص: ۴۶۸

۱- ۱) - تفسیر آیات الأحكام: ۳۱۲؛ [۱] الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل ۱/۱۵۵، [۲] سورة نساء (۴): آیات ۹۲ الی ۳۹؛ «إن هذا الإنسان بنیان الله. ملعون من هدم بنیانه»

باقر علیه السلام به حرم مشرف شده اند؟ گفت: بله، چند لحظه ای است که آمدند. گفت:

آیا ایشان را می بینی؟ گفت: من در آن ناحیه کور نیستم که ایشان را نبینم، بلکه چشم من خیلی قوی است، من از ناحیه چشم سر کور هستم، نه از ناحیه دل. (۱) کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: شما خدا را دیده اید که او را عبادت می کنید؟ فرمود: من خدای ندیده را عبادت نمی کنم. (۲) این ها در ناحیه چشم دل، چشم خیلی قوی دارند. گوش و هوش آنان نیز قوی است و قدرت تسلط آنان بر خودشان هم خیلی فوق العاده است.

رفاقت صحیح با شکم و شهوت

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم کل مملکت بودند، بعد از نماز مغرب و عشا از مسجد کوفه به طرف خانه می رفتند، قصابی که آن طرف تر از مسجد بود، گفت:

علی جان! من می خواهم بروم، اما چند کیلو گوشت مانده، مشتری ندارم، شما

ص: ۴۶۹

۱- ۱) - الخرائج و الجرائح: ۲/۵۹۵؛ بحار الأنوار: ۴۶/۲۴۳، باب ۵، حدیث ۳۱؛ « [۱] رُوِيَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ وَيَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتُهُ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ لَمَّا هُوَ وَاقِفٌ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ قَالَ سَلْ هَذَا فَقُلْتُ هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ أَلَيْسَ هُوَ بِقَائِمٍ قَالَ وَ مَا عَلِمَكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَأَعْلَمُ وَ هُوَ نُورٌ سَاطِعٌ قَالَ وَ سَمِعْتُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْإِفْرِيقِيَّةِ مَا حَالُ رَاشِدٍ قَالَ خَلَفْتُهُ حَيًّا صَالِحًا يُقْرِئُكَ السَّلَامَ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ مَيَاتٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ مَتَى قَالَ بَعِيدَ خُرُوجِكَ بِيَوْمَيْنِ قَالَ وَ اللَّهُ مَا مَرِضَ وَ لَأَكَانَ بِهِ عَلَيْهِ قَالَ وَ إِنَّمَا يَمُوتُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ وَ عَلَيْهِ قُلْتُ مِنَ الرَّجُلِ قَالَ رَجُلٌ لَنَا مُوَالٍ وَ لَنَا مُحِبٌّ ثُمَّ قَالَ أَتَرُونَ أَنْ لَيْسَ لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَاطِرَةٌ وَ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ بِئْسَ مَا رَأَيْتُمْ وَ اللَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَاحْضَرُونَا جَمِيعًا وَ عَوِّدُوا أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ وَ كُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرَفُوا فَإِنِّي بِهِذَا أَمْرٌ وُلْدِي وَ شِيعَتِي. »

۲- ۲) - الكافي: ۱/۹۸، بَابٌ فِي إِبْطَالِ الرُّؤْيَةِ، حَدِيثٌ ۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۴۱/۱۶، باب ۱۰۱، حَدِيثٌ ۸؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صِلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَيَّدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ لَأَتَدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. »

می خواهید ببرید؟ فرمود: نه، پول ندارم.

گفت: رییس این مملکت که یکی از استان هایش کشور مصر، فلسطین و ایران است، پول ندارد؟ صاف تر از اولیای خدا در این عالم نبود. گفت: چرا پول نداری؟ فرمود: من از ریاست جمهوری خود حقوق نمی گیرم، چند درخت خرما در مدینه دارم، با پول آن خرج سالم را تنظیم می کنم.

گفت: نسیه ببر. هر وقت خواستی پولش را بده. فرمود: چرا من با تو معامله نسیه کنم؟ با شکم خود معامله نسیه می کنم، به شکم می گویم: گوشت هست، اما پول ندارم که بخرم و به تو بدهم، صبر کن، هر وقت پولدار شدم، به تو گوشت می دهم. این شکم با من رفیق تر از تو است؛ چون هر چقدر هم با من رفیق باشی، همین که پولم دیر بشود، تو به من بد نگاه می کنی که چرا پول مرا ندادی، اما هیچ وقت شکم من به من بد نگاه نمی کند. (۱) این گونه مسلط بودند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: لعنت خدا بر کسی که این ساختمان را رو به خرابی ببرد و آن را ناقص نگهدارد.

مصالح ساختمان وجود

زیباترین مصالح را برای این ساختمان قرار داده اند. در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: از مصالح این ساختمان، متخلّق شدن به اخلاق صالحین، صدق، چشم پاک، خوف از خدا، صبر، سخاوت و حیا است. این مصالح در جهت اخلاق است و مصالح عملی و اعتقادی نیز در جایگاه خود مسائلی دارد.

ص: ۴۷۰

۱- ۱) - إرشاد القلوب: ۱/۱۱۹، الباب الرابع و الثلاثون فی القناعه؛ «و [۱] روی أن علیا علیه السلام اجتاز بقصاب و عنده لحم سمین فقال یا أمیر المؤمنین هذا اللحم سمین اشتر منه فقال له لیس الثمن حاضرًا فقال أنا أصبر یا أمیر المؤمنین فقال له أنا أصبر عن اللحم.»

مثلاً برای ساختن قلب، مصالح ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، انبیا و کتاب های نازل شده از جانب حضرت حق است که اگر دل در گرو این پنج منبع باشد و هر چیز دیگری می خواهد به دل گره بخورد، با این ها پخته شود، ساختمان وجود انسان کامل می شود.

چیزی که می خواهد با دل گره بخورد، با این پنج چیز میزان می شود. اگر انسان اجازه دهد که گره بخورد، دیگر اتفاق نمی افتد که پسر نزد پدر و مادرش گریه کند که من این دختر را می خواهم، می گویند: این دختر به ما نمی خورد، یا دختر می گوید:

من این پسر را می خواهم، مادر ناله می زند که این پسر به خانواده ما نمی خورد. اما مردم به اندازه ازدواج و آنچه که می خواهند به دل شان گره بخورد اهمیت نمی دهند که این چیزی که می خواهد به دل ما گره بخورد، به دل، خدا، فرشتگان، دین، قیامت، ائمه علیهم السلام و انبیا می خورد، یا نه؟ آیا همسنگ با ارزش ها هست؟

حراست از خانه دل

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند:

چه شد که به این مقام رسیدید؟ امام علیه السلام فرمود:

«بالتعود علی قلبی»

اول جلودار دلم بودم و هر چیز و هر کسی را به دل راه ندادم، بلکه دیدم هر چیزی که به دل نمی خورد و به آن مربوط نیست، گفتم: تو بیگانه و غریبه ای، اینجا نیا، اینجا خانه کسی دیگر است. با راه ندادن غیر، علی شدم.

مرحوم ملا احمد نراقی شعر مفصلی دارد پدر بزرگم این شعر را می خواند و بلند بلند گریه می کرد. اواخر آن به پروردگار می گوید: من غلط کردم در اول بی شمار اهرمن را راه دادم در حصار

ص: ۴۷۱

یک نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن (۱)

اخلاق صالحین در مصالح ساختمان وجود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ادامه می فرماید:

«والتخلق باخلاق الصالحین»

این جمله «التخلق باخلاق الصالحین» که در کتاب های ما معنا شده است، ده مورد را شیخ بهائی در کتاب اربعینش بیان می کند که اخلاق صالحین چه بوده است؟

صالحین، همان طور که از لغت پیداست، عاشق تربیت، رشد، کمال، سالم و پاک شدن مردم و خوشبخت کردن آنها در دنیا و آخرت بودند. خیلی از مردمی که در این زمینه ارتباطی نداشتند، زجر می کشیدند، ولی مردم را رها نمی کردند. یک مورد از توجه عاشقانه به ساختن مردم را برای شما بگویم. شما اسم آن را امر به معروف و نهی از منکر بگذار، اما این امر به معروف و نهی از منکر خیلی هنرمندانه بوده است.

معامله کردن با خدا

دانشمندی به نام سعید بن مسیب (۲) در مدینه زندگی می کرد. امام باقر و امام

ص: ۴۷۲

(۱-۱) - ملا احمد نراقی.

(۲-۲) - دائرة المعارف تشیع: ۹/۱۷۷؛ سعید بن مسیب، سعید بن مسیب بن حزن بن وهب مخزومی قریشی از تابعین و راویان است. نام مادرش ام سعید دختر حکیم بن امیه سلمی و فرزندانش محمد، سعید، الیاس و ام عثمان و ام عمر و فاخته می باشند. وی چهار سال بعد از خلافت عمر متولد شد و در هشتاد و چهار سالگی درگذشت. او یکی از فقها و تابعین بزرگ زمان معاویه بود که حدیث و فقه و تقوا و پرهیزگاری و عبادت را در خود جمع کرده بود و از امام صادق علیه السلام روایت شده که سعید بن مسیب از معتمدین علی بن حسین علیه السلام بود. سعید از جلوداران علم قرائت در مدینه به حساب می آمد و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابن عباس روایت نقل کرده است و جدّ و کوشش زیادی برای دستیابی به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است و گاهی چند شبانه روز در جستجوی شنیدن یک حدیث سفر کرده است. او دارای آن چنان شخصیتی بود که در زمان حیات اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فتوا می داد. روایت کرده اند که عمر بن عبدالعزیز تا در مورد حکمی از سعید بن مسیب نمی پرسیدند، قضاوت نمی کردند و گروهی او را از خوابگزاران می دانند و روایتی را درباره تعبیر خواب از او ذکر کرده اند و گفته اند اکثراً نماز را در مسجد و به صورت جماعت برگزار می کرد و در حالی که سوار مرکوب بود قرآن تلاوت می کرد و به طور معمول روزه داشت. وی همنشین امیرالمؤمنین علیه السلام بود و حتی در جنگها نیز از وی جدا نمی شد و تحت تربیت حضرت علی علیه السلام و از صحابه آن بزرگوار و مردی موثق و مورد اعتماد

بود. علی بن حسین علیه السلام فرموده که سعید بن مسیب به خاطر مقدم بودن در آثار و دارا بودن فهم و شعور در زمانش داناترین مردم است و کلینی در کافی می نویسد: ابوعبدالله صادق علیه السلام فرمود: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابوبکر و ابو خالد کابلی از اصحاب قابل اعتماد علی بن حسین علیه السلام بودند. سعید همچنین از یاران امام حسین علیه السلام بود. وی را یکی از فقهای هفتگانه و سرور قاریان مدینه دانسته اند. ابن حجر در تقریب التهذیب می گوید: او یکی از علمای ثابت و فقهای بزرگ بود و از میمون بن مهران روایت شده که: داخل شدم در مدینه و از اعلم شهر سؤال کردم، پس سعید بن مسیب را معرفی کردند. و نیز سلیمان بن موسی می گوید: او از فقیه ترین تابعین بود، و صاحب عقد الفرید می گوید که: او به همراه حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت داشت. روایت کرده اند که فردی نزد سعید بن مسیب آمد و گفت: در خواب دیدم که گویا حضرت موسی علیه السلام بر ساحل دریا ایستاده پای مردی را گرفته و او را می چرخاند، پس او را سه بار به چرخ انداخت و سپس میان دریا افکند، سعید گفت: اگر خواب تو راست باشد، عبدالملک تا سه روز دیگر خواهد مرد، روز سوم هنوز سپری نشده بود که خبر مرگ عبدالملک رسید و آن مرد به سعید گفت: این سخن را از کجا گفتی؟ گفت: آن که موسی فرعون را غرق کرد و فرعون را جز عبدالملک نمی دانم.

صااوق اعللها السلام از او تعرف كرده اند. ااخترى اااا كه ٱرورءكار زللالل را در افن ااختر

ص: 473

کامل کرده بود. کار این دانشمند درس دادن بود.

زمانی که عبدالملک مروان حاکم کشور است. نماینده ای با اختیارات تام می فرستد که این دختر را از سعید بن مسیب برای پادشاه کشور خواستگاری کن، دختر و خودش هر چه مهریه و چیز دیگر خواستند قبول کن و امضا بده.

نماینده عبدالملک آمد و با سعید بن مسیب مفصل صحبت کرد و همه مزده ها را به او داد و سعید نیز بعد از تمام شدن حرف او گفت: این دختر را به عبدالملک شوهر نمی دهم. آن نماینده خداحافظی کرد و رفت.

روزی سر درس به شاگردش که لباس معمولی به تنش بود گفت: دو روز است که درس را تعطیل کردی، خیلی برای من سنگین است، چرا؟ اشک شاگردش ریخت، گفت: من تازه عروسی کرده بودم، همسرم مریض شد و مرد. این دو روز دست اندر کار کفن و دفن او بودم.

گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است که بی زن زندگی کردن، شرّ است، شما همین امشب باید ازدواج کنی. گفت: من تازه همسرم مرده و وضع مالی خوبی ندارم، چه کسی به من دختر می دهد؟ گفت: من.

دختری که شاه به دنبالش فرستاده بود. یعنی من دخترم باید با انسان ازدواج کند، نه با شاه. گفت: چند لحظه صبر کن، رفت و به دخترش گفت: شوهری دانشجو، سالم و پاک به خواستگاری تو آمده است، می خواهی تو را به ازدواج او بدهم؟

گفت: پدر! شما سرد و گرم روزگار را چشیده اید، اگر مصلحت من می دانید، من حاضرم. آمد به جوان گفت: دخترم حاضر است. عقدش را اکنون می خوانم و اول غروب عروس را می آورم و به تو تحویل می دهم.

اول غروب آمد، در زد، داماد آمد، به او گفت: استاد! مهریه چه باشد؟ من

پول ندارم تا مهر دختر را بدهم. آن زمان مهر را نقد می پرداختند. گفت: کلّ قرآن را شرط الهی می کنم که باید به دخترم یاد بدهی، این مهریه دختر من است، دیگر چه می خواهی؟ ازدواج تمام شد. (۱)

غلام تربیت شده در دست حکیمان الهی

حال تربیت شده دیگری را از زبان این سعید بن مسیب بشنوید، می گوید: در مدینه قحطی شده بود، جمعیتی از مردم مدینه به بیابان رفتند تا نماز باران بخوانند. ما هم رفتیم در گوشه نشستیم و تماشا کردیم. دیدم مردم نماز باران را خواندند و اشک ریختند و رفتند، اما خبری نشد. وقتی که خلوت شد، از پشت تپه صدایی شنیدم، اما صدا بلند نبود، صدایی است که به خدا می رسد.

آمدم دیدم کارگر سیاه چهره ای صورتش روی خاک است و به پروردگار می گوید: به بازیگری ها، گناهان و قلب سیاه این مردم نگاه نکن، به کرم خود نگاه کن و باران را بفرست. تا سرش را از روی خاک بلند کرد، ابر پدیدار شد و باران ریخت.

ما به دنبالش آمدیم تا ببینیم خانه این شخص کجاست، تا برویم و بگوییم: واقعاً اگر تو غلامی، تو ارباب شو و من غلام تو می شوم. کوچه به کوچه، آهسته آمدم، دیدم به خانه امام زین العابدین علیه السلام رفت. قدری صبر کردم، بعد در زدم و درون خانه آمدم، گفتم: یابن رسول الله! تو کریمی، یکی از این غلام های خود را به من ببخش.

ص: ۴۷۵

۱-۱) - در کتاب عبرت آموز: ۲۰۰ [۱] بیان شده است. تفسیر عاملی: ۲/۷۳، [۲] سوره نساء (۴): آیات ۱۹ تا ۱۲، ص ۳۶۴
ابراهیم بن عبد الله الکنانی گفت: سعید بن مسیب دخترش را به مردی داد بدو درم مهر.

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: عیبی ندارد. غلامان را آوردند و فرمودند: کدام را می خواهی؟ عرض کردم: این ها را نمی خواهم. فرمود: غلام دیگری دارم که کار حیوانات مرا انجام می دهد. او صدا بزنید بیاید. صدا زدند و آمد. عرض کردم: آقا! من این شخص را می خواهم.

امام چهارم علیه السلام فرمودند: ای غلام! سعید بن مسیب تو را می خواهد. تو را به او ببخشم؟ او جواب نداد. به سعید رو کرد و گریست. گفت: ای سعید! مرا از امام زین العابدین علیه السلام جدا نکن، من می میرم، سعید گفت: ناراحت نباش. تو را نمی برم.

سعید رفت.

غلام دید که مقام معنویش بر او معلوم شده و او بی خود به دنبالش نیامده است و حتماً در بیابان آن حال او را دیده است. نگران شد. خلوص را ببیند و یاد بگیرد.

سعید می گوید: من چند قدم رفته بودم که غلامان امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند: امام می فرمایند: برای تشییع جنازه آن غلام بیا، او نزد محبوبش رفته است. (۱) ز هر چه غیر یار استغفر الله

ص: ۴۷۶

شدم دور از دیار یار ای فیض من مهجور زار استغر الله (۱)

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۴۷۷

۱-۱ - فیض کاشانی.

دنيا و آخرت

تفاوت بين دنيا و آخرت

اشاره

تفاوت بين دنيا و آخرت

۳۰

خمينى شهر، مصلی

دهه سوم - جمادى الثانى ۱۳۸۵

ص: ۴۷۸

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

۱- زنده بودن آخرت

دنیا و آخرت با یکدیگر چند تفاوت دارند. برای شناخت این تفاوت ها از آیات قرآن مجید استفاده می کنیم. دنیا خانه حیات و زندگی است و هم خانه مرگ و خاموشی است، اما آخرت فقط خانه حیات است.

ما در دنیا، موجودات زنده، جماد و مرده می بینیم. بسیاری از موجودات در این دنیا جان و حیات دارند و بسیاری از موجودات هم بدون جان و حیات هستند. اما قرآن مجید، آخرت و همه موجودات عالم آخرت را زنده شعوردار، فهمیده و آگاه می داند.

در قرآن مجید درباره دنیا می خوانیم:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»

در دنیا مرگ هست و حیات وجود دارد. اما درباره آخرت می خوانیم:

ص: ۴۷۹

« وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرُ »

عالم آخرت، باشعور، زنده و آگاه است. در قرآن مجید به این نکته اشاره شده است که پروردگار عالم بعد از این که جریان قیامت تمام شده، صحرای محشر خالی می شود، اهل نجات وارد بهشت و اهل معصیت نیز وارد دوزخ می شوند، پروردگار عالم با دوزخ و جهنم حرف می زند. جهنم و دوزخ نیز حرف خدا را می شنوند و می فهمند. علت این شنیدن و جواب دادن، همان حیات آگاهانه به همراه شعور می باشد. پروردگار به دوزخ خطاب می کند:

« هَلْ اِئْتَلَّتْ »

ای دوزخ! آیا از این جمعیت مرد و زنی که به خاطر گناه، بی دینی، کفر، شرک، نفاق و عصیان در تو ریخته شده اند، سیر و پر شده ای؟ دوزخ به پروردگار جواب می دهد:

« وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ »

در این آیه شریفه، کلمه قول است. دوزخ به پروردگار پاسخ می دهد: از این میلیاردها مرد و زنی که در من ریخته شده، سیر و قانع نشده ام، آیا لقمه بیشتری هم هست که در من قرار بدهی؟

از این که قرآن مجید می فرماید: پروردگار با جهنم صحبت می کند و از او سؤال می کند و جهنم هم با صدا جواب پروردگار عالم را می دهد. می توان فهمید که دوزخ

مانند بقیه شئون قیامت، حیات دارد و حیات او نیز با شعور و با درک و فهم است.

این یک تفاوت.

۲- فناپذیری دنیا و بقای آخرت

تفاوت دیگری که بین دنیا و آخرت وجود دارد این است که: هیچ چیز در دنیا دوام و بقا ندارد. موجودات، همیشگی، جاوید و ابدی نیستند. عزیزترین موجود این عالم که برتر از او وجود ندارد، پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله است که سهم بودن ایشان در این دنیا شصت و سه سال بود. خداوند متعال او را در دنیا با آن همه احترام، مقام، عظمت و کرامت، ابدی و جاوید قرار نداد، بلکه در زمان حیات آن حضرت، خود پروردگار عالم خبر مرگ ایشان را به او داد.

«إِنَّكَ مَيِّتٌ» ۱

حیب من، یقیناً مرگ گریبان تو را نیز خواهد گرفت و روزی می رسد که بین روح و بدن تو جدایی می افتد و بدن تو باید در همین زمین دفن بشود و جان مقدست نیز باید در جوار من قرار بگیرد، تا روز قیامت که دوباره بین این جان و بدن آشتی برقرار بکنم و با همین بدن و جان مرگب وارد عالم آخرت بشوی.

آنچه در این عالم است به عمر او خاتمه داده است. مهر ابدی بودن و بقا بر پرونده کسی زده نشده است. اما در عالم آخرت، مرگ و محدودیتی وجود ندارد.

تمام موجوداتی که در عالم آخرت هستند، همیشگی و ابدی هستند، بقا دارند و مسأله ای به نام مرگ برای اهل آخرت وجود ندارد.

شما می دانید اگر یک مرد، زن، کودک، پیر یا یک جوانی خدای نکرده حدود هفتاد درصد بدن او در میان شعله های آتش آسیب ببیند و آتش را خاموش بکنند و او را به بیمارستان ببرند، بهترین دکتر و دارو هم کنار او قرار بگیرد، احتمال مرگ او

ص: ۴۸۱

به خاطر هفتاد درصد آسیب دیدگی از آتش، زیاد است. اما امیرالمؤمنین در دعای کمیل با سوز دل درباره آتش جهنم می فرماید:

« و هذا ما لاتقوم له السموات و الارض» (۱) آتش جهنم، آتشی است که تمام آسمان ها و زمین در برابر سوزندگی، حمله و فشار آن، مقاومت ندارند. اما جهنمی ها با همین بدن در آن آتش پرفشار نمی میرند، پروردگار عالم می فرماید:

« ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا» ۲

هیچ فرد جهنمی در آن آتش نمی میرد. حالا- آتش هم آتشی است که آسمان ها و زمین طاقت آن را ندارد، اما در آخرت همین بدن گوشتی و استخوانی در آن آتش شدید از بین نمی رود و مردنی نیست، این فرق دوم بین دنیا و آخرت است.

۳- جدایی بین خوبان و بدان در آخرت

اما فرق سوم بین دنیا و آخرت آن است که: در دنیا تمام خوبان و بدان کنار هم زندگی می کنند. شما مردمی متدین، بزرگوار و اهل خدا هستید، ولی ممکن است همسایه شما فرد غریبه ای باشد که از مکان دیگری به این شهر آمده است، دین و ایمان ندارد، اهل عبادت نیست، صداقت، کرامت و اصالت ندارد و دارای ارزش های انسانی نیست. از آن مکان به جای دیگری هم نمی توانید بروید. ممکن است یک دختر متدینه عقیفه با یک جوان ازدواج بکند و این شوهر هم کفو او از آب در نیاید، آدم بی دین و بدی باشد. در تمام مناطق روی زمین، خوب و بد کنار

ص: ۴۸۲

هم دیگر هستند، هم دیگر را می بینند، با هم دیگر روبه رو می شوند، شما ممکن است به قدری از تقوا برخوردار باشید که حاضر نشوید به اندازه یک خلال دندان به مالی کسی ضربه بزنید، اگر هم به شما بگویند: چرا حاضر نیستید به اندازه یک خلال دندان به مال کسی ضربه بزنید، جواب بدهید که از قیامت و آخرت می ترسم، چون این آیه را قبول دارم که پروردگار می فرماید:

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ »

ابوذری می گوید: یک شب تا صبح پیغمبر عظیم الشان اسلام از ناراحتی بیدار ماندند. با آن اخلاق خوشی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند، آن شب تبسم بر لب های مبارک ایشان نقش نبست. ابوذر می گوید: من اول مغرب وقتی ناراحتی را در چهره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیدم به خودم اجازه ندادم بپرسم که چه شده است. ولی فردا صبح، بعد از نماز، شادی را در چهره ایشان دیدم، عرض کردم: علت ناراحتی دیشب شما چه بود و امروز چرا خوشحال شده اید؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ابوذر، دیشب دو درهم از بیت المال پیش من مانده بود، من موردی را برای خرج این دو درهم نیافتم. تا صبح بیدار ماندم و در این فکر بودم که اگر ملک الموت مأموریت پیدا کند که جانم را بگیرد، از او بخواهم دست نگاه دارد تا من این دو درهم که از بیت المال است را به مردم برگردانم، نخواهیدم که مبادا ملک الموت در خواب مراقب روح کند، و حالا- موردش را پیدا کردم و خرج نمودم، الا- شادی من از این روست که زیر بار دین این دو درهم نیستم. (۱)

ص: ۴۸۳

۱- ۲) - تفسیر القمی: ۱/۵۴؛ [۱] تفسیر نور الثقلین: ۱/۶۹، [۲] سورة بقره (۲): آیات ۸۴ الی ۸۸؛ «فقال أبو ذر: اما تذکر انا و أنت قد دخلنا علی رسول الله صلی الله علیه و آله عشاء فرأیناه کثیرا حزینا فسلمنا علیه، فلم یرد علینا السلام، فلما أصبحنا اتیناه فرأیناه ضاحکا مستبشرا فقلنا له: ب آبائنا و أمهاتنا دخلنا علیک البارحه فرأیناک کثیرا حزینا ثم عدنا إلیک الیوم فرأیناک ضاحکا مستبشرا؟ فقال: نعم کان قد بقی عندی من فیء المسلمین اربعه دنانیر، لم أکن قسمتھا و خفت أن یدرکنی الموت و هو عندی و قد قسمتھا الیوم فاسترحت منها.»

شما این طور زندگی می کنید ولی ممکن است در میان مردمی که شما با آنها زندگی می کنید، آدم رشوه گیر، اختلاس کار، حرامخور، مال مردم خوار باشد، ولی در آخرت این طور نیست. در سوره مبارکه یاسین روز قیامت، پروردگار عالم، خطاب به تمام بدکاران عالم، از زمان حضرت آدم که فرد بدی جز قایل وجود نداشت، تا آخرین لحظه که پرونده دنیا بسته می شود، می فرماید:

« وَ اِمْتَاذُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ »

ای بدکاران! از خوبان عالم جدا بشوید. خوبان عالم را به بهشت و بدان عالم را به جهنم می برند و دیگر همدیگر را نمی بینند.

دلیلی بر حیات قیامت

در فرق اول اشاره کردیم که در دنیا مرگ و حیات، زنده و جماد کنار هم دیگر هستند، ولی در عالم آخرت جماد و مرگ وجود ندارد، بلکه همه چیز زنده است.

زمین محشر زنده است و نیز آگاهی دارد. به این آیه قرآن توجه کنید:

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا » ۲

خداوند می فرماید: در قیامت من به زمین فرمان می دهم، پرونده بندگان بی آبرو،

بدکار، اهل معصیت و آن افرادی را که اصرار بر گناه داشتند را نمایان کن و به آنها بگو که در این چند سال حیات چه کرده اید؟ زمین حرف خدا را می فهمد و جواب خدا را می دهد.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»

تمام خبرهایی را که از بندگان می داند همه را بازگو می کند. معلوم می شود که بر اساس آیه:

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» ۱

تمام آخرت زنده است.

چگونگی ساختار بهشت

یک بخش عظیم آخرت، بهشت است و الآن موجود می باشد. طبق آیات قرآن، بهشت جایی نیست که خداوند متعال، بخواهد آن را در روز قیامت معماری بکند و بسازد، از آن زمان که در کره زمین ایمان، عمل صالح و اخلاق شروع شد، ساخته شدن بهشت نیز شروع شد.

چون طبق آیات قرآن، مصالح ساختمانی بهشت عبارتند از: ایمان، حسن خلق و اعمال خوب مردم. چرا بعضی از مردم به جهنم می روند؟ زیرا دین، اخلاق و عمل صالح ندارند. صالحان به بهشت می روند چون مصالح ساختن آن را، خود آنها فرستادند.

بر اساس آیاتی که در قرآن است، بهشت در حال حاضر موجود است. البته

تمامی آن موجود نمی باشد. از زمان آدم تا الآن هر فردی که دارای ایمان، اخلاق و عمل صالح بوده، بر پایه این توصیفات بهشت او ساخته شده است. افرادی که از دنیا رفته اند، نسبت به اعمالشان بهشت آنها کامل شده است، ولی ما که در این دنیا زندگی می کنیم، با نمازها، روزه ها و با شرکت کردن در جلسات دینی، هنوز در حال ساختن بهشت هستیم و با فرا رسیدن مرگ، ساختمان سازی بهشت ما نیز به اتمام می رسد. الآن اگر پرده مکاشفه را کنار بزنند، مردان و زنان با ایمان، بهشت خود را نیمه کاره می بینند، هنوز چندین سال دیگر وقت دارند که الباقی بهشت خود را بسازند. این بهشت طبق آیات قرآن زنده با شعور، آگاه و فهمیده می باشد.

زنان اهل بهشت

وجود مبارک شیخ صدوق (۱) که در قرن سوم، یعنی حدود هزار و دویست سال

ص: ۴۸۶

۱- ۱) - شیخ صدوق: محمد بن علی بن بابویه ابوجعفر ملقب به صدوق (م ۳۱۱ - ۳۸۱ ه. ق) براساس حاجت پدر وی، ابن بابویه که توسط نامه به حسین بن روح نماینده امام عصر علیه السلام از حضرت درخواست دعا جهت فرزند ذکور نموده بود؛ پس از سه روز مستجاب گردید و خداوند منان دو فرزند مبارک به نام حسین و محمد به ایشان عنایت فرمود و محمد ابن بابویه صدوق پیوسته به این لطف الهی مباحثات می کرده است. وی از بنیان گذاران فقه شیعه در صف اول محدثین و علمای مذهب شیعه جای دارد. عمده علوم ادبی و شرعی و عقلی را در مدارس قم نزد اساتیدی چون ابوجعفر محمد بن حسن شیخ فقهای قم و ابراهیم قمی و علی بن برقی و ماجیلویه و حسین بن ابراهیم کسب فیض نمود. سپس از قم به ری پایتخت سلاطین شیعی مذهب آل بویه، مرکز علما و رجال آن طائفه منتقل شد. و سپس به شهرها و کشورهای دیگر سفر نمود. با سفرهای دور و دراز در بلاد اسلامی تألیفات بسیاری تا ۳۰۰ عنوان نگاشت. وی به خاطر ارتباط با امراء و رجال و حضور در محافل سیاسی و علمی در پرتو منطق قوی و وسعت معلومات و قلم و بیان رسا موفق شد مذهب اثنا عشری را ترویج دهد و فقه و اصول و کلام شیعه را مدون نماید. چون اسناد و آراء او مورد قبول و تصدیق سایر فقها بود او را صدوق لقب دادند. از مهمترین تألیفات ایشان من لا یحضره الفقیه، من لا یحضره الطیب، عیون اخبار الرضا علیه السلام، التوحید، علل الشرایع، معانی الاخبار، رساله الاعتقادات، اکمال الدین و... است. بسیاری از علمای معروف از جمله شیخ مفید، ابن شاذان، غضائری و ابوجعفر محمد دوریستی محضر درس صدوق را درک کرده اند. دایره المعارف تشیع: ۱/۳۰۷ - ۳۰۸.

پیش، در زمان غیبت صغری به دنیا آمد و در آن زمان زندگی می کرد، یعنی زندگی ایشان به زمان امامت امام حسن عسکری علیه السلام متصل بوده است، پدر شیخ صدوق در شهر مقدس قم، وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودند.

امام عسکری علیه السلام نامه های بسیار باارزشی را به پدر شیخ صدوق نوشتند.

ایشان در کتاب «خصال» از قول وجود مبارک پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند: بهشت مشتاق چهار زن در این عالم است. (۱) معنایش این است که بهشت مشتری های خود را می شناسد و نسبت به آنها حال متفاوتی دارد. عاشق و معشوق همه نیست، برای همه خوبان عالم آمادگی دارد.

ولی در میان خوبان عالم اشتیاق، رغبت و شوق به چهار زن را دارد. به عبارت ساده تر بهشت به خاطر این چهار زن، قبل از اینکه بمیرند دلتنگ بوده، طبق گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، بهشت با اشتیاق، این چهار زن را می خواست.

ص: ۴۸۷

۱- ۱) - الخصال: ۱/۲۰۵، حدیث ۲۲؛ بحار الأنوار: ۸/۱۷۸، باب ۲۳، حدیث ۱۳۳؛ «[۱] ابن عَبَّاسٍ: قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعَ خُطَطٍ فِي الْأَرْضِ وَقَالَ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ.»

حضرت آسیه علیها السلام و ایمان حقیقی

یکی از زنان که بهشت مشتاق او بود و رغبت شدیدی به او داشته، آسیه همسر فرعون است. یک خانم جوان مصری که همسر پادشاه و از تمام امکانات رفاهی برخوردار است و قدرت دوم مملکت می باشد، کسی هم جرأت مقابله و مخالفت با او را ندارد.

با شنیدن مسائل الهی از زبان موسی، باطن او بیدار می شود، می فهمد زن فرعون بودن، نشستن بر سر این سفره ها، به گردن انداختن طلا و جواهرات، بها دادن به این فرهنگ و این نوع زندگی اشتباه است. توبه کرد، یک توبه واقعی و حقیقی.

فرعون فهمید که این زن به خدا ایمان آورده و قیامت را باور دارد، موسی را به پیغمبری قبول کرده و خدا را عبادت می کند. طبق آیات قرآن و روایات وقتی فرعون از او ناامید شد، او را محکوم کرد و دستور داد که سربازان او را به روی زمین بخوابانند و دو میچ پا و کف دستانش را با میخ های بزرگ به زمین بدوزند و یک سنگ بسیار سنگین را از بالا چنان روی بدن او بیندازند که تمام اسکلت او روی زمین و زیر سنگ خورد بشود. کاخ، طلاها و ملکه بودن را از او می گیرند، می خواهند او را بکشند، ولی می گوید: برای من مهم نیست. آن چیزی که برای من مهم است خدا و دین خدا است. من با کشته شدن، خاموش نمی شوم. بدن را از من می گیرید، اما روح من پیش پروردگار می رود و بعد هم شهید شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بهشت عاشق و مشتاق این زن است.

حضرت مریم علیها السلام و پاداش خداوند

اما خانم دومی که بهشت مشتاق او می باشد حضرت مریم علیها السلام است. خانمی که برای یک بار در دوره عمر خود شوهر نکرد، در آن محیط پر از فساد، گناه، معصیت،

فسق و مادی گرایی که طبق آیه قرآن:

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ » ۱

دل‌هایشان با گوساله یکی شده بود، خدا می فرماید: این دختر، چنان پاکدامنی، سلامت نفس، اخلاق، کرامت، عظمت و شرف و انسانیت خود را حفظ کرد که به مزد این پاکی، بدون اینکه شوهر کند، پسری به او دادم به نام عیسی علیه السلام که چهارمین پیغمبر اولوالعزم من شد. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: بهشت مشتاق حضرت مریم است.

حضرت خدیجه علیها السلام و مقام زن

اما زن سوم، از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده که خیلی قابل توجه است. من با هیچ روایتی عظمت این خانم را مثل این روایت نتوانستم درک بکنم. یک وقت می گویند: این خانم صد در صد اهل بهشت است، زیرا زحمت کشیده، دیندار بوده و تبلیغ دین کرده است. اما یک وقت می گویند: اهل بهشت هست این قید را هم این زن دارد. اینجا عظمت این زن معلوم است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: سومین خانمی که بهشت مشتاق او است.

« خدیجه بنت خویلد زوجه النبی فی الدنيا و الآخرة » (۱) خدیجه همسر من در دنیا و آخرت است، یعنی روز قیامت هر کجا مرا

ببرند این

ص: ۴۸۹

۱- ۲) - كشف الغمه: ۱/۴۶۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۳/۵۳، باب ۳، ذیل حدیث ۴۸؛ « [۲] ابْنِ بَابُوَيْهِ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ اشْتَأَقْتُ الْجَنَّةَ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ وَ آسِيَةَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ زَوْجِهِ فِرْعَوْنُ وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي الْجَنَّةِ وَ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.»

زن نیز با من معیت دارد و در مقام من است.

آیا زن می تواند به این مقام برسد؟ بله، بین زن و مرد در رسیدن به مقامات ملکوتی هیچ فرقی نیست. در عالم معنا مردها با زنها هیچ فرقی ندارند، ولی طبیعت زندگی دنیا اقتضا کرده که فرق های مختصر اندامی با یکدیگر داشته باشند، اما از نظر انسان بودن فرقی ندارند.

حضرت فاطمه علیها السلام برترین زن

چهارمین خانمی که بهشت مشتاق او است، فاطمه زهرا علیها السلام است. این خانم با آن سه خانم قبل اصلاً قابل مقایسه نیست. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: چهارمین خانمی که بهشت مشتاق او است، دخترم فاطمه زهرا علیها السلام است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعوت الهی

اشاره

۳۱

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۴۹۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

خداوند مهربان به وجود مبارك پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله امر می کند، حقیقتی را برای همه مردم بیان کن. حالا مردم، به این حقیقت توجه کنند یا نکنند، آن بحث جداگانه ای است. یقیناً از مردم بر اساس تکیه دادن بر عقل، فطرت و انصاف خود، این حقیقت را از زبان تو قبول می کنند. عده ای نیز قبول نمی کنند.

مردمی که از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله حقیقتی را قبول کنند، به نفع دنیا و آخرت و اگر قبول نکنند، به زیان دنیا و آخرتشان می باشد.

ردّ حقیقت، خسارتی غیر قابل جبران

گاهی ما در آیات و روایات و «نهج البلاغه» این مسأله را می بینیم که اگر همه دنیا را به انسان بدهند، جبران بعضی از ضررها را نخواهد کرد.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

روز قیامت افرادی که محکوم به جهنّم می شوند، اگر همه دنیا و آنچه که در دنیاست، دو برابر بشود، بر فرض که مالک آنها باشد و بخواهند به پروردگار عالم پردازند تا خداوند آنها را عفو کند، قبول نمی شود.

این زیان و خسارتی که انسان را مستحقّ دوزخ می کند، چقدر از نظر باطنی

سنگین است که اگر دنیا را در قیامت دو برابر بکنند، و آن را در عوض نجات از عذاب دوزخ بپردازند، مورد قبول واقع نمی شود. چه خسارت و زیانی از این سنگین تر. دلیل این زیان و خسارت، عدم پذیرش حقیقت از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

راه پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به یگانه پرستی

به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمان می دهد که به تمام مردان و زنان بگو:

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي »

این راه من است. چه چیزی راه پیغمبر صلی الله علیه و آله است، پروردگار توضیح می دهد:

« أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ »

راه من این است که همه شما را به پرستش خدا دعوت بکنم، بیایید اهل خدا و با خدا و تسلیم برنامه های حکیمانه پروردگار مهربان عالم بشوید. در همه عمر خود، کارگر خدا باشید. از هیچ کارفرمایی غیر از پروردگار، خواسته، فرمان و دستوری را قبول نکنید. این برنامه ای است که همه انبیای خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام داشتند.

در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام شایعه شده بود که معاویه زرننگ تر و هنرمندتر از امیرالمؤمنین علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام جواب این شایعه را دادند که اگر به زرننگی و هنرمندی باشد، من از همه زرننگ تر و هنرمندترم، اما چرا من در برخورد با مردم و زندگی، آن زرننگی و هنرمندی را به کار نمی گیرم، چون پروردگار اجازه نمی دهد.

ولی چرا من محدود و مقید زندگی می کنم، هر قدمی را بر نمی دارم، هر نقشی ای را نمی کشم و هر کاری و عملی را انجام نمی دهم در حالی که از همه بهتر

می دانم. (۱) زیرا من عبدالله و با خدا هستم، با خدا زندگی می کنم. اگر زندگی من غیر از این باشد، من هم مثل دیگران ضرر می کنم و این ضرر هم در قیامت ابداً قابل جبران نیست. کسی که ضرر کرده است، چگونه در قیامت می خواهد خود را از عذاب جهنم نجات بدهد؟

دعوت بر اساس بصیرت

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي »

بگو: این راه من است،

« أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ »

مسئولیت و وظیفه دارم که همه شما را به طرف پروردگار عالم دعوت کنم. اما به مردم این مطلب را هم بگو که این دعوت بر اساس روشن بینی و بصیرت است، این دعوت، کورکورانه و جاهلانه نیست، دعوتی عالمانه، آگاهانه و بر اساس بینایی و بیداری است. نه تنها من، دعوتم بر اساس بیداری و بینایی است بلکه دعوت پیروان واقعی من بر اساس همین بینایی است.

« أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي »

البته در روایات ما آمده: این «مَنِ اتَّبَعَنِي» در درجه اول دوازده امام معصوم هستند که با بصیرت باطنی از مردم دعوت می کنند. وقتی می فرماید: این عمل

ص: ۴۹۴

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۹۱؛ « [۱] من کلام له علیه السلام فی معاویه: وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذَىٰ مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَمَّا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ مَا أَسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا أَسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ. »

مستوجب عذاب در آتش جهنم و اسارت در قیامت می شود، یعنی اینکه باطن جهنم، عذاب، آتش و اسارت در قیامت را می بینند.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»

واقعاً ما داریم زندان و زندانی این عمل را می بینیم. ما تیر به تاریکی نمی اندازیم.

بصیرت انبیای خدا و ائمه اطهار علیهم السلام

روزی در هنگام طلوع آفتاب، وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شدت گریه می کردند. به نحوی که حضرت زهرا علیها السلام از گریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فوق العاده ناراحت شدند، همراه با امیرالمؤمنین علی علیه السلام که تماشاگر این ماجرا بودند محضر پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: خدا چشمانتان را نگریاند، همیشه خوشحال باشید، چه اتفاقی افتاده که شما را این گونه گریان کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

شب گذشته پانزده گروه از زنان را نشان من دادند که گروه اول از این پانزده گروه را دیدم که با موی جلوی سر به دیواره جهنم بستند، سر به جانب دوزخ، و بدن به طرف بالای دوزخ است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دیدم، این دیدن غیر از شنیدن است. این بصیرتی که قرآن مجید نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین می فرماید: دیدن و لمس حقیقت است.

در ادامه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: به جبرئیل گفتم: این پانزده گروه جزء کدام امت هستند؟ به من گفت: یا رسول الله! هر پانزده گروه از امت شما هستند، گفتم: اینها چه کرده اند؟

گفت: گروه اول، زنان و دخترانی هستند که در دنیا با حجاب بودند ولی موی

(۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۸/۳۰۹ - ۳۱۰، باب ۲۴، حدیث ۷۵؛ « [۱] أمير المؤمنين صلوات الله عليهم أجمعين قال دخلت أنا و فاطمة على رسول الله صلى الله عليه و آله فوجدته يبكي بكاء شديداً فقلت فداك أبي و أمي يا رسول الله ما الذي أبكاك فقال يا علي ليله أسيرى بى إلى السماء رأيت نساء من أمتى فى عذاب شديد فأنكرت شأنهن فبكيت لما رأيت من شدة عذابهن و رأيت امرأة معلقة بشعرها يغلى دماغ رأسها و رأيت امرأة معلقة بلسانها و الحميم يصب فى حلقها و رأيت امرأة معلقة بشديها و رأيت امرأة تأكل لحم جسدها و النار توقد من تحتها و رأيت امرأة قد شد رجلاها إلى يديها و قد سيط عليها الحيات و العقارب و رأيت امرأة صماء عمياء خرساء فى تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها و يدينها متقطع من الجذام و البرص و رأيت امرأة معلقة برجليها فى تنور من نار و رأيت امرأة تقطع لحم جسدها من مقدمها و مؤخرها بمقاريض من نار و رأيت امرأة يحرق وجهها و يداها و هى تأكل أمعاءها و رأيت امرأة رأسها رأس خنزير و يدينها يدين الحمار و عليهما ألف ألف لون من العذاب و رأيت امرأة على صور الكلب و النار تدخل فى دبرها و تخرج من فيها و الملائكة يضربون رأسها و بدنها بمقامع من نار فقالت فاطمة عليه السلام حبيبي و قره عيني أخبرني ما كان عملهن و سيرتهن حتى وضع الله عليهن هذا العذاب فقال يا بنتي أما المعلقة بشعرها فإنها كانت لاتعطى شعرها من الرجال و أما المعلقة بلسانها فإنها كانت تؤذى زوجها و أما المعلقة بشديها فإنها كانت تمتنع من فراش زوجها و أما المعلقة برجليها فإنها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها و أما التي كانت تأكل لحم جسدها فإنها كانت تزين يديها للناس و أما التي شدت يداها إلى رجليها و سيط عليها الحيات و العقارب فإنها كانت قدرة الوضوء قدرة الثياب و كانت لاتغتسل من الجنابة و الحيض و لما تنظف و كانت تستهين بالصلاة و أما العمياء الصماء الخرساء فإنها كانت تلامد من الزناء فتعلقه فى عنق زوجها و أما التي تفرص لحمها بالمقاريض فإنها تعرض نفسها على الرجال و أما التي كانت تحرق وجهها و يدينها و هى تأكل أمعاءها فإنها كانت قوادة و أما التي كان رأسها رأس خنزير و يدينها يدين الحمار فإنها كانت تمامه كذابه و أما التي كانت على صور الكلب و النار تدخل فى دبرها و تخرج من فيها فإنها كانت فينه نواحه حاسده ثم قال عليه السلام وبل لامرأة أغضبت زوجها و طوبى لامرأة رضى عنها زوجها.»

« وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ » ۱

دوزخ بر کافران احاطه دارد، فقط قول پروردگار است و با همه وجودم قبول دارم و اگر انکار بکنم، کافر می شوم. آنچه که شما هم از زبان اهل منبر می شنوید، در حقیقت آیات قرآن و روایات هستند. مسلمان هستم، یقین به قرآن دارم، می گویم: آیه حرف پروردگار است. ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی این آیه را روی منبر می خواندند، می دیدند که دوزخ بر کافران احاطه دارد.

یک عده از ما عادت داریم بعد از نماز صبح، یک صفحه از قرآن را بخوانیم، بعد از قرائت هم می گوئیم:

« صدق الله العلی العظیم »

اما حضرت زین العابدین علیه السلام وقتی بعد از نماز صبح در اتاق خانه اش شروع می کرد به قرآن خواندن، مردم که از کوچه عبور می کردند، با شنیدن نوای قرآن و صدای گریه آن حضرت که مانند مادر جوان مرده، میخکوب می شدند، چرا؟ چون حضرت زین العابدین علیه السلام هر آیه ای را که می خواندند، باطن آیه را نیز می دیدند. این بصیرت انبیای خدا و ائمه طاهرین است.

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي » ۲

به مردم بگو این راه من است که شما را بر اساس دیدن حقیقت، دعوت به خدا می کنم، و پیروان واقعی من هم بر اساس همین بصیرت، شما را دعوت می کنند.

ص: ۴۹۷

در روایتی که گاهی منتسب به وجود مبارک حضرت مسیح و گاهی هم از قول پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کنند که ایشان روزی از کنار قبرستانی عبور می کردند، به یاران خود فرمودند: عجله کنید، بدوید، مانند فردی که فرار می کند از قبرستان گذشتند.

در بعضی از روایات آمده چند روز بعد، یا یک سال بعد، باز هم مسیرشان از کنار این قبرستان بود، این دفعه اصحاب دیدند که حضرت آهسته قدم برمی دارند و چیزی هم نفرمودند. یک نفر به ایشان عرض کرد: آقا، دفعه گذشته در حین عبور از کنار این قبرستان فرمان دادید عجله کنید، اما این بار چیزی نفرمودید.

حضرت در جواب فرمودند: دفعه پیشین وقتی می خواستیم از کنار این قبرستان عبور کنیم، صاحب یکی از قبرها در عذاب پروردگار بود و آنچه را که می دیدم شما نمی دیدید، من طاقت دیدن آن عذاب را نداشتم، گفتم: عجله کنید، چون می خواستم زودتر از آن جا بروم و آن عذاب را نبینم. اما این بار دیدم که عذاب، از صاحب آن قبر برداشته شده است، از جبرئیل دلیل رفع عذاب، از صاحب قبر را پرسیدم، جبرئیل گفت: از این میت، یتیمی باقی مانده بود و اولین درسی که استاد به او یاد داد، آیه شریفه:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

بود. وقتی یتیم این آیه را خواند، پروردگار فرمود: فرزند این گناه کار، مرا به رحمانیت و رحیمیت خواند، حیا می کنم که عذاب پدر او را در برزخ ادامه بدهم، لذا او را بخشیدم. [\(۱\)](#) این بصیرت است، بصیرتی که انبیاء یا ائمه اطهار علیهم السلام داشتند

ص: ۴۹۸

۱- ۱) - اصل روایت بدین مضمون یافت نشد؛ الکافی: ۶/۳ - ۴، باب فضل الولد، حدیث ۱۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۲/۲، باب ۳۱، حدیث ۲؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَا يُعَذَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهِذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلِ فَكَانَ يُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهُ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقًا وَ آوَى يَتِيمًا فَلِهَذَا غَفَرْتُ لَهُ بِمَا فَعَلَ ابْنُهُ. »

حرام خوری و پنج خطر آن

وجود مبارک پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله، پنج خطر بسیار سنگین را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کنند، که این پنج خطر میوه تلخ یکی از گناهان است.

گناهی که در طول تاریخ، رواج داشته و متأسفانه در این روزگار در کشور ما هم رواج دارد و تعدادی از مردان و زنان دچار این گناه و اسیر این برنامه شیطانی هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به بصیرتی که خدا به ایشان عطا کرده اند و طبق آیه شریفه ای که در اواخر سوره یوسف است، (۱) به امیرالمؤمنین فرمود:

« یا علی من أكل من الحرام » (۲) یا علی، هر کسی مال حرام بخورد، پنج خطر متوجه او خواهد شد. یعنی این پنج خطر در ذات مال حرام است. کسی نمی تواند از بیت المال دزدی کند، یا مال مردم را بیاورد و نیت او هم این باشد که پول آن را ندهد. بگوید: چک می دهم بگذار برگشت بخورد. نمی توان میوه های تلخ حرام را از حرام جدا کرد و به لقمه حرام

ص: ۴۹۹

۱-۱ - اشاره به سوره یوسف آیه ۱۰۸.

۲-۲ - مجله میراث حدیث شیعه: شماره ۲؛ « [۱] وصیه النبی صلی الله علیه و آله لعلی بن ابی طالب علیه السلام (نسخه خطی) به روایت عمر بن مطهر محمد نسفی ملقب به نجم الدین از فقهای حنفیه در قرن پنجم هجری قمری. » « یا علی من أكل من الحرام، مات قلبه، خرق [خلق] دینه، ضعف یقینه، قلت [کلت] عبادته، حُجِبَتْ دعوته. »

گفت: من تو را می خورم، اما تو این پنج خطر را ایجاد نکن، مثل اینکه بگوییم:

آفتاب، بتاب، اما کره زمین را روشن نکن. کسی نمی تواند این پنج خطر را از مال حرام جدا بکند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

نه اینکه در تمام عمرش حرام خور باشد، بلکه اگر گرفتار اندکی حرام خوری شود. مقدار حرام خوری را از کجا می فهمیم؟ از کلمه «من» که بر سر «الحرام» آمده است.

« مَنْ أَكَلَ مِنْ الْحَرَامِ »

هر کسی که مقداری از حرام را بخورد،

۱- خطر مرگ قلب

خطر اول سنگین ترین خسارت و زیان است. متن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سنگینی خطر اول این است:

خطر اول: « مات قلبه »

به آرامی حیات الهی از قلب حرام خوار خارج می شود و قلب او می میرد. ممکن است فرد حرام خوار صد سال زندگی کند. منظور از مرگ قلب، مرگ آن قلبی است که صفاتی همچون: رقت، عاطفه و ایمان را از دست بدهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

« فالصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان » (۱) قیافه آدمیزاد است ولی قلب گرگ است. امام زین العابدین علیه السلام در «مناجات

ص: ۵۰۰

تائین» می فرمایند:

«امات قلبی عظیم جنایتی» (۱) خدایا! این گناه بزرگ، قلبم را نابود کرده است. به علت تعفن باطنی، صاحب قلب مرده، بخیل، مغرور، حسود، متکبر، کینه توز و دورو می شود، اینها تعفن های قلب مرده است. این یک خطر است.

۲- خطر کهنه شدن دین

خطر دوم: «خرق دینه»

دین انسان حرام خوار کهنه می شود. تعبیر بسیار عجیبی است. دین دیگر برای او تازگی ندارد، در جواب آن ها که می پرسند: چرا بی دین شدی؟ می گوید: روزگار تمدن است، این حرف ها دیگر کهنه شده، من اگر دیندار بودم از قافله تمدن و متجدد بودن عقب می ماندم، دنیای الکترونیک است، دیگر دنیای نماز، روزه، مسجد، روضه، گریه، حلال و حرام نیست. دین کهنه می شود.

۳- خطر ضعف یقین

خطر سوم: «ضعف یقینه»

باورش هم سست می شود. می گوید: نمی دانم قیامت واقع می شود یا نه، نبوت انبیا و امامت علی علیه السلام را قبول بکنم؟

۴- خطر سست شدن در بندگی

خطر چهارم: «قلت عبادته»

ص: ۵۰۱

۱-۱) - بحار الأنوار: ۹۱/۱۴۲، باب ۳۲، [۱] مناجاه الخمس عشره، مناجاه التائین.

در بندگی خدا، کند می شود. نماز اول وقت به آخر وقت و آخر وقت هم رو به نابودی می رود. روزه ماه رمضان را با بهانه های واهی نمی گیرد.

۵- خطر مستجاب نشدن دعا

خطر پنجم: « حُجِبَتْ دَعْوَتُهُ »

انسان ممکن است انواع گرفتاری ها را پیدا بکند و کلید حل گرفتاری های او، پول، پارتی، وکیل، وزیر، رئیس، سرهنگ و سرتیپ نباشد، تنها راه حل، دعا به درگاه خداوند است. ولی پیغمبر به امیرالمؤمنین می فرماید: « حُجِبَتْ دَعْوَتُهُ »

هر چقدر دعا کند، خدا دعای او را مستجاب نمی کند، خداوند می فرماید: آنقدر در گرفتاری بمان تا نابود شوی. دعایت برای من ارزش ندارد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۵۰۲

اسلام و مسأله حلال و حرام

۳۲

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۰۳

کلام درباره مال حرام و نامشروع بود، که نه تنها در قرآن مجید بلکه در همه کتاب های نازل شده بر انبیای الهی مطرح بوده است. از قول پیامبر عظیم الشأن اسلام و ائمه طاهرين در این باره بسیار روایت نقل شده که بعضی از علمای بزرگ شیعه، مانند: فیض کاشانی، چهارصد سال قبل یکی از کتاب های خود را مستقلاً تحت عنوان کتاب «حلال و حرام» تألیف نموده اند.

این طور که از معارف الهیه استفاده می شود مسأله مال حرام، از زمان حضرت آدم مطرح شده است و اوج طرح این مسأله مربوط به فرهنگ اسلام می باشد.

در زمان نزول قرآن و بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امامت امامان علیهم السلام تمام جوانب این برنامه برای مردم بیان شده بود تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانی های مهم شان در «نهج البلاغه» می فرمایند:

خداوند متعال حرام را بدون اینکه چیزی از آن پوشیده بماند بیان کرده است و در این زمینه نسخه هدایتش را برای مردم کامل نموده است. (۱)

ص: ۵۰۵

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶؛ « [۱] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَ اضِدُّوا عَيْنَ سَيِّئَةِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدْوِهِيَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَيْدُخُولٍ وَ فَضَّلَ حُرْمِيَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَادِيهَا فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَحِلُّ أَدَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ. . . »

در روایتی که روز گذشته گفته شد، پیغمبر اسلام خطاب به امیرالمؤمنین فرمودند: علی جان هر مرد و زنی که از مال حرام مصرف کند، پنج خطر متوجه او است، در حالی که بداند و یقین داشته باشد که آن مال حرام است و مخلوط با آن زندگی بکند، حال چه بخورد، چه بپوشد، خانه سازی کند و یا سرمایه کار قرار دهد، همه این ها در کلمه «أکل» قرار دارند. اگر خداوند در قرآن مجید می فرماید:

« وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ » ۱

مال یکدیگر را به حرام و باطل نخورید، منظور از این خوردن، پول را به لقمه تبدیل کردن و خوردن نیست، بلکه آکل در لغت عرب به معنی به چنگ آوردن، به دست آوردن، نگهداشتن و مصرف کردن به شکل های مختلف است.

انواع مرگ به تعبیر قرآن و روایات

کسی که به تعبیر قرآن و روایات، آکل مال حرام باشد، مصرف کردن این مال حرام، پنج خطر برای او در بردارد. اولین خطری که پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: این است که:

« مات قلبه »

دل خورنده مال حرام می میرد. می میرد یعنی چه؟ منظور از این مردن، مردن ظاهری نیست که ضربان قلب متوقف شود. ما دو مرگ داریم، یک مرگ بدن، که این

ص: ۵۰۶

مرگ بدنی برای خیلی ها ضرر ندارد، بلکه منفعت نیز دارد. مرگ به نظر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برای خوبان عالم، اهل ایمان و پاکان، انتقال از یک خانه به خانه دیگری است و انتقال بسیاری از این افراد چنان راحت است که به هیچ وجه احساس نمی کنند. (۱)

حکایتی از رحلت علامه مجلسی

وجود مبارک علامه مجلسی که در کنار مسجد جامع اصفهان دفن شده اند، بنا به نقل شاگردان ایشان، سید نعمت الله جزایری، که با قلم خود نوشته است: من بیست سال از عمر خود را شبانه روز در جلسه درس مجلسی بودم.

ایشان می فرماید: قبل از شب هفت استادم، واقعاً کنار قبر ایشان بی قرار بودم،

ص: ۵۰۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۱۸۱، باب ۲۰، ذیل حدیث ۲۸؛ « [۱] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَوْتُ الْأَبْرَارِ رَاحَةٌ لَأَنْفُسِهِمْ وَ مَوْتُ الْفَجَّارِ رَاحَةٌ لِلْعَالَمِ. » بحار الأنوار: ۶/۱۵۳ - ۱۵۴، باب ۶، حدیث ۹؛ « [۲] أَبِي جَعْفَرِ الْجَوَادِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِفْ لَنَا الْمَوْتَ فَقَالَ عَلَى الْخَيْرِ سَقَطْتُمْ هُوَ أَحَدٌ ثَلَاثَةٌ أُمُورٌ يَرُدُّ عَلَيْهِ إِذَا بَشَارَهُ بِنَعِيمِ الْأَيْدِ وَ إِذَا بَشَارَهُ بِعَذَابِ الْأَيْدِ وَ إِذَا تَحَزَّنَ وَ تَهَوَّيْلٌ وَ أَمْرُهُ مُبْهَمٌ لَاتَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفَرْقِ هُوَ فَأَمَّا وَثِنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشَّرُ بِنَعِيمِ الْأَيْدِ وَ أَمَّا عَدُوْنَا الْمُخَالَفُ عَلَيْنَا فَهُوَ الْمُبَشَّرُ بِعَذَابِ الْأَيْدِ وَ أَمَّا الْمُبْهَمُ أَمْرُهُ الَّذِي لَاتَدْرِي مَا حَالُهُ فَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ لَاتَدْرِي مَا يَتَوَلَّى إِلَيْهِ حَالُهُ يَأْتِيهِ الْخَيْرُ مُبْهَمًا مَخُوفًا ثُمَّ لَنْ يُسَوِّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَعْدَائِنَا لَكِنْ يُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَتِنَا فَأَعْمَلُوا وَ أَطِيعُوا وَ لَاتَتَكَلَّمُوا وَ لَاتَسْتَضِعُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَاتَلْحَقُهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثِمَائِهِ أَلْفِ سَنَةٍ. وَ سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهْلُوهُ فَقَالَ أَكْبَرُ سُرُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَيْدِ وَ أَكْبَرُ تُبُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَاتَيِيدُ وَ لَاتَنْفُذُ. » غرر الحكم: ۱۶۱، حدیث ۳۰۸۵؛ « الْمَوْتُ مُفَارَقَةٌ دَارِ الْفَنَاءِ وَ ارْتِحَالٌ إِلَى دَارِ النَّقَاءِ [الْبَقَاءِ]. »

توان بلند شدن از کنار قبر را نداشتم، دلم نمی خواست بروم، دلم می خواست شبانه روز کنار این قبر بمانم. این قدر کنار قبر مجلسی، گریه کردم که بی حال شدم.

نمی دانم به خواب رفتم یا خیلی بی حال بودم، دیدم که قبر مرحوم مجلسی شکافته شد، و ایشان از قبر بیرون آمد و نشست کنار قبر، به من گفت: سید نعمت الله، من بعد از مردنم فهمیدم مردم. این خوابی که مرحوم سید نعمت الله جزایری از استاد خود نقل می کند، با روایات ما میزان است. این مرگ هم به نظر امیرالمؤمنین نوعی انتقال است. فرد مؤمن در یک خانه ای در یک شهری زندگی می کرده، حالا یک مرتبه چشم خود را باز می کند و می بیند در عالم برزخ است.

رؤیای صادق، به استناد قرآن

البته بنده به خواب خیلی اعتقاد ندارم، مگر این که تمام جریانات خواب با آیات قرآن مجید و روایات همخوانی داشته باشد. شاید بتوان گفت: نود درصد خواب هایی که به عنوان خواب مذهبی روی منبرها گفته می شوند، یا در کتاب ها می نویسند، با آیات و روایات هماهنگی ندارند؛ یعنی بی پایه و بی اساس هستند، که برای ما حجت و دلیل شرعی؛ یعنی الزام آور و قطعی نیستند.

در تمام قرآن مجید، خدا پنج خواب را نقل کرده است:

خواب حضرت یوسف علیه السلام، خواب حضرت ابراهیم علیه السلام، خواب پادشاه مصر و ظاهراً دو خواب نیز از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله است. خوابی که حضرت یوسف علیه السلام به خاطر پاکی خود دیدند، جریانات آینده اش بود که خدا آن را در خواب به ایشان نشان داد.

دو خوابی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده اند، خواب اول این بوده است که بعد از سال ها که حضرت برای مکه بسیار دلتنگ شده بودند، در عالم خواب دیدند که به مکه رفته، وارد مسجد الحرام شده اند. بعد از این خواب، این آیه نازل شد:

ص: ۵۰۸

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» ۱

خیلی غصه نخور من قدرت کفر را در مکه ضعیف می کنم و بالاخره تو را به مکه برمی گردانم.

خواب دیگر آن بود که بعد از خواب آیه نازل شد: آنچه را که در خواب دیدی ما جنبه آزمایش برای مردم قرار دادیم و آن گرفتار شدن مردم بعد از مرگ پیامبر به حکومت بنی امیه بود.

ابراهیم نیز خواب دید، اسماعیل را در راه خدا قربان می کند و در بیداری به انجام این کار امر شد، خداوند به او فرمود:

«قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا»

آنچه را که در خواب دیدی و در بیداری می خواستی انجام بدهی، از تو قبول کردیم. یعنی پاداش قربانی کردن اسماعیل را به تو دادیم. با اینکه ابراهیم سر اسماعیل را نبرید، خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ۲

به ابراهیم نیکوکار که فرزندش را به عنوان قربانی برای من آورد پاداش دادم.

حالت مؤمن در لحظه مرگ

خواب اگر موافق با آیات و روایات باشد، عیبی ندارد، این خواب درست است،

چرا؟ چون با روایاتی که در باب مرگ نقل شده است، کاملاً هماهنگی دارد که یک روایتش این است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مؤمن چگونه می میرد؟ امام صادق علیه السلام اهل بصیرت است، حالت مردن را حس می کند، می بیند، فرمودند: آیا بر سر سفره ای نشسته ای که کاسه ماست جلویت باشد؟ عرض کرد: بله، یابن رسول الله، فرمودند:

آیا اتفاق افتاده که یک وقت در کاسه ماست چشمت به یک موی بسیار ریز بیفتد؟ عرض کرد: بله، فرمودند: با این مو چه می کنی؟ گفت: با دو انگشتم مو را می گیرم و از ماست بیرون می کشم. فرمودند: آیا ماست می فهمد که مو را از او بیرون کشیدند؟ جان گرفتن به وسیله ملک الموت نیز مانند بیرون کشیدن مو از ماست می باشد. (۱)

مرگ، هدیه پروردگار به مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الموت تحفه المؤمن» (۲) مرگ هدیه پروردگار به مؤمن است، خدا می خواهد به آدم هدیه بدهد، مؤمن از

ص: ۵۱۰

۱-۱) - بحار الأنوار: ۶/۱۶۶، باب ۶، حدیث ۳۵؛ « [۱] إِذْ رِيسَ الثَّمِيَّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُ مَلَكَ الْمَوْتِ فَيُرِدُّ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ لِيَهْوَنَ عَلَيْهِ وَيُخْرِجَهَا مِنْ أَحْسَنِ وَجْهِهَا فَيَقُولُ النَّاسُ لَقَدْ شُدِّدَ عَلَى فُلَانٍ الْمَوْتُ وَذَلِكَ تَهْوِينٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ وَقَالَ يُضَيَّرُ عَنْهُ إِذَا كَانَ مِمَّنْ سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَوْ مِمَّنْ أَبْعَصَ اللَّهُ أَمْرَهُ أَنْ يُجَذَّبَ الْجَذْبَةَ الَّتِي بَلَعْتُمْ بِمِثْلِ السَّفُودِ مِنَ الصُّوفِ الْمَبْلُولِ فَيَقُولُ النَّاسُ لَقَدْ هُوَّنَ عَلَى فُلَانٍ الْمَوْتُ. » بحار الأنوار: ۵۸/۴۰، باب ۴۲، حدیث ۱۱؛ « [۲] الْمَفْضَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَيَدْنِهِ كَحَيُّوهرِهِ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْحَيُّوهرَهُ مِنْهُ طَرِحَ الصُّنْدُوقُ وَ لَمْ يُعْبَأْ بِهِ وَقَالَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تُمَارِجُ الْبَدَنَ وَ لَا تَوَاكِلُهُ وَ إِنَّمَا هِيَ كِلَلٌ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ. »

۲-۲) - كنز العمال: ۱۵/۵۵۱، حدیث ۴۲۱۳۸.

مردنش که هدیه پروردگار است لذت می برد. اگر مرگ برای مؤمن لذت نداشت، چرا بعد از این که با شمشیر زهرآلود ابن ملجم فرق امیرالمؤمنین علیه السلام را شکافت با صدای بلند در محراب فریاد زد:

« فزت و ربّ العکبه » (۱) اگر برای او تلخ بود، این حرف را نمی زد. اگر مرگ برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام سنگین بود، چرا در کتاب های ما نقل کردند که وقتی تیزی خنجر شمر روی گلوی آن حضرت قرار گرفت و شمر لعین اولین بار خنجر را کشید و گلو را باز کرد، ابی عبدالله لبخند زد.

عنایت علامه مجلسی به اهل علم

به یکی از دوستانم گفتم: شما زحمت بکشید و فلان کتاب را برای من بفرستید؟ می خواهم با کمک این کتاب کار زیبایی برای علامه مجلسی انجام دهم. چند روز بعد از این تصمیم، یکی از تجار به بنده گفت: آیا شما قصد دارید برای علامه مجلسی کار علمی انجام دهید؟ گفت: بله، ولی تو از کجا می دانی؟ گفت: امروز صبح برادرم که پدر شهید است، از اصفهان به من زنگ زد و گفت: شب جمعه به زیارت قبر علامه مجلسی رفتم و فاتحه خواندم. شب در عالم خواب دیدم که قبر علامه مجلسی شکافته شد و علامه مجلسی از قبر بیرون آمد، یکی از کتاب های خود را که ورق سفید داشت باز کرد، من عرض کردم: چرا قسمتی از ورق های کتاب سفید است؟ فرمود: این قسمت را دیگر ننوشتم، برای فلانی گذاشتم تا او این کار را تکمیل کند.

ما با علامه مجلسی چهارصد سال فرق زمان داریم، اما از قبر بیرون آمده و کتاب

ص: ۵۱۱

را باز کرده و صفحات سفیدش را نشان داده و اسم مرا برده است و به پدر شهید گفته است که این قسمت را ننوشتم و برای فلانی گذاشتم، ما تهران هستیم و چهارصد سال بعد، ایشان در اصفهان دفن است، نیت مرا می خواند و به پدر شهید می گوید.

بعد این تاجر به من گفت: اگر کار شما خرج دارد، من حاضرم خرج آن را بدهم.

گفتم: فعلاً که خرجی ندارم، من این کار را باید انجام بدهم، تقریباً پنج هزار صفحه می شود، شما باید صبر بکنی این کار تمام بشود، اگر نیاز به خرج داشت، به تو خبر می دهم که بعد هم به او خبر ندادم.

تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عالم برزخ

خیال نکنید خانه ما بعد از مردن قبر است، این قبرها مال جسم است، حقیقت ما که همان روح است، در عالم برزخ در خانه هایی به سبک خانه های بهشت قرار می گیرد، بدکاران هم در چاله ای شبیه به چاله های جهنم قرار می گیرند.

آنهایی که در برزخ در «حفره من حفر النیران» (۱) که تعبیر پیامبر است قرار می گیرند، آرزو می کنند که قیامت نشود، چون همان چاله پر آتش برزخ برایشان بهشت است.

جهنم کجا و دوزخ برزخی کجا؟ این مرگ جسم است. اما مرگ دیگر، مرگ باطن است. از نشانه های مرگ باطن این است که گوش انسان، شنوای مسائل الهی و سخنان ائمه نباشد.

وقتی ضروری بودن رعایت احکام الهی مانند: حجاب را گوشزد کنید و منکر

ص: ۵۱۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۱/۲۴۹، باب ۱۱۲، حدیث ۲؛ « [۱] قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ. »

بشوند و بگویند: دنیا متمدن است، حال من زن و دخترم را در پارچه سیاه بیچم که کسی رو و مویش را نبیند.

کسی که علم به ضروری بون حجاب داشته باشد و منکر حجاب باشد، کافر است. یعنی اگر زنی با علم به ضروری بودن به حجاب بگوید: من دیگر حجاب را نمی خواهم، قبول ندارم. این زن از شوهر خود بدون طلاق جدا است، از آن لحظه به بعد هر مقدار پیش شوهر بماند، زناکار می باشند.

دختری که با علم به ضروری بودن حجاب منکر حجاب باشد، (۱) به فتوای تمامی مراجع تقلید از هزار سال پیش تا به حال، مورد عقد واقع نمی شود و نمی تواند همسر فرد مسلمان شود. چون دختر کافر به عقد مسلمان در نمی آید. با تکیه بر فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله این افراد مرده اند.

« مات قلبه »

این آیه قرآن که در سوره مبارکه فاطر است. قرآن به چه کسی مرده می گوید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال، صبح، بعد از ظهر، شب، در خیابان، کوچه، مسجد الحرام، دنبال سران مکه، عموها، پسرعموها و فامیل نزدیک خود دوید و دغدغه داشت که اینها سخنان خدا را گوش بدهند و مؤمن بشوند تا نجات پیدا بکنند. آنها

ص: ۵۱۳

۱- ۱) - تفسیر القمی: ۲/۱۹۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰۱/۳۳، باب ۳۴، حدیث ۶؛ « [۲] إِنَّ النِّسَاءَ كُنَّ يَخْرُجْنَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَيُصَلِّينَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ وَخَرَجْنَ إِلَى صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَالْغَدَاةِ يَقَعْدُ الشَّابُّ لَهُنَّ فِي طَرِيقِهِنَّ فَيُؤَدُّوْنَ لَهُنَّ وَيَتَعَرَّضُونَ لَهُنَّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. » الكافي: ۵/۵۲۲ بَابُ الْقَوَاعِدِ مِنَ النِّسَاءِ، حدیث ۱؛ « [۳] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَرَأَ أَنْ يَضَّ عَنْ ثِيَابِهِنَّ قَالَ الْخِمَارَ وَالْجِلْبَابَ قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ فَقَالَ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بَرِيئَةٍ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَهُوَ خَيْرٌ لَهَا وَالزَّيْنَةُ الَّتِي يُدْنِينَ لَهُنَّ شَيْءٌ فِي الْآيَةِ الْآخَرَى. »

او را با سنگ یا چوب می زدند یا به او فحش می دادند، به او نسبت هایی همچون جادوگر، دروغگو، مجنون و دیوانه می دادند. تا اینکه خدای متعال این آیه را نازل کرد:

« وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ »

حیب من، بدن اینها قبر متحرک است و خودشان هم در این قبر، مرده هستند، تو می خواهی چگونه این مردگان صدایت را بشوند، اصلاً صدایت را نمی شنوند.

سلمان و حضرت خدیجه، یاسر، سمیه، آنها زنده بودند که صدای تو را شنیدند و قبول کردند، عموی تو مرده است، تو در گوش مرده چه می خواهی بخوانی؟ نشانه مرده بودن انسان این است که به حرف خدا، انبیا و ائمه گوش نمی دهد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۵۱۴

خطرات ارتباط مردم با مال حرام

اشاره

۳۳

خمینی شهر، مصلى

دهه سوم - جمادى الثانى ۱۳۸۵

ص: ۵۱۵

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله به اميرالمؤمنين على عليه السلام فرمودند:

ارتباط با مال حرام پنج خطر دارد. خطر اول اين است که مال حرام نورانيت قلب و حيات معنوی قلب را نابود می کند. قلب را از حالت انسانی و حالات الهی جدا می کند. خطر دوم اين است که دين خدا را در نظر انسان کهنه و قدیمی جلوه می دهد، به کیفیتی که انسان را به نقطه برگشت از دين می رساند. خطر سوم اين است که چراغ يقين انسان را به خاموشی رهنمون می کند. خطر چهارم اين است که انسان را در عبادت خدا و در بندگی خدا، سست می کند. شوق، علاقه و رغبت آدم را نسبت به عبادت خدا از بين می برد. خطر پنجم اين است که انسان هر قدر دعا کند؛ دعای او ارزش ندارد و خداوند دعاهاى او را نمی پذیرد.

فوائد شرکت در مجالس علمی

یکی از عبادت های بسیار سودمند، شرکت کردن در مجالس علمی است.

مجالسی که در آن، انسان با حلال و حرام خدا، مسائل عالی اخلاق، اعتقادات حقه

ص: ۵۱۶

و با معارف الهی آشنا می شود. کسانی که در این گونه مجالس شرکت می کنند، مورد آموزش پروردگار هستند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر آدم در مسیر شرکت در مجلس علم، بمیرد، « مات شهیداً » (۱) شهید مرده است. چه بسا آدم با یک بار شرکت در این جلسات تحولی کامل در زندگیش رخ بدهد. آیات قرآن و روایات از هر دوایی اثرش بیشتر است.

یک دزد قوی و راهزنی قدرتمند، که سعی مأموران هارون برای دستگیری او بی نتیجه بود، در نیمه شب با شنیدن یک آیه قرآن از سوره مبارکه حدید چنان تحولی در او ایجاد شد که سی سال پس از شنیدن آن آیه، کلاس درس معارف الهیه برای مردم داشت. (۲) با همه آثاری که این جلسات و آیات و روایات دارند، افرادی

ص: ۵۱۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۸۶، باب ۱، حدیث ۱۱۱؛ « [۱] رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ إِذَا حَيَاءَ الْمَوْتِ طَالِبِ الْعِلْمِ وَ هُوَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ شَهِيداً. » مستدرک الوسائل: ۱۷/۳۰۰ - ۳۰۱، باب ۸، حدیث ۲۱۴۰۶؛ « [۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَأَنَّما زَارَنِي وَ مَنْ صَافَحَ عَالِمًا فَكَأَنَّما صَافَحَنِي وَ مَنْ جالَسَ عَالِمًا فَكَأَنَّما جالَسَنِي وَ مَنْ جالَسَنِي فِي الدُّنْيا أُجِلِسُهُ مَعِي يَوْمَ الْقِيامَةِ فَإِذا حَيَاءَ الْمَوْتِ يَطْلُبُ صِيحْبَ الْعِلْمِ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ مَاتَ شَهِيداً وَ مَنْ أَرادَ رِضائِي فَلْيُكْرِمْ صِيحْبِي قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ صِيحْبِي قَالِ صِيحْبِي طَالِبِ الْعِلْمِ وَ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ أَكْرَمَهُ فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَ مَنْ أَكْرَمَنِي فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَ مَنْ أَكْرَمَ اللَّهَ فَلَهُ الْجَنَّةُ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ وَ مَذَكِرَةُ الْعِلْمِ سَاعَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عِبَادِهِ عَشْرَةَ أَلْفِ سَنَةٍ وَ طُوبَى لِطالِبِ الْعِلْمِ يَوْمَ الْقِيامَةِ. »

۲- ۲) - سفینه البحار: ۷/۱۰۳؛ [۳] تفسیر نمونه: ۲۳/۳۴۵ - ۳۴۶؛ [۴] تفسیر روح البیان: ۹/۳۶۵؛ [۵] تفسیر القرطبی: ۲۵۱/۱۷، [۶] ذیل آیه ۱۶ سوره حدید؛ « [۷] أما الفضیل بن عیاض فكان سبب توبته أنه عشق جاریه فواعدته لیلًا، فینما هو یرتقی الجدران إليها إذ سمع قارئًا یقرأ: ألم یأمن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله) فرجع القهقري و هو یقول: بلی والله قد آن فأواه اللیل إلى خربه وفيها جماعه من السابله، وبعضهم یقول لبعض: إن فضیلاً یقطع الطريق. فقال الفضیل: أواه! أرانی باللیل أسعی فی معاصی الله، قوم من المسلمین یخافوننی! اللهم إنی قد تبت إليك، وجعلت توبتی إليك جوار بیتك الحرام. »

هستند که با وجود این همه اوقات فراغت، می گویند: حوصله نداریم. این یکی از آثار ارتباط با حرام مانند لقمه، سفره، فرش، خانه و لباس حرام است.

ارتباط با حرام و سلب توفیق

شخصی به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کرد:

یابن رسول الله، من یک ساعت مانده به نماز صبح بیدار می شوم، کاری هم ندارم. خیلی دلم می خواهد قبل از اذان صبح نماز شب بخوانم، نماز شب نیز آسان است، ولی حال بلند شدن از رختخوابم را ندارم تا این نماز را بخوانم، علت چیست؟ راهی دارد که بتوانم این نماز را بخوانم؟ فرمود: بله، گفت: چه کار بکنم؟ فرمود: گناه نکن، حرام نخور. (۱)

ثواب نماز شب و پاداش آن

این هم تنها نمازی است که پاداشش قابل محاسبه برای کسی نیست با اینکه به صورت فرادی خوانده می شود، ولی قرآن مجید می فرماید:

« فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ » ۲

ص: ۵۱۸

۱- ۱) - المحاسن: ۱/۱۱۵، حدیث ۱۱۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۰/۳۵۸، باب ۱۳۷، حدیث ۷۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [۲] عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صِيَامَ اللَّيْلِ وَإِنَّ عَمَلَ الشَّرِّ أَشْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ». الكافي: ۳/۴۵۰، باب صلاه النوافل، حدیث ۳۴؛ « [۳] عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ حُرِّمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ. »

احدی در این عالم از پاداش این نماز خیر ندارد. فقط یک نفر خیر دارد و آن هم خداست. پاداش آن را برای کسی نگفته است. (۱)

ص: ۵۱۹

(۱-۱) - وسائل الشیعه: ۸/۱۶۳، باب ۴۰، حدیث ۱۰۳۱۵؛ « [۱] أبی عبد الله علیه السلام قال ما من عمل حسن يعملهُ العبد إلا و له ثواب فی القرآن إلا صلّاه اللیل [۲] فإن الله لم یبین ثوابها لعظم خطرها عنده فقال تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً و مما رزقناهم ینفقون. فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین جزاء بما كانوا یعملون. » وسائل الشیعه: ۶/۱۳۹ - ۱۴۰، باب ۶۲، حدیث ۷۵۵۶؛ « [۳] جعفر بن محمد عن أبیه علیه السلام أن رجلاً سأل علی بن أبی طالب علیه السلام عن قیام اللیل بالقرآن فقال له أبشّر من صلی من اللیل عشر لیله لله مخلصاً، ابتغاء ثواب الله قال الله تبارک و تعالی لملائکته اکتبوا لعبدی هذا من الحسنات عدد ما أنبت فی اللیل من حبه و ورقه و شجره و عدد کل قصبه و خوص و مرعى و من صلی تسع لیله أعطاه الله عشر دعوات مستجابات و أعطاه الله کتابه بيمينه و من صلی ثمن لیله أعطاه الله أجر شهید صابر صادق السیة و شفّع فی أهیل بیته و من صلی سبع لیله خرج من قبره یوم یبعث و وجهه کالقمر لیله الیدر حتی یمر علی الصراط مع الآمین و من صلی سیدس لیله کتب فی الأواین و غفر له ما تقدّم من ذنبه و من صلی خمس لیله زاحم إبرهیم خلیل الرحمن فی قبه و من صلی ربیع لیله کان فی أول الفائزین حتی یمر علی الصراط کالریح العاصف و یدخل الجنة [۴] بغير حساب و من صلی ثلث لیله لم یتق ملک إلا عبطه بمنزله من الله و قیل له ادخل من أی أبواب الجنة الشائیه شئت و من صلی نصف لیله فلو أعطی ملء الأرض ذهباً سبعین ألف مره لم يعدل جزاءه و کان له بذلك عند الله أفضل من سبعین رقبه یعتقها من ولد إسماعیل و من صلی ثلثی لیله کان له من الحسنات قدر رمل عالیح أذناها حسنه أنقل من جبل أحد عشر مرّات و من صلی لیله تامه تالیاً لکتاب الله عز و جل راکعاً و ساجداً و ذاکراً أعطی من الثواب ما أذناه یرج من الذنوب کیوم ولدته أمه و یکتب له عدد ما خلق الله عز و جل من الحسنات و مثلها درجات و یثبت النور فی قبره و ینزع الإثم و الحسد من قلبه و یجار من عذاب القبر و یعطی براءة من النار و یبعث مع الآمین و یقول الرب تبارک و تعالی لملائکته یا ملائکتی انظروا إلی عیدی أحیا لیله ابتغاء مرضاتی أسیکنوه الفردوس و له فیها مائه ألف میده فی کل میده جمیع ما تشتهی الأنفس و تلذ الأعین و لم یخطر علی بال سوی ما أعددت له من الکرامه و المیزید و القربه. »

پدر یکی از دوستان من، در منطقه اردستان در یکی از بخش های ظفرقند زندگی می کرد. من او را ندیده بودم ولی با پسرش رفیق بودم. قبل از انقلاب مراسم ختم پدر او در تهران برگزار شد، من به مناسبت رفاقت با فرزند وی مثل بقیه مردم در ختم شرکت کردم. آن وقت هم طلبه قم بودم. آن آقای که منبر رفت، درباره این مرحوم، یک مطلبی را گفت، که این مطلب در ذهن من بیست و پنج سال بعد بود، حدود شش یا هفت سال قبل، یک شب در ماه مبارک رمضان، من فرزند آن مرحوم را در خانه یکی از دوستان مکه اهل کوپای اصفهان است، دیدم. به او گفتم: فلانی بیست و پنج سال پیش، واعظی که در مراسم ختم پدرت منبر رفته بود، این مطلب را گفت، حالا که شما را دیدم، از شما می پرسم که این مطلب درست است؟ گفت:

چه بود؟

گفتم: آن منبری گفت: این مرد بزرگواری که از دنیا رفته، در منطقه ظفرقند روحانی خیلی مفیدی برای مردم بود، زمان شاه برای مردم، شهربانی، دادگاه، دادگستری، پیشنهاد و منبری بود. خرج زندگی را از راه کشاورزی تأمین می کرد.

وجوهاتی که مردم به او می دادند به عنوان سهم امام و خمس با اینکه سید هم بود، مصرف نمی کرد، می گفت: من در قیامت جوابش را نمی توانم بدهم.

افرادی در گذشتگان بودند که از حلال خدا فراری بودند، چه برسد به حرام در همین درجه از حلال فراری بود.

مرحوم آیت الله درجه ای و پرهیز از موارد شبهه ناک

مرحوم آیت الله العظمی آقا سید محمدباقر درجه ای (۱) که بسیاری از مراجع

ص: ۵۲۰

تقلید همچون مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (۱)، آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب (۲)، آیت الله العظمی مرحوم حاج شیخ مرتضی طالقانی (۳)، آیت الله العظمی آقا سید جمال الدین گلپایگانی (۴)، آیت الله شهید سید حسن مدرس (۵)، از تربیت شده های این مردم بودند. روزهای گرم و روزهای سرد، ایشان علاقه داشت برای نماز از حیات خانه بیرون بیاید و در جوی آبی که از جلوی خانه رد می شد وضو بگیرد. هیچ مرجع تقلیدی فتوا ندارد که وضو گرفتن از جوی عمومی خلاف است؟ اسلام اجازه می دهد شما از لب رودخانه یا از جوی عمومی وضو بگیرید. ولی ایشان وقتی می خواست بیاید بیرون، سطل آبی را می انداخت در چاه آب خانه شان، یک سطل آب می کشید، این پیرمرد هشتاد ساله، آب را می آورد لب جوی، می گفت: این جوی که از درچه رد می شود و زمین های زراعتی مردم را سیراب می کند تا نزدیک گاوخونی، نکند این وضویی که من می گیرم از حق کشاورزها کم بکند. اول یک سطل آب از خانه اش می ریخت در جوی و بعد وضو می گرفت.

از ترس قیامت از حلال فراری بودند. اینها صبحانه و نهار و شام لقمه اضافه نمی خورند. می گفتند: نکند اسراف باشد و در قیامت جلوی ما را بگیرند.

بی حوصلگی در عبادت، از اثرات حرام

واقعاً حرام آدم را زمین گیر می کند. وقتی آدم حرام می خورد نسبت به عبادت،

ص: ۵۲۱

-
- ۱-۱ - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه ۱۲ آمده است.
 - ۲-۲ - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه ۱۲ آمده است.
 - ۳-۳ - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه ۱۲ آمده است.
 - ۴-۴ - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه ۱۲ آمده است.
 - ۵-۵ - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه ۱۲ آمده است.

کند و بی حوصله می شود. این همه بیکار در خیابان ها هستند، وقت اذان از همه مسجدها، ندای «حی علی الصلاة»، «حی علی خیر العمل» بلند می شود، یکی هم که می گوید: رفقا بلند شوید و برویم نماز جماعتی بخوانیم، پیغمبر ما فرموده: نماز جماعت از ده نفر که بگذرد و یازده نفر بشود، جن و انس ثوابش را نمی توانند بنویسند. (۱) می گویند: ما حوصله اش را نداریم، برو خودت بخوان. این بی حوصلگی از اثرات حرام است.

مستجاب نشدن دعا به خاطر ارتباط با حرام

پنجمین خطری که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: جلوی مستجاب شدن دعا را می گیرد.

ص: ۵۲۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۸۵/۱۴ - ۱۵، باب ۱، حدیث ۲۶؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ بَعِيدٍ صِلَاهُ الظُّهْرِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُفْرِتُكَ السَّلَامَ وَ أَهْدِي إِلَيْكَ هِدْيَتَيْنِ لَمْ يُهْدِهِمَا إِلَى نَبِيٍّ قَبْلَكَ قُلْتُ وَ مَا تِلْكَ الْهُدْيَتَانِ قَالَ الْوُتْرُ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ وَ الصَّلَاةُ [۲] [الْخَمْسُ] [۳] فِي جَمَاعَةٍ قُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَا لِأُمَّتِي فِي الْجَمَاعَةِ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا كَانَا اثْنَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكَعَةٍ مِائَةَ وَ خَمْسِينَ صِلَاهُ وَ إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً كَتَبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكَعَةٍ سِتِّ مِائَةٍ صِلَاهُ وَ إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكَعَةٍ أَلْفًا وَ مِائَتَيْنِ صِلَاهُ وَ إِذَا كَانُوا خَمْسَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكَعَةٍ أَلْفَيْنِ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ إِذَا كَانُوا سِتَّةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكَعَةٍ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ وَ ثَمَانِمِائَةٍ صِلَاهُ وَ إِذَا كَانُوا سَبْعَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكَعَةٍ تِسْعَةَ أَلْفٍ وَ سِتِّ مِائَةٍ صِلَاهُ وَ إِذَا كَانُوا ثَمَانِيَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِكُلِّ رَكَعَةٍ تِسْعَةَ أَلْفٍ وَ ثَمَانِمِائَةَ صِلَاهُ فَإِنْ زَادُوا عَلَى الْعَشْرِ هَفَلُو صَارَتِ السَّمَاوَاتُ كُلُّهَا مِدَادًا وَ الْأَشْجَارُ أَقْلَامًا وَ الثَّقَلَانِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كُتَابًا لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَكْتُبُوا ثَوَابَ رَكَعَةٍ وَاحِدَةٍ يَا مُحَمَّدُ تَكْبِيرُهُ يُدْرِكُهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ مِنْ سِتِّينَ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ وَ رَكَعَةُ يُصَلِّيَهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ يَتَصَدَّقُ بِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ وَ سَجْدَةٌ يَسْجُدُهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ فِي جَمَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ مِائَةِ رَقَبَةٍ. »

امام باقر علیه السلام می فرماید: دو برادر بودند، یکی از آنها مثلاً به نظر مردم خوب تر می آمد و آدم حسابی تر بود و یکی هم معمولی تر بود. این دو گرفتار شدند. گفتند:

گرفتاری ما با پول و پارتی که حل نمی شود، شب بلند شویم و دعا کنیم. خانه های آنها جدای از هم بود. هر دو دعا کردند، فردای آن روز، کسی که به نظر مردم معمولی تر بود و به چشم نمی آمد، دعایش مستجاب و مشککش حل شد، برادر دیگری تا چهل شب دعا کرد ولی خبری نشد. در آخر عصبانی شد و نزد حضرت عیسی بن مریم رفت و گفت: آقا من و برادرم چهل روز قبل گرفتاری پیدا کردیم، او شب اول دعا کرد و حل شد و ما چهل شب است که داریم دعا می کنیم خبری نمی شود. چرا؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: باید از خدا بپرسم. به پروردگار عرض کرد: چرا دعای این شخص مستجاب نمی شود؟

خطاب رسید: این یک آلودگی باطنی دارد که نمی خواهم دعایش را مستجاب بکنم، حسود است. اجابت دعا شرایطی دارد و یکی از شرایطش این است که شکم آدم از حرام خالی باشد. این یکی از شرایطش است. (۱)

ص: ۵۲۳

۱- ۱) - اصل روایت پیدا نشد ولی قریب به این مضمون چنین آمده است: الکافی: ۸/۱۳۱، [۱] حدیث عیسی ابن مریم علیه السلام، حدیث ۱۰۳؛ «یا عیسی قل لظلمه بنی اسرائیل لاتدعونی و السُّحْتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ وَ الْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنِّي آتِيْتُ أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي وَ أَنْ أُجْعَلَ إِحْيَايَتِي إِيَّاهُمْ لَعْنًا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا.» مکارم الأخلاق: ۲۷۵؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۵/۲۱۷، باب ۳۰، حدیث ۵۷۲۸؛ «[۳] عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ أَطْبَ كَسْبِكَ تُسْتَجَبُ دَعْوَتُكَ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ اللَّقْمَةَ إِلَى فِيهِ حَرَامًا فَمَا تُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.» مکارم الأخلاق: ۲۷۶؛ «و [۴] قال رجل من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني لأجد في كتاب الله آيتين أطلبهما فلا أجدهما فقال عليه السلام و ما هما قلت ادعوني أسئلتك لکم فندعوه فما نرى إجابته قال أفترى الله أخلف وعده قلت لا قال فمم قلت لا أدري قال لكني أخبرك عن ذلك من أطاع الله فيما أمر به ثم دعاه من جهة الدعاء أجابه قلت و ما جهة الدعاء قال تبدأ فتحمد الله و تمجده بذكر نعمه عليك فتشكره ثم تصلى على النبي صلى الله عليه و آلِهِ ثم تذكر ذنوبك فتقر بها ثم تستغفر منها فهذه جهة الدعاء ثم قال عليه السلام و ما الآيه الأخرى قلت قوله تعالى وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ فَأَرَانِي أَنْفَقَ وَ مَا أَرَى خَلْفًا قَالَ أَفترى الله أخلف وعده قلت لا قال فمم قلت لا أدري قال لو أن أحدكم اكتسب المال من حله و أنفقه في حقه لم ينفق درهمًا إلا أخلف الله عليه.»

دعای فرد حرام خوار مستجاب نمی شود

فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله:

« یا علی! من أكل من الحرام و مات قلبه و خرق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و حجت دعوته»

این آخرین خطر است که دعای حرام خور مستجاب نمی شود. بیا تا دست از این عالم بداریم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۵۲۴

حرام خواری

فعل حرام، قاتل قلب

فعل حرام، قاتل قلب

۳۴

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۲۵

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين و صل على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

مصرف، خوردن و عمل حرام، پنج خطر را در پی دارد. هیچ حرام خوار و حرام کاری نمی تواند این پنج خطر را از حرام جدا کند و بین حرام و این پنج خطر جدایی بیندازد و رابطه حرام را با این پنج خطر قطع نکند. از ذات و از طبع حرام این پنج خطر تولید می شود. اولین خطری که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: مرگ قلب است.

تعبیر این است «مات قلبه» این مرگ قلب، مرگ حالات الهی و انسانی قلب است.

حرام تیر زهر آلودی است که وقتی به قلب می خورد، قلب را می کشد. حرام، قاتل قلب است و زیان آخرتی هم دارد.

تفاوت جریمه در دنیا و آخرت

هر حکومتی یک سلسله مسائل را جرم اعلام می کند. بعضی از این جرم هایی که اعلام شده در همه دنیا جرم محسوب می شود و جریمه دارد. مانند عبور از چراغ قرمز که یک جرم اجتماعی و پایمال کردن حق دیگران است. و هر کسی مرتکب این جرم بشود مقدار مشخصی جریمه می شود. مثلاً در انگلیس ده پوند، فرانسه پانزده فرانک، ژاپن بیست ین، امارات پنجاه دینار و ایران بیست هزار تومان جریمه دارد.

ص: ۵۲۷

بین این جرم و جریمه تفاوت ماهیتی وجود دارد، یعنی چه؟ جرم عبارت است از این که من پشت چراغ قرمز ترمز نکنم، وارد حدود حق دیگران بشوم، حق دیگران پایمال بشود، جریمه اسکناس است. پس بین جرم و جریمه تفاوت است. جرم یک حرکت است، جریمه پرداخت پول می باشد. اما در پیشگاه مقدس پروردگار و بر اساس نظام عالم هستی، جریمه جرم، خود جرم است. جریمه جرمی را که مجرم مرتکب آن می شود، خود آن جرم است. این جریمه، حرفی است که هزار و پانصد سال از اعلام آن در اسلام و دو هزار سال از اعلام آن در زمان مسیح گذشته است. از ابتدای آفرینش، در نظام زندگی بشر، پروردگار عالم جریمه جرم را خود آن جرم، اعلام کرده است. پروردگار در قرآن می فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا »

«إِنَّ» یعنی شک و تردیدی وجود ندارد، مردمانی که به ناحق مال یتیمان را می خورند.

« إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا »

این مال یتیمی که به ناحق نزد اینها است، خود آتش است. آتش جهنم، گناهان خود مردم است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید:

« فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْدِيْبِ جاحدِيْكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيْكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا » (۱)

ص: ۵۲۸

با یقین کامل، قطع دارم اگر جرم مجرمان نبود، در قیامت به اندازه آتش سرقلیان، آتش پیدا نمی شد. آتش مال قیامت نیست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آتش آنهایی که مال یتیم، ربا، رشوه، دزدی، کم فروشی و ظالمانه را می خورند دیده است.

« إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا »

چون پرده دنیا روی چشمان مردم افتاده است، این آتش پیدا نیست. به محض اینکه ملک الموت جانشان را بگیرد و پرده کنار برود، از همه طرف جان آنان، آتش بلند می شود.

حرام خواری و آتش شب اول قبر

قبل از انقلاب، ساعت شش تا هفت صبح در یکی از مساجد معتبر تهران، ده روز منبر داشتم، پیشنماز مسجد جدید بود، او را ندیده بودم و نمی دانستم کیست.

روز اول که منبر رفتم، امام جماعت در آستانه درب ورودی مسجد نشسته بود. به نظرم می آمد که عمر او از هشتاد سال گذشته باشد. ولی چهره او بسیار عرفانی بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

بدن های این افراد روی زمین است و خودشان جای دیگر سیر می کنند، (۱) از جای دیگری بدنهایشان اداره می شود، اهل این دنیا نیستند. منبر تمام شد، تمام ذهن و حواسم پیش امام جماعت بود.

ص: ۵۲۹

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۲۱؛ « [۱] فی صفة الزهاد: كَانُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا عَمِلُوا فِيهَا بِمَا يُبْصَرُونَ وَ يَأْدُرُوا فِيهَا مَا يَحِذَرُونَ تَقَلَّبَ أْبْدَانِهِمْ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ يَرُونَ أَهْلَ الدُّنْيَا يَعْظُمُونَ مَوْتَ أَجْسَادِهِمْ وَ هُمْ أَشَدُّ إِعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَائِهِمْ. »

رفتم کنار ایشان نشستم، بلند شد و احترام کرد. دلم می خواست دست و پای او را ببوسم، ترسیدم که برنجد.

آهسته به ایشان گفتم: آقا، چند سال دارید؟ فرمودند: حدود نود سال، گفتم: از عجایی که در این نود سال دیده اید اجازه دارید برای من تعریف کنید؟ به من نگاه نکرد و زیر لب گفت: یکی از آنها را امروز برای شما می گویم.

گفت: اصالتاً اهل جرگوبه هستم. از کودکی تمام عشق زندگی من این بود که دهه عاشورا و ماه رمضان، از قم، مشهد و اصفهان یک روحانی بیاید اینجا منبر برود، و هر چه بگوید من قبول بکنم. نود سال پیش، بیشتر افراد اهل منبر از خدا می ترسیدند، در سخنرانی مواظب حرف های خود بودند. حالا هم بعضی ها از خدا می ترسند، بعضی ها نیز هم شجاعت شیطانی دارند و نمی ترسند. کلمه به کلمه ای که روی منبرها گفته می شود روز قیامت محاسبه می شود.

امام جماعت گفت: عشق به مسجد، منبر و روحانیت وارسته، اثرات عجیبی روی من گذاشت.

در آن منطقه، یک خان ظالمی بود که به ژاندارم های اواخر قاجاریه نیز وابسته بود، هر چه از مردم می گرفت با ژاندارم ها می خورد. محصول کشاورزها را می گرفت، مردم را به چوب می بست و شلاق می زد. کسی حریفش نبود.

یک شب دیدم مردم خوشحال، خندان و شاد هستند، به پدرم گفتم: امشب در ده چه خبر است؟ گفت: خان مرده. پرسیدم کجا دفنش کردند؟ گفت: در قبرستان عمومی، گفت: یکی از برنامه های روزانه من این بود که برای خواندن نماز صبح، قرآن و تسیحات هر روز به قبرستان می رفتم. هوا که روشن می شد، سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و فاتحه را برای اهل قبور می خواندم.

آن روز صبح هم طبق عادت هر روز، پیاده آمدم نزدیک قبرستان، آن طور که پدرم نشانی داده بود، قبر خان را دیدم، در تاریکی و روشنایی هوا دیدم تا جایی که چشمم کار می کند، آتش به آسمان شعله می کشد. گفت: با دیدن این حالت غش

کردم، بعد از به هوش آمدن، به خانه برگشتم، تازه آفتاب زده بود.

به پدر و مادرم گفتم: به من اجازه می دهید بروم درس علمی بخوانم؟ پدرم گفت: من نمی توانم خرجی تو را بدهم، گفتم: من خرجی نمی خواهم، فقط اجازه بدهید. با خودم گفتم: اگر پدرم خرجی نداد، نان خشک، پوست هندوانه، پوست خربزه، پوست گندم، جمع می کنم و تمیز می کنم و می خورم.

پدرم گفت: اگر خرجی نمی خواهی برو. مادرم نیز چند عدد نان خانگی را در یک بقچه کهنه گذاشت و به من داد، مرا بوسید و گفت: خدا به تو توفیق بدهد.

گفت: من از جرگویه پیاده راه افتادم تا حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رفتم. با ابی عبدالله علیه السلام پیمان بستم درس بخوانم و خودم را خرج دین کنم. پنجاه سال کربلا بودم، گاهی به حکم ادب، به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام و یا کاظمین می رفتم. صدام به اجبار ما را از عراق بیرون کرد. ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران (۱).

اعضا و جوارح تولید کننده آتش دوزخ

آتش دوزخ با اعضا، جوارح و حالات درونی ما تولید می شود. تولید نعمت های بهشتی نیز با همین اعضا، جوارح و حالات درونی ما است.

جنگ خیبر تمام شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

تمام غنایمی که از دشمن گرفتید روی هم بریزید، ما بر اساس حکم الهی آنها را بین رزمندان تقسیم می کنیم، غنایم تقسیم شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مواظب باشید، نزد شما از غنائم چیزی نمانده باشد. مردی جلو آمد و گفت: یا رسول الله، همه غنیمت ها را روی هم ریختید و شما تقسیم کردید. قبل از تقسیم غنایم، یک

ص: ۵۳۱

جفت بند پوتین برداشتم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این دو بند پوتین کجا است؟ گفت: آنها را در جیم گذاشته ام، فرمودند: آنها را بیاور و بگذار کنار، اگر این دو بند پوتین را با خود می بردی، بعد از مرگ، بندی از آتش جهنم را به پایت می بستند و تا قیامت نیز می سوختی. (۱)

دعای پیامبر و ائمه اطهار

این دعای پیغمبر و ائمه بود:

«اللهم اغننا بحلالك عن حرامك» (۲) وحشت از حرام داشتند.

مرد الهی و دیدن باطن حرام

در زمان ناصر قاجار، یکی از اولیای خدا در تهران زندگی می کرد. ناصر قاجار برای ظاهر سازی، به علما ارادت نشان می داد، در هر شهری که وارد می شد، می گفت: تمام علما آزادند بیایند پیش من. ناصر قاجار خیلی دوست داشت این

ص: ۵۳۲

۱- ۱ - صحیح البخاری: ۲۳۵/۷؛ کتاب الایمان والندور، صحیح مسلم: ۷۶/۱؛ «أبی هریره قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوم خیبر فلم نغنم ذهباً ولا - فضة الا - الأموال والثیاب والمتاع فأهدی رجل من بنی الضیب یقال له رفاعه بن زید لرسول الله صلی الله علیه و آله غلاماً یقال له مدعم فوجه رسول الله صلی الله علیه و آله إلی وادی القرى حتی إذا کان بوادی القرى بینما مدعم یحط رحلالرسول الله صلی الله علیه و آله إذا سهم عائر فقتله فقال الناس هنیئاً له الجنة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کلا والذی نفسی بیده ان الشملة التى اخذها یوم خیبر من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل علیه ناراً فما سمع ذلك الناس جار رجل بشراک أو شراکین إلی النبی صلی الله علیه و آله فقال شراک من ناراً و شراکان من نار.»

۲- ۲ - کنز العمال: ۶۷۲/۲، حدیث ۵۰۳۲؛ «أن النبی صلی الله علیه و آله کثیراً ما کان یقول: اللهم اغننا بحلالک عن حرامک، وأغننا من فضلک عن سواک.»

مرد الهی را ببیند، ولی این ولی خدا حاضر نمی شد. به ایشان می گفتند: اعلی حضرت علاقه دارد شمارا ببیند، می گفت: من علاقه ندارم اعلی حضرت را ببینم.

ناصرالدین شاه گفت: او را به ناهار دعوت بکنید، اگر نیامد به زور او را بیاورید.

مأمور آمد و گفت: اعلی حضرت شما را خواستند، گفت: من با اعلی حضرت کاری ندارم، گفتند: ما مأموریم تو را ببریم. آمد در کاخ گلستان در میدان ارک تهران. در سالن ناهار خوری، یک سفره رنگین پهن کردند.

ناصرالدین شاه شروع کرد به خوردن، این مرد الهی سفره را نگاه می کرد، شاه به او گفت: میل کنید، گفت: میل ندارم. شاه گفت: ما مخصوصاً شما را دعوت کردیم که ناهار کنار هم دیگر باشیم، نکند ناهار خورده اید؟ گفت: من ناهار نخورده ام و خیلی گرسنه هستم. شاه گفت: بخور، گفت: نمی توانم بخورم. گفت: چرا نمی توانی بخوری؟ آن مرد الهی با دست خود یک مشت برنج را برداشت، و یک فشار داد، چند قطره خون از لای دستش ریخت روی سفره، سپس گفت: این را بخور، این خون دل ملت است، این خون جگر مردم مظلوم این مملکت است، چگونه این را بخورم، جواب خدا را چه بدهم؟ این حرام است. مکن کاری که بر پا سنگت آید

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۵۳۳

انواع خطاب در قرآن کریم

اشاره

خطاب اول: یا بنی آدم

۳۵

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۳۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خداوند در قرآن مجید، انسان را به سه صورت خطاب می کند. در بعضی از آیات خطاب قرآن با «یا بنی آدم» شروع می شود.

« يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ » ۱

ای فرزندان آدم، هر کس که می خواهد شما را از خدا جدا کند، شیطان شما است. کلمه شیطان غیر از ابلیس است. ابلیس چون در مقام گمراه کردن بنی آدم برآمد، خداوند متعال از او تعبیر به شیطان کرد. در داستان آدم و حوا می فرماید:

« فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ » ۲

کلمه ابلیس، اسم اصلی او بوده است و هزاران سال هم این نام بر روی او بود.

جنس وجودی او چنانکه در قرآن کریم آمده، از طایفه جن بود. ما از شکل، قیافه، صورت و ذات جن خبری نداریم.

ص: ۵۳۵

کلمه جن در قرآن مجید به معنای موجود غیر قابل رؤیت آمده است. کلمه جن به معنای موجودی پنهان است. یعنی موجودی که خداوند متعال او را به سبکی ساخته که چشم ها، نمی تواند او را ببیند، چنانکه چشم ما ظرفیت دیدن فرشتگان را ندارد. فرشتگان از عالم غیب و ملکوت هستند. انبیا می توانستند. فرشتگانی را که در کار وحی و نازل کردن کتاب آسمانی بودند، ببینند.

به بچه ای که در رحم مادر است می گویند: جنین. کلمه «جنین» از «جن» است، به معنای موجودی که نمی توانیم او را ببینیم. تا نه ماه بچه در رحم جنین است، یعنی قابل مشاهده نیست، وقتی به دنیا آمد، طفل است، یعنی می شود او را دید. قرآن مجید می گوید: ابلیس از طایفه جن است.

« كَانَ مِنَ الْجِنَّ » ۱

یعنی مانند ملائکه قابل دیدن نبود، ولی جنس خلقت او با ملائکه تفاوت داشت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در «نهج البلاغه» در خطبه «قاصعه» می فرماید: (۱) ابلیس شش هزار سال کنار فرشتگان، خدا را عبادت می کرد، شما خبر ندارید که این شش هزار سال، مطابق سال های شما بوده یا برابر با سال های غیر از کره زمین.

همیشه اسم او ابلیس بود، موجود عابدی بود، اما از زمانی که با خدا به خاطر

ص: ۵۳۶

۱- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴؛ « [۱] أَفَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتِّتَهُ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْأَخْرَةِ عَنْ كَبِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنْ حُكِمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحِهِ حِمِّي حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ. »

خلقت آدم درگیر شد، و بعد در کار گمراه کردن آدم و همسر او برآمد، به خاطر گمراه کردن عباد خدا، پروردگار از او تعبیر به شیطان کرد.

به نظر قرآن، هر کسی که در مسیر انسان به قصد گمراه کردن قرار بگیرد، یعنی جدا کردن آدم از دین و صراط مستقیم، او شیطان است. ممکن است اسم اصلی او اسم خوبی باشد، چه زن، چه مرد. کار او نشان می دهد که یک شیطان است. ولی ممکن است اسم او «عبدالرحمان» باشد. ولی چون کار او گمراه کردن مردم است شیطان نامیده می شود.

اسم شناسنامه ای رضاخان، رضا بوده ولی چون جلوی علما را گرفت، حجاب را از بین برد، در مسجدها را بست و زمینه گمراه شدن مردم را فراهم کرد، شیطان است.

ممکن است برادر، پدر و پسر آدم، شیطان باشد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«الزبیر منّا» (۱) زبیر از ما اهل بیت است. اما تا چه وقت از ما اهل بیت بود، تا زمانی که پسرش عبدالله بزرگ نشده بود، وقتی این پسر پست، خائن و هواپرست بزرگ شد، تبدیل به شیطان شد، پدر را از راه خدا منحرف کرد و به راه جهنم کشاند.

تفکر بیشتر مردم بر این است که شیطان، همان ابلیس است که با آدم و حوا درگیر شد. در سوره مبارکه اعراف خدا می فرماید:

« يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ »

ص: ۵۳۷

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۳۴/۲۸۹، باب ۳۴؛ « [۱] كَمَا نَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا زَالَ الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ فَأَفْسَدَهُ. »

یعنی هر موجود گمراه کننده ای که شایستگی شما را برای قرار گرفتن در بهشت، از بین ببرد شیطان است. خداوند متعال جای بسیار آباد، خوش آب و هوا، سرسبز و پر از نعمت، در اختیار آدم و حوا گذاشت، به هر دو هم گفت:

« وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا »

از هر چه که در این باغ میل دارید بخورید.

« وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » ۱

ولی به این درخت نزدیک نشوید. شیطان آنها را وسوسه کرد. وسوسه شیطان در قرآن مطرح شده است. شیطان گفت: می دانید چرا پروردگار گفت که از این درخت نخورید؟ چون این درخت دو تا نتیجه دارد. یک نتیجه آن این است که هر کس از این درخت بخورد، از آدم بودن در می آید و تبدیل به فرشته می شود.

« تَكُونَا مَلَکَیْنِ » ۲

یک نتیجه اش هم این است که هر کس از میوه این درخت بخورد، دیگر خود خدا هم نمی تواند از اینجا بیرونش کند، همیشگی می شود.

« أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ » ۳

این متن قرآن است. پروردگار فرمود:

« وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » ۴

ص: ۵۳۸

ولی ابلیس گفت: سراغ این درخت برویم. تازه قرآن مجید در سوره ابراهیم به آدم و حوا و به همه ما می گوید: گناه خود را گردن شیطان نیندازید، او شما را دعوت به گناه کرد، می توانستید به این دعوت لبیک نگویید.

شما زن و شوهر در برابر دو مسأله بودید.

مسأله اول: خداوند شما را خلق کرده بود و این بهشت را در اختیار شما قرار داد و گفت:

« وَلَا تَقْرَبَا »

همه این نعمت ها از آن شما، به جز این یک درخت.

مسأله دوم: وسوسه شیطان و حریص بودن شکم.

این همه نعمت حلال در دنیا هست، انواع میوه ها، حبّه ها، دانه ها، صیفی جات و شربت های حلال، اما شکم بشر می گوید: مشروب و عرق می خواهم. این تلخ و نجس را برای چه می خواهی؟ می گوید: می خواهم. گوشت گوسفند، مرغ و گوساله به این تمیزی و لذیذی هست، شکم می گوید: گوشت خوک می خواهم.

هوای نفس، عامل هر جنایت

بعضی از افراد می گویند: هر چه در این دنیا جنایت، خیانت، ظلم و فساد می شود، پای زن در کار است، ولی این حرف، صحیح نیست. ابن زیاد، مسلم بن عقیل را کشت، اما هیچ زنی در میان نبود. یزید سی هزار نفر را استخدام کرد تا به کربلا بروند و این هفتاد و دو نفر را قطعه قطعه کنند، اما زنی در کار نبود. چنگیز به ایران حمله کرد، گفت: از مرد، زن، گاو، گوسفند، هر چه زنده می بینید، بکشید.

تیمور سه بار به ایران حمله کرد. رضاخان علیه احمدشاه کودتا کرد، این تفکر

انگلیس بود، نه فکر زن. بیست و هشت مرداد پای آمریکا در کار بود نه زن. در انجام گناه، خود مردان و زنان مقصر هستند.

حادثه های زیادی در عالم اتفاق افتاده که هیچ زنی در آنها نقش نداشته است.

این حرف ها را ساخته اند تا شخصیت زن را بشکنند و الا اگر پدر و مادر دختر را خوب تربیت کنند، از نظر شخصیت، پاداش و بهشت، با مردان همردیف هستند.

آدم و حوا علیهما السلام میوه آن درخت ممنوعه را خوردند؛ چون حرص شکم در کار بود. علت بیرون آمدن آنها از بهشت فقط کار شکم بود، نه کار شهوت. چیزی را که خدا ممنوع کرد، خوردند و به آنها گفتند: بیرون بروید. اینجا دیگر جای شما نیست.

قرآن می گوید: حتی لباس های بهشتی را از تن آنها بیرون آوردند و چون خدا اهل غیرت و حیا است، برگ های درختی که خود را با آن پوشانده بودند، از آنها نگرفت.

خدا فرمود: ولی شما دیگر لیاقت پوشیدن لباس های بهشتی را ندارید. کسی که افسار شکم و نفس خود را در دست ندارد، نباید لباس های من را به تن داشته باشد.

شیخ بهایی و خبردار شدن از مرگ

شیخ بهایی تا چهار سالگی در جبل عامل و تا شش ماه قبل از مرگ در اصفهان زندگی می کرد. از چهار سالگی به همراه پدر خود به ایران آمد و مدتی در قزوین بود و سپس به اصفهان آمد.

شیخ بهایی (۱)، شش ماه قبل از وفاتش، با چند نفر، به تخت فولاد اصفهان برای زیارت قبر بابا رکن الدین (۲) رفت، یکی از آن چند نفر، ملا محمد تقی پدر علامه

ص: ۵۴۰

۱-۱) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه ۲۲ آمده است.

۲-۲) - دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ۱۰/۷۴۶؛ بابا رُكْنُ الدِّین شیرازی، مسعود بن عبدالله بیضاوی، عالم و عارف سده ۸ ق / ۱۴ م. اصل وی از بیضا، یکی از روستاهای تابع اردکان از استان فارس بود. تاریخ ولادت او دانسته نیست. مؤلف تاریخ اصفهان و ری او را از خاندان جابری انصاری شمرده است. (جابری، ۳۲۵ - ۳۲۶) بابا رکن الدین از اوان کودکی به عرفان و تصوف گرایش داشت و پس از آنکه با احوال عارفان آشنایی یافت، به طریق سیر و سلوک گام نهاد. او خود گوید: «از زمان صبا... از خود ادراک معنایی از معانی، و شأنی از شؤن توحید می کردم.» بابا رکن الدین نخست نزد عبدالرزاق کاشانی (د ۷۳۶ ق / ۱۳۳۶ م) به تعلیم عرفان نظری و سلوک عملی پرداخت و پس از وی از داوود قیصری (د ۷۵۱ ق / ۱۳۵۰ م) بهره جست و نزد آن دو فصوص الحکم ابن عربی را خواند و نیز در حل مشکلات فصوص، از نعمان خوارزمی کمک گرفت.

(همو، ۵، ۲۳۳، ۲۴۹). او محضر امین بلیانی (ه م) را در شیراز دریافته، و از وی به بزرگی یاد کرده، و او را «شیخ المشایخ» خوانده است (ص ۲۲۲ - ۲۲۳). بابا رکن الدین در اصفهان درگذشت و در همانجا دفن شد. وفات او بر پایه سنگ نوشته سر در آرامگاهش در ۷۶۹ ق / ۱۳۶۸ م روی داده است؛ آرامگاه او که اکنون در تخت فولاد اصفهان باقی است، همواره محل ذکر و عبادت درویشان و صوفیه بوده است. در مذهب بابا رکن الدین اختلاف کرده اند: برخی او را شیعه دانسته (جابری، ۳۲۵ - ۳۲۶؛ گزی، ۴۳ - ۴۴؛ سه - چهار)، و عده ای دیگر او را از اهل تسنن شمرده اند (نک: گزی، همانجا؛ همایی، ده، سیزده - چهارده)، اما سنگ نوشته قبرش حاکی از شیعه بودن اوست. از جهت مسلک عرفانی، از جمله در باور به وحدت وجود، او را از پیروان ابن عربی دانسته اند. آثار: ۱- نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص، که شرحی است بر فصول الحکم ابن عربی و ظاهراً مهم ترین اثر اوست، این کتاب در ۱۳۵۹ش در تهران به چاپ رسیده است. ۲- کشف الضر فی نظم الدر، یا شرح التائیه الکبری اثر ابن فارض که نسخه ای از آن در کتابخانه شماره ۲ مجلس شورای اسلامی موجود است (منزوی، ۲/۱۳۱۹؛ دانش پژوه، ۶/۵۱۶؛ نیز نک: حاجی خلیفه، ۱/۲۶۶؛ بغدادی، ۲/۳۶۱). ۳- کنوز الرموز، در علم حروف به فارسی (بابا رکن الدین، ۱۵۵). ۴. قلندریه (اقبال، ۴۶). مقدمه مفصل نصوص الخصوص نیز خود به گونه تألیف مستقلی است (نک: بابا رکن الدین، ۷).

مجلسی (۱) بود، همه کنار استاد ایستاده بودند، یک مرتبه دیدند که حال شیخ بهایی دگرگون شد، رو به شاگردان خود کرد و گفت: آیا شما صدایی شنیدید؟ گفتند: نه استاد، ما صدایی نشنیدیم. گفت: من از این قبر، صدایی شنیدم که «یا شیخ علیک نفسک» شیخ بهایی مواظب نفس خود باش.

معلوم می شود بابارکن الدین، از مرگ من خبر دارد و این حرف را به من زد تا مرا از مرگم خبردار کند. به خانه برگشت، شش ماه بیرون نیامد و غیر از مواقع خواب و استراحت، به نماز، گریه، قرآن و مناجات مشغول بود. بعد از شش ماه وفات نمودند. طبق وصیت، ایشان را در مشهد، کنار قبر حضرت رضا علیه السلام دفن کردند.

از رفتن بر سر قبر بزرگان دین غفلت نکنید، همین طور که در حیات مفید هستند، بعد از وفات نیز کارهای بسیاری از دست آنها برمی آید.

در تهران در محله ما یک فرد تاجری بود که پدر و مادر او خیلی از او راضی بودند، جوان باادب، باارزش و باکرامتی بود. بعد از وفات پدر و مادر، هر دو را در قم دفن کرد. آن وقت ها در محله ما، خیابان لر زاده، خراسان، صفّاری و شوش بیش از ده ماشین سواری وجود نداشت. مردم پول نداشتند، ماشین هم نبود.

ص: ۵۴۱

۱-۱) - فرهنگ فارسی (معین): ۶/۱۹۰۴؛ مجلسی، ملا محمد تقی، فرزند مقصود علی اصفهانی (ف. ۱۰۷۰ ه. ق) از متبحران علمای شیعه اثنی عشری است که احادیث و اخبار شیعه امامیه را جمع آوری کرده است. وی از شاگردان شیخ بهائی است. و در جامع عتیق اصفهان مدفون است. ملا محمد تقی در زمان شاه عباس کبری می زیسته و پدر ملا محمدباقر مجلسی می باشد. تعداد تألیفاتش متجاوز از ۱۰ مجلد، مجلسی اول، مجلسی پدر.

مردم خیال می کردند اگر ماشین فراوان شود، زندگی آنها پر از خوشی می شود.

ولی ابزار تمدن، ابزار مرگ است. ما در ابزار تمدن، خوشی نداریم. فقط باید مواظب باشید که این ابزار شما را نکشد. نقص برق، گاز، هواپیما، قطار، موتور و مترو ابزار کشنده ای است. چقدر سفارش می کنند در آرایشگاه از قیچی و تیغ عمومی استفاده نکنید. از آمپول یک بار مصرف استفاده کنید، چون ممکن است میکرب ایدز داشته باشد. اصلاً ما ابزار خوشی در تمدن نداریم، اما ابزار قدیمی، ابزار زندگی بود. غذاهای قدیم، ابزار قتل نبود، یک نفر، گوسفندی را می کشت، گوشت آن را در یک ظرف گلی می گذاشت و به سقف اطاق آویزان می کرد، در طول زمستان از این گوشت استفاده می کردند و برای احدی هم مشکل به وجود نمی آمد.

اما امروزه از یخچال و فریزر غذا را در می آورند و به ملت می دهند، ناگهان سی نفر می میرند.

این تاجر محل ما وضعش خوب بود و یک ماشین داشت. من یادم است بچه بودم، در اواسط هفته، ساعت ده صبح، به شاگردش تلفن کرد و گفت: من امروز به مغازه نمی آیم. ماشین را روشن کرد و به قم رفت، ساعت چهار بعدازظهر هم برگشت. همسرش پرسید: چرا بازار نرفتی؟ گفت: برای اینکه فردا دویست هزار تومان چک دارم، مال مردم خوار نیستم، چهل هزار تومان کم دارم، هر وقت مشکلی برایم پیش می آید، می روم قم، سر قبر پدر و مادرم، قرآن می خوانم و گریه می کنم و به هر دویشان می گویم: من به اندازه چهل هزار تومان مشکل دارم، وقتی برمی گردم، مشکلم حل می شود.

نگذارید قبور عالم هایی که در شهر است، فراموش شود و از بین برود.

آدم و حوا به خاطر وسوسه شکم از بهشت بیرون شدند، نه عرق بود، نه گوشت خوک، مار، میمون، ربا و رشوه و غضب نیز نبود. بلکه یک میوه تازه و تمیز درخت بود، میل خداوند نبود که اینها از آن میوه بخورند، خیلی راحت به آنها گفت:

« وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ »

به این درخت نزدیک نشوید. این سه بیت شعر از مرحوم شیخ بهایی است: جدّ تو آدم بهشتش جای بود

این اولین شکل از خطاب قرآن است که با آیه شریفه «یا بَنِي آدَمَ» شروع شده است. جهت خطاب نیز معنوی است. نصیحت، سفارش و هشدار است.

« يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ »

شیطان یعنی موجود گمراه کننده، سرانجام این وسوسه چیست؟

« كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ »

همان طور که آدم و حوا با فتنه گری شیطانی به نام ابلیس، از بهشت بیرون رانده شدند. این فتنه گران هم می خواهند شما را از بهشت بیرون کنند.

خداوند متعال در سوره یس می فرماید:

« أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » ۲

« أَلَمْ أَعْهَدْ » معنی پیمان و قرارداد ندارد. چون هر جا کلمه «عهد» با حرف «الی» بیاید، دیگر معنایش پیمان و قرارداد نیست، و به معنی سفارش است. ای

ص: ۵۴۳

فرزندان آدم! من شما را در طول تاریخ سفارش نکردم که به حرف شیطان گوش ندهید، او دشمن آشکار شما است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۵۴۴

ورود به بهشت

اشاره

فعل حرام مانع ورود به بهشت

۳۶

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۴۵

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

آیاتی از قرآن کریم همراه با سه نوع خطاب است. شروع بعضی از آیات با «یا بَنِي آدَمَ» است و بعضی دیگر با «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است و شروع بعضی از آیات با «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» است.

مهم این است که در هر سه نوع، چه به صورت صریح، و چه مجمل، مسأله حرام مطرح است. در سوره مبارکه اعراف، خداوند به همه هشدار می دهد، از قبیل مردم و زن. چون از قدیم، خانم ها بودند که شغل های درآمدزا، قابل قبول و طبیعی مانند: کشاورزی، گلخانه داری، برنج کاری و صیفی کاری داشتند.

در زمان رسول خدا بعضی از خانم ها شغل آرایشگری داشتند، پیغمبر نیز مخالفتی نداشت. بعضی از خانم ها، فروشنده عطر، شانه، انگشتر و النگو بودند که در روایت دارد گاهی به خانه پیغمبر می آمدند و سبد اجناس خود را کنار اتاق می گذاشتند که اگر خانمی بخواهد، بیاید خرید بکند، پیغمبر هم پولش را می داد.

مواظب باشید شیطان یعنی آن انسان و سوسه گر، گمراه کننده و خناس، در زندگی شما ایجاد فتنه نکند.

خداوند می فرماید:

تقلب در جنس، کم فروشی و سایر رشته های حرام مالی، باعث می شود شما را

ص: ۵۴۷

از ورود به بهشت محروم کنم.

« يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ »

ما، پدر و مادر شما را از خوردن میوه یک درخت منع کردیم، آنها هم باید منع مرا گوش می دادند. ما گفته بودیم: این میوه را نخورید. ولی شیطان گفت: بخورید.

از یک طرف خدا می گوید: نپوش، نخر، نبر و از طرف دیگر شیطان می گوید: این لباس را بپوش، این زمین را بخر، این پور را بردار. خدا می فرماید: ما به شما عقل، فطرت و قدرت تشخیص دادیم، من که آفریننده شما و همه کاره شما هستم، می گویم: نخورید. اما شیطان که هیچ کاره شما و دشمن شما است، می گوید:

بخورید، کدام حرف را باید گوش بدهید؟

بهشت آدم و حوا

امام صادق علیه السلام می فرماید: آدم و حوا در بهشت آخرت نبودند. در یک منطقه خوش آب و هوا در همین خاورمیانه بودند، چون در بهشت آخرت هیچ چیزی ممنوع نیست. (۱) ما درباره بهشت آخرت می خوانیم:

« فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ * وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ »

ص: ۵۴۸

۱- ۱) - الکافی: ۳/۲۴۷، بَابُ جَنَّةِ الدُّنْيَا، حدیث ۲؛ « [۱] الْحُسَيْنِ بْنِ مُيَسَّرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا. » علل الشرائع: ۲/۶۰۰، حدیث ۵۵؛ « [۲] الْحَسَنِ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ فَقَالَ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ عَلَيْهِ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا. »

* وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَ فُرْشٍ مَرْفُوعَةٍ ۱

از این آیه شریفه روشن می شود این بهشت آدم و حوا، بهشت آخرت نبوده است. چون قرآن می فرماید: هیچ بنده ای در آنجا از هیچ خوراک، پوشاک و لذتی منع نمی شود. هیچ کس را هم از آنجا بیرون نمی کنند. به طور مکرر در آیات قرآن تأکید شده که:

« جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا » ۲

کسی را بیرون نمی کنند.

در بعضی از کتاب ها در مورد آخرتی یا دنیایی بودن بهشت آدم و حوا، بحث های بیهوده ای کرده اند. باید یک نگاهی به خود قرآن می انداختند، بهشت آخرت یعنی:

« لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ »

اما این بهشت هم منع و هم بیرون کردن در آن بود. خدا محبتی به این زن و شوهر کرد، ابتدای زندگی اینها را در کویر، بیابان، سنگلاخ، لابه لای کوه های خشک و درّهای عمیق قرار نداد. پروردگار عالم زندگی آنها را در باغی پر از انواع میوه ها و نعمت های فراوان و محلی خوش آب و هوا قرار داد.

ص: ۵۴۹

دکتر باسوادی که اهل کرمان است، روزی پیش من آمد، به من گفت: یک تاجر ثروتمندی که معاملات خارجی دارد و روزانه در انگلیس، آلمان، امارات، کویت و ایران به اندازه پنج بانک طبیعی درآمد دارد. و در این کشورها دفتر دارد. یک خانه نیز در لندن دارد که به پول ایران دو سه میلیارد می‌ارزد. فقط یک زن و یک دختر ۱۹ ساله دارد. گفته که از شما بیرسم که خودکشی در اسلام چه حکمی دارد؟ من گفتم:

آقای دکتر این مسأله را برای چه کسی می‌پرسی؟ گفت: برای خودش. گفتم: چطور؟ گفت: دیروز زنگ زده به من، بیا دفترم، من هم رفتم و به من گفت: در فشار شدید روحی هستم و یک لحظه هم نمی‌خواهم زنده بمانم. دیگر این دفترها و این ثروت را نمی‌خواهم. گفتم: چرا؟ گفت: چند شب پیش، دخترم با یک جوان سیاه، بی ریخت، گدا به خانه آمد. به دخترم می‌گویم که این کیست؟ می‌گوید: من عاشق او هستم و بیرون با او دوست شدم و به او گفتم: هر شب بیا خانه ما و اینجا با هم زندگی کنیم. هر چه با او صحبت کردم، دخترم به من گفت: اگر ناراحتی از این خانه برو بیرون. تا صبح آن جوان را نگه داشته. امشب هم می‌خواهد او را بیاورد. همین یک سرمایه را داشتم، آنهم ناموسم بود که از دستم رفت. حالا می‌خواهم خودکشی کنم. به آقای دکتر گفتم: دخترش زیبا است؟ گفت: خیلی. گفتم: بی حجاب است؟ گفت: حسابی. گفتم: قرآن مجید می‌فرماید: نداشتن حجاب و انجام عمل حرام و ارتباط نامشروع، این عاقبت را به دنبال دارد. دین نگذارد که خیانت کنی

ثواب نگاه به خانه خدا

ثواب حج را برای شما بگویم. به محض اینکه وارد مسجد الحرام می شوید، هیچ کاری نکنید، فقط بنشینید، نه نماز بخوانید و نه طواف بکنید، فقط خانه کعبه را نگاه کنید. با هر نگاه، صد هزار حسنه، در نامه عمل نوشته می شود و صد هزار گناه پاک می شود. ثواب مشعر، صفا، مروه و رمی جمره، را خدا می داند که چه قدر است. (۱)

شیعه واقعی اهل خیانت نیست

مردی متدین، اهل نماز شب، اهل گریه، خدمت امام جواد علیه السلام آمد، خیلی باادب جلوی امام نشست، عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله، من آمدم از شما خداحافظی کنم، می خواهم به حج بروم. امام جواد علیه السلام به او فرمود: حسابت صاف است؟ گفت: بله یابن رسول الله، فقط مقداری پول به یک بی دین که شما او را می شناسید بدهکار هستم.

امام علیه السلام فرمودند: اگر بدهی او را بدهی، مخارج رفت و برگشت به مکه را داری؟

ص: ۵۵۱

۱-۱) - الکافی: ۴/۲۴۰، باب فضل النظر إلى الكعبة، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [۱] عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ تُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَ تُمْحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصَرِفَ بِبَصَرِهِ عَنْهَا». الکافی: ۴/۲۴۰، باب فضل النظر الى الكعبة، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [۲] عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ عِبَادَةٌ وَ قَالَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ مُحِيتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ». الکافی: ۴/۲۴۱، باب فضل النظر إلى الكعبة، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [۳] عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ بِمَعْرِفِهِ فَعَرَفَ مِنْ حَقِّنَا وَ حُزْمَتِنَا مِثْلَ الَّذِي عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَ حُزْمَتِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ كَفَّاهُمْ هَمَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

عرض کرد: نه، حضرت فرمود: برگرداندن پول مردم واجب و مکّه بر تو حرام است.

بعد این جمله را فرمودند:

«فَانَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخُونُ» (۱) شیعه ما خائن نیست، تا شب نشده برو بدهی خود را پرداخت کن، نمی خواهد به مکّه بروی. این نشانه دین ماست.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۵۵۲

۱- ۱) - الکافی: ۵/۹۴، باب الدین، حدیث ۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۴۲، باب ۲، حدیث ۱۰؛ «[۲] أَبِي ثَمَامَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِتْدَاكَ إِنِّي رَجُلٌ أُرِيدُ أَنْ أَلْزِمَ مَكَّةَ وَعَلَيَّ دَيْنٌ لِلْمُرْجِئِهِ فَمَا تَقُولُ قَالَ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَى مُؤَدِّي دَيْنِكَ وَانظُرْ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ دَيْنٌ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخُونُ.»

تصرف شیطان در مشاعر رباخوار

۳۷

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۵۳

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

آیات شریفه قرآن، از این موجود عاقل مکلف، با «یا بَنِي آدَمَ»، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، «یا أَيُّهَا النَّاسُ»، «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» یاد می کند. در بخشی از آیات که با این القاب و صفات شروع می شود، مسأله حلال و حرام مالی را مطرح می کند. این آیه ها در حلال و حرام مالی آن قدر لطایف و نکات دارند که با توجه به آن نکات و لطایف، انسان هم عظمت و ارزش حلال و هم سنگینی بار گناه و حرام را لمس می کند.

بعضی از آیات که حرام مالی را مطرح کرده اند، مانند آیات اواخر سوره مبارکه بقره، خورنده حرام مالی را مس کرده شیطان می داند. مس یعنی کشیدن دست به روی یک شیء. وقتی در فقه می گویند: غسل مس میت، یعنی بر مرد و زنی که دست بر بدن میت گذاشته اند، غسل واجب است. با دست خود این بدن را لمس کرده و بر او واجب است که تمام بدن خود را به نیت عبادت شستشو بدهد. قرآن به رباخوار می گوید:

«يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» ۱

ص: ۵۵۴

ریباخوار آدمی است که شیطان در مشاعر او تصرف کرده و عقل او را از کار انداخته است، علامت دیوانگی او نیز حرام خواری است. یعنی آدم عاقل حرام نمی خورد.

وجوب شناخت موارد ربا

بر تمام مرد و زن واجب است موارد ربا را بشناسند. (۱) در حرام مالی کم و زیاد مطرح نیست. حرام مالی می خواهد ده میلیارد تومان، یا یک دانه گندم باشد. با اینکه بزرگان دین می گویند:

یک دانه گندم، مالیت ندارد، معنیش این است که شما نمی توانید یک دانه گندم را بردارید و بفروشید. ما در مملکت، پولی را به تناسب یک دانه گندم نداریم.

بنابراین یک عدد گندم، مالیت ندارد یعنی پولی در برابرش وجود ندارد، ولی تمام بزرگان دین ما بر اساس فقه اهل بیت، می فرمایند:

یک عدد گندم ملکیت دارد، یعنی آن کشاورز بزرگواری که چهار ماه در آفتاب گرم زحمت کشیده و شب ها بیدار مانده تا این محصول را به وجود بیاورد، می تواند یک دانه از دویست خروار گندم زمین خود را بردارد و بگوید این مال من است، اسلام این را قبول دارد و می گوید: مال این شخص است. حالا یک نفر، بیاید از کنار

ص: ۵۵۵

۱-۱) - الکافی: ۵/۱۴۶، باب الربا، حدیث ۸؛ « [۱] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ الرَّبَّ لِكَيْلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنْ اضْطِئَاعِ الْمَعْرُوفِ. » بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۱۷، باب ۵، حدیث ۱۶؛ « [۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَاشِرَةَ النَّاسِ الْفِقْهَةُ ثُمَّ الْمُتَجَرُّ وَ اللَّهُ لِلرَّبِّيَا فِي هَيْذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا. » بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۱۸، باب ۵، حدیث ۱۷؛ « [۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ ارْتَطَمَ فِي الرَّبَا ثُمَّ ارْتَطَمَ. »

این زمین عبور بکند، دست ببرد و از خوشه یک دانه گندم را بخورد و به صاحب زمین نگوید، طبق آخرین آیه شریفه سوره مبارکه زلزال:

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » ۱

کسی که به وزن یک ارزن گناهی داشته باشد، در قیامت آن گناه را جلوی چشم خود می بیند. نمی تواند گفت: یک دانه گندم، یک گردو، یا یک خوشه انگور چیزی نیست. نمی توان مسأله ای را که خدا به روی آن حساب باز کرده نادیده گرفت.

داستانی از کتاب مرحوم فیض کاشانی

وجود مبارک مرحوم ملامحسن فیض کاشانی محدث خیر و داماد صدرالمآلهین شیرازی در «المحججه البیضاء» می فرماید:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

روز قیامت یک نفر از این که او را به دادگاه می آورند بهت زده می شود، می گوید:

ما که نه عرق خوردیم، نه رابطه نامشروع داشتیم و نه اهل ریختن آبروی مردم بودیم، نه حرام خوردیم، ما را به چه علت به دادگاه آورده اند؟ به او می گویند: شما روزی به مغازه قصابی رفتی که گوشت بخری، انگشت خود را گذاشتی روی یک قطعه گوشت و به قصاب گفتی از این گوشت به من بدهید. مقداری از چربی آن گوشت به نوک انگشت تو چسبید، قصاب هم ناراحت نشد و راضی نبود که دست به آن بزنی، اگر قصاب را راضی نکنی گرفتار عذاب خواهی شد. تصرف در یک عدد گندم با بی رضایتی صاحب آن حرام است و کاری به این ندارد که یک دانه گندم است.

دوستی داشتم که برایم یقین بود که از اولیای خدا است، برای اینکه بیست و

پنج سال از عمرم را در تهران و در سفرها کنار ایشان بودم، من که در آن بیست و پنج سال حتی یک گناه صغیره از او ندیدم. حدّ اقل دو ساعت از نیمه شب را مثل مادر داغ‌دیده در نماز شب گریه می‌کرد و چقدر پاک زندگی می‌کرد. ایشان برایم گفت:

مردی از اولیای خدا به من گفت: در یک مکاشفه، به محضر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم، دیدم بدن حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام سالم است، فقط بخشی از بدن آن حضرت زخم است، عرض کردم: یا بن رسول الله! هزار و پانصد سال است که شما شهید شده‌اید، این زخم‌ها هنوز خوب نشده است؟ فرمود: نمی‌گذارند خوب بشود. گفتم: چه کسانی نمی‌گذارند خوب بشود؟ گفت:

همین افرادی که روی منبرها دروغ می‌خوانند، این دروغ‌ها بدن مرا زخم می‌کند و نمی‌گذارند خوب بشود.

کتاب‌های معتبر ما برای ذکر مصیبت مانند «ارشاد» مفید، «لهوف» سید بن طاوس، «الذریعه»، «نفس المهموم» و «منتهی الآمال» است. مردم با ذکر مصیبت درست، بیشتر گریه می‌کنند، نیاز نیست که این همه دروغ گفته شود.

ناراحتی ائمه علیهم السلام از افراد حرام‌خوار

یک رفیق خیلی خوب داشتم. به من گفت: زمان شاه با خانواده به مشهد رفتم که ده روز بمانم. یک نفر به من گفت: اگر اتاق می‌خواهی برو از فلانی اجاره کن، جای خوب و تمیزی است. رفتم پیش صاحب خانه، به من گفت: الان مسافر دارم، دو تا از اتاق‌های من فردا شب خالی می‌شود. برای شب اول یک جایی را موقت گرفتیم تا فردا شب.

شب وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام را در خواب دیدم، یک طرف ایستاده بودند، فردی که سری کاملاً شبیه خوگ داشت طرف دیگری ایستاده بود. امام هشتم علیه السلام با ناراحتی به من گفتند: در این ده روز می‌خواهی در خانه او بروی؟ از او

می خواهی اتاق اجاره بکنی؟ من از خواب پریدم. فهمیدم منظور حضرت همان کسی است که فردا شب می خواهم به خانه او بروم.

صبح پیش او رفتم و بدون واهمه به او گفتم: من دیشب چنین خوابی را دیده ام، بدنت، بدن آمیزاد و سرت شبیه به خوک بود، امام هشتم علیه السلام هم به من فرمودند: از تو اتاق اجاره نکنم. گفت: حضرت رضا علیه السلام درست فرمودند، من گرفتار حرام مالی و گناه هستم. به خانه ما نیا، اما به حرم که می روی برای من دعا کن تا خدا مرا آدم کند.

آخرین وصیت پیامبر قبل از وفات

بعد از ظهر بیست و هشت ماه صفر، آثار مرگ در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان شد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام سر پیغمبر را به دامن خود گرفته بود، پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله، چند دقیقه قبل از وفات، وصیت عجیبی کردند. این آخرین کلامی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند و از دنیا رفتند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: والله، سه بار پیغمبر به من فرمود: علی جان! مال مردم را به آنها برگردانید، اگر چه به اندازه نخ ته سوزن باشد. دیده اید که خانم ها پیراهن را وصله می کنند و دو سه میلی متر نخ ته سوزن می ماند و دیگر نمی شود با آن نخ دوخت و دوز کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان! مال مردم را به مردم پس بدهید، اگر چه به اندازه نخ ته سوزن خیاطی باشد. (۱) جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خالی است، که ببیند چقدر راحت فرهنگ مال مردم خواری حاکم شده است. می خورند، می برند و غارت می کنند.

ص: ۵۵۸

۱- ۱) - تحف العقول: ۱۷۵؛ بحار الأنوار: ۴۱۸/۷۴، باب ۱۵، ذیل حدیث ۳۸؛ «... [۱] يَا كَمَيْلُ أَفْهَمَ وَ اعْلَمَ أَنَا لَأَنْرُخْصُ فِي تَرْكِ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ فَمَنْ رَوَى عَنِّي فِي ذَلِكَ رُخْصَةً فَقَدْ أَبْطَلَ وَ أَثَمَّ وَ جَزَاؤُهُ النَّارُ بِمَا كَذَبَ أَقْسَمُ لَسِي مَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لِي قَبْلَ وَفَاتِهِ بِسَاعَةٍ مَرَارًا ثَلَاثًا يَا أَبَا الْحَسَنِ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَ الْفَاجِرِ فِيمَا جَلَّ وَ قَلَّ حَتَّى الْخَيْطُ وَ الْمَخِيطُ.»

یک نفر از اداره ای دزدی می کرد، شبی در یکی از مجالس سخنرانی من در تهران شرکت کرده بود، من او را نمی شناختم. از قضا در آن مجلس، راجع به همین مسائل صحبت می کردم، از منبر پایین آمدم، گفتم: آقا ما هر روز از اداره مقداری پول بیرون می آوریم، آیا این دزدی است؟ گفتم: چطور؟ گفتم: آخر من حساب می کنم که کشور ما چقدر معادن نفت، طلا، جنگل و گاز دارد، بالاخره ما هم از اینها سهمی داریم، ما حق خودمان را برمی داریم، آیا این هم دزدی است؟ گفتم: نه، این حلال ترین پول است، بخور. اگر این دزدی نیست، پس به چه چیزی دزدی می گویند؟

تکرار فعل حرام، باعث انکار مسائل الهی

خداوند منان در قرآن مجید می فرماید:

وقتی حرام ادامه پیدا بکند، شما با خوردن حرام به طور دائم منکر مسائل الهی می شوید. می گویند: این حق من است، گاهی نیز اسم آن را عوض می کنند و به جای رشوه می گویند: حق و حساب، از دو لغت خیلی زیبا استفاده می کنند، حق اسم و حساب کار پروردگار است. مال حرام را می گیرد و بعد به رفیقش می گوید: امروز حق حساب خوبی به دست آوردیم. یعنی دیگر گناه را حس نمی کند و برای او طبیعی می شود.

قصابی که عادت به کم فروشی داشت

دوستی کت و شلواری داشتم که واقعاً از اولیای خدا بود. ایشان نصف روایات «اصول کافی»، در صد بالایی از شعرهای جلال الدین و بسیاری از آیات قرآن را حفظ بود.

ایشان می گفت: پدرم عالم بود و پانزده سال در شهری که حوزه علمی خوبی داشت درس می خواند، من که تنها پسر او بودم وقتی برگشت، دیگر بزرگ شده

یک بار به من گفت: من در آن شهری که درس مذهبی می خواندم و خیلی هم به سختی زندگی می کردم، چون پول نداشتم اگر می شد هفته ای دو بار یک سیر و نیم گوشت می خریدم. به قصابی می رفتم، چندین بار می دیدم که این قصاب به هر کس که گوشت می دهد، انگشت شست خود را زیر کفه ای که سنگ در آن بود فشار می دهد، آن کفه گوشت یک مقدار پایین می آمد و یک کیلو گوشت نه سیر می شود، یا پنج سیر گوشت به چهار و نیم سیر تقلیل می یافت.

وقتی نوبت من شد، به او گفتم: آقای قصاب، شما چرا با شست خود کفه ترازو را به سمت بالا هل می دهی. گفت: برای اینکه من به کم فروشی عادت کردم، یکی که می گوید: یک کیلو گوشت بده، من نهصد گرم به او می دهم.

گفتم: یک سیر و نیم چقدر گوشت است، برای ما هم کم می گذاری. گفت:

شصت سال است که این شستم را زیر این کفه می گذارم، حتی شب ها هم که خواب می بینم که گوشت می فروشم، شست خود را زیر ترازو می گذارم، اصلاً خود به خود دستم زیر ترازو می رود.

حکایتی از رمی جمرات

در سفر اولی که به مکه رفته بودم، رفیقی داشتم که اهل کاشان بود، در رمی جمرات، به من گفت: یک فرد نزول خواری آمده و می خواهد رمی جمره کند، این رباخوار جمعیت را شکافت و آمد نزدیک جمره، یکی حاجی الجزایری هم آن طرف جمره بود، مثل اینکه از دست شیطان خیلی عصبانی بود، به جای سنگ ریزه یک قلوه سنگ برداشت و چنان به طرف شیطان پرتاب کرد به دیوار خورد و کمانه کرد و به سر این حاجی ایرانی رباخوار اصابت کرد، سر او را شکافت، من گفتم: حج این الجزایری امسال قبول است، چون سنگ ما به دیوار جمره خورد، ولی سنگ او

به خود شیطان خورد، چرا؟ چون قرآن می فرماید:

« يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ »

اینقدر شیطان در مشاعر حرام خوار، تصرف کرده که انگار عاقل نیست. فرد عاقل فرمان خدا را نمی شکند، عاقلانه و منطقی زندگی می کند.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

نگهداری مال حرام و دوری از رحمت خدا

اشاره

۳۸

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۶۱

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

به دست آوردن بعضی از حرام ها جزء گناهان کبیره حساب می شود. نگاه داشتن مال حرام نیز معصیت است. وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمودند: کسی که مال حرام را نگاه بدارد و به سرعت و با شتاب، به صاحب آن برنگرداند، تا زمانی که این مال حرام پیش او است، خداوند متعال او را لعنت می کند. (۱) لعنت در قرآن به معنی دور کردن از رحمت الهی است.

ما در دنیا و آخرت، نیازمند به رحمت و مغفرت پروردگار هستیم، اگر در معرض رحمت و مغفرت قرار نگیریم، از گرفتاری ها و مشکلات دنیایی و آخرتی نجات پیدا نمی کنیم.

ص: ۵۶۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۱۴/۶۳، باب ۲، حدیث ۶؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ أَكْلِهِ وَ قَالَ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا دَامَتِ اللَّقْمَةُ فِي جَوْفِهِ لَمَّا يُنْظَرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ اللَّقْمَةَ مِنَ الْحَرَامِ فَقَدَ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ مَاتَ فَالْتَأُرُ أَوْلَى

به.»

قرآن مجید درباره مال حرام و حلال به شکل های گوناگون، آیاتی را بیان می کند.

ممکن است تعجب کنید که پروردگار عالم گروهی از دارندگان مال حلال را هم اهل جهنم می شمارد.

اگر فرد حرام خوار بدون توبه بمیرد اهل جهنم است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی در مورد توبه به معاذ فرمودند: ای معاذ! برای هر گناهی، توبه ای وجود دارد.

« و احدث لكل ذنب توبه، السر بالسر و العلانیه بالعلانیه » (۱) برای هر گناهی توبه مخصوص آن را به میدان بیاورید. یک وقت فکر نکنید توبه گناهی مانند نخواندن ده سال نماز، روزه نگرفتن، حج واجب نرفتن، کتک زدن همسر و غصب کردن زمین یک «استغفر الله ربی و اتوب الیه» است.

در باب حکمت های «نهج البلاغه» آمده است:

جوانی که امیرالمؤمنین او را می شناخت، در کوچه گناهی را مرتکب شد، و گفت: «استغفر الله ربی و اتوب الیه»، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مادرت به عزایت گریه کند که معنی توبه را اشتباه فهمیدی. (۲) یعنی مرگ برای تو بهتر از این بود که

ص: ۵۶۴

۱- ۱) - تحف العقول: ۲۶؛ بحار الأنوار: ۷۴/۱۲۹، باب ۶، حدیث ۳۳. [۱]

۲- ۲) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷؛ « [۲] قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِهِ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَشْتَعْفِرُ اللَّهَ تَكَلُّمَكَ أَمْكَ أ تَدْرِي مَا الْإِسْمُ الْيَتَغْفَرُ الْإِسْمُ يَتَغْفَرُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّنَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَعْفَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتْ عَلَى الشُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. »

زنده بمانی ولی دین خدا را اشتباه بفهمی.

علت این کج فهمی ها این است که یا به عالم متخصص دین مراجعه نکرده اند یا عمد داشتند که مردم را گمراه کنند. و توبه گمراه کنندگان این است که هر فردی را که گمراه کرده باید دوباره به صراط مستقیم برگرداند، مرده هایی را هم که بی دین کرده است را باید زنده بکند و به صراط الهی برگرداند. راه دیگری ندارد.

اینکه امام علیه السلام فرمود: مادر به عزایت گریه کند یعنی توبه، خیلی مسئولیت سنگینی دارد، همه اهل توبه نیستند، کم هستند آنهایی که توبه می کنند. از روز دوم محرم تا چهار بعدازظهر عاشورا که هشت روز دارد، این هفتاد و دو نفر غیر از شیرخواره و چند بچه کوچک، حدود شصت و پنج نفر از آنها در این هشت شبانه روز، مسائل الهی را از قبیل حلال و حرام، قیامت، بهشت و عذاب را برای این مردمان گفتند. شما یقین بدانید بعد از انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام، موعظه کننده ای در طول تاریخ، بهتر از این هفتاد و دو نفر وجود نداشت. پاک ترین گلو و زبان را داشتند.

من این جمله را قبول ندارم و جمله درستی نیست.

سخن کز دل برون آید نشیند لا-جرم بر دل (۱) این هفتاد و دو نفر قلبی داشتند که نمونه آن در سینه های مردم عالم وجود نداشت، شب عاشورا سیدالشهدا علیه السلام فرمود:

« فأنی لا أعلم اصحاباً أوفی ولا خیراً من اصحابی » (۲) من در تمام عالم بهتر از این هفتاد و دو نفر را سراغ ندارم. هیچ کس را هم

ص: ۵۶۵

۱-۱ - امثال و حکم دهخدا: ۲/۹۵۴. [۱]

۲-۲ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷، ذیل حدیث ۱. [۲]

نمی توان با این اشخاص مقایسه کرد. هیچ وقت نمی توانیم بگوییم شهدای ما هموزن شهدای کربلا هستند، اینها نخبگان عالم بودند. این هفتاد و دو نفر هشت شبانه روز با این گناهکاران صحبت کردند، فکر می کنید چند نفر توبه کردند؟

حداقل سی هزار نفر در کربلا بوده اند، عده ای می گویند: هفتاد هزار نفر. همه زیر بار پذیرش توبه نمی روند و قبول نمی کنند. از این سی هزار نفر، سه نفر توبه کردند.

یعنی از هر ده هزار نفر یک نفر. یکی حرّ بن یزید (۱) و دو برادر به نام سعد و ابوالحتوف بن حارث انصاری عجلانی کوفی (۲) بودند، حرّ بن یزید اول صبح توبه

ص: ۵۶۶

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۴۴/۳۱۴ - ۳۱۹، باب ۳۷؛ « [۱] بَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ الْخَبْرَ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَزَلَ الرَّهَيْمَةَ فَأَسْرَى إِلَيْهِ حُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ قَالَ الْحُرُّ فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنزِلِي مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُودِيَتْ ثَلَاثًا يَا حُرُّ أَبَشِرْ بِالْجَنَّةِ فَالْتَفَتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا فَقُلْتُ ثَكَلَتِ الْحُرُّ أُمُّهُ يَخْرُجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ فَرَهَقَهُ عِنْدَ صَ لَمَاءِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ فَادَّنَ وَ أَقَامَ وَ قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ فَلَمَّا سَلَّمَ وَ ثَبَّ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ يَا حُرُّ أَعَلَيْنَا أَمْ لَنَا فَقَالَ الْحُرُّ وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتَالِكَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَ نَاصِبِي مُشَدُّودَةً إِلَى وَ يَدِي مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَ أَكْبَّ عَلَى حَرِّ وَ جَهِي فِي النَّارِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ تَذْهَبُ اذْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. . فَضَرَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَرْسَهُ وَ جَازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اضْعَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ فَتُبَّ عَلَيَّ فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادَ نَبِيِّكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ قَالَ نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ائِذْنِي لِي فَأَقَاتِلْ عَنكَ فَأَذِنَ لَهُ فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ: أَضْرِبْ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَن خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْخَيْفِ فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ فَاتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَمُهُ يَسْخَبُ فَقَالَ بَخْ يَا حُرُّ أَنْتَ حُرُّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. »

(۲-۲) - ابوحتوف انصاری کوفی: فرزند حارث انصاری عجلانی کوفی از شهدای کربلا و از اصحاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام. صاحب وسیله الدارین به نقل از الحدائق الوردیه و سماوی در کتاب خویش ابصار العین می گویند: از شهدای واقعه کربلاست که در رکاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام به شهادت رسید. ابوحتوف و برادر وی سعد بن حارث انصاری از خوارج نهروان بودند و با عمر بن سعد به قصد مقابله و مقاتله با حسین به علی علیه السلام به کربلا آمده بودند. در روز دهم محرم الحرام هنگامی که تمام اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بودند و از اصحاب فقط سويد بن عمرو بن ابی مطاع خنعمی و بشیر بن عمرو حضر می باقی مانده بودند، ابی عبدالله الحسین علیه السلام ندای «الا من ناصر فینصرنا، الا من ذاب ینذب عن حرم رسول الله» را سر دادند. زنان و کودکان خیمه گاه حسینی ندای سید امام علیه السلام را شنیدند و شروع به فریاد و شیون کردند، ابوحتوف و برادر وی سعد بن حارث صدای زنان و کودکان آل رسول الله را شنیدند و وجدان آنها تکان خورد و به خود آمدند و شعار معروف و همیشگی خوارج را سر دادند «لاحکم الا الله و لاطاعه لمن عصاه» سپس اعلام کردند که حسین فرزند دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که ما آرزوی شفاعت جد او را در روز قیامت داریم چگونه با وی بجنگیم. در حالی که آن حضرت در این حال است و یار و یاورى ندارد. سپس به لشکریان ابن سعد حمله کرده

و عدۀ زیادی را کشته و جمعی کثیر را زخمی و مجروح نمودند و هر دوی آنها در یک مکان به شهادت رسیدند، رضوان الله علیهما. شهادت ابوحنوف بعد از ظهر عاشورا (سال ۶۱ ق) بود. قبر وی در مقبرۀ دست جمعی شهداء واقع در حرم شریف حسینی شرق قبر مطهر، پایین پای امام علیه السلام است. دایره المعارف تشیع: ۱/۳۹۶.

کرد، این دو برادر هم بعد از کشتن علی اصغر توبه کردند، توبه حُرّ این بود که از جان، حقوق و جایزه خود گذشت بکند، حمله به زن و بچه خود را تحمل بکند، به مجموعه این کارها توبه می گویند. اگر روز عاشورا به ابی عبدالله می گفت: اشتباه کردم و خیلی ناراحت هستم. خداحافظ، من با شما نمی جنگم و می رفت به طور یقین اهل جهنم بود.

برای هر گناهی توبه ای است، توبه ویژه آن گناه را به جا بیاورید، اگر مال حرام پیش تو است و می خواهی توبه بکنی، تا دینار آخر را به صاحب آن برگردان، از خدا نیز طلب عفو کن این یک توبه حقیقی می شود.

ص: ۵۶۷

گنهکار و حرام خواری که توبه حقیقی نکند و بمیرد، قطعاً راه نجاتی ندارد. در صورتی نجات دارد که خانواده او تمام اموالی را که این فرد به حرام تصرف کرده به صاحبان اصلی مال، برگردانند.

تاجر فرش هفتاد ساله ای که اهل اصفهان است به من گفت: من کارمند اداره بودم، آخرین حقوق قبل از بازنشسته شدنم، حدود صد و چهل هزار تومان بود.

ولی در سی سالی که در اداره بودم آن قدر از اداره دزدی کردم که توانستم با آن پول مغازه ای در بازار تهران به قیمت صد میلیون، یک ویلا در شمال چهل میلیون، یک خانه هم در تهران نود میلیون بخرم، به دخترم نیز جهیزیۀ کامل دادم و حالا پیر شدم، می خواهم توبه کنم چه کار کنم؟ گفتم: چه نوع توبه ای؟ گفت: توبه ای یادم بده که کاری به پول، خانه، مغازه و ویلای شمال نداشته باشد. گفتم: چنین توبه وجود ندارد.

این کج فهمی درد بسیار سنگینی است و اگر گناه ادامه پیدا بکند، توبۀ آن خیلی سخت می شود.

این هم یکی از کج فهمی ها است که یک منبری وقتی قوانین دین، حلال و حرام و نظام اسلام را می گوید، بعضی از مردم می گویند: خدا خیلی سفت، سخت و خشن است. پس می خواستید که فقط نگاه کند که آیات قرآن او را پشت سر بیندازیم، آیات حجابش را پاره پاره بکنیم، عرق بخوریم، ورق بازی بکنیم، ربا هم بخوریم، بعد هم بگوییم: «استغفر الله ربی و اتوب الیه»، خدا هم بگوید: چون من خدای بامحبتی هستم تو را می بخشم بفرمایید، در بهشت، امام حسین روی تخت منتظر تو است، این طوری خدا خوب است!!؟

آنچه که خداوند بر ما حرام کرده و این در توبه ای را که به روی ما باز کرده است، از کثرت رحمت و محبت او می باشد، اگر در توبه را باز نمی کرد، با یک گناه آدم جهنمی می شد. چون دیگر کاری نمی توانست بکند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

« أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمِيئَةَ التَّوْبَةِ. فَقُلْتُ: تَبَارَكَ اسْمُكَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً » (۱) یعنی یک توبه واقعی، نه توبه زبانی و بی ریشه.

تهدید حلال خورها در قرآن

چرا قرآن می گوید: حلال خورها را به جهنم می برند، این بیچاره ها چه تقصیری دارند؟ در چند جای قرآن حلال خورها تهدید شده اند.

با پول حرام، هیچ کار خیری نمی شود انجام داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس با پول حرام مسجد بسازد یا خیرات انجام بدهد، روز قیامت او را با خیراتش در جهنم می اندازند. چون پروردگار با پول حرام هیچ چیزی را قبول نمی کند. (۲)

ص: ۵۶۹

۱-۱ - إقبال الأعمال: ۲۴۸.

۲-۲ - اصل روایت پیدا نشد ولی قریب به این مضمون آمده است. وسائل الشیعه: ۱۳/۲۱۷، باب ۱۱، حدیث ۱۷۵۹۵؛ «وَأَعَنِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَ لَمَّا بَنَى الْمَهْدِيُّ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بَقِيَتْ دَارٌ فِي تَرْبِيعِ الْمَسْجِدِ فَطَلَبَهَا مِنْ أَرْبَابِهَا فَاُمْتَنَعُوا فَسَأَلَ عَنْ ذَلِكَ الْفُقَهَاءَ فَكُلُّ قَالَ لَهُ إِنَّهُ لَا يَتَّبِعُنِي أَنْ تَدْخُلَ شَيْئاً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ غَضَباً فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ كَتَبْتَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَخْبَرَكَ بِوَجْهِ الْأَمْرِ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَى وَالِي الْمَدِينَةِ أَنْ سَلِّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ دَارٍ أَرَدْنَا أَنْ نَدْخُلَهَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَاُمْتَنَعَ عَلَيْنَا صَاحِبُهَا فَكَيْفَ الْمَخْرُجُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ ذَلِكَ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا بَيْدٌ مِنَ الْجَوَابِ فَقَالَ لَهُ الْأَمِيرُ لِأَبَدٍ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ أَكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنْ كَانَتْ الْكُعْبَةُ هِيَ النَّازِلَةُ بِالنَّاسِ فَالنَّاسُ أَوْلَى بِفَنَائِهَا وَإِنْ كَانَ النَّاسُ هُمْ النَّازِلِينَ بِفَنَاءِ الْكُعْبَةِ فَالْكُعْبَةُ أَوْلَى بِفَنَائِهَا فَلَمَّا أَتَى الْكِتَابُ الْمَهْدِيَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَقَبَلَهُ ثُمَّ أَمَرَ بِهِدْمَ الدَّارِ فَآتَى أَهْلَ الدَّارِ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ كِتَاباً فِي ثَمَنِ دَارِهِمْ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ ارْضَخْ لَهُمْ شَيْئاً فَأَرْضَاهُمْ.»

خدا با ما مهربان نیست، یا ما با خدا سر سازش نداریم. مردم گناهکار با خدا سر سازش ندارند و بعد می گویند: خدا با ما سر سازش ندارد. یعنی داستان را برعکس می کنند. به پروردگار تهمت می زنند، تهمت آنها را قرآن نقل می کند:

«فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» ۱

خدا با من سر سازش ندارد، خدا با من خوب نیست. پروردگار عالم می گوید:

«كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا * وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» ۲

این طور نیست که تو می گویی، دروغ می گویی، با برنامه های دین من سازش نداری. به یتیم احترام نکردی، به مستحق ها و افتادگانی که می شناختی، کمک نکردی، ارث خواهر و برادرت را غصب کردی، تو این قدر عاشق پول شدی که نتوانستی پول را از خودت جدا کنی.

در جزء نهم قرآن، سوره مبارکه توبه می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» ۳

ص: ۵۷۰

آنهايي که ثروتمند هستند و در راه خدا هزینه نمی کنند به آنها مژده عذاب دردناک قیامت را بده.

یک عده ای خیال می کنند چون حلال به دست آوردند، باید خیالشان راحت باشد که روز قیامت کاری به آنها ندارند. چنین نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر فرمود:

« فی حلالها حساب »

نگویید: من مال حلال به دست آورده ام و در روز قیامت با ما حساب مالی ندارند، بلکه حلال دار بخیل را محاکمه می کنند.

« و فی حرامها عقاب » (۱) چقدر مال حرام، مال سنگینی است.

بدهکاری و نماز میت

فردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! این یاران شیعه ما قصه ای را نقل می کنند که باور آن سنگین است. حضرت فرمودند: برایم تعریف کن. گفت:

یاران شیعه ما می گویند: یک نفر در مدینه از دنیا رفت، جنازه او را به مسجد آوردند، آن زمان نیز، همه دوست داشتند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز میت را بخواند.

خانواده میت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کردند: شما نماز این میت را بخوانید.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله خیلی صریح فرمودند: من به این میت نماز نمی خوانم؛ زیرا او دو

ص: ۵۷۱

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۱؛ « [۱] مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ مَنْ اسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ وَ مَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ وَ مَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ وَ مَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَ اتَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ. »

دینار بدهکار بوده است، خودتان نمازش را بخوانید. (۱) عدم پرداخت بدهی این قدر سنگین است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: من نماز او را نمی خوانم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۵۷۲

۱ - ۱) - الکافی: ۹۳/۵، باب الدین، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۸/۳۱۹، باب ۲، حدیث ۲۳۷۵۸؛ « [۲] مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ مَاتَ وَعَلَيْهِ دِينَارَانِ دَيْنًا فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَالَ صِلُوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ حَتَّى ضَمِنَهُمَا [عَنْهُ] بَعْضُ قَرَابَتِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ الْحَقُّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِئَتَّعِظُوا وَ لِيُرَدَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِيُتَّعِظُوا بِالَّذِينَ وَ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ مَاتَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ. »

خطابات قرآنی

خطاب قرآن به اهل ایمان

خطاب قرآن به اهل ایمان

۳۹

خمینی شهر، مصلی

دهه سوم - جمادی الثانی ۱۳۸۵

ص: ۵۷۳

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

کلام در رابطه با حلال و حرام بود. کتاب خدا و روایات در این زمینه مسائل بسیار مهمی را مطرح کرده اند. مسائلی در مورد حلال و حرام که مربوط به دنیای مردم است و مسائلی که مربوط به آخرت آنها است.

از آیات بسیار مهم قرآن، در همین زمینه، دو آیه در سوره مبارکه بقره، که خطابش به کل مردم است و غیر از آن آیاتی است که خطابش به اهل ایمان است.

گاهی پروردگار عالم سخن خود را با خطاب به اهل ایمان، شروع می کند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ »

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ »

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ »

ص: ۵۷۴

اما در این آیه شریفه خطاب با «یا أَيُّهَا النَّاسُ» شروع می شود. یعنی خطاب پروردگار به همه مردان و زنان عالم است، هر کس که به گوش او برسد و اهل گوش دادن باشد.

اداره امور زندگی فقط با تکیه بر مال حلال

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » ۱

ترجمه ظاهری آیه شریفه این است که: ای جمیع انسان ها، برای اداره امور زندگی خود، فقط به حلال پاکیزه تکیه کنید. از مرز حلال بیرون نروید، چرا که اگر قدم از مرز حلال بیرون بگذارید یعنی قدم گذاشتن به جای قدم های شیطان.

شیطان هم اهل محبت، رفاقت، دلسوزی و دوستی با شما نیست.

« إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

او دشمن آشکار شما است، دشمنی پنهانی نیست که نتوانید او را بشناسید. هر کسی که شما را تشویق و ترغیب بکند و دست شما را بگیرد و از مرزهای خدا بیرون برد، او شیطان است. دشمن نسبت به شما چه نظری دارد؟

وقتی پروردگار می فرماید: دشمن شما آشکار است، معلوم است شیطان هر نظری که در حق ما دارد، نظری منفی است. این دشمن هیچ نظر مثبتی به ما ندارد.

بنابراین کسانی که خودشان را در اختیار این دشمن قرار می دهند در حقیقت به او می گویند: ما را تحویل هفت طبقه جهنم بده. شیطان در اسم عام است و اسم

شناسنامه ای هیچ شخصی هم نیست. حتی اسم شناسنامه ای ابلیس نیست.

چون ابلیس مردم را از مرزهای خدا با وسوسه گری بیرون می برد، خدا به او می گوید: اگر شیطان این کار را نمی کرد، شیطان نبود و هر شیطانی دست از گمراه کردن مردم بردارد، او هم دیگر شیطان نیست.

در سوره مبارکه ابراهیم، آیه بیست و دو (۱) پروردگار عالم در روز قیامت گناه هیچ کسی را به عهده شیطان نخواهد گذاشت و به گنهکار نمی گوید: تو تقصیری نداری، پرونده تو به گردن شیطان است، حالا شیطان یا پدر، شوهر یا همسر تو بوده است.

قرآن مجید می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ » ۲

ص: ۵۷۶

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۲۲؛ « وَ [۱] قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ - وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَنٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْلَمْوَأْ أَنْفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » ؛ و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.»

بعضی از شیطان‌ها همسران و بچه‌های شما هستند. کار چنین دشمنی فقط این است که شما را با تشویق، گریه، ترغیب، وسوسه و با پشت سر اندازی، از مرزهای خدا بیرون ببرد. شما را تحریک کند که از مرزهای حرام وارد بشوید. شیاطین، دام‌های مختلفی از قبیل گریه، دلسوزی، ایجاد چشم و هم‌چشمی دارند و این دشمنی با شما است.

رفیقی در تهران داشتم به نام حسین که هم سن من است، خیلی آدم بزرگواری است و از حلال خدا قدم بیرون نگذاشته است. برای او مکرراً میدان حرام پیدا می‌شد، ولی می‌گفت: باید شیطان را مسخره بکنید تا از شما بدش بیاید و شما را رها کند، وقتی با او گرم بگیرید بر شما مسلط می‌شود.

این رفیق من وقتی می‌دید که من از کار نوشتن و منبر خیلی خسته می‌شوم، مرا به خانه خود می‌برد. خیلی خوش بیان، خوش زبان و اهل گریه بود، می‌گفت: مادرم، شیطان پدرم بود، یعنی از پدر من در امر زندگی توقعی بیش از توان و بیش از پول پدرم را داشت، اگر پدر من می‌خواست توقعات مادرم را برآورده کند، حتماً باید وارد حرام می‌شد. شغل پدرم این بود که صبح می‌رفت زغال سنگ‌ها را در کوره می‌ریخت، در تابستان گرم تهران، تیشه، بیل، و از این قبیل ابزارها می‌ساخت و شب که پیاده می‌آمد به خانه، تمام پوست صورت او سوخته بود، نماز جماعتش را هم بیرون می‌خواند و می‌آمد.

مادر من شروع به حرف زدن می‌کرد، ناروا می‌گفت، توقعات خود را می‌گفت.

گاهی می‌گفت: لعنت به پدر و مادر تو که وسیله این ازدواج را فراهم کردی، ما هم بچه بودیم و عادت کرده بودیم و می‌دانستیم هر شب مادر ما یک منبر یک ساعته برای پدر می‌رود، پدرم نیز با روی باز گوش می‌داد.

می‌گفت: پدر من در این فحاشی‌ها یک بار خم به ابرو نکشید. یعنی هر مؤمنی باید این باشد. یکی از دستگیره‌های بسیار قوی نجات در قیامت، اخلاق است. نرم

بودن، مهربان بودن، طلاق ندادن، بیرون نکردن، تلخ نشدن، گفت: پدرم حساب کرده بود مادرم را که نمی خواهد طلاق بدهد، اهل درگیری هم نبود، می گفت: والله ما دیگر عادت کردیم هر شب یک ساعت منبر این حاج خانم را باید گوش بدهیم، طوری نمی شود.

اگر درگیر بشوم گناهکار می شوم. بگذار در این خانه یک نفر گناهکار باشد، چرا دو نفر گناه نکنند. گفت: دهان مادرم کف می کرد و خسته می شد و دیگر نمی توانست به سخنرانی ادامه بدهد. پدرم خیلی آرام می گفت: حاج خانم، مطالبی که شما فرمودید، در عالم معنی به صورت طناب است. چون خواسته های شما خلاف خدا است، من اگر این طناب را بگیرم به جهنم می روم، حاج خانم به خدا، بدن من طاقت آتش جهنم را ندارد، من هم با طناب تو جهنم نمی روم.

عدم تسلط شیطان بر انسان

در قیامت گناه هیچ کسی را به گردن شیطان نمی اندازند. چرا؟ چون خداوند در آیه بیست و دوم سوره ابراهیم می فرماید:

شیطان در محضر من، به تمام کسانی که حرف او را گوش داده اند، می گوید: تنها کاری که من در دنیا کرده ام این بود که شما را به گناه دعوت کنم، ای کاش، دعوت مرا اجابت نمی کردید، من فقط دعوت کردم. خدا نیز می فرماید: به این خاطر، تسلط شیطان را بر شما قرار ندادم تا شما در روز قیامت نگویید: ما محکوم شدیم و دست و پای ما بسته شده بود و شیطان ما را به گناه کشید. شیطان قدرت به گناه کشیدن شما را ندارد، تنها هنر شیطان، دعوت است و بیشتر از این قدرت ندارد، تو این دعوت شیطانی را اجابت نکن. مثل اینکه کارت عروسی برای تو می فرستند و نمی روی، همان طور نیز دعوت شیطان را قبول نکن. گریز از شیطان، کاری ندارد.

مردم نباید خود را مرعوب شیاطین ببینند. شما نباید به شیطان ضعف نشان بدهید،

باید با هر شیطانی با قدرت روبه رو بشوید، در نهایت، شیطان از دست تو خسته شده و تو را رها می کند.

مال حلال و عمل نیک

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا »

برای اداره امور زندگی خود فقط به دنبال مال حلال بروید، گول دیگران را نخورید، حالا خانه سیصد متری تو به نهصد متر نرسید، عیبی ندارد. چون خانه آخرت که همان قبر باشد فقط به اندازه این تن نحیف جا دارد و هیچ مال حرام و حلالی در آن وارد نمی شود. آخرین اتفاقی که به تو می دهند قبر است. از آنجا دیگر نمی توان فرار کرد. دنیا دار امتحان است و با گذشت هر روز فرصتی گرانبها از دست می رود. این کوزه به طرف شکستن می رود، این جسم، زمانی سبویی بزرگ بود.

چیزی که به درد آن دنیا می خورد فقط عمل نیک است و بس. حال عالم سر به سر پرسیدم از فرزانه ای

وصیت نامه

آدم با خدا چقدر راحت زندگی می کند. کسی به من گفت: شما وصیت نامه داری؟ گفتم: بله سی صفحه است. گفت: چه نوشته ای؟ گفتم: آن را به تو می دهم که

ص: ۵۷۹

بخوانی، به من گفت: از زمین، پول و ملک مگر چیز ننوشتی؟ گفتم: نه، چیزی نبود، گفت: آنها را جای دیگری نوشته اید؟ گفتم: نه، این سی صفحه، سفارش به دین اخلاق و محبت است. تنها وصیتی که من دارم این است که وقتی من از دنیا رفتم، هر جا که راحت بودید، مرا دفن کنید. مراسم ختم هم حق ندارید برای من بگیرید.

برای چه مزاحم مردم بشوید.

وقتی از دنیا رفتیم دیگری کاری به زن و بچه نداریم، پرونده ما به دست خدا می افتد. برو دنبال این مداح و آن منبری. پرونده را در عالم برزخ به دست تو می دهند و می گویند: این هفتاد سال عمر خود را بخوان و ببین که چه کار کردی؟ مراسم ختم به چه درد می خورد؟

در شهرهای بزرگ اوضاع خیلی به هم خورده است. خیابان میرداماد یکی از مناطق خیلی گران تهران است. در کل خیابان یک مسجد وجود دارد. من در آن مسجد ده شب منبر رفتم. مدیر مسجد به من گفت: پیرمردی در این مسجد نماز می خواند، این پیرمرد مدتی به مسجد نیامد. گفتیم: به سراغ او برویم، وقتی رفتیم دیدیم به دیوار خانه او پارچه سیاه زده اند و فوت کرده است، کسی هم به ما مسجدی ها خبر نداد. بالاخره یکی از آشنایان را پیدا کردیم، پرسیدیم چه شد و چرا به ما خبر ندادید؟ گفتند: یک روز سه پسر او به کلانتری آمدند، گفتند: سه نفر با لباس نیروی انتظامی در خانه پدر ما را کشتند و رفتند، چیزی هم با خود نبردند. گفت: یک افسر آگاهی خیلی زرنگ و کارکشته، در گوش رئیس کلانتری گفت: قاتل این پیرمرد، همین سه برادر هستند. بعد از چند روز معلوم شد که این سه نفر قاتل هستند.

وقتی آنها را به جرم قتل، محاکمه کردند، گفتند: چون پدر ما سه میلیارد تومان پول داشت، هر چه معطل شدیم که بمیرد، نمی مرد. با هم تصمیم گرفتیم او را بکشیم.

چند سال دیگر که خیلی شلوغ بشود، برای کشتن ما، سراغ ما هم می آیند. ایمان کم و اسلام کم رنگ بشود، این بلاها سر ما هم می آید. مسجدها را تقویت نکنید، این جلسات واجب است، من اصلاً اعتقاد ندارم که این جلسات مستحب است، بر هر فرد واجب است که این جلسات را برپا بکند، تا دین خدا تقویت شود. چون هر چه دین ضعیف تر بشود، جنایت، ظلم و فساد بالاتر می رود.

قیمت حلال از نظر قرآن

«كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا»

برای اینکه قیمت حلال را بدانید، این آیه بسیار مهم سوره مبارکه مؤمنون را عنایت کنید. خیلی آیه عجیبی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: تعداد انبیا صد و بیست و چهار هزار نفر بودند. (۱) «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ»

به این صد و بیست و چهار هزار پیامبر خطاب کردم.

«كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» ۲

اول، لقمه خود را پاک کنید و بعد عبادت بکنید، چون من عبادت آلوده به حرام را قبول نمی کنم. اول زندگی خود را حلال بکنید. اسلام در طهارت جسم اصلاً

ص: ۵۸۱

۱-۱ - معانی الأخبار: ۳۳۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۱/۳۲، باب ۱، حدیث ۲۴؛ «[۱] أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ النَّبِيِّينَ قَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ قُلْتُ كَمْ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ قَالَ ثَلَاثٌ مِائَةٌ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرٌ جَمًّا غَفِيرًا قُلْتُ مَنْ كَانَ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ آدَمُ قُلْتُ وَ كَانَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلًا قَالَ نَعَمْ خَلَقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»

فشاری به مردم وارد نکرد. الان نیز همه جا لوله کشی است و دیگر آب خیلی وجود ندارد. شما دستت را یکبار بگیر زیر شیر آب پاک می شود، دیگر اسراف معنا ندارد. (۱)

وسواس در وضو

جوانی در شهر مشهد جلوی مرا گرفت و گفت: من وسواس دارم، گفتم: به چه وسواس داری، گفت: در وضو. گفتم: چقدر آب مصرف می کنی؟ گفت: شیر را که باز می کنم تا وضو بگیرم و به دلم بچسبد، حدود یک ربع الی بیست دقیقه طول می کشد. در آن حال من به یک نفر گفتم: آقا می شود یک استکان آب به من بدهید، گفت: بله آقا. یک استکان آب به من داد، جورابم را درآوردم و نشستم، آستین هایم را بالا-زدم، با همان یک استکان وضو گرفتم. گفتم: به حضرت رضا علیه السلام من با این وضو می روم نماز بخوانم، تو شیر آب را باز می کنی و باز هم می گویی: وضو نشد. با یک کاسه آب هم می شود غسل کرد. خدا گفته با یک کاسه آب می شود غسل کرد، با یک استکان می شود وضو گرفت.

ص: ۵۸۲

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۵/۴۳۱، باب ۲۹، حدیث ۶۲۷۴؛ « [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِكُلِّ قَلْبٍ وَسْوَسَهُ فَإِذَا فَتَقَ الْوَسْوَسُ حِجَابَ الْقَلْبِ وَنَطَقَ بِهِ اللَّسَانُ أَخَذَ بِهِ الْعَبْدُ وَإِذَا لَمْ يَفْتَقِ الْحِجَابَ وَ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ اللَّسَانُ فَلَمَّا حَرَجَ. » وسائل الشیعه: ۱۶/۳۴۸، باب ۲۳، حدیث ۲۱۷۳۲؛ « [۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شَفَاءً مِنَ الْوَعَكِ وَالْأَسْقَامِ وَ وَسْوَسِ الرَّيْبِ وَ حُبْنَا رَضِيَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. » غرر الحکم: ۳۵۹، حدیث ۸۱۲۸؛ « [۳] فَدَعِ الْأَسْرَافَ مُفْتَصِدًا وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ عَدَاً وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. » غرر الحکم: ۳۵۹، حدیث ۸۱۳۲؛ « [۴] وَ يَحِ الْمُسْرِفِ مَا أَبْعَدَهُ عَنِ صَلَاحِ نَفْسِهِ وَ اسْتِدْرَاكِ أَمْرِهِ. »

قمر بنی هاشم علیه السلام و رد کردن پیشنهاد حرام

شمر برای قمر بنی هاشم نامه ای آورد، از متن آن نامه خبر نداریم. در کوفه که دهان به دهان گشت، معلوم شد این زیاد در این نامه نوشته است که حسین بن علی را رها کنید و به کوفه بیاید، تا به شما شغل، زمین و پول بدهیم. یعنی قمر بنی هاشم را به حرام خواری دعوت کرده بود.

وقتی شمر نزدیک خیمه ها آمد و گفت: قوم و خویش هایم را می خواهم. امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم فرمود: تو را صدا می زنند، برو ببین چه می گویند. قمر بنی هاشم از خیمه بیرون آمد، دید که شمر است، حرف شمر تمام نشده بود، که حضرت عباس شمشیر خود را کشید، و شمر از ترس فرار کرد.

امام پرسید: برادر با تو چه کاری داشت؟ گفت: پسر فاطمه، قبل از این که کار خود را بگوید، خیز برداشتم که او را نصف بکنم ولی فرار کرد. امام علیه السلام یک نگاه به قمر بنی هاشم کرد و در دل گفت: ای پناهگاه خیمه ها تو چه انسانی هستی؟ من فکر می کنم در روز عاشورا سخت ترین لحظه ابی عبدالله، آن وقتی بود که قمر بنی هاشم گفت: برادر به من هم اجازه بده بروم. در شب تاسوعا، همه خواب بودند، چون می دانستند، عباس بیدار است، اما شب یازدهم، دشمن راحت خوابید و زن و بچه بیدار بودند، چون دیگر عباس نداشتند. لذا حضرت ابی عبدالله علیه السلام کنار بدن برادر فرمود: «والکمد قاتلی» برادر جان، اگر تا امروز غروب مرا نکشند، داغ تو مرا زنده نخواهد گذاشت.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

فهرست ها

اشاره

ص: ۵۸۴

آیه-شماره آیه - صفحه

. فاتحه (۱)- « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ »-۱-۵۴۱

. بقره (۲)- « جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ »-۲۲-۱۲۰

« جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »-۲۵-۴۰۳

« أُبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِينَ »-۳۴-۱۳۹

« وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْنَا وَلَا تُقْرَبُ هَذِهِ الشَّجَرَةُ »-۳۵-۵۸۶

« فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰنُ »-۳۶-۵۸۳

« فَتَابَ عَلَيْهِ »-۳۷-۱۴۰

« هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ »-۳۹-۴۷۳

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخٰشِعِينَ »-۴۵-۱۳۸

« وَبَاءَ وَبَغَضِبٍ مِنَ اللّٰهِ »-۶۱-۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱

« أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً »- ۶۷ - ۱۱۲

« وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا »- ۸۳ - ۸۰

« وَأَسْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »- ۹۳ - ۵۳۱

ص: ۵۸۵

« يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ » - ٩٦ - ٤٧٤

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا » - ١٠٤ - ٥٩٧، ٦٠٥

« وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا » - ١٢٤ - ٢٧٣، ٢٧٤

« إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » - ١٥٦ - ٤٠١

« وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ » - ١٦٦ - ١٩٧

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَمَّا تَبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » - ١٦٨ - ٣٣٩، ٣٤٨، ٣٦١، ٣٨٠،

٣٨١، ٣٨٢، ٦٠٥، ٦٢٨، ٦٣٢، ٦٣٤

« إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ » - ١٦٩ - ٣٤٨

« فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ » - ١٧٣ - ١٠٧

« إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ » - ١٨٠ - ١٧٩، ٢١٢

« وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ » - ١٨٨ - ٥٥٠

« وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً » - ٢٠١ - ١٢٣، ١٢٦، ١٣٠

« أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ » - ٢٢١ - ٣٨١

« لَّا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » - ٢٥٦ - ٧١

« وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنفِصَامِ لَهَا » - ٢٥٦ - ٤٧٧

« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ . . . » - ٢٦١ - ٣٨٣

« أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ » - ٢٦٧ - ٣٨٢

« يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » - ٢٧٥ - ٦٠٥، ٦١٢

« فَلَكُمْ رُءُوسٌ أَمْوَالِكُمْ » - ٢٧٩ - ٤٦٧

آل عمران (٣) - «الرَّ سِخُونِ فِي الْعِلْمِ» - ٧ - ٣٧

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ...» - ١٤ - ٣٧٩

«جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» - ١٥ - ٥٩٩

«رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» - ٣٥ - ٢٩٦

«رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْتَى وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ وَلَيْسَ الذَّكْرُ كَالْأُنْثَى» - ٣٦ - ٢٩٦

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» - ٧٧ - ١٩٨

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» - ١٠٢ - ٦٢٧

«كُنْتُمْ خَيْرَ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» - ١١٠ - ١٠٠

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - ١٣٠ - ١٣٩، ١٤٠، ١٤١

«وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي» - ١٣١ - ١٤١

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» - ١٣٢ - ١٤٢، ١٤٧، ١٤٩

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ... أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» - ١٣٣ - ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠

«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» - ١٤٣ - ٤٤٠

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» - ١٨٥ - ١٩٦

نساء (٤) - «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» - ١٠ - ٥٧٤، ٥٧٥

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» - ١١ - ٢١٢

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَطْلِ» - ٢٩ - ٦٢٧

مائده (٥) - « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ » - ٢٧١٤٦

« أَكُلُوا لِمَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا يُحِلُّ لَكُم مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ أَن تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِغَيْرِ حَقٍّ » - ٢٢٩، ٢٣٠

« لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ » - ٨٢ - ٨٨

« أَعْيَبَهُمْ نَفِيضٌ مِّنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ » - ٨٣ - ٣٣٥

« كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا » - ٨٨ - ٣٣٩

« إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ » - ٩٠ - ٣٨٢

انعام (٦)

« أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ » - ٨٢ - ٢٢٥

« بَغَيْرِ عِلْمٍ » - ١٠٠ - ١٤٢

« أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ » - ١٥٢ - ٣٨٠

« مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا » - ١٦٠ - ١٤٤

اعراف (٧)

« وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ » - ١٧ - ٤٧١

« وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » - ١٩ - ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٩٢

« تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ » - ٢٠ - ٥٨٦

« قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » - ٢٣ - ١٤٠

« وَابْتِئِسُ الْتَقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ » - ٢٦ - ٣٩٩

« يَبْنِيءَ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ » - ٢٧ - ٥٨٣، ٥٨٥، ٥٩٢، ٥٩٧، ٥٩٨، ٦٠٥

« كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا » - ٣١ - ٣٣٨، ٣٦١

« لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » - ٣٤ - ٢١١

« وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ » - ٨٥ - ٣٨٠

ص: ٥٨٨

« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ » - ١٧٩ - ٤٧٠

« لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » - ١٧٩ - ٤١٥، ٤٤٦

. انفال (٨)

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَّا يَعْقِلُونَ » - ٢٢ - ٤٤٦

« وَجُوهَهُمْ وَأَذْبَرَهُمْ » - ٥٠ - ١٨٣

. توبه (٩)

« وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ » - ٣٤ - ٧١، ٦٢٢

« يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ... فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ » - ٣٥ - ٧١، ٧٢، ٧٣، ٣١٣

« وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ » - ٤٩ - ٤٠٢، ٥٤٠

« وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ » - ٧٢ - ٦٤

« أَفَمَن أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ... وَاللَّهُ لَإِيْهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » - ١٠٩ - ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠

« كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » - ١١٩ - ٢٩٢

« حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ » - ١٢٨ - ٥٠٥

. يونس (١٠)

« إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ » - ٧٢ - ٣٦٣

. هود (١١)

« مَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا » - ٦ - ١١٩

. يوسف (١٢)

« اقْتُلُوا يُوسُفَ » - ٩ - ٤٥٤

ص: ٥٨٩

« وَ أَلْقُوهُ فِي غَيِّبِ الْجُبِّ » - ١٠ - ٤٥٤

« أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْنَعُ وَ يَلْعَبُ » - ١٢ - ٤٥٤

« وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ » - ١٦ - ٤٥٥

« فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ » - ١٧ - ٤٥٢

« وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ » - ١٨ - ٤٥٢

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ » - ١٨ - ٤٥٢، ٤٥٣

« رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » - ٣٣ - ٢٩٥، ٣٧٣

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » - ٥٣ - ٤٥٨، ٤٥٩

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي » - ١٠٨ - ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٤٠

. رعد (١٣)

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » - ١١ - ٣٠٤

« جَنَّتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَن صَلَّحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ » - ٢٣ - ١٧٩، ٤٦٦،

٤٨١

« سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ » - ٢٤ - ٤٨٢

« يَنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ » - ٢٦ - ١٢٠

. ابراهيم (١٤)

« فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ » - ٣ - ٦٥

« كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ » - ٢٤ - ٣٦٠، ٣٦٢

. حجر (١٥)

« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ » - ٢٩ - ٦٤، ٣٥٣

« إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ » - ٨٥ - ٤٩٢

ص: ٥٩٠

. نحل (١٦)

« فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ » - ٦٩ - ٣٤١

« إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ » - ١٢٨ - ٤٧٥

. اسراء (١٧)

« إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ . . . » - ٩ - ١٣٦

« مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا » - ١٥ - ٢٣١

« وَ لَاتَقْرَبُوا الزَّيْنَى إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا » - ٣٢ - ٣٧٥

« يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » - ٨٥ - ٣٥٣

. كهف (١٨)

« أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا » - ٣٤ - ٢٥٠

« وَ الْبَقِيَّةُ الصَّلِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا » - ٤٦ - ٥٠٧

« كَانَ مِنَ الْجِنِّ » - ٥٠ - ٥٨٤

. طه (٢٠)

« مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » - ٥٥ - ٦٤

« فَمَا خَطْبُكَ يَسْمِرِي » - ٩٥ - ٤٦٠

« كَذَلِكَ سَأَلْتَنِي لِي نَفْسِي » - ٩٦ - ٤٦٠

. انبياء (٢١)

« مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَآيَأُ كُلُّونَ الطَّعَامِ » - ٨ - ٣٧٧، ٣٧٨

. حج (٢٢)

« وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْفِ فِيهِ وَ الْبَادِ » - ٢٥ - ٢٤٢

. مؤمنون (٢٣)

« يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا » - ٥١ - ٦٣٤

« رَبِّ ارْجِعُونِ » - ٩٩ - ١٦٠

« لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا. . . » - ١٠٠ - ١٦٠ - ١٦١

. فرقان (٢٥)

« وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا » - ٦٨ - ٣٧٤، ٣٧٥

« يُضَعَّفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا » - ٦٩ - ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦

. قصص (٢٨)

« وَلا تَتَّبِعْ نَفْسِكَ مِنَ الدُّنْيَا » - ٧٧ - ٣١٩

« إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ » - ٨٥ - ٥٥٣

« كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ » - ٨٨ - ٤٧٦

. عنكبوت (٢٩)

« وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ » - ٦٤ - ٥٢٢، ٥٢٧

. روم (٣٠)

« ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أسُوا السُّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ » - ١٠ - ٤٧٩

. لقمان (٣١)

« أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ » - ٢٠ - ٣٧٨

. سجده (٣٢)

« فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ » - ٥ - ٤٨٠

« فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ » - ١٧ - ٤٩٤، ٥٦٣

. احزاب (٣٣)

« النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ » - ٦ - ٣٥

« إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ » - ٥٦ - ٤٧٦

« أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ » - ٥٩ - ٤٠٧

« وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا » - ٧١ - ٢٤٩

. فاطر (٣٥)

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ » - ١٠ - ٣٧٢، ٣٨٨

« وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ » - ٢٢ - ٥٥٨

. يس (٣٦)

« عَلَى الْأَرْءِ كِ مُتَكِينٌ » - ٥٦ - ٤٨٢

« سَلَّمَ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ » - ٥٨ - ٤٨٢

« وَ امْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ » - ٥٩ - ٥٢٦

« أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِي وَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » - ٦٠ - ٥٩٢

« الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا بِأَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » - ٦٥ - ١٥٩

. صافات (٣٧)

« وَ إِنَّ مِّنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ » - ٨٣ - ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤

« قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَّ لَكَ نَجْرَى الْمُحْسِنِينَ » - ١٠٥ - ٥٥٣

. زمر (٣٩)

« فَبَشِّرْ عِبَادِ » - ١٧ - ٨٧، ٩١

ص: ٥٩٣

« الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ » - ١٨ - ٨٧، ٨٨، ٩١

« إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ » - ٣٠ - ١٥٤، ٢١٥، ٥٢٣

. غافر (٤٠)

« لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » - ١٦ - ١٩٧

« النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا » - ٤٦ - ٢٠٠، ٢٠١

. فصلت (٤١)

« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا... وَابْتَشَرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُتِبَتْ لَهُمْ تَوْعَدُونَ » - ٣٠ - ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٧،

١٧٨، ١٨٠، ١٨٢

« نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ... وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ » - ٣١ - ١٨٠، ١٨١، ١٨٢

« نَزَّلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ » - ٣٢ - ١٨٢

« وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِيَهَا » - ٤٦ - ١٤٤

. شورى (٤٢)

« وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ » - ٣١ - ٩٦

. زخرف (٤٣)

« مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ » - ٧١ - ٤٦٥، ٤٦٦

. محمد (٤٧)

« إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ » - ٧ - ٣٩

« الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ » - ١٢ - ٥٠٦، ٥٠٨

ص: ٥٩٤

ق (٥٠)

« مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ » - ١٨ - ٤٣١

« فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفِّ بَصَرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » - ٢٢ - ١٥٨

« هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ » - ٣٠ - ٤٧٠، ٤٧٢، ٥٢٢

ذاريات (٥١)

« وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوْعَدُونَ » - ٢٢ - ١٢٠

« فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ » - ٢٣ - ١٢٠

نجم (٥٣)

« وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ » - ٣ - ٣٤٧

« إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » - ٤ - ٣٤٧

« وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ » - ٣٩ - ٣٢٠

الرحمن (٥٥)

« كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ » - ٢٦ - ٤٧٦

« وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ » - ٢٧ - ٤٧٦

واقعه (٥٦)

« إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ » - ١ - ٢٠٩

« لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ » - ٢ - ٢٠٩

« خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ » - ٣ - ٢٠٩

« إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا » - ٤ - ٢٠٩

« وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا » - ٥ - ٢٠٩

« فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا » - ٦ - ٢٠٩

« فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ » - ٢٨ - ٥٩٨

« وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ » - ٢٩ - ٥٩٨

ص: ٥٩٥

« وَظِلٌّ مَّمْدُودٍ » - ٣٠ - ٥٩٨

« وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ » - ٣١ - ٥٩٨

« وَ فَكِّهَ كَثِيرَهُ » - ٣٢ - ٥٩٩

« لَأَمَقُطُوعَهُ وَ لَأَمَمُنُوعَهُ » - ٣٣ - ٥٩٩

« وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَهُ » - ٣٤ - ٥٩٩

« ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ » - ٣٩ - ٤٧٠

« وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ » - ٤٠ - ٤٧٠

« فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ » - ٨٦ - ٢١٦

« تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » - ٨٧ - ٢١٦

. حديد (٥٧)

« أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ » - ٧ - ٣٦١

. حشر (٥٩)

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ » - ١٨ - ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٢٧

« لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ » - ٢١ - ١١١

. جمعه (٦٢)

« قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْفِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » - ٨ - ٢١٥

. تغابن (٦٤)

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ » - ١٤ - ٦٢٩

. ملك (٦٧)

« الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَوَةَ » - ٢ - ٥٢١

. حاقه (٦٩)

« فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ » - ٢٢ - ٤٨١

. مزمل (٧٣)

« يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ » - ١ - ٢٤٣

« قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا » - ٢ - ٢٤٣

. مدثر (٧٤)

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ » - ٣٨ - ٥٣٨

. انسان (٧٤)

« إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ » - ٣ - ٥٠٣

. نبا (٧٨)

« وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا » - ٩ - ٢٤٤

. نازعات (٧٩)

« أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى » - ٢٤ - ١٧١

. عبس (٨٠)

« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » - ٢٤ - ٣٨٤

. تكوير (٨١)

« وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ » - ٥ - ٣٠٧

. انفطار (٨٢)

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ » - ٦ - ٥٩٧، ٦٠٥

ص: ٥٩٧

. اعلى (٨٧)

« تُمْ لَأَيُّمُوتُ فِيهَا » - ١٣ - ٥٢٤

. غاشيه (٨٨)

« وَجُوهُ يَوْمئِذٍ نَّاعِمَةٌ » - ٨ - ٤٨١

« لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ » - ٩ - ٤٨١

« فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ » - ١٢ - ٤٨١

« وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ » - ١٥ - ٤٨١

« وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ » - ١٦ - ٤٨١

. فجر (٨٩)

« وَ لَيَالٍ عَشْرٍ » - ٢ - ٣٩٥

« فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ » - ١٦ - ٦٢٢

« كَلَّا بَلْ لَأَتُكْرِمُونَكَ الْيَتِيمَ » - ١٧ - ٦٢٢

« وَلَا تَحْضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمُسْكِينِ » - ١٨ - ٦٢٢

« وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا » - ١٩ - ٦٢٢

« وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا » - ٢٠ - ٦٢٢

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ » - ٢٧ - ١٦٢، ١٦٣، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢

« ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً » - ٢٨ - ١٦٢، ١٦٣، ١٦٣، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢

« فَادْخُلِي فِي عِبَادِي » - ٢٩ - ١٦٣، ٤٠٠، ٤٠٢

« وَادْخُلِي جَنَّتِي » - ٣٠ - ١٦٣، ٤٠٠، ٤٠٣

. شمس (٩١)

« وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا » - ١ - ٣٩٢

ص: ٥٩٨

« وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا » - ٢ - ٣٩٢

« وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا » - ٣ - ٣٩٥

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا » - ٤ - ٣٩٤

« وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا » - ٥ - ٣٩٦

« وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّهَا » - ٦ - ٣٩٦

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا » - ٧ - ٣٩٧

« فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا » - ٨ - ٣٩٩

. زلزله (٩٩)

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا » - ٤ - ١٥٩، ٥٢٦، ٥٢٧

« يَا أَيُّهَا رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا » - ٥ - ٥٢٦

« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ » - ٧ - ١٦٠

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » - ٨ - ١٣٥، ١٦٠، ٥٢٥، ٦٠٧

. قارعه (١٠١)

« فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ » - ٦ - ٤٨١

« فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاغِبٍ » - ٧ - ٤٨١

. عصر (١٠٣)

« وَ الْعَصْرِ » - ١ - ٤٦

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » - ٢ - ٤٦

« إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » - ٣ - ٤٦

. مسد (١١١)

« تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ » - ١ - ١٨٤

ص: ٥٩٩

فلق (١١٣)

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ » - ١ - ٥٥

« مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ » - ٢ - ٥٥

« وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ » - ٣ - ٥٥

« وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّثِ فِي الْعُقَدِ » - ٤ - ٥٥

« وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ » - ٥ - ٥٥

فهرست روایات

روایت-معصوم-صفحه

« آه من قلّه الزاد و طول الطريق و بعد السفر » - امیرالمؤمنین علیه السلام - ٣٢٦

« أَبْكَى لِخُرُوجِي عَنْ قَبْرِ عُرْيَانًا » - امام سجاد علیه السلام - ١٢٧

« إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ الْعَمَلَ بِثَمَانِ خِصَالٍ غَضَّ الْبَصَرَ عَنِ الْمَحَارِمِ . . . وَ الصَّبْرَ وَ الْإِمَانَةَ وَ الصَّدَقَ وَ السَّخَاءَ » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٤٠٤، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨

« إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ١١١، ١١٢

« أَصْلُ الْإِنْسَانِ نُبْهٌ وَ عَقْلُهُ دِينُهُ وَ مُرُوتُهُ حَيْثُ يَجْعَلُ لِنَفْسِهِ » - امیرالمؤمنین علیه السلام - ٨٣

« أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَ عَدَا السَّبَاقَ وَ السَّبَقَةَ الْجَنَّةَ وَ الْغَايَةَ النَّارَ » - امیرالمؤمنین علیه السلام - ٧٩، ٨٢

« اللَّهُمَّ اغْنِنَا بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٥٧٨

« أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جَنَائِي » - امام سجاد علیه السلام - ٥٤٤

« أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ . . . فَقُلْتَ: تَبَارَكَ اسْمُكَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا » - امام سجاد علیه السلام - ٦٢١

« الْإِنْسَانُ بُيَانُ اللَّهِ مَلْعُونٌ مَنْ هَدَمَ بُيَانَهُ » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٥٠٤، ٥٠٩

« ان الله تعالى يحبّ معالى الامور و يكره سفاسفها» - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٤٠٤

« إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ الْجَنَّةَ جَسَدًا غَدِيًّا بِحَرَامٍ » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ١٠١

« انّ سوء الخلق ليفسد الايمان كما يفسد الخلل العسل » - امام باقر عليه السلام - ٥٨

« ان عليا و شيعته هم الفائزون » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٢٧٥، ٢٧٦

« اوصيكم الله بتقوى الله و أن لاتبغيا الدنيا و ان بغتكما و لاتأسفا على شىء . . . » - امير المؤمنين عليه السلام - ٤٨٧ - ٤٨٩

ص: ٦٠٠

« اول ما خلق الله نوري » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٣٦٢

« أيقنت أنك أنت أرحم الراحمين فى موضع العفو و الرحمة » - امام صادق عليه السلام - ١٤٣

« بالقعود على قلبى » - امير المؤمنين عليه السلام - ٥١٢

« بأبى أنتم و أمى طبتم و طابت الارض التى فيها دفنتم و فزتم و الله فوزاً عظيماً » - زيارت وارث - ٢٤٩

« جعلك الله من المصلين » - امام حسين عليه السلام - ٣٢٨

« خديجه بنت خويلد زوجة النبي فى الدنيا و الاخره » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٥٣١

« خفيف المؤمنه » - امير المؤمنين عليه السلام - ٤٩٦

« الدخول فيها سهل و الخروج منها مع السلامه صعب » - امير المؤمنين عليه السلام - ٤٦٨

« الزبير منّا » - امير المؤمنين عليه السلام - ٥٨٥

« شجره النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائكه و معدن العلم و اهل بيت الوحي الفلك الجاربه فى اللجج الغامره يأمن من

ركبها و يغرق من تركها » - دعاء امام سجاد عليه السلام - در ماه شعبان - ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨

« ظرف المؤمن نزهته عن المحارم و مبادرتة إلى المكارم » - امير المؤمنين عليه السلام - ٧٤

« العباده مع أكل الحرام كالبناء على الرمل و قيل: على الماء » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ١١٤، ١١٥

« على أن ذلك بلاء و مكروه قليل مكته يسير بقائه » - دعاء كميل - ٣٠٥

« فالصوره صورته انسان و القلب قلب حيوان » - امير المؤمنين عليه السلام - ٤٤٦، ٥٤٣

« فإن المؤمن لا يخون » - امام جواد عليه السلام - ٦٠٢

« فأنى لا اعلم اصحابا أوفى ولا خيراً من اصحابى » - امام حسين عليه السلام - ٦١٧

« فباليقين أقطع لولا ما حكمت به من تغديب جاحديك . . . » - دعاء كميل - ٥٧٤

« فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها فإن للقيامه خمسين موقفاً كل موقف مقداره الف سنه ثم تلا هذه الآية « فى يوم كان

مقداره ألف سنه مما تعدون » - امام صادق عليه السلام - ٤٧٩، ٤٨٠

« فزت و ربّ العكبه » - امير المؤمنين عليه السلام - ٥٥٥

« فقد ملئت بطونكم من الحرام » - امام حسين عليه السلام - ٤١٦

« فكيف احتمالى لبلاء الآخره و جليل وقوع المكاره فيها و هو بلاء تطول مدّته . . . » - دعای كميل - ٣٠٥

« فلعن الله أمه أسرجت و ألجمت و تنقبت و تهيات لقتالك يا مولای يا أبا عبدالله » - زیارت عاشورا - ٢٤٧

« فى حلالها حساب و فى حرامها عقاب » - امير المؤمنين عليه السلام - ٦٢٣

« القبر . . . حفره من حفر النيران » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٥٥٦

« قد عزّ من قنع » - امير المؤمنين عليه السلام - ٢٣٨

« [أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: [قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ] - امام سجاد عليه السلام - ٤٢٧، ٤٣١، ٤٣٦،

٤٣٨

« قومٌ يلمون بالمعاصي » - امام صادق عليه السلام - ٢٦٠

« كتابنا ينطق بالحق » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٤٣٦

« [أنا و الله أحبّك فقال له أمير المؤمنين [كذبت] - امير المؤمنين عليه السلام - ٢٦٦

« كذبوا ليسوا لنا بموال » - امام صادق عليه السلام - ٢٦٢

« لا بكينّ عليك بكاء الفاقدين و لاناديّنك أين كنت يا ولى المؤمنين . . . » - دعای كميل - ٣٧٦

« لاتعاد الايام فتعاديكم » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٤٧، ٤٨

« لا يدخل الجنّه من نبت لحمه من السّحت؛ النار أولى به » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ١٠٨

« لعن الله من تخلف عن جيش اسامه » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٤٣

« لكم أول نظره الى المرأه فلا تتبعوها بنظره أخرى » - امير المؤمنين عليه السلام - ٤٥٥

« المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف » - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٣٧، ٣٨، ٣٩

« المؤمن من طاب مكسبه و حسنت خليفته » - امير المؤمنين عليه السلام - ١١٩، ١٢٣، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٧، ٣١٣

« المألُ مادّه الشهوات » - اميرالمؤمنين عليه السلام - ٣٨

« المسلم من سلم الناس من يده ولسانه » - امام صادق عليه السلام - ٢٢٥

ص: ٦٠٢

« مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٥٠٥، ٥٠٩

« الموت تحفه المؤمن » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٥٥٤

« الناقص ملعون » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٥٠٩

« نجى الصامتون » - امام صادق عليه السلام - ٤٣٠

« النظر سهم مسموم من سهام ابليس » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٤٥٦

« واجعل جسدى فى الاجساد المطهره » - حضرت زهرا عليها السلام - ٣٧٣

« و احدث لكل ذنب توبه، السرّ بالسرّ و العلانيه بالعلانيه » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٦١٦

« و التخلّق باخلاق الصالحين » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٥١٣

« وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ » - امام باقر عليه السلام - ١٠٢، ٣٥٥

« [ما اكثر الحجيج و أعظم الضجيج] و أقلّ الحجيج » - امام صادق عليه السلام - ٣٠٨، ٣٠٩

« والكمند قاتلى » - امام حسين عليه السلام - ٦٣٦

« و الله ان القبر لروضه من رياض الجنة » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٣٢٣

« واهأ لك ايتها التربه! لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ اقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ » - امير المؤمنين عليه السلام - ٢٤٥، ٢٤٦

« و رضوان الله و الجنة فى الاخره » - امام صادق عليه السلام - ١٢٧

« الوضوء على الوضوء نور على نور » - رسول الله صلى الله عليه وآله - ٣٧٧

« و طابت الارض التى فيها دفنتم » - زيارت وارث - ٢٤٢

« و عَمَّرْنِي مَا كَانَ عُمْرِي بَدَلَهُ فِى طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عَمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ » - امام سجاد عليه السلام - ٤٢٠، ٤٢٢

« و هذا ما لاتقوم له السموات و الارض » - دعوى كميل - ٥٢٤

« يَا بَنِيَّ! لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ . . . » - امير المؤمنين

عليه السلام - ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٤، ٤٩٥، ٥٠٠

« يا على! من أكل من الحرام و مات قلبه و خرق دينه و ضعف يقينه و كلت عبادته و حجبت دعوته» - رسول الله صلى الله عليه
و آله - ٥٦٩، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٥٠، ٥٥٧، ٥٧٣

ص: ٦٠٣

« یرحم الله خبّاب بن الأرت فلقد أسلم راغباً و هاجر طائعاً و قنع بالكفاف و رضى عن الله و عاش مجاهداً » - امیر المؤمنین علیہ

السلام - ۱۰۶، ۱۹۱ - ۱۹۲

ص: ۶۰۴

مصرع اول - سراینده - صفحه

آن سخن های چو مار و کژدمت - مولوی - ۴۲۹، ۴۳۲

از جرم حضيض خاک تا اوج زحل - ابن سینا - ۲۰۹

ای جلوه آیه های قرآن - ؟ - ۲۶۸

ای دریده پوستین یوسفان - مولوی - ۳۰۷، ۵۷۷

این ذوق و سماع ما مجازی نبود - ؟ - ۹۵

این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست - میرزا حبیب الله خراسانی - ۳۸۸

ایها الناس! جهان جای تن آسایی نیست - سعدی شیرازی - ۴۸۲ - ۴۸۳

با خضر دانش یار شو ای موسی دل - الهی قمشه ای - ۴۶۱

باش تا صبح دولتت بدمد - انوری ابیوردی - ۳۲۸

برگ عیشی به گور خویش فرست - سعدی شیرازی - ۲۱۶

بسی تیر و دیمه و اردیبهشت - سعدی شیرازی - ۲۱۵

به قبرستان گذر کردم صباحی - باباطاهر همدانی - ۲۱۶

به گورستان گذر کردم کم و بیش - باباطاهر همدانی - ۱۲۷

بیا تا دست از این عالم بداریم - باباطاهر همدانی - ۵۶۹

بی گناهی، کم گناهی نیست در دیوان عشق - صائب تبریزی - ۲۴۶، ۴۵۸

تا ابد جلوه گه حق و حقیقت سر توست - ؟ - ۱۶۵

تا نگرید ابر کی خندد چمن - مولوی - ۳۳۵

تا نگرید کودک حلوا فروش - مولوی - ۳۳۶

جدّ تو آدم بهشتش جای بود - شیخ بهائی - ۵۹۲

جمله ذرات زمین و آسمان - مولوی - ۴۱۸

ص: ۶۰۵

حال عالم سر به سر پرسیدم از فرزانه ای - ابوسعید ابوالخیر - ۶۳۲

خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور - سعدی شیرازی - ۲۱۶

خرما نتوان خوردن از این خار که کِشْتیم - سعدی شیرازی - ۵۰۰

خوشا آنان که در این صحنه خاک - ؟ - ۴۴۰ - ۴۴۱

دریغا که بی ما بسی روزگار - سعدی شیرازی - ۲۰۳ - ۲۰۴

دین نگذارد که خیانت کنی - ؟ - ۱۱۶، ۶۰۰

راستی کن که راستان رستند - اوحدی مراغه ای - ۲۹۲

ز دست دیده و دل هر دو فریاد - باباطاهر همدانی - ۴۰۸

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند - حافظ شیرازی - ۲۹۹

ز هر چه غیر یار استغفر الله - فیض کاشانی - ۵۱۷ - ۵۱۸

سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل - دهخدا - ۶۱۷

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند - حافظ شیرازی - ۱۰۲

قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر - ایرج میرزا - ۲۱۰

قوم دیگر می شناسم ز اولیاء - مولوی - ۲۹۷

که ای صوفی شراب آن گه شود صاف - حافظ شیرازی - ۴۷۷

گریه بر هر درد بی درمان دواست - ؟ - ۳۳۵

مستند ذرات جهان، هشیار کو؟ هشیار کو؟ - فیض کاشانی - ۴۳۸

مکن کاری که بر پا سنگت آید - باباطاهر همدانی - ۵۷۹

مُلک تو مرز ملکوت خداست - ؟ - ۳۱۵

من غلط کردم در اول بی شمار - ملا احمد نراقی - ۵۱۲ - ۵۱۳

موحد چو در پای ریزی زرش - سعدی شیرازی - ۲۲۶

مهتری گر به کام شیر در است - حنظله بادغیسی - ۴۴ - ۴۵

هر چه بگنجد نمکش می زند - دهخدا - ۴۵۵

یکی روز من نیز در عهد خویش - نظامی گنجوی - ۲۱۷

فهرست اعلام

پیامبر، محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۳، ۵۹۷، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۳۴

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۵، ۳۸، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۶۳، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۵۵، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۶۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۳

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۹۹، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۶۶، ۳۷۳، ۵۰۷، ۵۳۲، ۶۳۹

امام حسن مجتبی علیه السلام ۴۸، ۲۱۰، ۲۶۷، ۲۶۸،

ص: ۶۰۶

٢٨٧ ، ٣٠٣ ، ٣٠٥ ، ٣١٩ ، ٣٣٣ ، ٣٣٤ ، ٣٣٧ ، ٣٤٠ ، ٣٥١ ، ٣٥٣ ، ٣٥٤ ، ٣٤٤ ، ٣٤٧ ، ٣٧١ ، ٣٧٢ ، ٣٧٦ ، ٣٧٧ ، ٣٩١ ، ٣٩٩ ، ٤٠٢ ، ٤١١ ،
٤١٢ ، ٤١٣ ، ٤٢١ ، ٤٢٥ ، ٤٢٦ ، ٤٢٨ ، ٤٣١ ، ٤٣٧ ، ٤٣٩ ، ٤٤٥ ، ٤٤٦ ، ٤٤٩ ، ٤٥٣ ، ٤٥٥ ، ٤٥٧ ، ٤٥٨ ، ٤٥٩ ، ٤٦١ ، ٤٦٣ ، ٤٧٨ ، ٤٨٣ ، ٤٨٥ ، ٤٩٧ ، ٤٩٨ ، ٤٩٩ ، ٥٠٣ ، ٥٠٤ ، ٥٠٧ ، ٥١٢ ،
٥٢١ ، ٥٣٥ ، ٥٣٦ ، ٥٣٧ ، ٥٤٠ ، ٥٤١ ، ٥٤٩ ، ٥٥٨ ، ٥٤١ ، ٥٤٣ ، ٥٥٣ ، ٥٥٧ ، ٥٥٨ ، ٥٥٩ ، ٥٦١ ، ٥٦٣ ، ٥٧٨ ، ٥٨٣ ، ٥٨٥ ، ٥٩٧ ، ٥٩٨ ، ٥٩٩ ، ٦٠٣ ، ٦٠٤ ، ٦٠٧ ، ٦١٢ ، ٦١٣ ، ٦١٤ ، ٦١٥ ، ٦١٧ ، ٦٢٧

ص: ٦٠٧

ابراهيم عليه السلام ۱۳۰، ۱۷۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۵۰۷، ۵۵۲، ۵۵۳

ابراهيم مكفوف ۵۰۹

ابن ابى عمير ۳۹

ابن سينا ۲۰۹

ابن طاوس، سيد ۶۰۸

ابن عباس ۹۹، ۵۰۵

ابن ملجم ۵۵۵

ابوبصير ۳۰۸، ۳۰۹

ابوبكر ۹۸، ۹۹

ابوتمامه صيداوى ۳۲۸

ابوالحتوف بن حارث انصارى عجلانى كوفى ۶۱۸، ۶۱۹

ابوحمزہ ثمالى ۱۲۷

ابوحنيفه ۹۰

ابوذر ۴۳، ۴۶، ۹۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۸۱، ۵۰۹، ۵۲۵

ابوالعلاء ۲۱۰

ابولهب ۱۸۴، ۱۸۵

ابوالنجم طيب ۴۶۸، ۴۶۹

ابوهيثم بن التيهان ۹۹

احمد حنبل ۹۰

احمد شاه ۵۸۷

ارباب، آیت اللہ حاج آقا رحیم ۵۶۶

اسامہ ۴۳، ۴۴

اسحاق علیہ السلام ۲۷۲، ۲۷۳، ۵۰۷

اسفندیار ۲۰۰

اسماعیل علیہ السلام ۲۷۲، ۲۷۳، ۵۰۷، ۵۵۳

اصفہانی، آیت اللہ ۴۱۲

اولوالعزم چہارم علیہ السلام ۲۹۶

اہل سنت، اہل تسنن، سنی ۸۷، ۸۸، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۷۷، ۴۳۳، ۵۰۵

اہل مدینہ ۹۹

اہل مکہ ۹۹

بابا رکن الدین ۵۸۸، ۵۹۰

بافقی، شیخ محمد تقی ۴۲۱

برادران یوسف علیہ السلام ۴۵۴

بروجردی، آیت اللہ ۴۶، ۱۰۹، ۲۹۷، ۵۶۶

بنی اسرائیل ۴۵۹

بنی امیہ ۳۶، ۷۳، ۴۳۷، ۵۵۳

بنی العباس ۳۹، ۷۳، ۴۳۷

بوذر جمہر ۴۳۴

پاک نژاد، دکتر ۳۴۱

پدر شیخ صدوق ۵۲۹

پیامبران، انبیا علیهم السلام ۴۲، ۵۹، ۶۶، ۷۹، ۸۵، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۵،
۳۲۳، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۹،
۵۵۸، ۶۱۷، ۶۳۴

تربتی، ملا عباس ۴۱۷

تیمور ۳۶، ۳۱۱

جزائری، سید نعمت اللہ ۵۵۱، ۵۵۲

جعفر بن ابی طالب علیہ السلام ۲۴۶

جلوہ، میرزا ابوالحسن ۳۱۰، ۳۱۱

چنگیز ۳۶، ۳۱۱، ۵۸۷

چهارده معصوم علیهم السلام آل محمد علیهم السلام

ص: ۶۰۸

حائری، آیت الله شیخ عبدالکریم ۴۱۶

حاجی آخوند، پدر شهید قدوسی ۴۱۴، ۴۱۵

حیب بن مظاهر ۴۷۴

حجاج بن یوسف ۳۶

حجر بن عدی ۲۲۷

حذیفه بن اسید غفاری ۲۶۷

حر بن یزید ریاحی ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۲۶، ۶۱۸، ۶۱۹

حسن، مشهدی ۲۹۷

حسن نصرالله، سید ۸۷

حسین ۶۳۰

حلی، علامه ۲۵۹

حنظله بادغیسی ۴۴

حوا علیها السلام ۱۳۹، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۸، ۵۹۹

خباب بن الارت ۱۰۶، ۱۹۲

خدیجه علیها السلام ۲۸۰، ۵۳۱، ۵۵۸

خرقانی، شیخ ابوالحسن ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲

خضر علیه السلام ۳۸۸

خلجستانی، امیر عبدالله ۴۲، ۴۴

خمینی، امام ۵۲، ۹۹

درچه ای، آیت الله سید محمدباقر ۵۶۵

دورکھایم ۳۶۶

راشد ۴۱۷

راغب اصفهانی ۵۲

رستم ۲۰۰

رشید ہجری ۲۲۷

رضاخان ۵۸۷

زبیر ۵۸۵

زکریا علیہ السلام ۲۷۳

زلیخا ۲۹۵، ۴۵۷، ۴۵۹

زھیر بن قین بجلی ۳۲۹

زینب کبری علیہا السلام ۱۹۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷

سامری ۹۵، ۹۶، ۴۶۰

ساوجی، میرزا ابوالفضل ۴۶۸

سبزواری، ملا ہادی ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹

سعد ۹۹

سعد بن حارث انصاری عجلانی کوفی ۶۱۸، ۶۱۹

سعدی ۲۲۶، ۵۰۰

سعید بن عبداللہ حنفی ۳۲۹

سعید بن مسیب ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷

[حضرت] سکینہ علیہا السلام ۳۶

سلطان محمود غزنوی ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲

سلمان ۹۹، ۲۰۱، ۲۸۱، ۴۷۴، ۵۵۸

سلیمان علیه السلام ۲۱۴، ۳۸۸

سمیه ۵۵۸

شافعی ۹۰

شاه ۵۶۵، ۶۰۸

شاه عباس ۳۱۱

شاه طهماسب ۳۱۱

شیر، سید عبدالله ۵۳

شمر ۱۶۴، ۵۵۵، ۶۳۶

شهدای کربلا، اصحاب امام حسین علیه السلام ۶۱۷، ۶۱۸

شیخ انصاری، شیخ اعظم ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷

ص: ۶۰۹

شیخ بهایی ۴۰۸، ۵۱۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲

شیخ صدوق ۲۵۹، ۵۲۸، ۵۲۹

شیخ طوسی ۲۵۹

شیعه، شیعیان ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۳۳، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۲۳

صدام ۵۷۷

صدرالمتألهین شیرازی، ملا صدرا ۴۰۱، ۴۰۸، ۶۰۷

صد و بیست و چهار هزار پیامبر علیهم السلام پیامبران، انبیا علیهم السلام

صقر بن ابی دلف ۳۳، ۳۵

طالقانی، آیت الله شیخ مرتضی ۵۶۶

طبری ۳۹۴

عایشه ۲۷۹، ۲۸۰

عبدالله بن زبیر ۵۸۵

عبدالله بن سبأ ۲۷۵، ۲۷۷

عبدالله بن مقفع ۴۳۴

عبدالملک بن مروان ۳۶، ۵۱۵

عثمان ۲۸۰

عزیر علیه السلام ۴۲۱

عزیز مصر ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۵۲

عسکری، علامه ۲۷۵

علی آقا، فرزند شیخ عباس قمی ۲۱۹، ۲۲۰

علی اصغر علیه السلام ۱۶۵، ۶۱۹

علی اکبر علیه السلام ۱۶۵

عمار بن یاسر ۴۵۰، ۴۷۴

عمر ۲۸۰

عیسی، مسیح علیه السلام ۲۷۱، ۲۷۳، ۵۰۷، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۶۸، ۵۷۴

غربی ها ۳۳۴

فتحعلی شاه ۳۱۱

فرعون ۹۵، ۵۳۰

فروید ۳۶۶

فرهاد میرزا، استاندار شیراز ۲۸۸

فیض کاشانی ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۰، ۵۱۸، ۵۴۹، ۶۰۷

قارون ۹۵، ۹۶، ۹۷

قدوسی، شهید ۴۱۴

قمر بنی هاشم، عباس علیه السلام ۱۶۵، ۶۳۶

قمی، شیخ عباس ۲۱۹، ۲۲۰، ۴۱۶، ۴۱۷

کاشفی، ملاحسین ۴۳۴

کافی ۳۴۲

کرمانی، آیت الله سید جواد ۴۹۸، ۴۹۹

کلینی، ثقة الاسلام شیخ ۲۵۸

گلیایگانی، آیت اللہ سید جمال الدین ۲۹۷، ۵۶۶

گلیایگانی، آیت اللہ سید محمدرضا ۴۲۸

مأمون ۳۹

مادر شیخ انصاری ۳۸۶، ۳۸۷

مادر مریم علیہا السلام ۲۹۵

مالکی ۹۰

متوکل عباسی ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱

مجلسی، ملا محمدباقر ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۹۰

مجلسی، ملا محمدتقی ۵۸۸

ص: ۶۱۰

محمد بن ابوبکر ۲۸۰

محمدشاه ۳۱۱

مدرس، شهید ۲۹۷، ۵۶۶

مدنی شیرازی، سید علی خان ۴۱۱

مریم علیها السلام ۲۹۵، ۵۳۰

مسیحی ها ۸۷، ۸۹، ۲۹۱، ۴۲۱

معاذ ۶۱۶

معاویه ۲۸۰

مقداد ۹۹، ۲۸۱

مقدس اردبیلی ۱۰۷، ۱۰۸

موسی بن عمران علیه السلام ۳۶، ۵۵، ۵۶، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۴۹، ۲۷۲، ۳۹۴، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۵۰۷، ۵۳۰

مولوی، جلال الدین ۳۰۷، ۳۳۵

مهدوی ۴۵

میثم تمار ۲۲۷

میرزای شیرازی ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷

ناصرالدین شاه ۲۸۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۵۷۸، ۵۷۹

نراقی، ملا احمد ۵۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۵۱۲

نراقی، ملا مهدی ۵۳

نظامی گنجوی ۲۱۷

نمرود ۳۸۸

نوح عليه السلام ٢٧٧، ٢٧٥، ٢٧٤

هارون عليه السلام ٢٧٢

هارون الرشيد ٣٦، ٢٧٨، ٥٦٢

هامان ٩٥

ياسر ٥٥٨

يحيى عليه السلام ٢٧٣، ٢٢٦

يزيد ١٤٣، ٢٣٩، ٥٨٧

يعقوب عليه السلام ٢٧٢، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٩

يوسف عليه السلام ١٢٨، ٢٢٦، ٢٤٦، ٢٧٢، ٢٩٥، ٣٠٧، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٦١، ٥٥٢

يونس عليه السلام ٢٧٣، ٣٥٦

يهودى ها ٨٧، ٨٨، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٩١، ٤٢١، ٤٧٤

فهرست جاها

آسيا ٢٣٠

آفريقا ٢٣٠

آلمان ٦٠٠

آمريكا ٢٣٠، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٣٤، ٤٠٤، ٥٨٧

اراك ٤١٧

اردستان ٥٦٥

اردن ٣٠٩

اروپا ٢٣٠، ٤٠٤

اصفهان ۴۵، ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۸۵، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۷۶، ۵۸۸، ۶۲۰

افغانستان ۴۲، ۳۸۷

امارات ۸۸، ۵۷۳، ۶۰۰

اندونزی ۴۱۷

انگلیس ۳۸۶، ۵۷۳، ۵۸۷، ۶۰۰

ایران ۶۳، ۸۸، ۱۰۰، ۱۵۵، ۲۱۳، ۲۴۳، ۲۸۸، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۵۱۱، ۵۷۳، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۰

بازار کوفه ۲۳۹، ۲۴۷

باغ ارم ۲۸۹

بخارا ۴۲

بسطام ۳۰۹، ۳۱۲

بصره ۴۱۲، ۴۱۳

بغداد ۲۷۷، ۴۱۲

بندر عباس ۳۰۹

بوشهر ۳۴۲

بیت الله الحرام ۳۱۲

بیت المقدس ۲۹۶

تبوک ۳۰۹

تخت فولاد اصفهان ۵۸۸

تهران ۳۱، ۴۹، ۶۱، ۷۷، ۸۴، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۸۵، ۲۹۴

۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۳۱، ۴۹۵، ۵۵۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۰، ۶۱۰، ۶۲۰، ۶۳۳

جرگويه ۵۷۷

چين ۳۴۹

جشه ۲۴۶

حرم اميرالمؤمنين عليه السلام ۲۲۰

حرم پيغمبر صلي الله عليه و آله ۱۵۹، ۲۱۰، ۵۰۹

حسينيه حضرت علي اكبر عليه السلام - تهران ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۳۱

خاورميانه ۵۹۸

خراسان ۴۲، ۴۴، ۲۵۹، ۳۰۹، ۳۲۱

ص: ۶۱۱

خمینی شهر ۵۱۹، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۸۱، ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۲۵

خوزستان ۳۶

خیابان خراسان - تهران ۵۹۰

خیابان صفاری - تهران ۵۹۰

خیابان لرزاده ۵۹۰

خیابان میرداماد - تهران ۶۳۳

خیبر ۳۰۳

ربذه ۲۴۶، ۲۴۸

ژاپن ۵۷۳

سامرا، سرّ من رای ۳۳، ۳۶

سبزوار ۴۲، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۹۵، ۴۹۹

سقیفه بنی ساعده ۴۴، ۹۸

سمرقند ۴۲

سوریه ۸۸

شاهرود ۴۲، ۳۰۹

شام ۲۳۹، ۴۷۸

شمال ۶۲۰

شوروی ۴۲

شهریار تهران ۸۴

شیراز ۲۸۸، ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۸۵، ۵۰۱

صفا ۶۰۱

صفین ۴۴۸، ۲۴۲

طوس ۲۵۹

ظفرقند - اردستان ۵۶۵

عتبات عالیات ۳۸۵

عراق ۵۳، ۳۰۹، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۷، ۵۷۷

عربستان ۴۵، ۸۸، ۳۰۹

عرفات ۳۰۸

غزنین ۳۰۹، ۳۱۲

فدک ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵

فرانسه ۵۷۳

فلسطین ۲۱۴، ۵۱۱

قاهره ۸۹

قزوین ۵۸۸

قطر ۸۸

قم ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۲۸۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۰۶، ۴۱۶، ۵۲۹، ۵۶۵، ۵۷۶، ۵۹۱

کاخ گلستان ۳۱۰، ۵۷۹

کاشان ۱۱۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۶۱۱

کاظمین ۵۷۷

کربلا ۱۲۵، ۱۹۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۹، ۳۵۶، ۳۷۷، ۵۷۷، ۵۸۷، ۶۱۸

کرمان ۴۹۷، ۴۹۹، ۶۰۰

کشورهای اسلامی ۲۳۰

کعبه ۶۰۱

کوپای اصفهان ۵۶۵

کوفه ۱۰۶، ۱۹۱، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۶۷، ۳۲۹، ۳۷۸، ۶۳۶

کوه طور ۵۵، ۴۵۹

کوه های هیمالیا ۲۳۱

کویت ۶۰۰

لندن ۶۹، ۸۹

لیبی ۸۸

ماوراء النهر ۴۲

ص: ۶۱۲

مدرسه خان - شیراز ۲۸۸

مدرسه صدر ۳۱۰

مدرسه علوی - شیراز ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۲۳، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۸۵، ۵۰۱

مدینه ۴۳، ۹۹، ۱۴۴، ۱۸۱، ۲۳۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۵۱۳، ۵۱۶، ۶۲۳

مراکش ۸۸

مروه ۶۰۱

مسجد امام ۳۱۰

مسجد جامع اصفهان ۵۵۱

مسجد الحرام ۱۷۷، ۲۴۲، ۵۰۳، ۵۵۲، ۶۰۱

مسجد شجره ۲۹۳

مسجد گوهرشاد ۴۱۷

مسجد مهدیه شوش - تهران ۳۱، ۴۹، ۶۱، ۷۷، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۸۷، ۲۰۵

مشعر ۶۰۱

مشهد ۴۲، ۱۲۵، ۲۸۸، ۳۲۵، ۴۱۷، ۵۷۶، ۵۹۰، ۶۰۸، ۶۳۵

مصر ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۲۷۷، ۴۵۶، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۵۲

مصلی، خمینی شهر ۵۱۹، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۸۱، ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۲۵

مغرب ۸۸

مکه ۵۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۶۴، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۲، ۴۹۷، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۱

منی ۲۹۳

میدان ارک، تهران ۳۱، ۵۷۹

نجف ۲۱۹، ۲۸۸، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۱۲

نہاوند ۴۱۴

نہروان ۴۴۸

نیشابور ۴۲، ۳۰۹

ہند، ہندوستان ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۴، ۳۸۷، ۴۳۴

یمن ۸۸

ص: ۶۱۳

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان
۲. ارزشها و لغزشهای نفس، استاد شیخ حسین انصاریان
۳. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۴. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ه. ق
۵. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طوس، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش
۶. الأمالی، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ه. ش
۷. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه. ق
۸. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴ ه. ق
۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ۲ جلد، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ه. ق
۱۰. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، اسماعیل بن عمرو ابن کثیر دمشقی، ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت ۱۴۱۹ ق
۱۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ۲ جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ ه. ق
۱۲. التفسیر الکبیر، فخر رازی، چاپ سوم، ناشر دار احیاء التراث العربی، بیروت
۱۳. تواضع و آثار آن، استاد شیخ حسین انصاریان
۱۴. التوحید، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۹۸ ه. ق (۱۳۵۷ شمسی)
۱۵. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ه. ش
۱۶. الجمل، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۱۷. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ه. ق
۱۸. دائره المعارف بزرگ اسلامی، ناشر مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، انتشارات سازمان چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد، تهران ۱۳۸۳

١٩. دائره المعارف تشيع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ناشر: شهيد سعيد محبي

ص: ٦١٤

۲۰. رجال ابن داود، ابن داود حلی، ۱ جلد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه. ق
۲۱. رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، ۱ جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش
۲۲. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم
۲۳. ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، چاپ سوم، چاپ خیام، تهران ۱۳۴۷ ه. ش
۲۴. شرح أصول الکافی، مولى محمد صالح المازندرانی، ناشر: دار إحياء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت ۱۴۲۱ ه. ق
۲۵. شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ناشر: دار إحياء الكتب العربیه، عیسی البابی الحلبي و شركاء، ۱۳۸۷ ه. ش
۲۶. صحیح البخاری، البخاری، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت ۱۴۰۱
۲۷. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ناشر: دار الفكر، بیروت
۲۸. الصحیفه السجادیه، امام سجاد علیه السلام، یک جلد، دفتر نشر الهادی قم، ۱۳۷۶ ه. ش
۲۹. عبدالله ابن سبأ، سید مرتضی عسگری
۳۰. علل الشرائع، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات مکتبه الداوری، قم
۳۱. عوالی اللآلی، ابن أبی جمهور احسائی، ۴ جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم ۱۴۰۵ ه. ق
۳۲. عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ناشر دار الحدیث، قم
۳۳. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۶۶ ه. ش
۳۴. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، محمد صادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم ۱۳۶۵ ش
۳۵. فرهنگ فارسی، محمد معین، چاپخانه سپهر، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۸۱
۳۶. فقه القرآن، قطب الدین راوندی، ۲ جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۵ ه. ق
۳۷. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۵
۳۸. الکافی، کلینی، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش

٣٩. الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل، الزمخشري، ناشر: شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي، ١٣٨٥

٤٠. كشف الغمه، على بن عيسى إربلي، ٢ جلد، چاپ مكتبه بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ هـ. ق

٤١. كنز العمال، المتقى الهندي، ١٦ جلد، مصادر عامه، نشر موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩

٤٢. كنز الفوائد، ابوالفتح كراچكى، ٢ جلد، انتشارات دار الذخائر قم، ١٤١٠ هـ. ق

٤٣. لغت نامه دهخدا، على اكبر دهخدا، دانشگاه تهران، ١٣٤٧ هـ. ش

ص: ٦١٥

۴۴. مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲ ه. ش
۴۵. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ورام بن ابی فراس، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات مکتبه الفقيه، قم
۴۶. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه قم، ۱۳۷۱ ه. ق
۴۷. المحججه البيضاء في تهذيب الإحياء، ملا محسن فیض کاشانی، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ه. ق
۴۸. مرگ و عالم آخرت، استاد شیخ حسین انصاریان
۴۹. مرگ و فرصتها، استاد شیخ حسین انصاریان
۵۰. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق
۵۱. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت، لبنان
۵۲. مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، ۱ جلد، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ه. ق
۵۳. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، مؤسسه فرهنگی آرایه
۵۴. معانی الأخبار، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ ه. ش
۵۵. المعجم الكبير الطبرانی، چاپ دوم، ناشر: دار إحياء التراث العربی، لبنان ۱۴۰۴
۵۶. معدن الجواهر، ابوالفتح کراجکی، یک جلد، کتابخانه مرتضویه تهران، ۱۳۹۴ ه. ق
۵۷. من لایحضره الفقيه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۵۸. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، گروه پژوهشکده باقر العلوم علیه السلام، چاپ دوم، شرکت نشر بین الملل وابسته به انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲
۵۹. نان و حلوا، شیخ بهایی
۶۰. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان
۶۱. نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابو القاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای دانش
۶۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

